

امكان

نشریه مرکز پژوهش‌های اتاق ایران - شماره سوم - تیر ۱۴۰۵
زیر نظر عیسی منصوری

تحریریه:

لیلا ابراهیمیان، پیام عابدی، هانیه کلهر، نسیم بنایی

آرژانه طراح: استودیو طره

عکس: محمد عباس‌نژاد

ویراستار و نمونه‌خوان: بابک آتشین‌جان

مدیریت اجرایی: محمدحسن چیدری

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، نبش خیابان موسوی (فرصت)

پلاک ۱۷۵، اتاق ایران، مرکز پژوهش‌ها

تلفن: ۸۵۷۳۰۰۰۰



امكان توسعه اقتصادی

واکاوی امکان آبادانی ایران

در نشریه مرکز پژوهش‌های اتاق ایران

با تکیه بر پژوهش‌ها و دیدگاه‌های کارشناسی

سرمقاله

۴ اقتصاد سلولی مقاوم منطقه‌ای
عیسی منصوری

استراتژی

- ۱۲ یک تغییر انگاره
عباس آخوندی
- ۲۳ سه ضلعی نجات توسعه
مسعود محمدی الموتی
- ۳۰ نظم زحمی خاورمیانه
رحمان قهرمان‌پور
- ۳۶ اقتصاد سیاسی بقا
نوید رئیس
- ۴۵ توهم تنش‌زدایی
سیدمسعود موسوی شفتانی،
سیدحسین طباطبایی‌نسب
- ۴۸ چگونه بازارها ریسک جنگ
را قیمت‌گذاری می‌کنند؟
علی کریمی
- ۵۳ ظرفیت‌های دیده‌نشده
برای نوسازی و بازسازی ایران
سید روح‌الله حسینی

شاخص

- ۶۰ سایه جنگ بر اقتصاد: تشدید تورم
و تهدید اشتغال
پیام عابدی
- ۶۵ افول فعالیت‌های اقتصادی
۷۰ بلاتکلیفی در منابع

کلان

- ۷۶ اقتصاد در وضعیت فرسایش
فرزانه نادری
- ۸۴ مدل F مرحله‌ای استراتژی بقا
و بازاریابی SMEها
ایمان چراتیان، ترگس مرادی
- ۸۹ راه‌های مدیریت اقتصادی
در شرایط سخت
شیمیا حاجی‌نوروزی
- ۹۵ ضرورت گذار از سیاست‌های
«تقصی-تسهیلی»
ترگس مرادی، مجتبی قاسمی
- ۱۰۰ به سوی بازیگری‌بندی تجارت
آبدا ابونین، حسین رحمانی‌زاده
- ۱۰۵ اثر چنده‌وجهی جنگ بر تجارت
زهره محمدی
- ۱۰۹ سایه جنگ بر کوره‌های فولاد
علی کریمی
- ۱۱۴ ۱۵ پیشنهاد عملیاتی
برای بقای صنعت پتروشیمی
زهره ذبیحی، مونا امیری، مهران
سام دایری
- ۱۱۸ جنگ، پتروشیمی و نخ‌های گره‌خورده
صنعت نساجی
مونا امیری
- ۱۲۲ تبعات اختلال تولید پتروشیمی‌ها
بر صنعت غذا
مهران سام دایری
- ۱۲۶ تغییر موازنه در بازار غذا
محمد مهدی فارسی
- ۱۳۰ تغییر مسیر در زنجیره تأمین
خوراک دام
آناهیتا ولی‌اللهی بیشه
- ۱۳۴ شوک ژئوپلیتیک انرژی
در خاورمیانه
مونا امیری

بنگاه

- ۱۴۲ روزهای سخت بازسازی
پیام عابدی
- ۱۴۸ صوری صنعت پلیمر
در کشاکش جنگ
سعید ترکمان
- ۱۵۲ از خوابی تا بازآفرینی
علیرضا مقدس‌زاده اردبیلی
- ۱۵۷ جنگ ۴۰ روزه: پایان یک مسیر
آغاز راهبردی تازه در صادرات
محمدعلی محمدمیرزاییان
- ۱۶۱ فولاد ایران زیر ضرب جنگ
صادق نوایی

دریچه

- ۱۶۸ آخرین سامورایی
تسیم بتایی
- ۱۷۳ سلحشور جنوب شرق
۱۷۸ معجزه رود هان

ضمیمه

- ۱۸۳ میان ویرانی و آبادانی
علی میرسپاسی

دعوتی به گفت‌وگو

در جهان کلاسیک، واقعیت خطی، قطعی و از پیش معلوم بود؛ اما فیزیک گوانتوم به ما آموخت که آینده، نه مسیری محتوم، بلکه شبکه‌ای از امکان‌هاست. واقعیت برخاسته از «امکان‌های هم‌زمان» است که با انتخاب، مشاهده، و کنش شکل می‌گیرند. به زبان معرفت‌شناسی امروز، آنچه ممکن است، همان قدر واقعی است که آنچه رخ داده است؛ اگر بدان اندیشیده شود و برای تحققش کنش صورت گیرد.

امکان، در این معنا، صرفاً یک آرزو یا فرض ذهنی نیست؛ بلکه یک افق شناختی و هستی‌شناختی است؛ افقی که هم در علم، هم در سیاست و هم در جامعه، می‌توان آن را ساخت، فعال کرد و به واقعیت رساند. از دل چنین فهمی است که مجله «امکان» متولد شده است؛ پاسخی به گفتمان مایوس‌کننده‌ای که توسعه در ایران را ممتنع می‌داند، گویی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، نهادی و اجتماعی چنان بسته‌اند که راهی به آینده نیست. ما از این تلقی از واقعیت، از توسعه، و از ایران، عبور می‌کنیم.

«امکان» مجله‌ای است علمی-ترویجی که از منظری فرارشته‌ای به اقتصاد، حکمرانی و سیاست می‌پردازد و می‌کوشد چرخش ذهنی و گفتمانی را رقم بزند؛ از امتناع به امکان و از «توسعه به مثابه رویای دوردست» به «توسعه به مثابه پروژه‌ای قابل تحقق».

ما در «امکان» به جای بازتولید گفتمان‌های غالب، در پی آیم که افق‌های نو را روشن کنیم که از دل تحلیل، تجربه، تفکر و ظرفیت‌های عینی سر برمی‌آورند.

در این مجله، سخن از امکان توسعه ایران است؛ نه به عنوان وعده‌ای سیاسی، بلکه به مثابه مفهومی معرفت‌شناختی، که از دل واقعیت چندلایه و پیچیده ایران سر برمی‌آورد. از اقتصاد تا نهاد، از فرهنگ تا سیاست، از تاریخ تا تکنولوژی، ما به جست‌وجوی آن امکان‌هایی برمی‌خوریم که هنوز محقق نشده‌اند، اما قابل تحقق‌اند. «امکان» دعوتی است به گفت‌وگوی میان روشن‌اندیشان، صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران برای بازاندیشی توسعه و توسعه اقتصادی ایران.

آینده، چیزی نیست که صرفاً بیاید؛ آینده چیزی است که ساخته می‌شود.



اقتصاد سلولی مقاوم منطقه‌ای

چگونه می‌توان ظرفیت بقا را در جغرافیای اقتصاد توزیع کرد؟

اگر اقتصاد ایران وارد یک دوره طولانی فشار ترکیبی یعنی محاصره دریایی، اختلال ارزی، محدودیت مالی، نااطمینانی ژئوپلیتیک و احتمالاً حملات زیرساختی شود، سیاست‌گذاری متعارف دیگر کافی نیست. نسخه‌های کلاسیک مانند «کنترل تورم»، «حمایت از تولید» یا «افزایش صادرات» در وضعیت کنونی پاسخگو نیستند. با توجه به تجربیات کشورهای نظیر اوکراین، اسرائیل و تجربه تاریخی ایران در دوران جنگ، یکی از مولفه‌های مؤثر در ایجاد تاب‌آوری اقتصادی در کنار سیاست‌های اقتصادی مؤثر، حرکت به سمت اقتصاد منطقه‌ای خوداتکا، متصل و توزیع‌شده است. در این الگو که به آن «اقتصاد سلولی مقاوم» گفته می‌شود، کشور به مجموعه‌ای از «سلول‌های اقتصادی منطقه‌ای» تقسیم می‌شود که هرکدام توانمندی حداقلی برای بقا، تولید و گردش مالی مستقل دارند، اما در عین حال در شبکه‌ای ملی به هم متصل‌اند. در شرایط جنگی، اقتصاد متمرکز، شکننده است. بنابراین، کوشش می‌شود با پیاده‌سازی اقتصاد سلولی منطقه‌ای شوک‌ها و بحران‌ها به طور مؤثر جذب شوند، امکان فروپاشی زنجیره‌ای کاهش یابد و در ادامه امکان بازسازی پس از بحران فراهم آید. مزیت اصلی این مدل آن است که اگر یک منطقه آسیب ببیند، سایر مناطق همچنان فعال می‌مانند. در این چارچوب، دولت به سمت تمرکززدایی سیاستی حرکت می‌کند و اختیارات اجرایی اقتصادی را به استان‌ها واگذار می‌کند. هم‌چنین، مشوق‌های تولید منطقه‌ای تعریف شده و زیرساخت‌های حیاتی در چند نقطه کشور توزیع می‌شود. اما موتور اجرایی این سیستم، بخش خصوصی منطقه‌ای است که نقش محوری در فعالیت‌های اقتصادی ایفا می‌کند. اقتصاد سلولی مقاوم منطقه‌ای مدلی است که در آن هر استان / منطقه به عنوان یک «سلول اقتصادی نیمه‌خودکفا» تعریف می‌شود. هدف اصلی آن جلوگیری از «فروپاشی سیستمی ملی» در صورت آسیب به یک گره حیاتی است. نیازهای حیاتی (همچون کالاهای اساسی، انرژی و خدمات پایه) در همان منطقه تأمین‌پذیر می‌شود، زنجیره‌های تأمین کوتاه و محلی تقویت می‌شوند، وابستگی افراطی به یک مرکز (پایتخت یا یک هاب صنعتی) کاهش می‌یابد و در صورت اختلال در یک منطقه، سایر مناطق می‌توانند جایگزین شوند.

● مقدمه

با توجه به شرایط جاری در کشور، اگر اقتصاد ایران وارد یک دوره طولانی فشار ترکیبی یعنی محاصره دریایی، اختلال ارزی، محدودیت مالی، نااطمینانی ژئوپلیتیک و احتمالاً حملات زیرساختی شود، سیاست‌گذاری متعارف دیگر کافی نیست. نسخه‌های کلاسیک مانند «کنترل تورم»، «حمایت از تولید» یا «افزایش صادرات» در وضعیت کنونی پاسخگو نیستند. در این حالت پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان یک اقتصاد را در شرایط اختلال شدید، همچنان «کارا، منعطف و قابل‌زیست» نگه داشت؟

برای پاسخ به این سؤال، ایران نیازمند گذار از «اقتصاد نفتی متمرکز» به نوعی «اقتصاد شبکه‌ای مقاوم» است که به معنی تغییر فلسفه اداره اقتصاد از تمرکز بر رشد کمی به سمت افزایش قابلیت بقا و انعطاف‌پذیری است. بزرگ‌ترین خطای سیاستی در چنین شرایطی این است که دولت همچنان بخواهد اقتصاد را با مدل متعارف گذشته اداره کند. یعنی از ابزارهای تخصیص ارز، قیمت‌گذاری گسترده، کنترل همه بازارها و توزیع رانته منابع کمیاب استفاده کند. این مدل در شرایط بحران طولانی، به سرعت به فساد بیشتر، بازار سیاه، فروپاشی انگیزه تولید و اتلاف منابع منجر می‌شود. در این حالت رویکردهای سیاستی باید با تغییر ذهنی سیاست‌گذار از چارچوب سیاستی «اقتصاد عادی» به «اقتصاد بحران‌پذیر پایدار» گذر کند. آنچه اکنون ضرورت دارد، ساختن یک اقتصاد بحران‌پذیر پایدار است که هدف آن حداکثر رشد نیست، بلکه حداقل اختلال، حداکثر انعطاف و حفظ کارکرد اجتماعی-اقتصادی در شرایط فشار شدید است.

در الگوی «اقتصاد

سلولی مقاوم»، کشور به مجموعه‌ای از «سلول‌های اقتصادی منطقه‌ای» تقسیم می‌شود که هرکدام توانمندی حداقلی برای بقا، تولید و گردش مالی مستقل دارند، اما در عین حال در شبکه‌ای ملی به هم متصل‌اند. در شرایط جنگی، اقتصاد متمرکز، شکننده است. بنابراین، کوشش می‌شود با پیاده‌سازی اقتصاد سلولی منطقه‌ای شوک‌ها و بحران‌ها به طور مؤثر جذب شوند. امکان فروپاشی زنجیره‌های کاهش یابد و در ادامه امکان بازسازی پس از بحران فراهم آید. مزیت اصلی این مدل آن است که اگر یک منطقه آسیب ببیند، سایر مناطق همچنان فعال می‌مانند.

در این شرایط انتظار می‌رود دولت از نقش «توزیع‌کننده» به «طراح شبکه بقا» گذار کند. یعنی به جای تخصیص مستقیم منابع، زیرساخت مبادله، تهاتر، تولید محلی و شبکه‌های تأمین را فعال کند. پیش‌نیاز این امر، گذار از تمرکز ساختاری اقتصاد ایران در قالب اصلاح مکانیسم‌های حکمرانی اقتصادی است که با تفویض اختیار بوروکراتیک متفاوت است. به عنوان مثال، اقتصاد ایران به چند بندر، چند مسیر تجاری و چند گره لجستیکی وابسته است؛ ساختاری که در شرایط حمله یا محاصره بسیار آسیب‌پذیر می‌شود. بنابراین، اقتصاد می‌تواند به زون‌های اقتصادی منطقه‌ای نیمه خودمختار توزیع شود. مناطقی که بتوانند بخشی از نیازهای خود را از طریق شبکه‌های محلی تولید، تجارت و ذخیره‌سازی تأمین کنند. این به معنای تقویت تولید منطقه‌ای، میکروصنعت‌ها، زنجیره‌های تأمین محلی و شبکه‌های لجستیکی غیرمتمرکز است. اقتصادی که به صورت شبکه‌ای، سلولی و توزیع‌شده عمل می‌کند، بسیار سخت‌تر فلج می‌شود، زیرا اختلال در یک نقطه، کل سیستم را متوقف نمی‌کند. این ایده به معنای خودکفایی کلاسیک نیست. خودکفایی کلاسیک به معنای تولید همه چیز در داخل، در بسیاری موارد ناکارا، پرهزینه و زمان‌بر است. آنچه اقتصاد ایران در شرایط بحران به آن نیاز دارد خودکفایی کامل نیست، بلکه نوعی «اقتصاد جایگزینی سریع» به معنی توانایی جایگزین کردن فوری با تولید موازی و یا واردات (حتی گاهی با کیفیت پایین‌تر یا هزینه بالاتر)، برای جلوگیری از توقف زنجیره تولید و تأمین است. در این دوره، «در دسترس بودن» اغلب مهم‌تر از «بهینه بودن» است.

همچنین، این الگو به معنای پذیرش و گشایش برای نوعی اقتصاد غیررسمی مشروع نیز هست. در شرایط محاصره، بخشی از اقتصاد رسمی ناگزیر دچار انسداد می‌شود. اگر دولت همچنان بخواهد همه مبادلات را در چارچوب‌های رسمی سنتی محدود کند، اقتصاد زیرزمینی غیرقابل کنترل رشد خواهد کرد. در مقابل، به رسمیت شناختن و مدیریت کانال‌های تهاتری، بازارهای منطقه‌ای، پیمان‌های محلی و سازوکارهای تسویه غیردلاری، می‌تواند بخشی از فشار را جذب و فعالیت اقتصادی را حفظ کند. این الگو در حوزه اشتغال غیررسمی نیز بسیار اثرگذار خواهد بود.

در جنگ‌های ژئواکونومیک مدرن، کشورها الزاماً با بزرگ‌ترین اقتصادها پیروز نمی‌شوند، بلکه کشورهایی دوام می‌آورند که اقتصادشان بیشترین انعطاف، توزیع‌شدگی و قابلیت سازگاری را داشته باشد. مسئله اصلی دیگر صرفاً اندازه اقتصاد نیست، بلکه معماری آن است. الگوی اقتصاد شبکه‌ای یا سلولی مقاوم، دربردارنده یک جنبه از ابعاد سیاست اقتصادی بحران‌پذیر پایدار است که در ادامه به آن پرداخته شده است.

خطوط راهنما برای سیاست‌گذاران و اتاق‌های استانی



خطوط راهنمای شکل‌دهی به سلول‌های اقتصادی منطقه‌ای برای سیاست‌گذاران و فعالان اقتصادی به مجموعه‌ای از اصول و راهبردها اطلاق می‌شود که هدف آنها ارتقای تاب‌آوری اقتصادی و تقویت استقلال مالی و تولیدی در سطح استان‌ها و مناطق مختلف است. این خطوط راهنما برای ایجاد مدل اقتصادی مقاوم در برابر بحران‌ها و جنگ‌ها طراحی شده‌اند و بر اساس تقویت تعاملات و هم‌افزایی‌های اقتصادی در سطح منطقه‌ای تدوین گردیده‌اند. در این چارچوب، سلول‌های اقتصادی منطقه‌ای به واحدهای اقتصادی



اقتصاد سلولی مقاوم
منطقه‌ای مدلی است که
در آن هر استان / منطقه
به عنوان یک «سلول
اقتصادی نیمه خودکفا»
تعریف می‌شود. هدف
اصلی آن جلوگیری از
«فروپاشی سیستمی
ملی» در صورت آسیب
به یک گره حیاتی است.
نیازهای حیاتی (همچون
کالاها، انرژی و
خدمات پایه) در همان
منطقه تأمین پذیر می‌شود.
زنجیره‌های تأمین کوتاه
و محلی تقویت می‌شوند.
وابستگی افراطی به یک
مرکز (پایتخت یا یک هاب
صنعتی) کاهش می‌یابد
و در صورت اختلال در
یک منطقه، سایر مناطق
می‌توانند جایگزین شوند

و تولیدی در هر استان گفته می‌شود که دارای ظرفیت‌های حداقلی برای
تأمین نیازهای حیاتی، تولید و تأمین کالاها، انرژی و خدمات پایه
خود هستند. در حالی که به شبکه‌ای ملی متصل می‌شوند تا در صورت
اختلال یا بحران در یک منطقه، سایر مناطق بتوانند جایگزین شوند و
از فروپاشی سیستمیک اقتصاد کل کشور جلوگیری گردد. این خطوط
راهنما بر بومی‌سازی زنجیره‌های تأمین، تقویت بازارهای درون منطقه‌ای،
توزیع فعالیت‌ها و ایجاد هم‌افزایی در میان بنگاه‌های منطقه‌ای و نهاد‌های
محلی تأکید دارد. هدف اصلی این خطوط راهنما این است که با ایجاد
سازوکارهای اقتصادی مستقل و مقاوم در سطح مناطق، بتوان ریسک‌های
ناشی از اختلالات اقتصادی، حمل‌ونقل و بحران‌های ملی را به حداقل
رساند و تاب‌آوری استان‌ها را در شرایط بحرانی به‌طور مؤثری افزایش
داد. در اینجا سه خط راهنمای مهم باید مد نظر قرار گیرند که عبارتند
از «بومی‌سازی هوشمند زنجیره ارزش»، «تنوع جغرافیایی فعالیت» و
«تقویت بازارهای درون منطقه‌ای». در خصوص بومی‌سازی هوشمند
زنجیره ارزش، اصل مهم در اینجا کاهش فاصله جغرافیایی است که
سبب کاهش ریسک اختلال می‌شود. مؤلفه‌های اصلی در اینجا عبارتند از
توسعه تأمین‌کنندگان محلی برای مواد اولیه، ایجاد شبکه همکاری میان
تولیدکنندگان یک منطقه، تشکیل کنسرسیوم‌های منطقه‌ای برای خرید و
توزیع. در خصوص خط راهنمای دوم یعنی «تنوع جغرافیایی فعالیت»،
بنگاه‌های بزرگ نباید همه ظرفیت خود را در یک شهر یا منطقه متمرکز

کنند. تمرکز شدید جغرافیایی در شرایط جنگی ریسک استراتژیک است. بنابراین توصیه می‌شود انبارها در
چند استان توزیع شوند، سایت‌های تولیدی مکمل ایجاد شوند و امکان انتقال سریع بخشی از عملیات به
منطقه جایگزین فراهم شود. خط راهنمای سوم بر «تقویت بازارهای درون منطقه‌ای» تأکید دارد و در اینجا
اصل مهم آن است که در شرایط اختلال حمل‌ونقل ملی، بازارهای محلی پایدارترند. بنابراین توصیه می‌شود
بر فروش در بازارهای نزدیک تمرکز شود، شبکه توزیع محلی مستقل از مسیرهای ملی پرریسک ایجاد شود
و برندهای منطقه‌ای توسعه یابند. در خصوص هم‌افزایی بنگاه‌های منطقه‌ای، توصیه می‌شود که به منظور
هماهنگی سریع در زمان اختلال، «اتاق مدیریت بحران اقتصاد استان» تشکیل شود. این اتاق می‌تواند در
اتاق بازرگانی استان و یا نهادهای موجود از قبل مستقر شود. در این اتاق مدیریت بحران باید نمایندگان
تولیدکنندگان، تأمین‌کنندگان، توزیع‌کنندگان، نمایندگان بانکی و سایر ذینفعان حضور داشته باشند. اتاق
مدیریت بحران محلی برای کنار هم آمدن ذینفعان دستگاه‌های اداری نیست، بلکه اشخاص محدود از بخش
خصوصی یا انترگراداری بالا در شرایط بحران در آن گرد هم آمده و بر اقدامات فوری توافق می‌کنند. هر استان
باید حداقل توان تولید یا ذخیره کالاها، انرژی، سوخت یا انرژی جایگزین، خدمات تعمیر و نگهداری صنعتی
و لجستیک درون منطقه‌ای را داشته باشد. این به معنای خودکفایی هر استان در همه حوزه‌ها نیست، بلکه
به معنای تدبیر زنجیره ارزش در اتصال به مناطق همجوار و تنظیم بده-بستان پایدار است، به گونه‌ای که به
اقتصاد استان کمترین خدشه وارد شود.

خطوط راهنمای استان‌های مرزی در اقتصاد سلولی مقاوم

۲



استان‌های مرزی در اقتصاد سلولی مقاوم ملی چند نقش حیاتی دارند. می‌توانند گره لجستیکی و پشتیبانی برای استان‌های داخلی باشند. همچنین می‌توانند تبدیل به هاب توزیع و تبادل کالا و منابع، مرکز جمع‌آوری و اشتراک اطلاعات منطقه‌ای و پایگاه شبکه مالی و نقدینگی ملی باشند. در واقع، استان‌های مرزی نباید فقط خود را مقاوم کنند، بلکه می‌توانند به عنوان ستون‌های شبکه اقتصادی ملی عمل کنند تا کل کشور در شرایط جنگ یا بحران تاب‌آوری

بیشتری داشته باشد. در این چارچوب، استان‌های مرزی به عنوان سلول‌های پشتیبان و ارتباطی، پل لجستیکی بین مناطق داخلی و خارج کشور و واردات مواد اولیه و کالاهای هستند. تامین کالاهای اساسی برای استان‌های داخلی با ذخیره و تولید کالاهای ضروری، می‌تواند وابستگی مناطق مرکزی به حمل‌ونقل طولانی را کاهش دهد. همچنین این استان‌ها می‌توانند با ایجاد شبکه تبادل منابع با سایر استان‌ها نقش «هاب توزیع» برای سلول‌های اقتصادی سایر استان‌ها را ایفا کنند. در اینجا خطوط راهنما برای سیاست‌گذاران و اتاق‌های استان‌های مرزی بر دو محور «توسعه زنجیره‌های تامین چندمنطقه‌ای» و «ایجاد شبکه مالی و نقدینگی منطقه‌ای» تاکید دارد. هر استان مرزی می‌تواند با حداقل ۲ تا ۳ استان داخلی قرارداد و هماهنگی برای تامین مواد اولیه و محصولات نهایی داشته باشد و انبارهای پشتیبان مشترک با استان‌های مرکزی برای کالاهای استراتژیک ایجاد کند. استفاده از استان‌های مرزی برای پشتیبانی لجستیکی مناطق کم‌دسترس در صورت اختلال در مسیرهای داخلی می‌تواند در دستور کار قرار گیرد. همچنین استان‌های مرزی می‌توانند کالاهای تولیدشده در مناطق داخلی را جمع‌آوری، بسته‌بندی و به بازارهای داخلی و خارجی توزیع کنند. برعکس، استان‌های مرزی می‌توانند مواد اولیه یا کالاهای خدمات وارداتی را به سلول‌های داخلی منتقل کنند تا تولید ملی ادامه یابد. در ایجاد شبکه مالی و نقدینگی منطقه‌ای نیز استان‌های مرزی می‌توانند با ایجاد صندوق‌ها یا حساب‌های گردش مالی مشترک بین استان‌های مرزی و داخلی، به فرایند تجارت سایر استان‌ها کمک کنند. استان‌های مرزی می‌توانند نقدینگی اضطراری و اعتبارات کوتاه‌مدت را در شبکه سلولی ملی پشتیبانی کنند.

خطوط راهنما برای بنگاه‌های اقتصادی

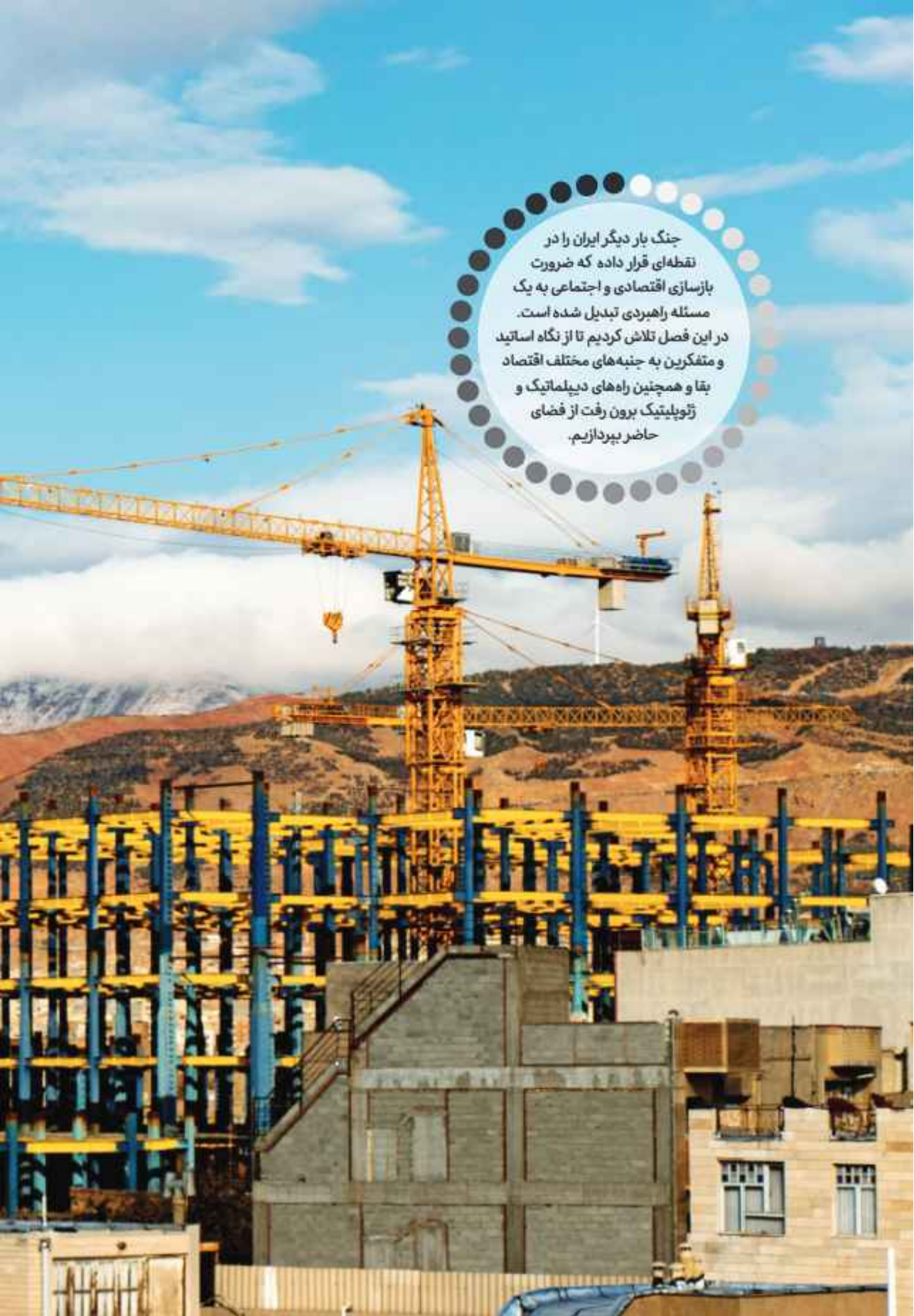
۳

مهم‌ترین اصل در این بخش تمهید «بقای بنگاه» است. کلیه تصمیمات راهبردی باید با معیار حفظ تداوم فعالیت اتخاذ شود، حتی اگر به کاهش سود کوتاه‌مدت منجر شود. سود حسابداری معیار اصلی ارزیابی عملکرد در شرایط جنگی نیست؛ جریان نقدی شاخص حیاتی بنگاه است. همچنین حداقل سه سناریو (کوتاه‌مدت، فرسایشی و تشدید بحران) تدوین و برنامه عملیاتی هریک مشخص می‌شود. در جنگ، الگوی مصرف تغییر می‌کند. بنابراین برای کالاهای اساسی تقاضا افزایش می‌یابد. همچنین انتظار می‌رود افزایش نیاز به خدمات امنیت سایبری، توسعه کسب‌وکارهای لجستیکی و رونق تولید داخلی به دلیل محدودیت واردات اتفاق بیفتد. بدین ترتیب، بنگاه‌های چابک می‌توانند نقش آفرینی بهتری داشته باشند. همچنین در این دوره مشوق‌های

حمایتی خاصی برای بنگاه‌ها در نظر گرفته می‌شود که برخی از آنها می‌توانند واقعاً اجرایی شده و مؤثر باشند. بنابراین، پیگیری معافیت‌های مالیاتی، مذاکره برای استمهال بدهی‌ها و گاهی مشارکت در پروژه‌های تأمین عمومی باید مورد توجه قرار گیرند. باید توجه داشت که در اقتصاد جنگی، به هر حال دولت بازیگر اصلی است. در دوره جنگ و پس از آن باید به ترتیب، بقا، ثبات، سپس بازسازی و پس از آن رشد بنگاه در دستور کار قرار گیرد. در این چارچوب خطوط راهنمای مورد توجه شامل «حفظ نقدینگی»، «مدیریت ریسک ارزی و تورمی»، «تعریف زنجیره تأمین جایگزین»، «کوچک‌سازی هوشمندانه» و «ارتباط شفاف با کارکنان و ذینفعان» هستند. حفظ نقدینگی در شرایط بحرانی و جنگی یکی از ضروریات برای بقای هر بنگاه است. در شرایطی که منابع محدود و ریسک‌های اقتصادی بسیار بالا هستند، بنگاه‌ها باید تمرکز ویژه‌ای بر حفظ و افزایش نقدینگی خود داشته باشند. از آنجا که جریان نقدی حیاتی‌ترین شاخص ارزیابی عملکرد در شرایط بحران است، برای مدیریت آن باید استراتژی‌هایی اتخاذ شود که باعث تقویت ذخایر نقدی و توانایی پرداخت در مواقع بحرانی شود. در این بخش، به منظور حفظ نقدینگی، اقداماتی چون افزایش ذخیره نقدی حتی به قیمت کاهش سود کوتاه‌مدت، تبدیل دارایی‌های غیرمولد به وجه نقد، کوتاه کردن چرخه وصول مطالبات، مذاکره برای افزایش دوره پرداخت به تأمین‌کنندگان و اجتناب از سرمایه‌گذاری‌های سنگین و غیرضروری بسیار اهمیت دارند. در زمینه «مدیریت ریسک ارزی و تورمی»، یکی از چالش‌های اصلی در شرایط جنگی، نوسانات شدید در نرخ ارز و تورم است که می‌تواند اثرات منفی زیادی بر سودآوری بنگاه‌ها داشته باشد. به همین دلیل، بنگاه‌ها باید استراتژی‌هایی برای مدیریت ریسک‌های ارزی و تورمی طراحی کنند که باعث کاهش اثرات منفی این نوسانات بر فعالیت‌های اقتصادی شود. متنوع‌سازی منابع تأمین و نگهداری بخشی از دارایی‌ها در قالب دارایی‌های ضدتورمی، می‌تواند بنگاه‌ها را در برابر تغییرات ارزی و تورمی مقاوم‌تر کند. لذا مهم‌ترین مؤلفه‌ها در اینجا کاهش تعهدات ارزی باز (در صورت امکان)، متنوع‌سازی منابع تأمین (داخلی و منطقه‌ای)، نگهداری بخشی از دارایی‌ها در قالب دارایی‌های ضدتورمی و قیمت‌گذاری شناور به جای قراردادهای بلندمدت ثابت خواهد بود. خط راهنمای سوم در اینجا «تعریف زنجیره تأمین جایگزین» است. می‌دانیم که قطع زنجیره تأمین یکی از اولین تبعات جنگ است و یکی از آسیب‌پذیرترین بخش‌ها در زمان بحران، زنجیره‌های تأمین هستند که ممکن است به دلایل مختلف مانند تحریم‌ها، اختلالات لجستیکی یا تغییرات در شرایط اقتصادی مختل شوند. برای مدیریت این ریسک‌ها باید شناسایی حداقل دو تأمین‌کننده برای اقلام حیاتی، افزایش موجودی کالاهای استراتژیک، کاهش وابستگی به مسیرهای لجستیکی پرریسک و استفاده از تولید قراردادی در مناطق کم‌ریسک‌تر مد نظر قرار گیرند. چهارمین خط راهنما در این زمینه، «کوچک‌سازی هوشمندانه» است. در دوران بحران، بنگاه‌ها باید به‌طور هدفمند و هوشمند هزینه‌های خود را کاهش دهند. این به معنای تمرکز بر محصولات یا خدماتی است که تقاضای پایدار دارند و می‌توانند در شرایط بحرانی سودآوری بیشتری داشته باشند. همچنین، از سرمایه‌گذاری در پروژه‌های پرریسک باید خودداری کرده و منابع خود را در پروژه‌های ضروری و کم‌ریسک متمرکز کنند. لذا مهم‌ترین مؤلفه‌ها در اینجا تمرکز بر محصولات یا خدمات با تقاضای پایدار، توقف پروژه‌های پرریسک، کاهش هزینه‌های غیرعملیاتی (تبلیغات لوکس، توسعه غیرضروری) و حفظ نیروهای کلیدی حتی به قیمت کاهش سود خواهند بود. پنجمین خط راهنما «ارتباط شفاف با کارکنان و ذینفعان» است. در دوران بحران در اولویت قرار دادن کاهش اضطراب کارکنان، ایجاد سازوکار تنظیم گزارش‌های منظم داخلی، شفاف‌سازی وضعیت نقدینگی و ایجاد حس مشارکت در بقا از مهم‌ترین سیاست‌ها خواهند بود.

پی‌نوشت

سلول‌های اقتصادی منطقه‌ای: Regional Economic Cells



جنگ بار دیگر ایران را در
نقطه‌ای قرار داده که ضرورت
بازسازی اقتصادی و اجتماعی به یک
مسئله راهبردی تبدیل شده است.
در این فصل تلاش کردیم تا از نگاه اساتید
و متفکرین به جنبه‌های مختلف اقتصاد
بقا و همچنین راه‌های دیپلماتیک و
ژئوپلیتیک برون رفت از فضای
حاضر بپردازیم.

استراتژی

فصل ۱





چار چوبی برای حکمرانی امنیت شبکه‌ای در منطقه خلیج فارس

یک تغییر انگاره

خلیج فارس در آستانه نظم نوین جهانی نیازمند حرکت از امنیت ژئوپلیتیکی به حکمرانی امنیت شبکه‌ای و صیانت از زنجیره ارزش جهانی است

در شرایطی که نظم لیبرال جهانی رو به افول نهاده و جهان به سوی نوعی نظم نومرگانتیلیستی مبتنی بر کاربست مستقیم زور حرکت می‌کند، امنیت کشورهای میانی بیش از هر زمان دیگری در معرض تهدید قرار گرفته است. هرچند در نظم لیبرال نیز قدرت‌های بزرگ بارها خود را از قواعد مستثنا می‌کردند، اما همان نظم تا اندازه‌ای موجب خودمهارگری آنان می‌شد و در عین حال، چارچوبی نسبی برای حفاظت از کشورهای کوچک‌تر و میانی فراهم می‌کرد. اکنون با فرسایش آن نظم، دولت‌های میانی ناچارند مستقیماً به مسئله تأمین امنیت خود بیندیشند؛ مسئله‌ای که برای ایران، در میانه جنگ و تقابل با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن، اهمیتی دوچندان یافته است.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که چنین منازعاتی معمولاً به جنگ‌هایی فرسایشی و طولانی تبدیل می‌شوند. نمونه‌های ویتنام، افغانستان، عراق و اوکراین نشان داده‌اند که حتی قدرت‌های بزرگ نیز در این جنگ‌ها به پیروزی قطعی و پایدار دست نمی‌یابند. از همین رو، پرسش اصلی آن است که آیا راهی برای خروج از این چرخه فرساینده وجود دارد؟ در همین زمینه، مسئله امکان مذاکره میان قدرت‌های نامتوازن نیز مطرح می‌شود. ارزیابی این متن آن است که احتمال دستیابی ایران و آمریکا به صلحی پایدار از مسیر مذاکرات دوجانبه بسیار اندک است؛ مگر آن‌که قدرت سومی مانند چین، به عنوان ناظر، تسهیل‌گر و تا حدی ضامن وارد فرآیند شود. با این حال، حتی در چنین شرایطی نیز موفقیت مذاکرات بیش از آن‌که به صلحی پایدار بینجامد، احتمالاً محدود به توافق‌هایی موقت و شکننده خواهد بود.

در برابر کشورهای میانی سه راهبرد اصلی قابل تصور است. نخست، اتکای امنیتی به یک قدرت بزرگ جهانی؛ رویکردی که تجربه اوکراین، سوریه و حتی کشورهای عربی خلیج فارس ناآرامی آن را نشان داده است. جنگ اخیر ایران و اسرائیل نیز آشکار ساخت که آمریکا، با وجود برخورداری از برترین توان نظامی جهان، نه تنها قادر به تضمین امنیت پایگاه‌های خود نیست، بلکه می‌تواند کل منطقه را بدون در نظر گرفتن منافع متحدانش وارد بحران کند. از این منظر، کشورهای منطقه ناگزیرند بیش از گذشته بر توان خود، همکاری با همسایگان و درکی عمیق‌تر از ژئوپلیتیک

و ژئواکونومی منطقه تکیه کنند.

راه دوم، رویکرد انزوا و حصارکشی پیرامون سرزمین ملی است؛ سیاستی که نتیجه‌ای جز فقر، شکستگی و ناپایداری ندارد. تجربه ایران نشان داده که در جهانی به شدت به هم پیوسته و سیال، رویکردهای ایستا خود به منبع تهدید تبدیل می‌شوند. در چنین جهانی، ادراک تهدیدها و ائتلاف‌ها دائماً در حال تغییر است و هیچ کشوری نمی‌تواند در انزوا به امنیت پایدار دست یابد.

در چنین بستری، ایده «حکمرانی امنیت جمعی یا شبکه‌ای منطقه‌ای» به عنوان واقع‌بینانه‌ترین گزینه و راه سوم مطرح می‌شود. این الگو بر این فرض استوار است که در شرایط آتارشی جهانی و تضعیف نظم لیبرال، گفت‌وگوی مستقیم میان قدرت‌های نامتوازن به تنهایی به صلحی پایدار منجر نمی‌شود. بنابراین، امنیت باید در قالبی منطقه‌ای، شبکه‌ای و مبتنی بر همکاری تعریف شود. مهم‌ترین اصول این الگو عبارت‌اند از: تقدم ژئواکونومی بر ژئوپلیتیک و تمرکز بر امنیت زنجیره تامین و زنجیره ارزش جهانی؛ اولویت مدیریت ریسک‌های امنیتی بر ائتلاف‌های دفاعی سنتی؛ حضور دست‌کم یک قدرت جهانی در ساختار امنیتی منطقه؛ پایبندی به قواعد و هنجارهای بین‌المللی موجود؛ و احترام به تمامیت ارضی، عدم مداخله و حل و فصل اختلافات از طریق گفت‌وگو.

در مجموع، در جهان جدید امنیت پایدار نه از مسیر وابستگی کامل به قدرت‌های بزرگ و نه از راه انزوا، بلکه از رهگذر نوعی امنیت جمعی شبکه‌ای منطقه‌ای قابل تحقق است؛ الگویی که می‌تواند هزینه‌های ناامنی را کاهش داده و امکان همزیستی باثبات‌تری را برای کشورهای منطقه فراهم کند.

● نگاهی به امکان «حکمرانی امنیت شبکه‌ای» در خلیج فارس

دستیابی به امنیت جمعی در منطقه‌ای چون خلیج فارس، با انبوهی از رقابت‌های ژئوپلیتیکی، تاریخی و ایدئولوژیک، کاری به‌غایت دشوار است. این منطقه نه فقط محل تلاقی منافع قدرت‌های منطقه‌ای، بلکه یکی از حیاتی‌ترین حلقه‌های زنجیره تامین انرژی، تجارت و سرمایه در جهان است؛ از همین رو، امنیت آن صرفاً مسئله‌ای منطقه‌ای نیست و قدرت‌های جهانی نیز خود را ذی‌نفع مستقیم آن می‌دانند. همین موقعیت، خلیج فارس را به عرصه‌ای تبدیل کرده که در آن، بازیگران محلی و فرامنطقه‌ای به‌طور هم‌زمان در شکل‌دهی به نظم امنیتی نقش دارند.

در نظریه‌های کلاسیک امنیت جمعی، به‌ویژه در سنت منشور ملل متحد و مکتب کپنهاگ، تحقق امنیت مشترک نیازمند سه شرط اساسی است: نخست، پذیرش این اصل که تعرض به هر عضو، تهدیدی علیه همه اعضاست؛ دوم، واکنش جمعی در برابر متجاوز؛ و سوم، شکل‌گیری این باور که امنیت امری تجزیه‌ناپذیر است. اما واقعیت خاورمیانه نشان می‌دهد که تحقق هم‌زمان این سه شرط بسیار دشوار است. ادراک‌های متفاوت از تهدید، رقابت‌های هویتی و وابستگی امنیتی کشورها به قدرت‌های بیرونی، امکان شکل‌گیری یک نظم امنیتی کلاسیک را محدود کرده است.

این دشواری در شرایطی تشدید شده که نظم لیبرال جهانی نیز در حال فرسایش است. ایالات متحده، به عنوان مهم‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان، به تدریج از الگوی لیبرال پس‌انگ جهانی دوم فاصله گرفته و به سوی نوعی نومرگانتیلیسم مبتنی بر رقابت سخت قدرت‌ها حرکت کرده است؛ نظمی که در آن، تسلط بر زنجیره‌های تامین، فناوری و بازارهای جهانی اهمیت بیشتری از نهادهای بین‌المللی و قواعد هنجاری یافته است. نتیجه این تحول، افزایش بی‌ثباتی جهانی و تشدید منازعات ژئوپلیتیکی است؛ زیرا سیاست نومرگانتیلیستی، در ذات خود، ظرفیت بالایی برای تولید تعارض و جنگ دارد.

با این حال، حتی در این وضعیت گذار نیز ساختار نظام جهانی همچنان بر مبنای توزیع سلسله‌مراتبی قدرت

عمل می‌کند. قدرت‌های بزرگ همچنان در پی کنترل نتایج بازی‌های اقتصادی و امنیتی‌اند و نهادهای بین‌المللی نیز، هرچند ظاهری مستقل دارند، در عمل بازتابی از موازنه قدرت جهانی هستند. بنابراین، هیچ نظم منطقه‌ای نمی‌تواند کاملاً مستقل از نظم جهانی شکل گیرد یا قدرت‌های بزرگ را نادیده بگیرد.



در چنین بستری، شاید سخن گفتن از «امنیت جمعی» به معنای کلاسیک آن واقع‌بینانه نباشد، اما می‌توان به نوعی «حکمرانی امنیت شبکه‌ای منطقه‌ای» اندیشید؛ الگویی که به جای تکیه بر پیمان‌های دفاعی سخت و ساختارهایی مشابه ناتو، بر مدیریت مشترک ریسک‌های امنیتی تمرکز دارد. در این رویکرد، هدف اصلی نه ایجاد یک بلوک نظامی، بلکه کاهش تهدیدها از طریق همکاری‌های چندلایه امنیتی، اقتصادی، فناوری و اطلاعاتی است.

بر اساس چنین الگویی، کشورهای منطقه می‌توانند نهادی مشترک برای تبادل اطلاعات، ارزیابی تهدیدها و مدیریت بحران‌های امنیتی ایجاد کنند. مأموریت این نهاد پیش از آن که نظامی باشد، معطوف به حفاظت از زنجیره ارزش و زنجیره تأمین جهانی، امنیت انرژی، امنیت دریایی، زیرساخت‌های حیاتی، فناوری و مدیریت ریسک‌های مشترک خواهد بود. پیمان‌های عدم تعرض، همکاری‌های اطلاعاتی، پشتیبانی‌های فناوری و لجستیکی، و هماهنگی در مواجهه با تهدیدهای فراملی می‌توانند بخشی از سازوکارهای این سیستم باشند.

چنین ایده‌ای تا حد زیادی با رهیافت مکتب کپنهاگ و به‌ویژه دیدگاه‌های باری بوزان هم‌راستا است. بوزان معتقد است امنیت در جهان معاصر دیگر صرفاً مفهومی نظامی نیست، بلکه ابعاد اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و فرهنگی را نیز دربر می‌گیرد. از نگاه او، جهان امروز وارد مرحله‌ای شده که با تضعیف نظم غربی، برآمدن چین، گسترش نهادهای متکثر و ظهور هنجارهای رقیب همراه است؛ در نتیجه، امنیت دیگر صرفاً از مسیر اتحادهای سخت نظامی تأمین نمی‌شود، بلکه نیازمند شبکه‌هایی از همکاری و مدیریت مشترک مخاطرات است.

در این چارچوب، خلیج فارس پیش از آن که نیازمند یک «ائتلاف نظامی جدید» باشد، به نوعی معماری امنیتی منعطف، چندلایه و شبکه‌ای نیاز دارد؛ معماری‌ای که بتواند میان منافع متعارض بازیگران مختلف توازن برقرار کند و امنیت منطقه را نه بر پایه حذف رقیب، بلکه بر اساس کاهش ریسک‌های مشترک تعریف کند. موفقیت چنین الگویی البته مستلزم تغییر در سازه‌های ادراکی کشورهای منطقه، کاهش وابستگی مطلق به قدرت‌های بیرونی و حرکت تدریجی از ژئوپلیتیک صرف به سوی ژئواکونومی است؛ تغییری که بدون آن، خلیج فارس همچنان یکی از شکننده‌ترین کانون‌های ناامنی در جهان باقی خواهد ماند.

● بازخوانی وضعیت امنیتی خلیج فارس در سایه جنگ و گذار جهانی

جمهوری اسلامی ایران امروز درگیر جنگی وجودی با ایالات متحده و اسرائیل است؛ جنگی که در میانه مذاکرات شکل گرفت و بار دیگر نشان داد در جهان بی‌ثبات کنونی، صرف ورود به مذاکره با یک قدرت مسلط، تضمینی برای پرهیز از جنگ نیست. تجربه اخیر آشکار ساخت که مسئله اصلی نه «مذاکره کردن یا نکردن»، بلکه چگونگی تعریف

ایده «حکمرانی امنیت جمعی یا شبکه‌ای منطقه‌ای» به عنوان راهبرد اصلی در شرایط فعلی، بر این فرض استوار است که در شرایط آنارشی جهانی و تضعیف نظم لیبرال، گفت‌وگوی مستقیم میان قدرت‌های نامتوازن به تنهایی به صلح پایدار منجر نمی‌شود. بنابراین، امنیت باید در قالبی منطقه‌ای، شبکه‌ای و مبتنی بر همکاری تعریف شود. مهم‌ترین اصول این الگو عبارت‌اند از: تقدم ژئواکونومی بر ژئوپلیتیک و تمرکز بر امنیت زنجیره تأمین و زنجیره ارزش جهانی؛ اولویت مدیریت ریسک‌های امنیتی بر اتلاف‌های دفاعی سنتی؛ حضور دست‌کم یک قدرت جهانی در ساختار امنیتی منطقه؛ پایداری به قواعد و هنجارهای بین‌المللی موجود؛ و احترام به تمامیت ارضی، عدم مداخله و حل‌وفصل اختلافات از طریق گفت‌وگو

موازنه قدرت و یافتن راهی برای مدیریت تعارض در محیطی سیال و غیرقابل پیش‌بینی است؛ محیطی که هر لحظه امکان ورود بازیگران و متغیرهای تازه در آن وجود دارد.

در نظم نومرگانتیلیستی امروز، امنیت جهانی در وضعیتی از تعادل ناپایدار قرار گرفته و نقطه این تعادل دائماً جابه‌جا می‌شود. در چنین فضایی، کشوری که بیرون از ترتیبات امنیتی مؤثر قرار گیرد، در برابر تهدیدها آسیب‌پذیرتر خواهد شد و هزینه تعرض برای دشمنانش کاهش می‌یابد. ایران اگرچه در برابر فشار مشترک آمریکا و اسرائیل مقاومت کرده، اما هزینه‌های این وضعیت برای کشور و کل منطقه بسیار سنگین بوده است. گسترش دامنه ناامنی به خلیج فارس و تهدید زنجیره ارزش جهانی نیز نشان داده که مسئله امنیت منطقه دیگر صرفاً دغدغه ایران نیست، بلکه به موضوعی جهانی تبدیل شده است.

کشورهای جنوب خلیج فارس نیز به تدریج دریافته‌اند که اتکای کامل به چتر امنیتی آمریکا نه تنها امنیت پایدار ایجاد نکرده، بلکه در مواردی آنان را ناخواسته وارد بحران‌هایی کرده که هزینه‌هایش مستقیماً متوجه خودشان شده است. حضور پایگاه‌های نظامی خارجی، که قرار بود ضامن ثبات باشد، اکنون می‌تواند به نقطه آسیب‌پذیری این کشورها بدل شود. همین واقعیت، ضرورت حرکت به سمت ترتیباتی بومی‌تر و مبتنی بر همکاری منطقه‌ای را برجسته‌تر کرده است؛ زیرا کشورهای منطقه، فارغ از اختلافات سیاسی، ناگزیرند در کنار یکدیگر زندگی کنند و برای جلوگیری از جنگ‌های فرسایشی به نوعی همزیستی پایدار برسند.

در چنین شرایطی، طراحی هر راهبرد امنیتی باید فراتر از ضرورت‌های مقطعی جنگ دیده شود. حتی در میانه درگیری‌های نظامی، ایران ناگزیر است هم‌زمان به آینده نظم امنیتی منطقه نیز بیندیشد تا بحران، صرفاً به آتش‌بسی شکننده ختم نشود. تجربه سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از تحولات ۷ اکتبر، نشان داد که اتکای صرف به نیروهای غیردولتی نمی‌تواند ضامن امنیت ملی باشد. هرچند این بازیگران همچنان بخشی از واقعیت ژئوپلیتیکی

منطقه‌اند، اما تحولات اخیر نشان دادند که امنیت پایدار نیازمند ترتیباتی رسمی‌تر، گسترده‌تر و مبتنی بر همکاری دولت‌هاست.

در این میان، فهم اهداف بازیگران اصلی جنگ اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. اسرائیل منطقه را از منظر بقا و برتری مطلق می‌بیند و تحمل ظهور هیچ قدرت منطقه‌ای برتر یا حتی مستقل را ندارد؛ از همین رو، راهبرد بلندمدت آن بر فرسایش مداوم ایران استوار شده است. اما اهداف آمریکا لزوماً با اسرائیل یکسان نیست. آنچه برای واشنگتن اهمیت بنیادی دارد، کنترل زنجیره ارزش و زنجیره تأمین جهانی در منطقه‌ای است که اقتصاد چین به شدت به آن وابسته است؛ منطقه‌ای که انرژی، سرمایه، مسیرهای حمل‌ونقل، بازار و فناوری را در خود متمرکز کرده و به یکی از نقاط کلیدی رقابت ژئواکونومیک جهان تبدیل شده است.

برخلاف برخی تحلیل‌ها، مسئله اصلی آمریکا صرفاً تصاحب منابع نفتی نیست؛ تجربه عراق نشان داده که حتی در شرایط حضور مستقیم آمریکا، شرکت‌های چینی توانسته‌اند سهم بزرگی از پروژه‌های انرژی را در اختیار بگیرند. آنچه برای آمریکا اهمیت دارد، کنترل ظرفیت تولید، امنیت عرضه انرژی و تسلط بر مسیرهای کلیدی اقتصاد جهانی است. در همین چارچوب، تضعیف ایران می‌تواند بخشی از راهبرد مهار چین و بازآرایی موازنه قدرت در منطقه تلقی شود.

در چنین فضایی، ایران و کشورهای منطقه ناگزیرند به راهبردی دو مرحله‌ای بپردازند: نخست، تلاش برای کاهش فوری تنش‌ها و دستیابی به نوعی پیمان عدم تعرض؛ و دوم، حرکت تدریجی به سمت الگویی از حکمرانی امنیت جمعی منطقه‌ای که بر امنیت زنجیره ارزش جهانی، همکاری منطقه‌ای و کاهش مخاطرات مشترک استوار باشد. تنها در چنین چارچوبی است که خلیج فارس می‌تواند از کانون دائمی بحران به منطقه‌ای با ثبات نسبی و قابل اتکا برای خود و جهان تبدیل شود.

در جهان پسالیبرال کنونی، امنیت دیگر صرفاً به معنای برتری نظامی یا عضویت در ائتلاف‌های کلاسیک نیست. تضعیف نظم لیبرال، گسترش رویکردهای نومرکانتیلیستی و بازگشت کاربست مستقیم زور در روابط بین‌الملل، ساختار امنیت جهانی را وارد مرحله‌ای از تعادل ناپایدار کرده است؛ وضعیتی که در آن، قدرت‌های بزرگ بیش از گذشته بر کنترل زنجیره‌های تأمین، مسیرهای انرژی، فناوری و تجارت جهانی تمرکز دارند. در چنین فضایی، تهدید علیه ایران صرفاً تهدید علیه یک دولت ملی نیست، بلکه تهدیدی علیه بخشی از زنجیره ارزش جهانی است که از خلیج فارس، تنگه هرمز، کریدورهای ترانزیتی، بازار انرژی و شبکه سرمایه و فناوری منطقه عبور می‌کند.

بر این اساس، امنیت در قرن بیست و یکم را نمی‌توان صرفاً در قالب موازنه نظامی یا بازدارندگی کلاسیک فهم کرد. امنیت امروز ماهیتی چندلایه دارد: از امنیت دفاعی و اقتصادی گرفته تا امنیت فناوری، سرمایه، آب، غذا، محیط زیست و حتی سرمایه اجتماعی. در چنین نظامی، کشورهایی که نتوانند خود را در شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی اقتصاد و فناوری جای دهند، به تدریج از توان اثرگذاری سیاسی و امنیتی نیز محروم می‌شوند. از همین رو، مسئله اصلی برای ایران و منطقه، صرفاً مقابله نظامی یا تداوم وضعیت بازدارندگی نیست، بلکه طراحی نوعی «حکمرانی امنیت شبکه‌ای منطقه‌ای» است که بتواند امنیت زنجیره ارزش جهانی را با امنیت کشورهای منطقه پیوند بزند.

این ایده بر آن است که امنیت خلیج فارس نه از مسیر ائتلاف‌های سخت‌مشابه ناتو، بلکه از رهگذر مدیریت مشترک مخاطرات امنیتی و کاهش ریسک‌های ژئوپلیتیکی قابل تحقق است. در این الگو، امنیت جمعی به جای آن‌که بر تعهدات دفاعی الزام‌آور استوار باشد، بر همکاری شبکه‌ای، تبادل اطلاعات، مدیریت بحران، پیمان‌های عدم تعرض، همکاری فناورانه، امنیت انرژی و حفاظت از مسیرهای تجارت جهانی تکیه می‌کند. هدف چنین ترتیباتی، تبدیل خلیج فارس از میدان منازعه ژئوپلیتیکی به گره‌ای با ثبات در اقتصاد جهانی است.

در این چارچوب، نقش چین اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. برخلاف ایالات متحده که امنیت را عمدتاً از منظر هژمونی و کنترل ژئوپلیتیکی تعریف می‌کند، چین امنیت را بیش از هر چیز با ثبات زنجیره‌های تأمین، تجارت، انرژی و توسعه اقتصادی پیوند می‌زند. چهار ابتکار جهانی چین - کمربند و راه، توسعه جهانی، امنیت جهانی و تمدن جهانی - نیز همگی بر نوعی وابستگی متقابل اقتصادی، همکاری غیرائتلافی و مدیریت ریسک مشترک استوارند. از همین منظر، چین می‌تواند نخستین قدرت جهانی باشد که در شکل‌گیری یک نظام امنیت شبکه‌ای در خلیج فارس مشارکت می‌کند؛ نه به عنوان هژمون نظامی، بلکه به مثابه بازیگری که امنیت منطقه را بخشی از امنیت اقتصاد جهانی می‌فهمد.

واقعیت آن است که کشورهای جنوب خلیج فارس نیز پس از جنگ‌های اخیر، بیش از گذشته دریافته‌اند که

اتکای کامل به قدرت‌های بیرونی، الزاماً امنیت‌آفرین نیست. حضور پایگاه‌های خارجی نه تنها مانع جنگ نشده، بلکه در مواردی خود به عاملی برای گسترش ناامنی تبدیل شده است. در چنین وضعیتی، ایران و همسایگانش ناگزیرند به سمت توتیباتی حرکت کنند که در آن، امنیت منطقه بر پایه همکاری میان کشورهای منطقه و ذی‌نفعان اصلی اقتصاد جهانی بازتعریف شود.

بر پایه این نگاه، خلیج فارس تنها یک حوزه ژئوپلیتیکی نیست؛ بلکه بخشی از شبکه حیاتی اقتصاد جهانی است؛ منطقه‌ای که انرژی، سرمایه، فناوری، کریدورهای حمل‌ونقل، بازارهای مصرف و مسیرهای داده و تجارت جهانی در آن به یکدیگر متصل می‌شوند. از این رو، هرگونه بی‌ثباتی در این منطقه، تنها یک بحران محلی نیست، بلکه ریسکی برای اقتصاد جهانی، امنیت انرژی و ثبات زنجیره عرضه جهانی به‌شمار می‌رود.

در نتیجه، راهبرد مطلوب برای ایران و منطقه، نه انزوا و حصارکشی امنیتی است و نه وابستگی کامل به یک قدرت خارجی؛ بلکه حرکت به سوی نوعی نظم امنیتی شبکه‌ای و چندلایه است که در آن، ژواکونومی بر ژئوپلیتیک تقدم یابد، امنیت زنجیره ارزش جهانی به مسئله‌ای مشترک تبدیل شود و همکاری منطقه‌ای جایگزین فرسایش دائمی و جنگ‌های بی‌پایان گردد.

لقه کشورهای منطقه					
بازیگر	تجارت از طریق خلیج فارس	آسیب‌پذیری واردات	آسیب‌پذیری صادرات	آسیب‌پذیری منابع / دارایی‌ها	کانال‌های تکمیلی
ایران	حدود ۸۰ تا ۹۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس (تنگه هرمز حیاتی است)	متوسط (تنظیم‌شده یا تحریم‌ها)	بسیار بالا (نفت)	ذخایر عمده نفت و گاز (در سطح جهانی برتر)	اهرم فشار تنگه هرمز؛ قدرت قیمت‌گذاری از طریق ریسک اختلال
عربستان سعودی	حدود ۶۰ تا ۷۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس (اما با دور زدن دریای سرخ تا حدی)	پایین تا متوسط	بسیار بالا (نفت)	بزرگ‌ترین ظرفیت مازاد تولید در جهان	تعیین‌کننده قیمت جهانی نفت؛ رهبری اوپک پلاس
امارات متحده عربی	حدود ۵۰ تا ۶۰٪ (مسیرهای متنوع شامل دور زدن از فجیره)	بالا (قطب صادرات مجدد)	بالا (نفت) + تجارت	بنادر، لجستیک، دارایی‌های شرکت ادنک (ADNOC)	قطب کشتیرانی؛ حساسیت به بیمه و کرایه حمل
قطر	حدود ۹۰٪ صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) از طریق خلیج فارس	پایین	بسیار بالا (گاز طبیعی مایع)	زیرساخت گاز طبیعی مایع در سطح جهانی پیشرو	ثبات بازار گاز؛ قیمت‌گذاری گاز طبیعی مایع (اروپا/آسیا)
کویت	حدود ۹۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس	پایین	بسیار بالا (نفت)	اقتصاد وابسته به نفت	حساسیت مالی بالا نسبت به اختلالات
بحرین	متوسط (قطب پالایش، صادرکننده عمده نیست)	بالا	متوسط	پالایش + دارایی‌های مالی	جریان‌های مالی + بانکداری منطقه‌ای
عمان	حدود ۲۰٪ (دسترسی به دریای عرب نیز ریسک را کاهش می‌دهد)	متوسط	پایین (نفت)	نفت + زیرساخت بندری (دقم)	جغرافیای راهبردی برای دور زدن
عراق	حدود ۸۵ تا ۹۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس (بصره)	متوسط	بسیار بالا (نفت)	میدان‌های نفتی متمرکز در جنوب	آسیب‌پذیری شدید نسبت به اختلال
یمن	محدود (تنگه تنگه)	پایین	پایین	دارایی‌های فعال حلقه‌ای	سرریز تنگه باب‌المندب به امنیت خلیج فارس

به بازیگران قرن بیستمی

بازیگر	تجارت از طریق خلیج فارس	آسیب پذیری واردات	آسیب پذیری صادرات	آسیب پذیری منابع / دارایی ها	کاتال های تکمیلی
ایالات متحده آمریکا	تجارت مستقیم پایین	پایین	پایین	استقلال انرژی (خالص صادرکننده)	سلطه بر زنجیره تامین، اجاره بهای تامین امنیت، نفوذ بر قیمت نفت، AI
بریتانیا	متوسط	متوسط	متوسط	عواجه مالی	تأثیر بر کارکرد زنجیره تامین، بیمه دریایی، تامین مالی کشتیرانی
فرانسه	متوسط	متوسط	متوسط	انرژی + قراردادهای دفاعی	تأثیرپذیری از زنجیره تامین، صادرات تسلیحات، دارایی های توتال انرژی
اتحادیه اروپا (مجموع)	از نظر تاریخی حدود ۷۰ تا ۷۵٪ انرژی (رو به کاهش اما مرتبط)	بالا (انرژی)	متوسط	واردات گاز طبیعی، منابع، نفت، تامین سرمایه و دسترسی به بازارها	تأثیرپذیری از اختلال در زنجیره تامین و ارزش، حساسیت به تورم، امنیت انرژی
چین	حدود ۴۰ تا ۵۰٪ واردات نفت از طریق خلیج فارس	بسیار بالا	پایین	پالایش + قراردادهای بلندمدت + بازار	منتفع اصلی از امنیت انرژی، زنجیره ارزش و AI
هند	حدود ۵۰ تا ۶۰٪ واردات نفت از طریق خلیج فارس	بسیار بالا	پایین	وابستگی پالایشگاه ها و امنیت غذایی	منتفع اصلی از امنیت انرژی، زنجیره تامین و ارزش
روسیه	وابستگی مستقیم پایین	پایین	بالا - رقابت در بازار نفت	صادرکننده نفت	از قیمت های بالاتر سود می برد
پاکستان	متوسط	بالا	پایین	محدود	حواله جات (پول های ارسالی) + وابستگی انرژی
ژاپن / کره جنوبی	حدود ۷۰ تا ۹۰٪ واردات نفت از طریق خلیج فارس	بسیار بالا	پایین	وابستگی صنعتی	آسیب پذیری بالا نسبت به شوک عرضه
سازمان ملل متحد	هیچ	هیچ	هیچ	هیچ	حکم ثبات، هزینه های بشردوستانه

تحولات اقتصاد سیاسی جهان نشان می دهد که نظام بین الملل در حال عبور از مرحله ای تاریخی و ورود به نظامی سیال و چندقطبی است؛ نظامی که در آن، رقابت اصلی نه صرفاً بر سر قلمرو یا ایدئولوژی، بلکه بر سر کنترل زنجیره های ارزش جهانی، فناوری، تجارت، انرژی و شبکه های مالی شکل می گیرد. بر اساس داده های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، در سال ۲۰۲۵ حدود ۶۰ درصد تولید ناخالص جهان در اختیار سه قطب آمریکا، اتحادیه اروپا و چین بوده است؛ اما در پس این ثبات ظاهری، جابه جایی عمیقی در توازن قدرت جریان دارد. سهم آمریکا و اروپا از اقتصاد و تجارت جهانی در دو دهه اخیر روندی نزولی داشته، در حالی که چین و برخی اقتصادهای نوظهور به سرعت در حال صعودند. سهم چین از تولید جهانی از حدود ۳۶ درصد در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۱۶ درصد رسیده و این کشور اکنون در برخی شاخص ها، به ویژه بر مبنای برابری قدرت خرید، از آمریکا پیشی گرفته است. این دگرگونی تنها به سطح قدرت های جهانی محدود نیست. در سطح منطقه ای نیز بازیگران جدیدی در حال

مانکور اولسون یادآور می‌شود که وجود منافع مشترک، لزوماً به کنش مشترک نمی‌انجامد؛ تحقق چنین تحولی (ایده «حکمرانی امنیت جمعی یا شبکه‌ای منطقه‌ای») معمولاً نیازمند وجود یک «بزرگ‌تر» است. فرض این نوشتار آن است که چین می‌تواند نقش این بزرگ‌تر را ایفا کند؛ اما سنت سیاسی منطقه بیشتر بر اتکا به یک هژمون استوار بوده تا «برادر بزرگ‌تر»، به ویژه در شرایطی که این برادر بزرگ خود از سوی هژمونی مسلط موجود تحت فشار است و تمایلی به رویارویی مستقیم با آن ندارد.

برآمدن هند، عربستان سعودی، ترکیه و کشورهای جنوب خلیج فارس طی دو دهه گذشته سهم خود را از اقتصاد جهانی افزایش داده‌اند و در حال تبدیل شدن به قطب‌های اثرگذار منطقه‌ای‌اند. در مقابل، سهم ایران از اقتصاد جهانی، عمدتاً در نتیجه تحریم‌ها و فرسایش ظرفیت‌های اقتصادی، تقریباً ثابت مانده است. این وضعیت، علاوه بر تضعیف قدرت اقتصادی ایران، موجب برهم خوردن تعادل منطقه‌ای نیز شده است؛ زیرا کاهش وزن اقتصادی ایران الزاماً به معنای افزایش ثبات منطقه نیست، بلکه می‌تواند خود به عاملی برای شکل‌گیری تعادل ناپایدار و تشدید ناامنی تبدیل شود. در همین حال، تحول در ساختار پولی و مالی جهان نیز نشانه‌ای دیگر از گذار تاریخی کنونی است. هرچند دلار همچنان ارز مسلط جهانی محسوب می‌شود، اما سهم آن از ذخایر ارزی جهان نسبت به ابتدای قرن بیست و یکم کاهش یافته و یورو، طلا و تا حدی رنمینبی چین در حال افزایش سهم خود هستند. رشد تدریجی استفاده از یوان در پرداخت‌های بین‌المللی و تلاش اروپا برای تقویت همگرایی مالی، نشانه‌هایی از فرسایش تدریجی انحصار مالی آمریکاست.

در چنین جهانی، امنیت نیز ماهیتی متفاوت یافته است. امنیت دیگر صرفاً به معنای برتری نظامی یا عضویت در پیمان‌های دفاعی کلاسیک نیست، بلکه بیش از هر چیز با ثبات زنجیره‌های تأمین، امنیت انرژی، مسیرهای ترانزیتی، فناوری و سرمایه پیوند خورده است. قدرت‌های

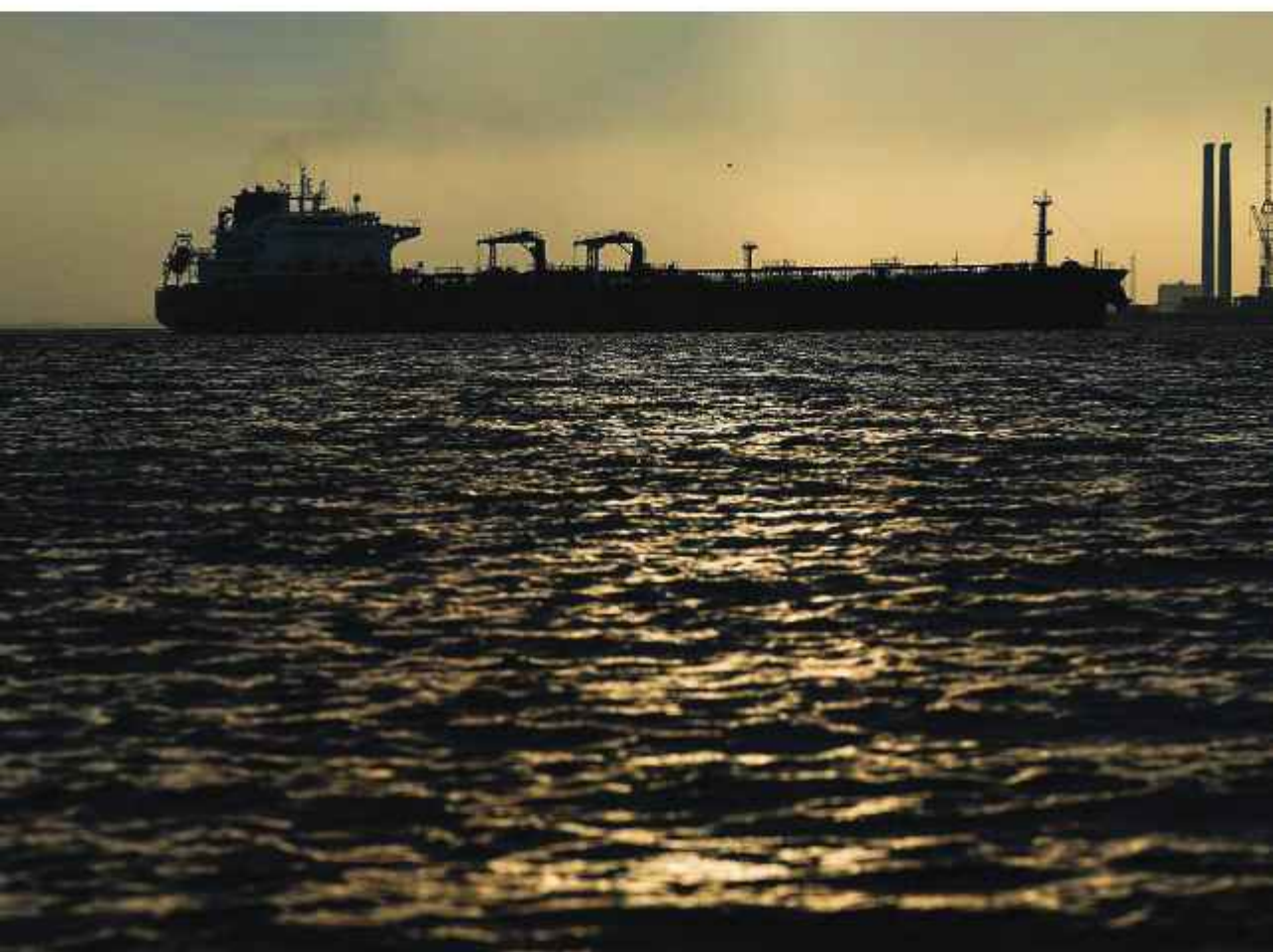
بزرگ می‌کوشند کنترل این زنجیره‌ها را در اختیار بگیرند، اما هریک با منطق و ابزار متفاوت، آمریکا با رویکردی نومرگانتیلیستی و مبتنی بر «بازی سرجمع صفر» در پی سلطه مستقیم بر زنجیره‌های ارزش جهانی و تضعیف رقبایان است؛ رویکردی که در آن، همکاری پایدار و وابستگی متقابل اقتصادی جایگاه پیشین خود را از دست داده است. خروج آمریکا از برخی نهادهای بین‌المللی و تشدید جنگ‌های تعرفه‌ای نیز در همین چارچوب قابل فهم است.

در مقابل، اتحادیه اروپا و چین همچنان به حفظ چارچوب‌های کلی نظم اقتصادی جهانی تمایل دارند، هرچند هریک با اهداف متفاوت. اروپا بقای خود را در تداوم نسبی نظم لیبرال می‌بیند و چین نیز، با وجود مخالفت با هژمونی هنجاری غرب، توسعه اقتصادی خود را همچنان در گرو ثبات تجارت جهانی و حفظ نهادهای بین‌المللی می‌داند. چین در پی فروپاشی نظم جهانی نیست، بلکه تلاش می‌کند آن را از محتوای ایدئولوژیک لیبرال تهی کرده و هم‌زمان ساختار اقتصادی و نهادی آن را حفظ کند.

در این جهان در حال گذار، کشورهای منطقه خلیج فارس همچنان امنیت خود را عمدتاً به صورت انفرادی تعریف می‌کنند؛ موضوعی که هم هزینه‌های امنیتی آن‌ها را افزایش داده و هم سطح تهدیدات ادراک شده را دائماً بالا نگه داشته است. تجربه سال‌های اخیر نیز نشان داده که اتکای صرف به قدرت‌های بیرونی، به ویژه آمریکا، نه تنها امنیت پایدار ایجاد نکرده، بلکه در مواردی خود به منشأ ناامنی تبدیل شده است. از همین رو، منطقه ناگزیر از نوعی تغییر پارادایم است: گذار از امنیت انفرادی و ائتلاف‌های سخت به سوی نوعی حکمرانی امنیت شبکه‌ای منطقه‌ای.

این ایده بر آن است که امنیت خلیج فارس باید بر پایه مدیریت مشترک ریسک‌های امنیتی، حفاظت از زنجیره ارزش جهانی، اصل عدم تعرض و همکاری منطقه‌ای بازتعریف شود. چنین مدلی قرار نیست سازمانی مشابه ناتو ایجاد کند یا حاکمیت ملی کشورها را محدود سازد؛ بلکه هدف آن، کاهش مخاطرات امنیتی، تقویت همکاری‌های اقتصادی و فناورانه، تبادل اطلاعات و ایجاد سازوکارهای مشترک برای مدیریت بحران است. در این نگاه، امنیت منطقه نه از مسیر حذف رقیب، بلکه از رهگذر کاهش هزینه‌های ناامنی برای همه بازیگران حاصل می‌شود.

با این حال، تحقق چنین نظامی مستلزم تغییر در سازه‌های ادراکی و الگوهای تاریخی دشمنی در منطقه است. رقابت ایران و عربستان، خصومت ایران و آمریکا، شکاف‌های هویتی و مذهبی و دغدغه‌های امنیتی حکومت‌های منطقه، همگی مانع شکل‌گیری یک نظم امنیتی پایدارند. تا زمانی که این الگوهای ذهنی تغییر نکنند، امکان استقرار یک نظام حکمرانی امنیت شبکه‌ای نیز محدود خواهد بود. با وجود این، شکست تجربه‌های امنیت انفرادی و وابستگی روزافزون اقتصاد جهانی به ثبات خلیج فارس، زمینه‌ای فراهم کرده است تا منطقه، به جای تداوم فرسایش و رقابت دائمی، به سمت نوعی همکاری امنیتی مبتنی بر ژئواکونومی حرکت کند؛ نظامی که در آن، امنیت منطقه‌ای با امنیت اقتصاد جهانی پیوند می‌خورد و همکاری جایگزین بازی‌های فرسایشی سرجمع صفر می‌شود. نقشه راه پیشنهادی برای استقرار نظام حکمروایی امنیت شبکه‌ای در خلیج فارس، بر این درک استوار است که در نظم نوظهور جهانی، امنیت دیگر صرفاً محصول برتری نظامی یا ائتلاف‌های سخت کلاسیک نیست، بلکه بیش از هر چیز به امنیت زنجیره‌های ارزش، تجارت، انرژی، فناوری و مسیرهای ترانزیتی وابسته شده است. در



خلیج فارس بیش از آن که نیازمند یک «ائتلاف نظامی جدید» باشد، به نوعی معماری امنیتی منعطف، چندلایه و شبکه‌ای نیاز دارد؛ معماری‌ای که بتواند میان منافع متعارض بازیگران مختلف توازن برقرار کند و امنیت منطقه را نه بر پایه حذف رقیب، بلکه بر اساس کاهش ریسک‌های مشترک تعریف کند. موفقیت چنین الگویی البته مستلزم تغییر در سازه‌های ادراکی کشورهای منطقه، کاهش وابستگی مطلق به قدرت‌های بیرونی و حرکت تدریجی از ژئوپلیتیک صرف به سوی ژئواکونومی است؛ تغییری که بدون آن، خلیج فارس همچنان یکی از شکننده‌ترین کانون‌های ناامنی در جهان باقی خواهد ماند.

چنین جهانی، خلیج فارس تنها یک حوزه ژئوپلیتیکی نیست، بلکه یکی از گره‌های اصلی اقتصاد جهانی به شمار می‌رود؛ گرهی که اختلال در آن می‌تواند کل زنجیره عرضه جهانی را دچار بحران کند. از همین رو، امنیت این منطقه باید در قالب نوعی «امنیت شبکه‌ای» بازتعریف شود؛ امنیتی که بر مدیریت مشترک ریسک‌ها، کاهش تنش و حفظ جریان پایدار اقتصاد جهانی استوار است، نه بر منطق ائتلاف‌های جنگ‌محور.

در این چارچوب، چین به عنوان نخستین شریک راهبردی این پروژه معرفی می‌شود. دلیل این انتخاب صرفاً قدرت اقتصادی چین نیست، بلکه نوع نگاه این کشور به امنیت جهانی است. برخلاف ایالات متحده که امنیت را عمدتاً در قالب هژمونی نظامی و ائتلاف‌های سلسله‌مراتبی تعریف می‌کند، چین طی دو دهه گذشته کوشیده است امنیت را در پیوند با توسعه اقتصادی، اتصال زیرساختی و وابستگی متقابل بازتعریف کند. چهار ابتکار کلان چین - از «کمربند و راه» تا «ابتکار امنیت جهانی» - همگی بر این ایده بنا شده‌اند که ثبات بین‌المللی از مسیر توسعه، تجارت و همکاری چندلایه حاصل می‌شود، نه از راه بازدارندگی صرف نظامی.

در میان این ابتکارات، «ابتکار امنیت جهانی» بیش از همه با طرح پیشنهادی این نوشتار هم‌خوانی دارد. این ابتکار بر اصولی چون احترام به حاکمیت ملی، مخالفت با بلوک‌بندی‌های نظامی، توجه به نگرانی‌های امنیتی همه کشورها و حل اختلافات از طریق گفت‌وگو تأکید می‌کند. اهمیت این رویکرد در آن است که چین امنیت را نه ابزاری برای سلطه ژئوپلیتیکی، بلکه سازوکاری برای حفاظت از زنجیره‌های ارزش جهانی می‌بیند. به بیان دیگر، برای پکن امنیت خلیج فارس پیش از آن که مسئله‌ای نظامی باشد، مسئله‌ای اقتصادی و ژئواکونومیک است؛ زیرا این منطقه یکی از شریان‌های حیاتی انرژی، تجارت و سرمایه‌گذاری در جهان به شمار می‌آید.

همین نگاه باعث شده است که چین طی سال‌های اخیر حضور خود را در کشورهای جنوب خلیج فارس به‌طور چشمگیری گسترش دهد. سرمایه‌گذاری‌های گسترده در حوزه انرژی، زیرساخت، هوش مصنوعی، حمل‌ونقل و فناوری‌های نوین نشان می‌دهد که پکن منطقه را بخشی کلیدی از آینده اقتصاد جهانی تلقی می‌کند. رشد سریع تجارت چین با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، مشارکت در پروژه‌های بزرگ انرژی و همکاری در حوزه فناوری‌های پیشرفته، همگی بیانگر آن است که امنیت این منطقه برای چین مستقیماً با امنیت اقتصادی و توسعه‌ای‌اش گره خورده است.

در چنین شرایطی، ناامنی در خلیج فارس دیگر صرفاً تهدیدی علیه کشورهای منطقه نیست، بلکه تهدیدی علیه کل اقتصاد جهانی است. بحران در تنگه هرمز، اختلال در دریای سرخ یا ناامن شدن مسیرهای انرژی و ترانزیت، می‌تواند بازارهای جهانی، زنجیره تأمین و حتی امنیت غذایی جهان را تحت تأثیر قرار دهد. تجربه جنگ‌های اخیر و تنش‌های دریایی نیز نشان داده که اقتصاد جهانی تا چه اندازه نسبت به بی‌ثباتی در این منطقه آسیب‌پذیر است. بر همین مینا، پیشنهاد می‌شود که ایران پیش از ورود به هرگونه توافق مستقیم با آمریکا، ابتدا گفت‌وگوهایی

راهبردی با چین آغاز کند و سپس با همراهی پکن، زمینه همکاری امنیتی با کشورهای چون عربستان سعودی، پاکستان و دیگر بازیگران منطقه‌ای را فراهم سازد. هدف از این روند، شکل‌گیری تدریجی یک «هسته اولیه» برای همکاری امنیت شبکه‌ای در خلیج فارس است؛ هسته‌ای که بتواند بعدها به چارچوبی گسترده‌تر برای گفت‌وگو با آمریکا، شورای همکاری خلیج فارس، ترکیه، عراق و حتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای تبدیل شود.



در این الگو، امنیت منطقه نه بر پایه حذف رقیب، بلکه بر اساس وابستگی متقابل اقتصادی و ضرورت حفظ زنجیره ارزش جهانی تعریف می‌شود. تفاوت اساسی آن با پیمان‌هایی نظیر ناتو نیز در همین جاست؛ هدف، تشکیل یک بلوک نظامی تازه یا ایجاد ساختاری فرادست برای کشورها نیست، بلکه طراحی سازوکاری انعطاف‌پذیر برای مدیریت ریسک‌های مشترک، کاهش هزینه‌های ناامنی و حفظ ثبات منطقه‌ای است. از این منظر، امنیت دیگر صرفاً به معنای بازدارندگی نظامی نیست، بلکه به توانایی کشورها در حفظ توسعه، تجارت، فناوری، سرمایه‌گذاری و همکاری منطقه‌ای گره خورده است.

● چالش‌های فراروی استقرار نظام حکمروایی امنیت شبکه‌ای خلیج فارس

با وجود تجویز هنجاری این نوشتار در جهت استقرار نظام حکمروایی امنیت شبکه‌ای در خلیج فارس، این ایده با چالش‌های بنیادینی روبه‌روست:

۱ مانکور اولسون یادآور می‌شود که وجود منافع مشترک، لزوماً به کنش مشترک نمی‌انجامد؛ تحقق چنین تحولی معمولاً نیازمند وجود یک «بزرگ‌تر» است. فرض این نوشتار آن است که چین می‌تواند نقش این بزرگ‌تر را ایفا کند؛ اما سنت سیاسی منطقه بیشتر بر اتکا به یک هژمون استوار بوده تا «برادر بزرگ‌تر»، به ویژه در شرایطی که این برادر بزرگ خود از سوی هژمونی مسلط موجود تحت فشار است و تمایلی به رویارویی مستقیم با آن ندارد.

۲ چالش دوم، چگونگی هم‌راستاسازی نظم منطقه‌ای با نظم نوظهور نومرکانتیلیستی است؛ نظامی که تحمل چندانی برای ظهور و بروز ساختارهای امنیتی رقیب ندارد. در این میان، حکمروایی دوره گذار از وضع موجود به وضعیت مطلوب آینده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بدون طراحی دقیق آن، پروژه امنیت جمعی می‌تواند در میانه راه فرسوده یا منحرف شود.

۳ نکته مهم دیگر آن است که امنیت، امری یکپارچه است و به‌سادگی قابل تفکیک به اجزای مجزا نیست؛ از این رو، فرایند استقرار سیستم جدید باید از توان کافی برای حل تعارض‌های درونی نظم امنیتی نو برخوردار باشد وگرنه خود به منبعی تازه برای ناامنی تبدیل خواهد شد.

۴ در نهایت، جهان علاوه بر جابه‌جایی کانون‌های قدرت، با تغییرات اقلیمی و دگرگونی‌های ژرف ناشی از رشد فناوری‌های نوین روبه‌روست. این تغییرات از دو جنبه اهمیت دارند: نخست، تحولات طبیعی که خارج از کنترل همه بازیگران است؛ و دوم، رشد نامتقارن فناوری که می‌تواند تعادل‌های پیشین را ناگهان بر هم بزند و معادلات قدرت را به کلی دگرگون کند.



سه ضلعی نجات توسعه

خوانشی از الگوی حکمرانی انسانی برای عبور از بحران

در دهه‌های اخیر موضوع بررسی رابطه بین کیفیت حکمرانی و توسعه مورد توجه بسیاری از مراکز علمی و سیاست‌گذاری عمومی در جهان و کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. یکی از دلایل عمده توجه به نقش حکمرانی در دستیابی به توسعه اقتصادی-اجتماعی، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، که در برخی از آن‌ها اجرای اصلاحات اقتصادی در دهه‌های گذشته با موفقیت لازم روبه‌رو نشده و حتی در برخی موارد باعث ایجاد چالش‌های جدیدی برای این کشورها شده است، فقدان زیرساخت‌های نهادی لازم در ابعاد حقوقی، سیاسی و اداری بوده است. در این شرایط، برخی نهادهای بین‌المللی، مانند بانک جهانی و برنامه توسعه ملل متحد، در پی آن بوده‌اند تا علت این ناکامی‌ها را در فقدان یک نظام حکمرانی مناسب که بتواند زمینه کارکرد بازارهای رقابتی و سیاست‌های مؤثر دولت برای توسعه اقتصادی-اجتماعی را فراهم آورد، جست‌وجو کنند.

موضوع یادشده در گزارش سال ۱۹۹۲ بانک جهانی تحت عنوان «حکمرانی و توسعه» به تفصیل توضیح داده شده است. در پی این ریشه‌یابی از مسئله مورد بحث، نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه بانک جهانی، در پی آن بوده‌اند که نقش آنچه را که «حکمرانی خوب» نامیده شده در دستیابی به رشد و توسعه توضیح داده و بر آن اساس، توصیه‌های سیاستی را نیز برای بهبود نظام حکمرانی کشور در راستای توسعه ارائه کنند.

از سال ۱۹۹۲ به بعد، بانک جهانی همواره به موضوع نقش حکمرانی خوب در رشد و توسعه توجه داشته و شاخص‌های حکمرانی خوب را برای کشورهای مختلف جهان محاسبه و منتشر کرده، که باعث شکل‌گیری ادبیات گسترده‌ای در این زمینه شده است. در همین راستا، دیدگاه‌های مختلفی درباره کیفیت حکمرانی و نحوه اثرگذاری آن بر توسعه اقتصادی-اجتماعی کشورها در ادبیات علمی این حوزه مطرح شده‌اند. یادداشت حاضر در پی بررسی اجمالی یکی از این دیدگاه‌ها، که تحت عنوان الگوی حکمرانی انسانی، توسط گزارش ۱۹۹۹ مرکز توسعه انسانی محبوب الحق در پاکستان منتشر شده، است تا بتواند برخی از کاربردهای آن الگو برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی کشور در شرایط خطیر کنونی را توضیح دهد. علت توجه به این الگوی حکمرانی مطلوب

برای توسعه آن است که: نه تنها الگوی مذکور تعریف گسترده‌تری از توسعه - به معنای گسترش ظرفیت‌ها و انتخاب‌های افراد - را اساس مدل خود از حکمرانی خوب برای توسعه قرار داده، بلکه ابعاد مختلف کیفیت حکمرانی را نیز به طور جامع‌تری بررسی کرده است.

در مجموع، به نظر می‌رسد که الگوی حکمرانی انسانی می‌تواند چارچوب تحلیلی مناسبی برای درک نقش کیفیت حکمرانی در دستیابی به توسعه اقتصادی-اجتماعی به شمار آید. بنابراین، بررسی اجمالی آن الگو و پیامدهایش برای بهبود نظام حکمرانی کشور در راستای توسعه کشور و نیز برای راه‌کارها به منظور ایجاد تاب‌آوری بیشتر اقتصادی-اجتماعی جامعه در شرایط کنونی دارای اهمیت است. درواقع، یادداشت حاضر بر موضوع اخیر متمرکز خواهد بود.

الگوی حکمرانی انسانی را باید به مثابه یک ایده‌آل-تایپ در نظر گرفت که هرچه به طور کامل‌تری در نظام حکمرانی یک جامعه تحقق یابد، ثمرات بهتری را برای دستیابی آن جامعه به رشد و توسعه در پی خواهد داشت. با توجه به این نکته، اگرچه بررسی دقیق کاربردهای الگوی حکمرانی انسانی برای مواجهه با مسائل عمده توسعه کشور نیازمند مطالعات گسترده‌ای بوده، و نیازمند تحقیقات خاص خود است، اما می‌توان به اجمال به برخی از پیامدهای مهم آن برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی در مقابل چالش‌های کنونی اشاره کرده و نتایج را به آگاهی محققان، سیاست‌گذاران و نیز فعالان بخش خصوصی و جامعه مدنی کشور رسانید.

نگاهی اجمالی به الگوی مفهومی حکمرانی انسانی

برای آنکه بتوان از الگوی حکمرانی انسانی برای یافتن راهکارهایی جهت افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی کشور در شرایط کنونی بهره‌برداری کرد، ابتدا باید توضیحی درباره مفهوم حکمرانی انسانی و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده، با رجوع به گزارش ۱۹۹۹ مرکز توسعه انسانی محبوب الحق ارائه شود.

در مقدمه این گزارش چنین می‌آید: اکنون این امر پذیرفته شده که اگرچه در کشورهای آسیای جنوبی محرومیت‌های شدید انسانی دیده می‌شوند، ریشه‌های محرومیت را نباید صرفاً در مسائل اقتصادی این کشورها جست‌وجو کرد. بلکه آن‌ها را باید در عوامل اجتماعی و سیاسی‌ای جست‌وجو کرد که به طور خلاصه خود را در قالب یک حکمرانی ضعیف نشان داده‌اند. اینکه چگونه حکمرانی در آسیای جنوبی بر زندگی مردم، به ویژه بر توسعه انسانی در این کشورها، اثر گذاشته است، سؤال محوری است که گزارش ۱۹۹۹ در پی یافتن پاسخی برای آن است.

مفهوم حکمرانی انسانی در گزارش مذکور به الگویی از حکمرانی برای توسعه اطلاق می‌شود که هدف اصلی آن گسترش ظرفیت‌ها و انتخاب‌های افراد است. بدین دلیل، کیفیت حکمرانی از دیدگاه الگوی حکمرانی انسانی خود را در قالب استقرار نهادها و ساختارهایی در جامعه نشان می‌دهد که امکان مشارکت مؤثر عامه مردم در اداره امور جامعه را در سطوح مختلف ارکان حکومتی، بخش خصوصی و جامعه مدنی فراهم می‌آورند.

با توجه به این ملاحظات، حکمرانی انسانی الگویی از حکمرانی خوب برای توسعه را پیشنهاد می‌کند که با هدف قرار دادن گسترش ظرفیت‌ها و انتخاب‌های مردم، نقش‌های ابعاد سیاسی، اقتصادی و مدنی حکمرانی خوب در دستیابی به هدف یاد شده را توضیح می‌دهد. در گزارش مذکور (۱۹۹۹: ۸) در توصیف سه بعد تشکیل‌دهنده حکمرانی انسانی چنین می‌آید: «حکمرانی انسانی در قالب توضیح تعامل سه بعد حکمرانی، یعنی حکمرانی سیاسی خوب، حکمرانی اقتصادی خوب و حکمرانی مدنی خوب تعریف می‌شود. حکمرانی سیاسی خوب بر حکومت قانون، پاسخگویی و شفافیت تأکید دارد. آن رسیدن به این اهداف را از طرق زیر جست‌وجو می‌کند، یک

توجه به نقش‌های جامعه مدنی در نظام حکمرانی کشور، می‌تواند در احقاق حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی شهروندان، به ویژه حقوق گروه‌های دورمانده از ساختار قدرت رسمی، یعنی زنان، فقرا و اقلیت‌ها، از طریق طرح مطالبات آن‌ها در فضای اجتماعی، نقش بسزایی داشته باشد. جامعه مدنی کشور می‌تواند به ایجاد انسجام و وحدت اجتماعی از طریق تعامل بین حاکمیت و مردم کمک کند

چارچوب قانونی (قانون اساسی) جست‌وجو می‌کند که به سادگی قابل تغییر نیست؛ یک انتخابات چند-حزبی آزاد و منصفانه و یک تفکیک وظایف روشن بین قوای سه‌گانه حکومت یعنی قوای مجریه، مقننه و قضاییه. حکمرانی اقتصادی خوب بر نقش دولت، نه تنها در تأمین ثبات اقتصاد کلان، حفاظت از مالکیت خصوصی، مقابله با مخدوش شدن کارکرد بازارها و جلوگیری از فرصت‌های رانت‌جویی تأکید می‌کند، بلکه آن نقش را در اتخاذ اقداماتی توسط دولت برای سرمایه‌گذاری روی مردم (به ویژه در زمینه‌های آموزش و سلامت) و زیربنای اساسی، حفاظت از محیط زیست و ایجاد یک نظام مالی عادلانه برای تسهیل رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی ملاحظه می‌کند. سومین بعد حکمرانی، حکمرانی مدنی خوب است. نقش نهادها و گروه‌های جامعه مدنی، شامل خانوارها، رسانه‌ها، انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای و کسب‌وکارهای (رسمی و غیررسمی)، به طور روزافزونی در حفاظت از حقوق انسانی، سیاسی و اقتصادی افراد دیده شده‌اند. در حالی که این حقوق به طور ضمنی در حکمرانی‌های خوب سیاسی و اقتصادی مندرج است، اما آن‌ها به ندرت برای گروه‌هایی از جامعه که از ساختار قدرت رسمی

دور مانده‌اند در دسترس بوده‌اند، گروه‌هایی مانند زنان، فقرا و اقلیت‌های قومی و مذهبی.»

در الگوی حکمرانی انسانی جامعه مدنی همچنین نقش پاسخگو نگاه داشتن حکومت و به نوعی بخش خصوصی، نسبت به مطالبات مردم را بر عهده دارد. ایجاد سه‌گانه حکمرانی انسانی، یعنی ابعاد سیاسی، اقتصادی و مدنی آن، در تعامل با یکدیگر و از نیز از طریق ایجاد هماهنگی بین اقدامات حکومت، بخش خصوصی و جامعه مدنی، می‌توانند زمینه‌های توسعه انسانی، به مثابه گسترش ظرفیت‌ها و انتخاب‌های مردم را فراهم آورند. همان‌طور که در گزارش (۱۹۹۹: ۸-۹) می‌آید: الگوی حکمرانی انسانی سؤالات زیر را فراروی هر سیستم حکمرانی قرار می‌دهد: «آیا مردم به طور کامل در حکمرانی مشارکت دارند؟ آیا مردم به اندازه کافی از نحوه حکمرانی جامعه خود آگاه هستند؟ آیا آن‌ها می‌توانند نظام حکمرانی را نسبت به مطالبات خود پاسخگو سازند؟ آیا زنان همانند مردان در حکمرانی مشارکت دارند؟ آیا نیازهای اساسی فقرا و اقشار آسیب‌پذیر توسط نظام حکمرانی برآورده می‌شوند؟ آیا نیازهای نسل آتی در سیاست‌های جاری نظام حکمرانی در نظر گرفته شده‌اند؟ به طور خلاصه، آیا مردم مالک واقعی نهادها و ساختارهای حکمرانی در جامعه خود هستند؟»

به طور خلاصه، گزارش مذکور (۱۹۹۹: ۳۱) حکمرانی انسانی را چنین توصیف می‌کند: «حکمرانی انسانی مفهوم قدرتمندی است که اگر (در نظام حکمرانی یک کشور) اجرا شود، می‌تواند به غنای زندگی عامه مردم کمک مؤثری کرده و پایه‌های لازم برای ایجاد جامعه‌ای منصفانه و عادلانه را، که در آن از حقوق انسانی، سیاسی و اقتصادی همه مردم حفاظت شده و آزادی انتخاب‌هایشان گسترش می‌یابد، فراهم آورد.»

پیامدهای الگوی حکمرانی انسانی برای افزایش تاب‌آوری و بازسازی اقتصادی-اجتماعی

در حالی که بررسی دقیق کاربرد الگوی حکمرانی انسانی برای نشان دادن پیامدهای آن در راستای ایجاد یک نظام حکمرانی مطلوب برای توسعه کشور، نیازمند مطالعات نظری و تجربی گسترده‌ای است، هدف این یادداشت کوتاه صرفاً نگاهی اجمالی به برخی از پیامدهای مهم این الگوی حکمرانی برای افزایش تاب‌آوری

اقتصادی-اجتماعی در شرایط کنونی کشور است. بدین منظور، ابتدا به پیامدهای یادشده در زمینه «حکمرانی اقتصادی خوب» در این الگو برای افزایش تاب‌آوری جامعه اشاره می‌شود و سپس بحث می‌شود که توجه به ابعاد سیاسی و مدنی حکمرانی خوب در الگوی حکمرانی انسانی نیز می‌تواند پیامدهای قابل‌ملاحظه‌ای برای بهبود تاب‌آوری جامعه در شرایط کنونی داشته باشد.



۲-۱ حکمرانی اقتصادی خوب و افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی کشور

همان‌طور که الگوی حکمرانی انسانی نشان می‌دهد، در شرایط عادی حکمرانی اقتصادی خوب نیازمند ایجاد تعامل و هماهنگی در سیاست‌گذاری‌های عمومی برای دستیابی به رشد اقتصادی، توسعه اجتماعی و حفاظت از محیط‌زیست است.

درواقع، نقش حکومت و قوای سه‌گانه آن، در ایجاد این هماهنگی میان سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌های اجتماعی را می‌توان، از یک سو، در قالب سیاست‌های مالی و پولی دولت برای ثبات اقتصاد کلان و ایجاد زمینه‌های بیشتری برای کارکرد رقابتی بازارها ملاحظه کرد، و از سوی دیگر، آن را در قالب تدوین سرمایه‌گذاری روی مردم، به‌ویژه در زمینه‌های آموزش و بهداشت پایه و نیز فقرزدایی و تأمین اجتماعی و سرانجام حفاظت از محیط‌زیست، ملاحظه کرد. به علاوه، در این راستا، اتخاذ سیاست‌های مؤثری برای مبارزه با فساد و رانت‌جویی و نیز ایجاد یک نظام مالی تسهیل‌کننده یک رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی، دارای اهمیت خاص است.

اما وقتی که شرایط خاص کنونی جامعه، که عمدتاً ناشی از عواقب جنگ تحمیلی اخیر است، در نظر گرفته شود، می‌توان کاربرد الگوی حکمرانی انسانی در بعد اقتصادی-اجتماعی آن را در توجه بیشتر به ضرورت ایجاد سازگاری بین سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ملاحظه کرد. این تعامل با توجه به دلایلی، امروزه دارای اهمیت بیشتری نسب به گذشته است. چراکه، از یک سو، در اثر جنگ خسارت قابل‌توجهی به امکانات اقتصادی و ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی کشور وارد شده و از سوی دیگر، اعمال تحریم‌های گسترده‌تر صادرات و واردات کالاها و خدمات (به‌ویژه صادرات نفتی کشور و درآمدهای آن) باعث کاهش ظرفیت‌ها و امکانات لازم برای رشد اقتصادی مورد نیاز جهت تأمین نیازهای مردم شده است، که به نوبه خود باعث افزایش نرخ تورم، بیگاری و جمعیت زیر خط فقر شده است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که، با توجه به تأکید الگوی حکمرانی انسانی بر سازگاری بین سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، باید از امکانات و منابع موجود به‌گونه‌ای استفاده شود که ضمن تلاش برای رشد اقتصادی بالاتر، موضوع سرمایه‌گذاری روی مردم، به‌ویژه در حوزه‌های آموزش و بهداشت پایه و کاهش فقر تحت‌الشعاع قرار نگیرد. درعین حال، با نگاهی بلندمدت‌تر به پیامدهای مقاومت کشور در قبال تهاجم صورت گرفته، مناسب است که در صورت دریافت درآمدهای بیشتر در اثر کاهش تحریم‌های اقتصادی و دسترسی بیشتر اقتصاد به بازارهای جهانی، منابع حاصله به گونه‌ای برای توسعه اقتصادی-اجتماعی کشور به‌کار گرفته شوند، که زمینه‌ساز گسترش انتخاب‌های عامه مردم شود.

در کنار این نقش‌ها برای دولت در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی، می‌توان به نقش بخش خصوصی در یک حکمرانی خوب اقتصادی، با توجه به آنچه الگوی مورد نظر طرح می‌کند، به مثابه اقدامات مکملی

انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای می‌توانند با تداوم فعالیت‌های خود، به‌گونه‌ای که به حل مشکلات اقتصادی-اجتماعی مانند کاهش فقر و بیماری کمک کند، نقش مؤثری داشته باشند. از سوی دیگر، آن‌ها می‌توانند به سهم خود در آگاه‌سازی مردم نسبت به مشکلات و راه‌های مواجهه با آن‌ها مؤثر واقع شوند

برای سیاست‌های دولت، نیز اشاره کرد. در این زمینه، تلاش فعالان بخش خصوصی برای ادامه فعالیت‌های تولیدی و خدماتی خود، از یک سو، و نیز جلوگیری از رفتارهای رانت‌جویانه مانند احتکار کالاها دارای اهمیت زیادی است. به علاوه، انتظار از صاحبان کسب‌وکارهای آسیب‌دیده از خسارات جنگ آن است که برای کمک به تاب‌آوری جامعه، نه تنها به فعالیت‌های اقتصادی گذشته خود، تا حد ممکن، ادامه دهند، بلکه از کنار گذاشتن گسترده نیروی کار خود، البته تا حدی که برایشان امکان دارد، اجتناب کنند. البته، در این زمینه دولت هم می‌تواند به کمک بنگاه‌های بخش خصوصی آمده و با ارائه تسهیلات و معافیت‌ها، آن‌ها را در حفظ نیروی کار خود و جلوگیری از افزایش بیکاری و فقر یاری دهد.

از دیدگاه نقشی که نهادهای جامعه مدنی، به‌ویژه خانوارها، انجمن‌های غیردولتی و خیریه‌ها در حکمرانی اقتصادی خوب کشور می‌توانند ایفا کنند،

می‌توان چنین گفت: درحالی‌که خانوارهای ایرانی، در اثر تورم و بیکاری فراوان ایجادشده، به لحاظ وضعیت معیشتی و تأمین نیازهای اساسی خود، دچار مشکلات فراوانی هستند، اما آن‌ها کم‌کم می‌توانند برای کمک به دولت برای مقابله با چالش‌های موجود، از طریق اصلاح الگوی مصرف خود، در موارد مانند مصرف انرژی و آب و استفاده صحیح از محیط زیست به تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی جامعه کمک کنند. همچنین، انجمن‌های غیردولتی و خیریه‌ها می‌توانند با تداوم کمک‌های خود به اقشار آسیب‌دیده از جنگ سهمی در ایجاد تاب‌آوری اقتصادی جامعه در برابر مشکلات کنونی داشته باشند.

حکمرانی سیاسی خوب و افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی کشور مقابل چالش‌های فراروی

۲-۲

آنچه الگوی حکمرانی انسانی را در شرایط فعلی کشور برای افزایش تاب‌آوری جامعه در مقابل چالش‌های فراروی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌سازد، آن است که می‌تواند توجه نظام حکمرانی کشور را به بعد سیاسی حکمرانی خوب، به عنوان یک پیش‌نیاز مهم برای توسعه اقتصادی-اجتماعی، جلب کند.

در حوزه حکمرانی سیاسی خوب، الگوی حکمرانی انسانی به مؤلفه‌های مهمی مانند تلاش برای استقرار هرچه بیشتر حکومت قانون، به‌ویژه از طریق ایجاد تفکیک روشن بین وظایف و مسئولیت‌های قوای سه‌گانه حکومت (مجریه، مقننه و قضاییه) و نیز برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه تأکید خاصی دارد. چراکه این مؤلفه‌ها علاوه بر آنکه در ایجاد یک فضای رقابتی در اقتصاد و حمایت از مطالبات اقشار مختلف اجتماعی تأثیر مهمی دارند، خود فی‌نفسه ارزشمند بوده و موجبات انسجام اجتماعی در جامعه را فراهم می‌آورند.

اگر با توجه به این ملاحظات و در چارچوب حقوقی قانون اساسی کشور به نقش حکمرانی سیاسی خوب در افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی جامعه توجه کنیم، می‌توان نکات زیر را خاطرنشان ساخت:

در کانون ایده حکمرانی سیاسی خوب، مشارکت مؤثر عامه مردم در تعیین سرنوشت خود، به‌ویژه از طریق ایجاد این حس در آن‌ها قرار دارد، که نهادهایی که مشارکت یادشده را از سوی آن‌ها نمایندگی می‌کنند، در عمل می‌توانند در شکل‌دهی به سیاست‌های عمومی کشور، چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی، نقش مؤثری ایفا کنند. بنابراین، می‌توان گفت به‌اندازه‌ای که نقش آن نهادها در بیان و تحقق خواسته‌های مردم در سیاست‌گذاری‌های یادشده پررنگ‌تر باشد، به همان میزان عامه مردم احساس مشارکت بیشتری در تعیین

سیاست‌هایی دارند که بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی آن‌ها مؤثرند.

در این زمینه، با توجه به شرایط کنونی کشور دادن نقشی بیشتر به نهادهایی که نمایندگی عامه مردم را بر عهده دارند، در اتخاذ تصمیمات برای حفظ امنیت ملی، از یک سو، و نیز به منظور کاهش تحریم‌های اقتصادی و برقراری ارتباط با جامعه بین‌المللی، از سوی دیگر، در برون‌رفت از مشکلات کنونی کشور حائز اهمیت زیادی است. توجه حاکمیت سیاسی به خواسته‌های بخش خصوصی اقتصاد در زمینه حمایت از فعالیت‌های آن‌ها و نیز اتخاذ سیاست‌هایی مؤثر برای آزادسازی تدریجی بخشی از منابع عمومی در جهت ایجاد یک بخش خصوصی توانمند دارای اهمیت زیادی است.

در حالی که نقش جامعه مدنی در بهبود نظام حکمرانی کشور در راستای تاب‌آوری بیشتر در برابر مشکلات کنونی باید به‌طور جداگانه‌ای بررسی شود، در چارچوب بحث حاضر می‌توان نکاتی را در این خصوص مطرح کرد: به اندازه‌ای که حکمرانی سیاسی از فعالیت‌های جامعه مدنی، برای مثال، در زمینه تسهیل فعالیت‌های رسانه‌های مستقل و انجمن‌های صنفی، حمایت به عمل می‌آورد در واقع خود را از نقدهای سازنده آن‌ها برای تصحیح سیاست‌های موجود منتفع می‌سازد، چراکه انعکاس صحیح و واقع‌بینانه مشکلات جامعه از سوی چنان نهادهای مستقلی می‌تواند به مثابه سازوکاری مفید برای یادگیری از خطاهای سیاست‌گذاری‌های قبلی عمل کند.

حکمرانی مدنی خوب و افزایش تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی کشور

۲-۳

توجه به مؤلفه‌های حکمرانی مدنی خوب در الگوی مورد بحث نیز می‌تواند به بهبود تاب‌آوری اقتصادی-اجتماعی کشور، در شرایط کنونی، کمک مؤثری کند. اگر کارکردهای جامعه مدنی در الگوی حکمرانی انسانی در نظر گرفته شوند، نقش نهادهای جامعه مدنی در بهبود شرایط فعلی، یعنی نقش خانوارها، انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای، رسانه‌ها و کسب‌وکارهای رسمی و غیررسمی می‌تواند، در کنار اقدامات پیش‌گفته توسط دولت و بخش خصوصی، به ایجاد یک حکمرانی مناسب برای مواجهه با چالش‌های موجود کمک مؤثری کند. در حوزه نقش خانوارها در این زمینه، می‌توان گفت:



توجه حاکمیت سیاسی به
خواسته‌های بخش
خصوصی اقتصاد در زمینه
حمایت از فعالیت‌های
آن‌ها و نیز اتخاذ
سیاست‌هایی مؤثر برای
آزادسازی تدریجی بخشی
از منابع عمومی در جهت
ایجاد یک بخش خصوصی
توانمند دارای اهمیت
زیادی است

در حالی که با توجه به شرایط اقتصادی-اجتماعی پیش آمده، خانوارها از مشکلات معیشتی زیادی رنج می‌برند، آن‌ها می‌توانند از طریق بهینه‌سازی الگوی مصرف خود، به‌ویژه در زمینه کاهش تقاضا برای برخی از منابع حیاتی مانند انرژی و آب و نیز حفاظت داوطلبانه از محیط‌زیست نقش مفیدی را در افزایش تاب‌آوری جامعه ایفا کنند.

در مورد نقش انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای در این زمینه نیز می‌توان گفت: از یک سو، آن‌ها می‌توانند با تداوم فعالیت‌های خود، به‌گونه‌ای که به حل مشکلات اقتصادی-اجتماعی مانند کاهش فقر و بیماری کمک کند، نقش مؤثری داشته باشند. از سوی دیگر، آن‌ها می‌توانند به سهم خود در آگاه‌سازی مردم نسبت به مشکلات و راه‌های مواجهه با آن‌ها مؤثر واقع شوند. در همین زمینه، نهادهای خیریه‌ای که تاکنون فعال

بوده‌اند، می‌توانند در رسیدگی به امور اقشار آسیب‌پذیر مانند خانوارهای تک‌سرپرست، فقرا و اقلیت‌های قومی بیش از پیش از خود مشارکت نشان دهند.

در مورد نقش رسانه‌های رسمی و غیررسمی، به‌ویژه فعالان فضای مجازی نیز نکات مهمی وجود دارد که باید به آن‌ها اشاره کرد. از ویژگی‌های یک حکمرانی مدنی خوب در جامعه برخورداری از رسانه‌های مستقلی است که بتوانند، ضمن آنکه مطالبات عامه مردم را به حاکمان یادآوری می‌کنند، آن‌ها را به نحوی نسبت به آن مطالبات پاسخگو نگاه دارند.

اگرچه در این زمینه ضعف‌های قابل‌توجهی در کشور وجود دارد، هنوز این امکان وجود دارد که رسانه‌های مستقل، به‌ویژه در قالب فضای مجازی، به آگاه‌سازی مردم نسبت به مطالباتشان و شناخت وضعیت اقتصادی-اجتماعی موجود، به‌گونه‌ای واقع‌بینانه، بپردازند. انجام این امور می‌تواند به سهم خود حاکی از نقش جامعه مدنی در افزایش تاب‌آوری اقتصادی و اجتماعی کشور در مقابل چالش‌های فراروی باشد.

توجه به نقش‌های جامعه مدنی در نظام حکمرانی کشور، می‌تواند در احقاق حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی شهروندان، به‌ویژه حقوق گروه‌های دورمانده از ساختار قدرت رسمی، یعنی زنان، فقرا و اقلیت‌ها، از طریق طرح مطالبات آن‌ها در فضای اجتماعی، نقش بسزایی داشته باشد. جامعه مدنی کشور می‌تواند به ایجاد انسجام و وحدت اجتماعی از طریق تعامل بین حاکمیت و مردم کمک قابل‌توجهی به عمل آورد.

● جمع‌بندی

حکمرانی انسانی مفهوم قدرتمندی است که اگر در عمل در نظام حکمرانی یک جامعه تحقق پیدا کند، با توجه به توضیحی که از سه بعد سیاسی، اقتصادی و مدنی حکمرانی خوب و نحوه تعامل آن‌ها ارائه شده، می‌تواند نقش مؤثری در توانمندسازی افراد و گسترش انتخاب‌های آن‌ها ایفا کند. این امر از طریق ایجاد نهادهای اجتماعی و اقتصادی صورت می‌گیرد که جامعه را به فضای مطلوبی برای رشد استعداد‌های انسانی و انتخاب‌های فردی تبدیل می‌سازد. اگرچه کاربرد دقیق الگوی حکمرانی انسانی برای بهبود نظام حکمرانی کشور در راستای توسعه نیازمند مطالعات گسترده‌ای است، این یادداشت به‌اجمال به برخی از پیامدهای مهم آن الگو برای شکل‌دهی به یک حکمرانی کارآمد به‌منظور مواجهه با مشکلات اقتصادی-اجتماعی موجود اشاره کرده است. امیدوارم که بیان این پیامدها بتواند کمکی به بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور در شرایط کنونی به‌شمار آید.



خاورمیانه پس از جنگ؛ بازگشت رئوپلیتیک ناامنی

نظم زخمی خاورمیانه

آینده منطقه پس از رویارویی ایران، اسرائیل و آمریکا

خاورمیانه منطقه‌ای است که بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه عثمانی شکل گرفت. سرنوشت این منطقه از همان ابتدا با عملکرد قدرت‌های خارج از منطقه گره خورد. از زمان قیمومیت بریتانیا و فرانسه بر کشورهای مثل عراق و سوریه و لبنان گرفته تا حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه کنونی قدرت‌های بزرگ همواره نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت و نظم منطقه خاورمیانه داشته‌اند. از طرف دیگر با افزایش قدرت دولت‌های این منطقه و تکمیل روند دولت-ملت‌سازی در کشورهای منطقه، تأثیرگذاری این دولت‌ها بر نظم منطقه‌ای هم سیر صعودی داشته است. از این‌رو برای فهم نظم منطقه‌ای پیش رو در خاورمیانه و بعد از حمله آمریکا و اسرائیل به ایران، باید به تحولات در چند سطح توجه کرد.

سطح نخست تحولات داخلی کشورهای منطقه و تأثیر این تحولات بر نظم منطقه‌ای است. خاورمیانه در سال‌های اخیر شاهد تحولات جمعیتی و زیست‌محیطی، افزایش حضور زنان در سیاست، رشد جمعیت جوان، تقویت سیاست هویت و البته افزایش تعداد دولت‌های ورشکسته بوده است. علاوه بر این، روندهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی در داخل کشورها نیز بر نظم منطقه‌ای تأثیرگذارند. به عنوان مثال روندهای اقتصادی نظیر بازتوزیع ثروت یا سیاست‌های حامی‌پروری می‌تواند رویکرد دولت‌ها نسبت به همکاری با یکدیگر در منطقه را تحت تأثیر قرار دهد. سطح دوم رقابت بازیگران منطقه‌ای در خاورمیانه است. در نظام چندقطبی خاورمیانه چند بازیگر مهم و اصلی وجود دارند و بازیگران دیگر کوچک و آسیب‌پذیرند. ایران، ترکیه، مصر، عربستان و اسرائیل پنج بازیگر اصلی منطقه‌اند اما در کنار آن‌ها کشورهایی مثل امارات و قطر هم در سال‌های اخیر توانستند خود را به عنوان قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای مطرح کنند. در کنار این‌ها شاهد وجود دولت‌های آسیب‌پذیری مثل سوریه و عراق و لبنان هستیم که به میدان رقابت قدرت‌های اصلی منطقه‌ای تبدیل شده‌اند. اغلب آن‌ها اصولاً فاقد یک سیاست خارجی مستقل محسوب می‌شوند.

در سطح سوم باید رقابت بازیگران بیرونی در منطقه و در رأس آن‌ها آمریکا و چین را بررسی کرد. زیرا به نظر

می‌رسد که این منطقه هم مثل همه مناطق دیگر جهان به سرعت از تشدید رقابت میان آمریکا و چین در حوزه‌های مختلف تأثیر می‌پذیرد.

۱ تحولات داخلی در کشورهای منطقه

بی‌شک مهم‌ترین پیامد این جنگ در سطح داخلی تقویت روند دولت-ملت‌سازی و به تعبیری غلبه هرچه بیشتر منطق دولت ملی است. منظور این است که نیروهای سیاسی طرفدار تمرکز بر منافع ملی قوی‌تر می‌شوند. در خاورمیانه از بدو تأسیس میان نیروهای خواهان تمرکز بر سطح ملی و فراملی (در قالب اسلام‌گرایی فراملی یا قوم‌گرایی فرامریزی) رقابت وجود داشته است. نیروهای فراملی‌گرا معتقد بودند منافع امت اسلامی یا یک قومیت خاص مقدم بر منافع دولت‌هاست. از علوم سیاسی آموخته‌ایم که جنگ‌ها دولت‌ها را می‌سازند و دولت‌ها هم سازنده جنگ‌اند. جنگ‌ها نقش کلیدی در تقویت همبستگی و لذا هویت ملی و جمعی داشته‌اند. جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل آغاز روند تقویت دولت‌ها به واسطه جنگیدن بود. در شرایط کنونی هم این قاعده صادق است و شاهد توجه بیشتر به منافع دولت‌های ملی در قیاس با گروه‌های مذهبی یا قومی فراملی خواهیم بود.

امنیتی کردن فضای سیاسی و اجتماعی داخلی پیامد احتمالی بعدی جنگ اخیر است. دولت‌های اقتدارگرای خاورمیانه تاب‌آوری قابل توجهی در برابر بحران‌ها از خود نشان داده‌اند و این امر با امنیتی کردن و تحریک احساسات ملی‌گرایانه و قربانی جلوه دادن خود همراه بوده است. آن‌ها با بسیج اقشار فقیر و حاشیه‌نشینان و با تکیه بر شبکه‌های حامی پرور می‌توانند مخالفان خود را در داخل سرکوب و حتی از آن‌ها مشروعیت‌زدایی کنند. امارات و عربستان در پی بهار عربی محدودیت‌ها بر برخی گروه‌های اسلام‌گرا و از جمله اخوانی را بیشتر کرده و حتی آن‌ها را تروریستی دانستند. دولت‌ها به بهانه تهدید امنیت سرزمینی و یا بزرگ‌نمایی خطر تجزیه کشور فضای سیاسی را امنیتی و حتی استثنایی می‌کنند و این می‌تواند باعث تضعیف دستاوردهای هرچند اندک دموکراتیک در این کشورها شود. نهادهای ضعیف مدنی به بهانه شرایط استثنایی امنیتی محدود و حتی سرکوب می‌شوند و سیاست ایجاد رعب در دستور کار قرار می‌گیرد.

پیامد مهم این وضعیت افزایش و تقویت نقش و سهم دولت در اقتصاد و سیاست و حتی جامعه است. فضاهای خارج از مداخله دولت کمتر می‌شود و بخش خصوصی اقتصادی هم مثل جامعه مدنی تحت فشار قرار می‌گیرد تا در راستای سیاست‌های امنیتی و دفاعی دولت حرکت کند. امنیتی شدن به معنای افزایش سهم و بودجه نهادهای امنیتی و نظامی و کاهش سهم نهادهای توسعه‌ای و رفاهی است و این امر در بلندمدت به رشد نارضایتی اجتماعی و سیاسی منجر شده، بی‌ثباتی سیاسی کنونی را تشدید خواهد کرد.

۲ رقابت قدرت‌های منطقه‌ای

تضعیف محور مقاومت به دلیل جنگ غزه و حملات آمریکا و اسرائیل می‌تواند به تضعیف یکی از اصلی‌ترین بازیگران منطقه‌ای یعنی ایران مواجه شود. اما قضاوت در این مورد زود است. اگر جمهوری اسلامی ایران بتواند محور مقاومت را بازسازی کرده و با واداشتن ترامپ به نوعی عقب‌نشینی بازنده این جنگ نباشد، شرایط می‌تواند در بلندمدت به نفع آن تغییر کند. ایران در جنگ با قدرتمندترین ارتش جهان و نیز منطقه شکست نخورده و دوام آورده است و این پیام روشنی به بازیگران منطقه‌ای است که در محاسبات خود آن را لحاظ خواهند کرد. لذا نحوه پایان منازعه کنونی متغیر بسیار تعیین‌کننده‌ای است. این کشمکش تاکنون برنده و بازنده روشنی نداشته است. از طرف دیگر میراث انباشته تاریخی و سیاسی ایران به آن امکان می‌دهد دوباره توانش را بازسازی کند کما اینکه بعد

از حمله آمریکا به عراق هم چنین کرد. هر چند برخی‌ها معتقدند آمریکا این بار کار را نیمه‌تمام نخواهد گذاشت اما می‌توان استدلال‌هایی در رد این گزاره با نقد آن مطرح کرد. چون در وسط منازعه هستیم برای قضاوت در این مورد باید احتیاط لازم را به خرج دهیم.

به موازات تضعیف محور مقاومت، آمریکا و اسرائیل درصدد تقویت محور ابراهیم و عادی‌سازی روابط کشورهای منطقه با اسرائیل اند. هرچند تل‌آویو محور ابراهیم را جایگزینی برای راه حل دو دولت و کنار گذاشتن تشکیل دولت فلسطینی می‌داند اما واشنگتن به صورت کامل با این سیاست همراه نیست و به خاطر حفظ و جلب اعتماد متحدان عرب خود، موضوع تشکیل دولت فلسطینی را از دستور کار خارج نکرده است. نزدیکی بی‌سابقه امارات به اسرائیل و گسترش همکاری‌ها در سطح نظامی و حتی استقرار سامانه گنبد آهنین اسرائیل در امارات به عنوان اولین کشور خارجی نشان از اهمیت محور ابراهیم برای اسرائیل دارد. اما دیگر بازیگران اصلی منطقه یعنی ترکیه و مصر و عربستان هم مثل ایران موافق گسترش محور ابراهیم نیستند و آن را به سود خود نمی‌دانند.

اختلافات درون شورای همکاری خلیج فارس و مخصوصاً میان امارات و عربستان دیگر پیامد جانبی جنگ اخیر است. این دو کشور افزون بر رقابتی که در شبه جزیره عربی دارند در شمال و شاخ آفریقا یعنی در سودان و اتیوپی هم رقابت‌های جدی دارند. این روند می‌تواند همگرایی در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را تضعیف کند. خاصه اینکه یک ائتلاف قدیمی هم میان قطر و عربستان وجود دارد که اخیراً حل و فصل شده است. عمان هم روابط خود را با ایران متفاوت از عربستان و امارات و بحرین تنظیم کرده است. حملات ایران به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و نحوه برخورد با ایران می‌تواند این اختلافات را تشدید کند.

این در حالی است که طی سال‌های گذشته گفته می‌شد زیرمنطقه خلیج فارس با ثبات‌ترین و امن‌ترین زیرمنطقه خاورمیانه است و به دلیل همین ثبات و داشتن ثروت‌های زیاد اصلی‌ترین موتور محرک توسعه اقتصادی با تکیه بر فناوری‌های نوین انرژی و هوش مصنوعی خواهد بود. سفر ترامپ به منطقه در اردیبهشت سال گذشته هم این باور را تقویت کرد. اکنون باید دید که آیا این جنگ می‌تواند از اهمیت کشورهای این منطقه در تأثیرگذاری بر روندهای خاورمیانه بکاهد یا نه؟

موضوع دیگر اهمیت سوریه در نظم مورد نظر آمریکا برای خاورمیانه آینده است. برخی‌ها بر این باورند ترامپ می‌خواهد با سرمایه‌گذاری در سوریه محوری را حول متحدان منطقه‌ای خود شکل دهد که مکمل محور ابراهیم خواهد شد. کشورهایی مثل امارات، عربستان، قطر و ترکیه سرمایه‌گذاری‌های زیادی در سوریه انجام داده‌اند و ثبات در سوریه اهمیت ویژه‌ای برای آن‌ها دارد. از طرف دیگر سوریه می‌تواند در تأمین امنیت اسرائیل نقش مهمی ایفا کند و هم‌زمان عاملی برای تضعیف محور مقاومت و نیروهای مخالف آمریکا در منطقه باشد.

یکی دیگر از پیامدهای جنگ اخیر که شاید در حال حاضر مناقشه‌برانگیز باشد افول روابط ویژه آمریکا و اسرائیل در بلندمدت است و این جنگ آن را تسریع خواهد کرد. محافلی در آمریکا معتقدند سیاست خاورمیانه‌ای واشنگتن گروگان اسرائیل و منافع آن شده است. این نیروها هم‌زمان با تحولات جامعه‌شناختی سیاسی در آمریکا تقویت شده‌اند. تغییر نسل یهودیان در آمریکا، کاهش اعتبار اسرائیل در سطح جهانی و اقدامات



خاورمیانه مسیر پر از
پیچ و خم و رنج آور و
دردناکی را در مسیر گذار
به مدرنیزاسیون پیموده
است و این جنگ هم
بخشی از این روند دردناک
بود که خروج منطقه از
مدار امنیت و ورود به مدار
توسعه اقتصادی را باز هم
دشوارتر کرد

ضد حقوق بشری آن در غزه، قطعی شدن جامعه اسرائیل و تغییرات در درون حزب جمهوری خواه و برآمدن جمهوری خواهان ترامپیست از دیگر عوامل تاثیرگذار بر این روند هستند. اخیراً رقبای ترامپ و در رأس آن ها اوباما، او را متهم کرده اند که در حمله به ایران فریب حرف های نتانیاها را خورده است. ششمین پیامد جنگ اخیر می تواند نزدیکی مجدد غرب به ترکیه و برعکس باشد. بعد از اینکه اردوغان در انتخابات ریاست جمهوری برنده شد غربی ها و مخصوصاً اروپایی ها به این جمع بندی رسیدند که تقابل با اردوغان تأمین کننده منافع آن ها نیست. از طرف دیگر تحولات منطقه ای مخصوصاً در سوریه، آنکارا را به این جمع بندی رساند که نمی تواند تقابل با اروپا و آمریکا را ادامه دهد. بنابراین در هر دو طرف تمایل به تقویت روابط وجود دارد و به نظر می رسد که این جنگ باعث تقویت این تمایل خواهد شد. اروپا و آمریکا دوباره به نقش ترکیه در منطقه نیاز دارند.

در نهایت می توان گفت نظام منطقه ای در خاورمیانه چند قطبی است و هریک از قطب ها می کوشند با تشکیل محورهایی نفوذ خود را در منطقه افزایش دهند و این رقابت همواره یکی از موانع جدی بر سر راه توسعه اقتصادی و به تبع آن افزایش قدرت و تاثیرگذاری اقتصادی منطقه در سطح جهانی بوده است. از این منظر، تشدید چالش های امنیتی و دفاعی در منطقه به افزایش سرمایه گذاری کشورهای منطقه در امور دفاعی منجر شده و به همین میزان از توجه ها آن ها به سرمایه گذاری در بخش زیرساختی تا حدی گاسته خواهد شد.

رقابت قدرت های خارجی در منطقه

۳

جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل علیه ایران نتایج متناقضی بر منطقه داشته است. از یک طرف باعث تقویت حضور نظامی آمریکا و مداخلات بازیگران بیرونی در منطقه شده و معضل دیرپای منطقه یعنی آسیب پذیری در برابر نفوذ خارجی را تشدید کرده است. اما هم زمان باعث تقویت منطق و روند دولت-ملت سازی در منطقه شده است که می تواند باعث افزایش استقلال عمل کشورهای منطقه در برابر قدرت های خارجی شود. کشورهای کوچک و آسیب پذیر منطقه که سابقه دولتمندی چندانی ندارند همواره برای تأمین امنیت خود متکی به قدرت های بزرگ خارجی اند ولی تقویت روند دولت-ملت سازی در آن ها می تواند اتکا به بازیگران خارجی را کاهش داده و در بلندمدت باعث کاهش حضور قدرت های بزرگ در منطقه شود. اما در مورد اینکه کدام یک از این دو روند در میان مدت و بلندمدت غالب خواهند شد باید منتظر حوادث بعدی ماند. این جنگ بار دیگر نشان داد آمریکا اصلی ترین بازیگر بیرونی در منطقه است و نفوذ سیاسی و نظامی آن تا آینده نزدیک در منطقه ادامه خواهد داشت. گو اینکه متحدان واشنگتن هم بعد از این جنگ بر حفظ حضور آن در منطقه اصرار خواهند کرد تا بتوانند با تهدیدات ایران مقابله کنند. ظاهراً کاخ سفید بر این باور است که خاورمیانه به دلیل ضعف نهاد های منطقه ای آن و آسیب پذیری تاریخی در برابر مداخلات خارجی و تداوم رقابت های منطقه ای بیشترین استعداد را برای پذیرش یک نظم جدید دارد و این می تواند یک میراث شخصی برای ترامپ هم تلقی شود. این نظم جدید می تواند هم به بازنگری در سیاست خاورمیانه ای آمریکا و کاهش هزینه های آن منجر شود و هم زمینه را برای تقویت موقعیت آمریکا در رقابت با چین در سطح جهانی فراهم کند. جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران در کوتاه مدت باعث تقویت حضور نظامی آمریکا در منطقه و تأخیر در روند کاهش حضور نظامی آن خواهد شد اما در بلندمدت احتمالاً آمریکا چاره ای جز کاهش حضور نظامی خود در منطقه نخواهد داشت مخصوصاً اگر بتواند نظم منطقه ای مورد نظر خود را محقق کند. کما اینکه

در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا آمده است که آسیا پاسیفیک و اروپا از نظر امنیتی و دفاعی بیشترین اولویت را برای آمریکا دارند و خاورمیانه در مرتبه سوم قرار دارد. از طرف دیگر در داخل آمریکا هم تمایل چندانی برای ادامه سیاست گذشته این کشور در خاورمیانه وجود ندارد.

چین دومین بازیگر مهم منطقه است. پکن با دقت و البته با نگرانی تحولات منطقه را دنبال می‌کند و از آن بیم دارد که آمریکا با افزایش حضور نظامی خود و با ضربه زدن به دوستان چین باعث کاهش نفوذ اقتصادی و سیاسی آن در منطقه شود و اعتبار آن را زیر سؤال ببرد. به عنوان مثال در جنگ اخیر چین نتوانست از دوستان منطقه خود از جمله امارات و عربستان و قطر دفاع کند. در عین حال پکن حمایت ویژه‌ای هم از تهران نکرد. زیرا از آن بیم داشت که این کار توازن در روابط آن با اعراب را به هم بزند. پیامد این امر تضعیف موقعیت و اعتبار چین در میان کشورهای عربی و نیز غیرعربی است که انتظار دارند پکن مسئولیت‌های یک قدرت بزرگ جهانی را بپذیرد. پکن نمی‌تواند نسبت به این امر بی‌تفاوت باشد. چین از مصرف شدن سلاح‌های پیشرفته آمریکا در این جنگ خوشحال است و فرصتی به دست آورده است تا بداند آمریکا در عمل چگونه می‌جنگد و همه این‌ها فرصتی برای مقابله با سیاست‌های آمریکا در قبال تایوان است. اما جنبه دیگر ماجرا این است که در این جنگ انتظارات کشورهای منطقه از چین به عنوان یک قدرت بزرگ در حال ظهور تأمین نشد و این تأثیر منفی بر سیاست خاورمیانه‌ای آن دارد.

پکن باید تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد همین وضع را ادامه دهد و صرفاً یک ناظر بیرونی بماند یا برای دفاع از منافع بلندمدت خود در منطقه حضور امنیتی و سیاسی خود را در آن تقویت کند. به نظر می‌رسد هنوز پکن در این مورد تصمیم خاصی نگرفته است. اما دیر یا زود ناگزیر است در این مورد سیاست مشخصی در پیش بگیرد.

سومین بازیگری که از این جنگ به شیوه‌های مختلف بهره برد روسیه است. این کشور به واسطه انسداد تنگه هرمز هم توانست نفت خود را با قیمت بالاتر بفروشد و هم از تحریم‌های آمریکا معاف شود. از طرف دیگر مصرف سلاح‌های پیشرفته آمریکا در خاورمیانه باعث شد که واشنگتن به اندازه کافی سلاح پیشرفته برای ارسال به اوکراین نداشته باشد و این خبری خوشحال‌کننده برای مسکو است که به نظر می‌رسد در جنگ اوکراین وضعیت مطلوبی ندارد. از طرف دیگر روسیه خوشحال است که این جنگ ضربه‌های محکمی به نظم بین‌المللی لیبرال زده است و می‌تواند افول آن را تسریع کند. روسیه برخلاف چین خواهان آن است که این نظم هرچه زودتر تضعیف شود. از نظر مسکو این جنگ به معنای اثبات حقانیت روسیه در وجود یک درگیری بزرگ میان غرب و کشورهای است که سیطره غرب را قبول ندارند. موقعیت روسیه در منطقه بعد از سقوط بشار اسد به صورت قابل توجهی تضعیف شد و چون جنگ اوکراین دغدغه شماره یک آن در سیاست خارجی است، بعید است که این جنگ باعث بازگشت روسیه به منطقه و احیای نفوذ آن شود.

بازیگر چهارمی که در این جنگ آسیب فراوان دید اروپا بود. هرچند انتظار نمی‌رفت اروپا نقش ویژه‌ای در این بحران ایفا کند اما برخلاف جنگ دوازده روزه که با همراهی و تأیید نسبی اروپا از اقدامات آمریکا همراه بود این بار رهبران اروپایی صریح و شفاف از اقدامات آمریکا انتقاد کردند. مهم‌ترین دلیل این انتقادات آن بود که اروپایی‌ها معتقدند آمریکا سلاح‌هایی را که باید به اوکراین می‌فرستاد در خاورمیانه مصرف کرد و این به معنای تضعیف موضع اروپا در اوکراین است و می‌تواند منجر به افزایش قدرت تهاجمی روسیه علیه اروپا شود. در واقع اروپا جنگ اخیر را از منظر روابط خود با روسیه می‌نگرد و معتقد است این جنگ باعث کاهش حمایت آمریکا از اروپا در تقابل با روسیه خواهد شد.

جایگاه خاورمیانه در سیاست و اقتصاد جهانی

افول جایگاه خاورمیانه در سیاست جهانی صرفاً ناشی از کاهش اهمیت نفت در اقتصاد سیاسی بین‌الملل



هیچ نهاد منطقه‌ای
قدرتمندی در خاورمیانه
که شامل همه کشورهای
منطقه باشد وجود ندارد.
اتحادیه عرب به‌خاطر
اختلافات داخلی و برخی
دلایل دیگر کارآمدی خود
را از دست داده و شورای
همکاری خلیج فارس هم با
اختلافات فزاینده داخلی
دست و پنجه نرم می‌کند

نیست. این منطقه فاقد نهادهای قدرتمند منطقه‌ای برای حل و فصل اختلافات است و سال‌هاست که با مشکلات ناشی از مدرنیزاسیون و توسعه دست و پنجه نرم می‌کند. هنوز وزن اقتصادی منطقه به مراتب کمتر از وزن کشورهای مثل جنوب شرق آسیاست. با وجود برخی پیشرفت‌ها اغلب کشورهای منطقه همچنان صادرکننده مواد خام و اولیه به بازار جهانی‌اند. در سال‌های اخیر هم با ورود برخی کشورهای منطقه به جنگ داخلی تعداد دولت‌های در حال ورشکستگی در منطقه بیشتر شده و اهمیت و جذابیت آن را در جهان کاهش داده است. بی‌دلیل نبود که اتحادیه اروپا چند سال قبل در یکی از اسناد رسمی خود به صراحت گفت که آینده روشنی برای خاورمیانه دیده نمی‌شود و لذا اروپا انگیزه چندانی برای سرمایه‌گذاری در آن ندارد. لذا در یک نگاه کلان به نظر می‌رسد که خاورمیانه نتوانسته است از فرصت‌های

ناشی از جهانی شدن اقتصاد و تجارت و نیز ظهور فناوری‌های جدید مثل هوش مصنوعی استفاده کرده و جایگاه خود را در جهان ارتقا دهد. تصویر رایج از خاورمیانه با نفت و جنگ و درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای و قومی گره خورده است که آخرین مورد آن نتایج فاجعه‌بار جنگ داخلی در سوریه بود.

تقریباً هیچ نهاد منطقه‌ای قدرتمندی در خاورمیانه که شامل همه کشورهای منطقه باشد وجود ندارد. اتحادیه عرب به‌خاطر اختلافات داخلی و برخی دلایل دیگر کارآمدی خود را از دست داده و شورای همکاری خلیج فارس هم با اختلافات فزاینده داخلی دست و پنجه نرم می‌کند. در نتیجه دولت‌های منطقه برای حل مشکلات میان خودشان یا باید به قدرت‌های خارجی متوسل شوند یا از گروه‌های فروملی قومی و مذهبی علیه همدیگر استفاده کنند و این هم باعث تشدید بی‌اعتمادی و حتی بی‌ثباتی در بلندمدت می‌شود.

زیرمنطقه شامات بعد از حمله آمریکا به عراق و ظهور داعش و جنگ داخلی در سوریه شاهد ظهور انواع تهدیدات امنیتی و دولت‌های ورشکسته بود و اکنون این خطر وجود دارد که زیرمنطقه خلیج فارس هم گرفتار چرخه‌های شوم ناامنی و بی‌ثباتی شود. در شمال آفریقا هم لیبی گرفتار جنگ داخلی است و الجزایر و مراکش با وجود دوری کردن از تحولات مشرق عربی درگیر رقابت بر سر صحرای غربی‌اند و مصر هم ناامید از نقش آفرینی مجدد در خاورمیانه درصدد افزایش حضور و نفوذ خود در شرق آفریقا است. در نتیجه منطقه همچنان از فقدان منطقه‌گرایی و توسعه اقتصادی و ثبات رنج می‌برد و این باعث کاهش اهمیت آن در سیاست و معادلات جهانی می‌شود.

● نتیجه‌گیری

حمله غیرقانونی آمریکا و اسرائیل به ایران در خرداد ۱۴۰۴ و اسفند ۱۴۰۴ یکی از نقاط عطف مهم در تاریخ خاورمیانه و نظم منطقه‌ای خواهد بود. چون هنوز در وسط منازعه‌ایم نمی‌توانیم تصویر روشنی از پیامدهای آن داشته باشیم اما تا همین امروز معلوم شده است که این منازعه به همین زودی خاتمه نخواهد یافت و حتی ممکن است مسیری غیرقابل پیش‌بینی را طی کند. جنگ در سایه ایران یا اسرائیل به رویارویی مستقیم نظامی میان دو طرف و متحدان آن‌ها تبدیل شده و تنگه هرمز به عنوان یکی از شش تنگه استراتژیک جهان همچنان مسدود است و احتمال بروز جنگی مجدد از بین نرفته است. خاورمیانه مسیر پر از پیچ و خم و رنج‌آور و دردناکی را در مسیر گذار به مدرنیزاسیون پیموده است و این جنگ هم بخشی از این روند دردناک بود که خروج منطقه از مدار امنیت و ورود به مدار توسعه اقتصادی را باز هم دشوارتر کرد.



اقتصاد سیاسی بقا

چرا ایران پس از چهار دهه، به نقطه بازسازی بازگشته است؟

در روایت رسمی، ایران پیروز تحولات نظامی و امنیتی یک سال گذشته بوده است؛ نه لزوماً آزان رو که به تمامی اهداف خود دست یافته، بلکه به این دلیل که در برابر یکی از سنگین‌ترین شوک‌های چند دهه اخیر تاب آورده است. این روایت البته به کلی از واقعیت جدا نیست؛ طی این دوره، نه تنها نظم سیاسی فرو نپاشید و کشور به ورطه آشوب فراگیر سقوط نکرد، بلکه اقتصاد نیز سطحی از تاب‌آوری را از خود به نمایش گذاشت. با این حال، همان‌گونه که بقای سیاسی الزاماً با دولتی توانمند همراه نیست و جامعه‌ای که هنوز از هم نگسسته، ضرورتاً جامعه‌ای منسجم به شمار نمی‌رود، تاب‌آوری اقتصادی نیز با پویایی توسعه‌ای یکسان نیست.

جنگ ۳۹ روزه بر اقتصادی تحمیل شد که پیش از آن نیز بیش از یک دهه زیر فشار تحریم‌ها و فرسایش مزمن کم‌ر خم کرده بود. رکود و تورم مزمن، پیشی گرفتن استهلاک از سرمایه‌گذاری، مهاجرت سرمایه انسانی، گسترش فقر و نابرابری، سقوط مکرر ارزش پول ملی و در نهایت، دولتی ناتوان و درگیر با مدیریت بحران‌های روزمره، همگی بخشی از میراث دهه گذشته هستند. در چنین شرایطی، جنگ، اقتصاد بی‌رمق کشور را با جهش‌های توری کم‌سابقه و موج جدیدی از بیکاری و نااطمینانی نیز مواجه کرده است.

شاید به همین دلیل باشد که پس از آتش‌بس، بحث بازسازی در امتداد روایت رسمی از تاب‌آوری و پیروزی به سرعت راه خود را به مرکز گفت‌وگوهای عمومی گشوده است. مقام‌های رسمی از احیای زیرساخت‌های آسیب‌دیده، تأمین خسارت بنگاه‌ها و جبران‌سازی شوک‌های معیشتی سخن می‌گویند و اقتصاددانان از ضرورت جذب سرمایه، بازگرداندن رشد اقتصادی و ترمیم ظرفیت‌های تولیدی کشور. خود طرح مسئله بازسازی، به طور ضمنی، به این واقعیت اشاره دارد که مسئله امروز کشور صرفاً عبور از تخریب ناشی از جنگ نیست. در همین حال، بحث‌های تکنیکی حول بازسازی را می‌توان تا حدی زود هنگام دانست چراکه تنش‌های نظامی هنوز به طور کامل پایان نیافته‌اند، فشارهای خارجی همچنان در حال تشدید هستند و تخصیصی که به جنگ منتهی شد، همچنان حل و فصل نشده باقی مانده است؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که آتش‌بس شکننده کنونی به پایان چرخه

هر جنگی برای تداوم حمایت اجتماعی به وعده پیروزی نهایی نیاز دارد. جوامع تنها زمانی حاضرند جان‌های از دست رفته، منابع مصرف شده، ویرانی زیرساخت‌ها و فشارهای اقتصادی را تحمل کنند که باور داشته باشند این هزینه‌ها به هدفی مشخص و قابل درک منتهی می‌شوند. هیچ ملتی صرفاً برای تحمل رنج وارد جنگ نمی‌شود؛ رنج تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که به دستاوردی بزرگ‌تر پیوند بخورد.

منازعه منتهی شود.

به‌رغم همه این‌ها، صحنه امروز برای نسل‌هایی که تابستان سال ۱۳۶۷ و لحظه پایان جنگ ایران و عراق را به یاد دارند، به طرز شگفت‌انگیزی آشنا به نظر می‌رسد. آن زمان نیز از مقاومت و پیروزی سخن گفته می‌شد. آن زمان نیز چگونگی بازسازی کشور به مسئله محوری گفت‌وگوهای عمومی بدل شده بود. گویی پس از نزدیک به چهار دهه، کشور بار دیگر در برابر همان پرسش‌های قدیمی ایستاده است.

شباهت‌های ظاهری اما لزوماً به معنای تکرار تاریخ نیستند. چه بسا آنچه امروز تکرار می‌شود نه خود تاریخ، بلکه تنها روایت ما از آن باشد. آیا واقعاً در موقعیتی مشابه سال ۱۳۶۷ قرار داریم؟ اگر چنین است، چرا پس از چهار دهه بار دیگر با مسئله بازسازی مواجه شده‌ایم؟ و اگر چنین نیست، چه تفاوت‌های بنیادینی در پس این شباهت‌های ظاهری پنهان مانده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها ناگزیر باید از سطح رویدادها و شباهت‌های ظاهری فراتر رفت و به لایه‌های عمیق‌تر «اقتصاد سیاسی بقا» نفوذ کرد؛ به سطحی که در آن منطق حکمرانی، نسبت میان توسعه، قدرت و امنیت را تعریف می‌کند. این یادداشت، تلاشی است برای بازخوانی همین منطق؛ منطقی که توضیح می‌دهد چرا کشوری که چهار دهه پیش بازسازی را آغاز کرده بود، امروز بار دیگر با بازگشت به نقطه آغازین از بازسازی سخن می‌گوید.

● تاب‌آوری در مقابل پیروزی

«جنگ، جنگ تا پیروزی»؛ شاید هیچ شعاری به اندازه این عبارت در حافظه جمعی آنانی که جنگ هشت‌ساله ایران و عراق را تجربه کرده‌اند ماندگار نشده باشد. این شعار نه صرفاً یک فراخوان نظامی بلکه فشرده‌ترین بیان یک منطق سیاسی بود؛ منطقی که مشروعیت هزینه‌های انسانی، اجتماعی و اقتصادی جنگ را به وعده یک پیروزی نهایی گره می‌زد.

هر جنگی برای تداوم حمایت اجتماعی به چنین وعده‌هایی نیاز دارد. جوامع تنها زمانی حاضرند جان‌های از دست رفته، منابع مصرف شده، ویرانی زیرساخت‌ها و فشارهای اقتصادی را تحمل کنند که باور داشته باشند این هزینه‌ها به هدفی مشخص و قابل درک منتهی می‌شوند. هیچ ملتی صرفاً برای تحمل رنج وارد جنگ نمی‌شود؛ رنج تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که به دستاوردی بزرگ‌تر پیوند بخورد.

اما درست در همین نقطه، پرسشی ظاهر می‌شود که اهمیت آن به جنگ ایران و عراق محدود نمانده و هنوز پس از چهار دهه موضوعیت خود را حفظ کرده است: پیروزی دقیقاً چیست؟

تا پیش از آزادسازی خرمشهر، پاسخ به این پرسش نسبتاً روشن به نظر می‌رسید. بخشی از خاک ایران اشغال شده بود و هدف جنگ، بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی و رفع تهدیدی بود که موجودیت کشور را هدف گرفته بود. اما پس از خرداد ۱۳۶۱ مسئله پیچیده شد: جنگ به مرحله‌ای وارد شد که اهداف آن دیگر به روشنی مرحله نخست قابل تشخیص نبود. البته طی سال‌های بعد، موارد مختلف به عنوان هدف مطرح شدند: تنبیه متجاوز، دریافت غرامت، سقوط رژیم بعث یا دستیابی به شرایطی که تکرار جنگ را ناممکن سازد؛ باین حال، نه هیچ‌گاه

اجماع روشنی بر سر نقطه پایان شکل گرفت و نه تعریف واحدی از پیروزی به جامعه ارائه شد. جنگ شش سال دیگر ادامه یافت و بخش بزرگی از هزینه‌های انسانی و اقتصادی آن نیز دقیقاً در همین دوره انباشته شد.

بحث البته بر سر داوری تاریخی آن تصمیم نیست. مسئله این یادداشت، پرسشی بنیادی‌تر است؛ پرسشی که از جنگ ایران و عراق فراتر می‌رود و تا مناقشه هسته‌ای، تحریم‌های اقتصادی و دو جنگ اخیر امتداد پیدا می‌کند: نسبت میان هدف، هزینه و زمان در حکمرانی پس از انقلاب چگونه تعریف می‌شود؟

در هر تصمیم عقلانی، از سرمایه‌گذاری یک بنگاه اقتصادی گرفته تا تصمیم مصرفی یک خانوار، ابتدا اهداف تعیین می‌شود و سپس هزینه‌ها و منافع در نسبت با آن اهداف سنجیده می‌شوند. ارزش هر تصمیم نه بر اساس میزان هزینه‌های پرداخت‌شده، بلکه بر پایه نسبت میان هزینه‌ها و دستاوردهای نهایی تعیین می‌شود؛ هیچ بنگاهی صرفاً به دلیل توان تحمل، پروژه‌ای زیان‌ده را ادامه نمی‌دهد؛ هیچ سرمایه‌گذاری صرفاً به این دلیل که تاکنون هزینه زیادی را متحمل شده است، از بازنگری در تصمیم‌های خود خودداری نمی‌کند؛ هیچ خانوادگی نیز تنها به دلیل آنکه قادر به تحمل فشار مالی است، منابع خود را بی‌هدف مصرف نمی‌کند. توان تحمل هزینه هیچ‌گاه جایگزین تعریف هدف نمی‌شود.

قاعده‌تاً همین اصل باید در سیاست نیز صادق باشد. دولت‌ها ممکن است برای دستیابی به اهداف بزرگ، هزینه‌های سنگین بپردازند؛ دولت‌ها ممکن است وارد جنگ شوند، تحریم‌ها را تحمل کنند یا منابع عظیمی را به پروژه‌های خاص اختصاص بدهند؛ در همه این موارد مشروعیت هزینه‌ها باید همچنان از اهداف ناشی شود. تجربه اما نشان داده است که اهداف سیاسی می‌توانند چندان روشن نبوده یا بر حساب سود و زیان مبتنی نباشند. چنانچه اهداف مبهم باشند، آنگاه ارزیابی سودمندی هزینه‌ها نیز ناممکن می‌شود.

روایت‌های رسمی در بیشتر دوره‌های سیاسی پس از انقلاب، با همین معضل مواجه بوده‌اند. در این روایت‌ها، «تاب‌آوری» و «پیروزی» اغلب در کنار هم یا حتی، در جای یکدیگر به کار رفته‌اند؛ چنان‌که در عمل تشخیص مرز میان آن‌ها دشوار بوده است. این در حالی است که تاب‌آوری و پیروزی دو مفهوم متمایز هستند.

پیروزی مفهومی ناظر به نتیجه است. پیروزی تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که هزینه‌های پرداختی به هدفی مشخص منتهی شده باشد. پیروزی همواره با یک نقطه پایان همراه است؛ نقطه‌ای که در آن بتوان ترانزنامه‌ای میان هزینه‌ها و منافع تشکیل داد و بر اساس اهداف، درباره موفقیت یا شکست داوری کرد. تاب‌آوری اما مفهومی دینامیک و زمان‌مند است. تاب‌آوری به نتیجه نهایی اشاره نمی‌کند، بلکه به ظرفیت تحمل فشار مربوط می‌شود. تاب‌آوری بیانگر آن است که یک جامعه، اقتصاد یا نظم سیاسی تا چه اندازه می‌تواند شوک‌ها را جذب و فشارها را تحمل کند.

تاب‌آوری ممکن است شرط لازم پیروزی باشد، اما خود پیروزی نیست. تاب‌آوری تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که در خدمت هدفی مشخص قرار گیرد. تحمل هزینه‌ها به‌خودی‌خود هیچ‌چیز درباره مطلوب بودن یک راهبرد نمی‌گوید؛ یک ارتش ممکن است سال‌ها در میدان نبرد دوام بیاورد، اما این دوام الزاماً به معنای پیروزی در جنگ نیست؛ یک اقتصاد ممکن است سال‌ها تحت تحریم به حیات خود ادامه دهد، اما عدم فروپاشی آن به تنهایی نشان نمی‌دهد که آیا اهدافی که این هزینه‌ها برای آن پرداخت‌شده‌اند تحقق یافته‌اند یا نه؛ یک نظام سیاسی ممکن است دهه‌ها در برابر فشارهای داخلی و خارجی مقاومت کند، بی‌آنکه صرف این استمرار بتواند معیاری برای سنجش موفقیت آن باشد؛ یک جامعه نیز ممکن است سال‌ها فشار را تحمل کند، اما پرسش اصلی همچنان پابرجا باقی بماند: این تحمل قرار است به چه دستاوردی منتهی شود؟

از تحریم و جنگ تا بحران‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، جامعه ایران طی دهه‌های گذشته ناگزیر

بی‌افقی اجتماعی احتمالاً
مهم‌ترین تفاوت ایران
۱۴۰۵ با ایران ۱۳۶۷
است. آن زمان بازسازی بر
ویرانه‌های جنگ آغاز شد،
اما هنوز افق آینده در برابر
کشور و جامعه گشوده
بود. امروز اما مسئله
صرفاً بازسازی خرابی‌های
جنگ یا ترمیم ظرفیت‌های
فرسوده اقتصادی و دولتی
نیست؛ مسئله بازسازی
افقی است که طی سال‌ها
بحران، منازعه، تحریم و
جنگ آسیب دیده است

هزینه‌های سنگینی را پرداخت کرده است. با این حال، در بیشتر این موارد، روایت‌های رسمی بیش از آنکه بر تعریف هدف و معیار موفقیت متمرکز باشند، بر ظرفیت تحمل هزینه‌ها تأکید کرده‌اند. در این روایت‌ها، تاب‌آوری نه ابزار بلکه هدف در نظر گرفته شده و ادعای پیروزی بر پایه آن استوار شده است. این جابه‌جایی مفهومی البته اتفاقی نیست. مسئله به اقتصاد سیاسی بقا در منطقی مربوط می‌شود که در بیشتر دوره‌های سیاسی پس از انقلاب بر حکمرانی کشور مسلط بوده است.

● منطق حکمرانی، نهضت یا دولت؟

رابطه میان هدف، هزینه و زمان در یک نظم سیاسی نه در سطح سیاست بلکه در لایه‌ای زیرین‌تر تعیین می‌شود: در «منطق حکمرانی». منطق حکمرانی، مجموعه‌ای از مفروضات بنیادین درباره منشأ مشروعیت، منابع قدرت، رابطه دولت و جامعه، جایگاه اقتصاد، نحوه مواجهه با جهان خارج است. این منطق تعیین می‌کند چه چیزی مسئله اصلی کشور تلقی شود،

چه اهدافی در اولویت قرار گیرند، چه هزینه‌هایی مشروع و قابل پذیرش باشند و موفقیت با چه معیاری سنجیده شود. تفاوت مسیر کشورها غالباً بیش از ساختار حقوقی یا شکل نظم سیاسی با همین منطق مرتبط است.

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان میان دو منطق حکمرانی تمایز قائل شد: منطق دولت و منطق نهضت. در منطق دولت، مشروعیت سیاسی به توانایی حکومت در تأمین امنیت، نظم، رفاه، ثبات اقتصادی و گسترش فرصت‌های زندگی وابسته است. اقتصاد، وظیفه خلق ثروت و افزایش رفاه عمومی را بر عهده دارد؛ سیاست داخلی، سازوکاری نهادی برای مدیریت تعارض‌ها و تبدیل آن‌ها به مصالحه فراهم می‌آورد؛ و سیاست خارجی در خدمت کاهش هزینه‌های تعامل با جهان و افزایش فرصت‌های ملی قرار می‌گیرد. در این منطقی، بقای سیاسی از مسیر کارآمدی حکمرانی می‌گذرد و توسعه نه صرفاً یک هدف اقتصادی بلکه بنیان قدرت ملی محسوب می‌شود؛ افزایش درآمد سرانه، رشد بهره‌وری، گسترش سرمایه‌گذاری، ارتقای سرمایه انسانی و بهبود کیفیت حکمرانی در منطق دولت نه پیامدهای جانبی سیاست، بلکه معیارهای اصلی موفقیت آن هستند.

منطق نهضت اما بر مبنایی متفاوت استوار است. در این منطق، جامعه، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و روابط بین‌المللی همگی در چارچوب یک تقابل بزرگ و مبارزه دائمی معنا می‌شوند. مشروعیت بیش از آنکه با کارآمدی مرتبط باشد، از وفاداری به آرمان سرچشمه می‌گیرد؛ اقتصاد صرفاً با هدف حداکثرسازی رفاه سامان نمی‌یابد بلکه در درجه نخست در خدمت ملاحظات ایدئولوژیک و سیاسی، بسیج توده‌ای، حفظ ائتلاف‌های حامی قدرت و بازتولید سازوکارهای بقا قرار می‌گیرد؛ سیاست داخلی بیش از آنکه عرصه مصالحه اجتماعی باشد، چارچوبی برای حفظ انسجام ایدئولوژیک است؛ و سیاست خارجی نیز بیش از آنکه به دنبال گسترش فرصت‌ها باشد، مواضع هویتی را دنبال می‌کند. در این منطق، بسیج، مقاومت و استمرار مبارزه، ارزش‌های مرکزی نظم سیاسی هستند. توسعه، رفاه، سرمایه‌گذاری و روابط بین‌المللی به کلی بی‌اهمیت نمی‌شوند، اما جایگاه آن‌ها در سلسله‌مراتب اهداف در مرتبه‌ای پایین‌تر از الزامات مبارزه به‌عنوان مؤلفه محوری هویت نظم سیاسی قرار می‌گیرد.

دقیقاً همین جاست که تمایز «اقتصاد سیاسی بقا» در دو منطق حکمرانی معنا پیدا می‌کند. اقتصاد سیاسی بقا به مجموعه سازوکارهایی اشاره دارد که تخصیص منابع، توزیع قدرت و سازمان‌دهی نهادها را در خدمت

حفظ منطق مسلط حکمرانی قرار می‌دهند. تفاوت اصلی منطق‌های نهضت و دولت در این نیست که یکی خواهان بقاست و دیگری نه؛ همه نظام‌های سیاسی در نهایت در پی بقا هستند. تفاوت آنجاست که این دو منطق، بقا را از دو مسیر متفاوت تعریف و دنبال می‌کنند: منطق دولت، توسعه را مسیر بقا می‌داند؛ حال آنکه، توسعه در منطق نهضت نه یک هدف بلکه تنها یک ابزار است. در منطق نهضت، بقا در چارچوب مبارزه، بسیج و بازتولید هویتی تعریف می‌شود. از همین رو، تاب‌آوری در مقابل فشارها می‌تواند پیروزی تلقی شود.

در دموکراسی‌های نهادی، مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت خود نمودی از منطق دولت است و در همین حال، آن را تحکیم می‌کند. در دموکراسی‌های انتخاباتی و نادموکراسی‌ها اما تجربه حکمرانی می‌تواند با یکی از این دو منطق یا آمیزه‌ای از آن‌ها مرتبط باشد.

پویایی‌های حکمرانی در ایران پس از انقلاب را می‌توان تا حد زیادی از نظرگاه همین دریاچه بازخوانی و درک کرد. انقلاب ۱۳۵۷، همانند بسیاری از انقلاب‌های بزرگ جهان، با منطق نهضت متولد شد. بسیج اجتماعی، آرمان‌گرایی سیاسی، مرزبندی‌های ایدئولوژیک و تعریف سیاست در قالب مبارزه، عناصر طبیعی مرحله انقلابی بودند. جنگ هشت‌ساله با عراق نیز منطق نهضت را تقویت کرد؛ بقای انقلاب نوپای درگیر با تهاجم خارجی و جنگ موجودیتی، تنها با تاکید بر بسیج، مقاومت و استمرار مبارزه ممکن می‌شد.

تجربه‌های تاریخی اما نشان می‌دهند که جوامع نمی‌توانند برای همیشه در وضعیت نهضت باقی بمانند. انقلاب‌ها دیر یا زود با مسئله‌ای مواجه می‌شوند که با منطق نهضت قابل حل نیست؛ اداره کشور. این همان مرحله‌ای است که ادبیات انقلاب‌ها از آن با عنوان «ترمیدور» یاد می‌کنند؛ مرحله‌ای که طی آن مشروعیت از استمرار مبارزه به توانایی اداره جامعه گره می‌خورد، نهادسازی جای بسیج توده‌ای را می‌گیرد و گازآمدی به مسئله مرکزی سیاست تبدیل می‌شود. لزوم ترمیدور در منطق نهضت بیش از هر چیز با یک پارادوکس درونی در اقتصاد سیاسی بقا مرتبط است: در منطق نهضت، سازوکارهای اقتصاد سیاسی می‌توانند در کوتاه‌مدت به حفظ انسجام ایدئولوژیک و بقای نظم سیاسی کمک کنند، اما همین سازوکارها در بلندمدت با فرسایش ظرفیت‌های اقتصادی، اجتماعی و نهادی، خود بقا را با مخاطره روبه‌رو می‌کنند. فرانسه پس از انقلاب، اتحاد شوروی پس از



یکی از خطاهای تحلیلی رایج آن است که همبستگی در برابر تهدید خارجی با تاب‌آوری اجتماعی یکسان انگاشته شود. جامعه ممکن است در برابر خطر جنگ، اشغال یا تجزیه واکنش نشان دهد؛ این واکنش طبیعی برای هر ملت است. اما مخالفت با مداخله خارجی لزوماً به معنای تأیید منطق و مسیر حکمرانی نیست و نباید به منزله ترمیم شکاف میان جامعه و نظم سیاسی تلقی شود

پایان کمونیسم جنگی، چین پس از مائو و ویتنام پس از پایان جنگ، هر یک به شکلی در مواجهه با این پارادوکس تلاش کردند از مرحله بسیج انقلابی عبور کرده و حکمرانی نهادی را به مسئله مرکزی سیاست تبدیل کنند.

در ایران پس از انقلاب، پایان جنگ با عراق و آغاز «دوره سازندگی» نخستین تلاش جدی برای بازنگری در منطق حکمرانی بود. بازسازی زیرساخت‌های ویران‌شده و احیای ظرفیت‌های تولیدی کشوری که هشت سال جنگ فرساینده را پشت سر گذاشته بود، نمی‌توانست بدون تبدیل توسعه به مسئله مرکزی سیاست به سرانجام برسد. این همان روزهایی بود که به منطق دولت فرصت پرور داد: «دوره اصلاحات» در تداوم همین مسیر، روند بازتعریف منطق حکمرانی را از سطح اقتصاد به سطح سیاست داخلی و خارجی نیز گسترش داد. تعمیق اصلاحات اقتصادی، گسترش جامعه مدنی، تلاش برای عادی‌سازی رابطه دولت و جامعه و البته، تنش‌زدایی در روابط خارجی همگی سیاست‌هایی بودند که در منطق دولت معنا می‌یافتند؛ سیاست‌هایی که موفق شدند بهترین عملکرد کلان اقتصادی را در بین همه دوره‌های پس از انقلاب ثبت کنند. اهمیت این دوره اما به این عملکرد محدود نمی‌شود. دوره اصلاحات مهم‌ترین فرصت ترمیم‌ور در جمهوری اسلامی بود؛ مقطعی که این امکان فراهم شد تا توسعه اقتصادی، کارآمدی دولت و مشارکت سیاسی به مبنای اصلی مشروعیت تبدیل شود.

این گذار اما با مقاومت سیاسی و نهادی در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ ناتمام ماند.

● تعادل فرسایشی و بی‌افقی اجتماعی

گذار از منطق نهضت به منطق دولت صرفاً به معنای تغییر چند سیاست اقتصادی یا تعدیل برخی تنش‌های خارجی نیست. چنین گذاری مستلزم بازتعریف قدرت، مشروعیت و بقا است و از همین رو، ناگزیر به بازتوزیع منابع و فرصت‌ها و حتی تغییر در توازن قدرت نیروهای سیاسی می‌انجامد. توسعه یا گسترش بازارها، تقویت حاکمیت قانون، افزایش شفافیت، رشد طبقه متوسط، گسترش جامعه مدنی و ادغام در اقتصاد جهانی درهم تنیده است. این فرآیند می‌تواند از سوی حاملان ایدئولوژی به منزله نوعی عقب‌نشینی هویتی تلقی شود. هم‌زمان، بازآرایی نیروهای اجتماعی و اقتصادی نیز ممکن است در بخشی از ساختار قدرت به مثابه تهدیدی سیاسی ادراک شود. درنهایت، ذی‌نفعان امتیازها و انحصارها، بوروکرات‌های منتفع از وضع موجود و کاسبان بحران نیز در زمره نیروهایی قرار می‌گیرند که در برابر توسعه مقاومت می‌کنند.

در دهه ۱۳۸۰، همین مجموعه نیروها با انسداد تدریجی عرصه سیاست، توازن قدرت را به زیان پروژه اصلاحات تغییر دادند و مانع از آن شدند که بازتعریف منطق حکمرانی به سرانجام برسد؛ گذاری که از پایان جنگ آغاز شده بود نه تنها ناتمام ماند، بلکه به تدریج وارونه شد؛ منطق دولت که در دوره‌هایی محور حکمرانی شده بود، بار دیگر به حاشیه رانده شد و منطق نهضت به مرکز اقتصاد سیاسی بقا بازگشت.

منطق‌های نهضت و دولت در سطح سیاسی و نهادی به سختی قابل جمع هستند. اگر منطق نهضت از ترمیم‌ور عبور نکند، اولویت تداوم مبارزه به تدریج بر همه ابعاد حکمرانی سایه می‌افکند و کشور را در تله‌ای از بحران‌های

تشدیدشونده گرفتار می‌کند. علت آن است که منطق دولت برای موفقیت به ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و کاهش هزینه‌های تعارض نیاز دارد؛ منطق نهضت اما از بازتولید مستمر تقابل نیرو می‌گیرد. در منطق دولت، تاب‌آوری یک ابزار است؛ ظرفیتی که به جامعه امکان می‌دهد از بحران عبور کند و به اهداف خود برسد. اما در منطق نهضت، تاب‌آوری خود می‌تواند بخشی از تعریف موفقیت باشد؛ هنگامی که مبارزه به وضعیت دائمی بدل شود، موفقیت نه با میزان ثروت خلق شده، کیفیت زندگی شهروندان یا گسترش فرصت‌های اقتصادی، بلکه با توان نظم سیاسی برای استمرار مبارزه در شرایط بحران سنجیده می‌شود. در نتیجه، هرگاه میان توسعه و مقتضیات مبارزه تعارضی پدید می‌آید، این توسعه است که به حاشیه رانده می‌شود.

پایامد تثبیت تسلط منطق نهضت بر نظم حکمرانی، شکل‌گیری نوعی «تعادل فرسایشی» است؛ تعادلی که در آن بحران‌های تشدیدشونده به‌طور مستمر بازتولید می‌شوند. بحران‌ها در وضعیت عادی نقطه آغاز و پایان دارند؛ جامعه وارد بحران می‌شود، هزینه آن را می‌پردازد و از آن عبور می‌کند. در تعادل فرسایشی اما بحران‌ها نه استثنا، بلکه خود جزئی از اقتصاد سیاسی بقا هستند. در این وضعیت، مسائل حل و فصل نمی‌شوند، بلکه پایان هر بحران صرفاً مقدمه‌ای برای آغاز بحرانی دیگر است. تعادل فرسایشی در نقطه مقابل تعادل توسعه‌ای قرار دارد؛ وضعیتی که در آن اقتصاد تاب می‌آورد، اما هزینه‌ها انباشته می‌شوند. پارادوکس اصلی اینجاست که این تعادل دقیقاً در دل اقتصاد سیاسی بقا شکل می‌گیرد اما خود به تدریج، منابع و ظرفیت‌های لازم برای استمرار مبارزه را مستهلک می‌کند.

سازوکارهای اقتصاد سیاسی بقا، تنها اقتصاد را فرسوده نمی‌کنند؛ آن‌ها جامعه، فرهنگ و سیاست داخلی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. پائین‌حال، روشن‌ترین نمود این سازوکارها را معمولاً می‌توان در روابط خارجی مشاهده کرد. در منطق نهضت، تنش‌ها و تخاصم‌های خارجی صرفاً مسئله‌هایی دیپلماتیک نیستند، بلکه با منطق مبارزه و بازتولید هویت سیاسی گره می‌خورند. از همین رو، سازوکارهای اقتصاد سیاسی بقا نه تنها قادر به حل و فصل منازعات خارجی نیستند، بلکه اغلب به تعمیق، گسترش و پرهزینه‌تر شدن آن‌ها می‌انجامد.

تحریم‌های اقتصادی ایران در دو دهه گذشته محصول همین فرآیند بوده‌اند. این تحریم‌ها در آغاز به‌مثابه هزینه‌ای موقت برای دستیابی به اهدافی بزرگ‌تر پذیرفته شدند، اما هنگامی که منازعه هسته‌ای به وضعیتی پایدار در سیاست خارجی بدل شد، خود تحریم‌ها نیز از یک فشار موقت به یک واقعیت دائمی تبدیل شدند. تحریم‌ها البته آخرین ایستگاه این مسیر نبودند. استمرار طولانی مدت چرخه تنش می‌تواند طی زمان احتمال روبارویی نظامی را نیز افزایش دهد. از این منظر، جنگ‌های ۱۷ روزه و ۳۹ روزه لزوماً گسستی ناگهانی نبودند؛ آن‌ها امتداد منطقی همان تعارض‌های حل‌نشده‌ای بودند که پیش‌تر در قالب تحریم، فشار اقتصادی و درگیری‌های محدود ظاهر شده بودند.

طی دو دهه گذشته، تحریم‌ها با افزایش نااطمینانی، کوتاه‌کردن افق تصمیم‌گیری، محدودسازی دسترسی به فناوری، دشواری تعامل با اقتصاد جهانی و گسترش فعالیت‌های غیرشفاف، ظرفیت‌های رشد بلندمدت کشور را فرسوده کرده‌اند. بده‌بستان متقابل این روند با تعمیق انحصار، رانت‌جویی و فساد در ساختار اقتصادی برآمده از منطق نهضت، شتاب این فرسایش را دوچندان نیز کرده است.

فرسایش البته تنها به اقتصاد محدود نمانده و ظرفیت حکمرانی خود دولت را نیز به تدریج مستهلک کرده است. دولت‌هایی که بخش بزرگی از منابع مالی، اداری و سیاسی خود را صرف مدیریت بحران‌های مزمن می‌کنند، آرام‌آرام توان برنامه‌ریزی بلندمدت، سرمایه‌گذاری زیرساختی، تأمین کالاهای عمومی و اجرای سیاست‌های توسعه‌ای را از دست می‌دهند. در نتیجه، دولت حتی اگر بخواهد نیز از ظرفیت نهادی لازم برای ایفای نقش موتور

توسعه برخوردار نیست.

باین حال، مهم‌ترین تأثیر مخرب منطق نهضت، سرریز فرسایش اقتصادی به حوزه اجتماعی و سیاسی بوده است؛ هرچه افق رشد و معیشت محدودتر شده، نارضایتی‌های اجتماعی و سیاسی نیز افزایش یافته است. هم‌زمان، محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی نیز بر شکاف میان جامعه و نظام حکمرانی افزوده‌اند. این محدودیت‌ها ریشه در همان منطقی دارند که توسعه را به اولویتهای ثانویه فرو کاسته است؛ چرا که در منطق نهضت، گسترش آزادی‌های فردی و اجتماعی به مثابه شکستی هویتی تلقی می‌شود. در نهایت، این منطق پاسخ به نارضایتی‌ها را نیز عمدتاً در قالب مدیریت بحران صورت‌بندی کرده است. نتیجه آنکه مسئله‌های جامعه نه حل شده‌اند و نه از میان رفته‌اند، بلکه پیوسته به آینده منتقل و انباشته شده‌اند.

برآیند سازوکارهای اقتصاد سیاسی بقا در منطق نهضت، شکل‌گیری چرخه‌ای است که در آن تنش خارجی، فرسایش اقتصادی و نارضایتی اجتماعی و سیاسی یکدیگر را تقویت می‌کنند. تنش خارجی تحریم را تشدید می‌کند؛ تحریم رشد اقتصادی را محدود می‌سازد؛ ضعف اقتصادی و محدودیت‌های اجتماعی نارضایتی را افزایش می‌دهند؛ و تعمیق نارضایتی نیز ملاحظات بقا را در مرکز سیاست تثبیت می‌کند. تعادل فرسایشی محصول همین چرخه خودتقویت‌کننده است.

این تعادل اما الزاماً به فروپاشی فوری منجر نمی‌شود. تعادلی که در آن تاب‌آوری جای پیروزی را می‌گیرد، می‌تواند برای دهه‌ها تداوم پیدا کند؛ به‌ویژه آنکه یک کشور از موهبت رانت منابع طبیعی نیز برخوردار باشد. طی دو دهه گذشته، نظم سیاسی در ایران نشان داده که از تاب‌آوری بالایی در برابر فشارهای خارجی، تحریم‌ها، بحران‌های منطقه‌ای و اعتراضات داخلی برخوردار است. اقتصاد ایران نیز به لطف پایه‌های صنعتی، وسعت سرزمینی و مواهب طبیعی فرو نپاشیده است؛ شبکه‌های غیررسمی تجارت شکل گرفته‌اند، تولید در بسیاری از بخش‌ها ادامه یافته و بازارها خود را با شرایط جدید تطبیق داده‌اند. آنچه در روایت‌های رسمی با عنوان تاب‌آوری سیاسی و اقتصادی از آن یاد می‌شود به همین مشاهدات بازمی‌گردد.

تاب‌آوری اجتماعی اما ماهیتی متفاوت دارد. تاب‌آوری اجتماعی صرفاً به معنای دوام نیست، بلکه ظرفیتی برای عبور از بحران در مسیر رسیدن به آینده‌ای بهتر است. جامعه صرفاً با معیار بقا سنجیده نمی‌شود. آنچه جامعه را سرپا نگه می‌دارد، اعتماد، امید، مشارکت و احساس تعلق به آینده است. جامعه زمانی تاب‌آور است که شهروندان هنوز قادر باشند آینده را تصور کنند؛ آینده‌ای که ارزش سرمایه‌گذاری، تلاش، ماندن و ساختن داشته باشد.

مهم‌ترین هزینه تعادل فرسایشی نه صرفاً توسعه‌نیافتگی، بلکه بی‌افقی کشور است. هنگامی که آینده نامطمئن می‌شود، ازدواج و فرزندآوری از چشم‌انداز خارج می‌شود، نگاه‌ها سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، جوانان به مهاجرت می‌اندیشند و دولت نیز به جای سیاست‌گذاری درگیر مدیریت بحران‌های روزمره می‌شود. از همه مهم‌تر اما اینکه جامعه بی‌افق، اعتماد خود را به امکان تغییرات تدریجی از دست می‌دهد و به انفعال یا گسست‌های

دولت‌ها ممکن است
برای دستیابی به اهداف
بزرگ، هزینه‌های سنگین
پیردازند، دولت‌ها ممکن
است وارد جنگ شوند،
تحریم‌ها را تحمل کنند
یا منابع عظیمی را به
پروژه‌های خاص اختصاص
دهند؛ در همه این موارد
مشروعیت هزینه‌ها باید
همچنان از اهداف ناشی
شود. تجربه اما نشان داده
است که اهداف سیاسی
می‌توانند چندان روشن
نبوده یا بر حساب سود
و زیان مبتنی نباشند.
چنانچه اهداف مبهم
باشند، آنگاه ارزیابی
سودمندی هزینه‌ها نیز
نا ممکن می‌شود

رادیکال گرایش پیدا می‌کند. به این ترتیب، بی‌افقی اجتماعی صرفاً پیامد تعادل فرسایشی نیست بلکه خود به تداوم آن کمک می‌کند. کاهش مشارکت سیاسی، افزایش میل به مهاجرت، تضعیف سرمایه اجتماعی و تعمیق شکاف‌های سیاسی همگی نشانه‌های جامعه‌ای هستند که با فرسایش افقی آینده دست به گریبان شده است.

در این میان، یکی از خطاهای تحلیلی رایج آن است که همبستگی در برابر تهدید خارجی با تاب‌آوری اجتماعی یکسان انگاشته شود. جامعه ممکن است در برابر خطر جنگ، اشغال یا تجزیه واکنش نشان دهد؛ این واکنشی طبیعی برای هر ملت است. اما مخالفت با مداخله خارجی لزوماً به معنای تأیید منطق و مسیر حکمرانی نیست و نباید به منزله ترمیم شکاف میان جامعه و نظم سیاسی تلقی شود. تجربه سال‌های اخیر نیز همین تمایز کلیدی را نشان داده است؛ فاجعه دی‌ماه ۱۴۰۴ در کمتر از شش ماه پس از پایان جنگ ۱۲ روزه نشان داد که همبستگی در برابر تهدید خارجی لزوماً به معنای حل مسائل انباشته داخلی نیست. روایت‌های رسمی در بهترین حالت تنها مدتی بر واقعیت‌های اجتماعی سایه می‌افکنند، اما قادر به تغییر آن‌ها نیستند. مهم‌ترین پیامد اقتصاد سیاسی بقا در منطق نهضت نه جنگ، بلکه سلب امکان یک «زندگی معمولی» از جامعه بوده است.

● جمع‌بندی

هیچ «زندگی معمولی» نمی‌تواند صرفاً بر تاب‌آوری بنیان گذاشته شود. جوامع با امید به آینده پیش می‌روند. آنچه آن‌ها را به سرمایه‌گذاری، آموزش، کارآفرینی، فرزندآوری و مشارکت در ساختن فردا ترغیب می‌کند، تصور آینده‌ای بهتر است. هنگامی که این افق تضعیف شود، جامعه به تدریج از ساختن آینده به مدیریت حال عقب‌نشینی می‌کند. جامعه‌ای که برای فردا برنامه‌ریزی نمی‌کند، شاید هنوز فرو نپاشیده باشد، اما حتماً در حال ساختن آینده نیز نیست.

تحریم و جنگ، رکود سرمایه‌گذاری و مهاجرت سرمایه انسانی، کاهش رشد سرانه و تورم، فرسایش سرمایه اجتماعی و انباشت نارضایتی‌های عمومی هر یک به تنهایی مهم هستند. اما مهم‌ترین مسئله ایران امروز نه بحران‌های اقتصادی و نه حتی جنگ، بلکه فرسایش افقی آینده است؛ فرسایشی که بیش از هر چیز محصول منطقی بوده که طی دهه‌های گذشته بر حکمرانی ایران سایه افکنده است؛ منطقی که در قالب اقتصاد سیاسی بقا، کارآمدی، توسعه و رضایت عمومی را از مرکز به حاشیه حکمرانی رانده و استمرار مبارزه و تاب‌آوری را جایگزین آن‌ها کرده است.

تاب‌آوری البته یک فضیلت است. هیچ جامعه‌ای بدون توان تحمل بحران‌ها نمی‌تواند دوام بیاورد. مسئله اما زمانی پدیدار می‌شود که منطق شرایط استثنایی به منطق دائمی اداره کشور تبدیل شود. هنگامی که تاب‌آوری معیار پیروزی باشد بحران‌ها حل نمی‌شوند، بلکه پیاپی بازتولید می‌شوند؛ و نظم سیاسی که بحران‌هایش را بازتولید می‌کند، دیر یا زود دوباره در برابر همان مسئله‌هایی قرار می‌گیرد که گمان می‌کرد از آن‌ها عبور کرده است. آیا کشور واقعاً به موقعیتی مشابه سال ۱۳۶۷ بازگشته است؟ شباهت‌ها واقعی‌اند، اما تفاوت‌های بنیادین نیز وجود دارند. بی‌افقی اجتماعی احتمالاً مهم‌ترین تفاوت ایران ۱۴۰۵ با ایران ۱۳۶۷ است. آن زمان بازسازی بر ویرانه‌های جنگ آغاز شد، اما هنوز افق آینده در برابر کشور و جامعه گشوده بود. امروز اما مسئله صرفاً بازسازی خرابی‌های جنگ یا ترمیم ظرفیت‌های فرسوده اقتصادی و دولتی نیست؛ مسئله بازسازی افقی است که طی سال‌ها بحران، منازعه، تحریم و جنگ آسیب دیده است. از همین رو، پرسش اصلی امروز آن نیست که چگونه باید کشور را بازسازی کرد؛ پرسش اصلی آن است که آیا هنوز فرصت و اعتمادی برای بازنگری در منطقی وجود دارد که پس از چهار دهه، ایران را بار دیگر در برابر مسئله بازسازی قرار داده است.



سید حسین طباطبائی نسب

پژوهشگر مرکز پژوهش های اتاق ایران



سید مسعود موسوی شافعی

مدیر دفتر تجارت و دیپلماسی اقتصادی
مرکز پژوهش های اتاق ایران

توهم تنش زدایی

خصوصیت و کنترل بحران در بستر تعامل ایران و آمریکا

پس از پایان درگیری نظامی اخیر میان ایران و ایالات متحده، بخش قابل توجهی از تحلیل ها حول یک پرسش مشترک شکل گرفته است: آیا روابط دو کشور در مسیر تشدید تنش قرار دارد یا در مسیر تنش زدایی؟ در نگاه نخست، این پرسش کاملاً منطقی به نظر می رسد. کاهش درگیری های مستقیم نظامی، استمرار کانال های دیپلماتیک، از سرگیری مذاکرات و کاهش نسبی ادبیات تهدیدآمیز، همگی نشانه هایی هستند که معمولاً به عنوان شواهد تنش زدایی تفسیر می شوند. از همین رو بسیاری از ناظران نتیجه می گیرند که بحران نسبت به ماه های گذشته وارد مرحله ای پایتات تر شده است.

اما این نتیجه گیری بر فرضی استوار است که کمتر مورد توجه قرار می گیرد: اینکه کاهش تنش الزاماً به معنای افزایش ثبات است. این فرض همیشه درست نیست. در برخی موارد، کاهش خصوصیت واقعاً به کاهش خطر منجر می شود. اما در برخی دیگر، کاهش تنش های آشکار می تواند همزمان با تضعیف تدریجی قابلیت کنترل بحران رخ دهد. به بیان دیگر، آنچه کاهش می یابد ممکن است سطح قابل مشاهده خصوصیت باشد، نه لزوماً میزان شکنندگی وضعیت موجود.

روابط کنونی ایران و آمریکا را می توان از این منظر مورد توجه قرار داد. آتش بس اخیر احتمال رویارویی مستقیم نظامی را کاهش داده است. با این حال، موضوعاتی که در قلب رقابت دو کشور قرار دارند همچنان پابرجا هستند: از تحریم ها و ترتیبات امنیتی منطقه گرفته تا بازدارندگی، نفوذ منطقه ای و برداشت های متفاوت از نظم مطلوب خاورمیانه. مذاکرات ادامه دارد، اما رقابت نیز ادامه دارد. دیپلماسی جریان دارد، اما فشار اقتصادی نیز برقرار است. نشانه های خویشتنداری مشاهده می شود، اما همزمان هر دو طرف خود را برای سناریوهای نامطلوب نیز آماده می کنند.

این وضعیت ما را با یک واقعیت مهم مواجه می کند: جنگ و تعارض یکسان نیستند. جنگ شکلی از رویارویی سازمان یافته است، اما تعارض به رقابت بر سر منافع، امنیت، نفوذ و نظم سیاسی اشاره دارد. جنگ

ممکن است پایان یابد، در حالی که تعارضی که آن را پدید آورده همچنان ادامه داشته باشد. در چنین شرایطی، آنچه شکل می‌گیرد نه صلح، بلکه مرحله‌ای جدید از رقابت است.

به نظر می‌رسد روابط ایران و آمریکا در حال ورود به چنین مرحله‌ای باشد. هیچ‌یک از دو طرف به پیروزی قاطعی دست نیافته‌اند و هیچ توافق پایداری نیز برای حل اختلافات بنیادین شکل نگرفته است. در نتیجه، نه منطق جنگ بر رابطه حاکم است و نه منطق آشتی. در این میان، بازدارندگی نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کند. البته بازدارندگی را نباید با توازن قدرت یکسان دانست. دو طرف از توانمندی‌های مشابه برخوردار نیستند. مسئله اصلی آن است که هریک از آنها قادر است هزینه‌های کافی بر طرف مقابل تحمیل کند تا دستیابی به یک پیروزی سریع، قطعی و کم‌هزینه دشوار شود. نتیجه چنین وضعیتی نوعی تعادل خصمانه است که در آن جنگ مهار می‌شود، اما رقابت پایان نمی‌یابد.

اما همین نقطه آغاز یک خطای تحلیلی رایج است. بسیاری از تحلیل‌ها به صورت ضمنی فرض می‌کنند که خصومت و ثبات در دو سوی یک طیف قرار دارند؛ به این معنا که هرچه خصومت بیشتر شود، ثبات کاهش می‌یابد و هرچه تنش کمتر شود، ثبات افزایش پیدا می‌کند.

واقعیت لزوماً چنین نیست. یک رابطه می‌تواند بسیار خصمانه باشد اما همچنان قابل پیش‌بینی و قابل مدیریت باقی بماند. در مقابل، ممکن است نشانه‌های متعددی از تنش‌زدایی مشاهده شود، اما اعتماد بازیگران به قابلیت کنترل بحران به تدریج فرسایش یابد. همین مسئله یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مرحله پس از جنگ است. در این دوره، رقابت راهبردی معمولاً از میان نمی‌رود، بلکه شکل آن تغییر می‌کند.

در دوران جنگ، تهدید عمدتاً ماهیتی نظامی پیدا می‌کند. اما هنگامی که احتمال رویارویی گسترده کاهش می‌یابد، توجه بازیگران به تدریج به حوزه‌های دیگری معطوف می‌شود. تحریم‌ها، دسترسی به منابع مالی، تجارت انرژی، فناوری، تاب‌آوری اقتصادی، مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. توان نظامی همچنان در پس‌زمینه حضور دارد و حدود رفتارها را تعیین می‌کند، اما مرکز ثقل رقابت جابه‌جا می‌شود.

به بیان دیگر، تهدید از میان نمی‌رود؛ بلکه مکان آن تغییر می‌کند. این تحول می‌تواند نوعی توهم ایجاد کند. از آنجا که شاخص‌های نظامی بهبود پیدا می‌کنند، ناظران تصور می‌کنند که بحران نیز پابنازتر شده است. در حالی که بخش مهمی از رقابت ممکن است صرفاً به حوزه‌های اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی منتقل شده باشد. از همین جاست که پرسش اصلی تغییر می‌کند. به جای آنکه صرفاً پرسیم آیا بحران در حال تشدید یا کاهش است، باید پرسیم آیا بحران همچنان قابل کنترل است یا خیر. این همان مسئله «کنترل‌پذیری بحران» است.

کنترل‌پذیری بحران به معنای اعتماد، همکاری یا آشتی نیست. حتی دشمنانی که عمیقاً به یکدیگر بی‌اعتمادند نیز ممکن است بحران را قابل کنترل بدانند. منظور از کنترل‌پذیری، میزان اطمینان بازیگران به این است که می‌توانند رفتار طرف مقابل را تفسیر کنند، سیگنال‌های راهبردی را بفهمند و از خروج رقابت از کنترل سیاسی جلوگیری کنند.

نشانه‌های فرسایش این قابلیت معمولاً پیش از آنکه در میدان نبرد ظاهر شوند، در محاسبات راهبردی بازیگران قابل مشاهده‌اند. نخست، کاهش قابلیت پیش‌بینی است. هرچه خطوط قرمز مبهم‌تر شوند و غافلگیری‌های راهبردی افزایش یابد، اعتماد بازیگران به درک متقابل کاهش پیدا می‌کند.

دوم، درهم‌آمیختگی حوزه‌های مختلف بحران است. زمانی که تحریم‌های اقتصادی، پرونده هسته‌ای، رقابت



منطقه‌ای و تهدیدات امنیتی بیش از پیش به یکدیگر گره می‌خورند، امکان مهار بحران دشوارتر می‌شود. سوم، حساسیت فزاینده نسبت به اعتبار راهبردی است. در چنین شرایطی، هرگونه انعطاف به عنوان عقب‌نشینی و هرگونه سازش به عنوان ضعف تعبیر می‌شود.

چهارم، فشرده شدن افق زمانی تصمیم‌گیری است. بحران‌هایی که در آنها همه چیز به فوریت، ضرب‌الاجل و واکنش فوری وابسته می‌شود، معمولاً ظرفیت کمتری برای مدیریت دارند. و سرانجام، بازگشت اهداف حداکثری است. هرچه بازیگران بیشتر در پی تغییر بنیادین رفتار یا موقعیت طرف مقابل باشند، کنترل بحران دشوارتر خواهد شد.

هیچ یک از این روندها به تنهایی به معنای وقوع جنگ نیست. اهمیت آنها در این است که بر ادراک بازیگران از قابلیت مهار خصومت تأثیر می‌گذارند. از این منظر، خطرناک‌ترین لحظه یک بحران الزاماً زمانی نیست که خصومت به اوج خود رسیده باشد. در برخی موارد، لحظه خطر زمانی فرا می‌رسد که بازیگران به تدریج اعتماد خود را به امکان کنترل خصومت از دست می‌دهند.

آینده روابط ایران و آمریکا نیز احتمالاً بیش از آنکه به حذف کامل خصومت وابسته باشد، به نحوه مدیریت آن وابسته خواهد بود. اختلافات بنیادین میان دو طرف همچنان پابرجاست و بعید است در کوتاه‌مدت از میان برود. اما آنچه بیش از سطح خصومت اهمیت دارد، میزان اعتماد طرفین به قابلیت کنترل این خصومت است. خصومت می‌تواند سال‌ها ادامه پیدا کند، بدون آنکه به جنگ منجر شود. همان‌گونه که دوره‌های آرامش ظاهری نیز می‌توانند حامل بی‌ثباتی‌های عمیق باشند. بنابراین شاید مهم‌ترین پرسش درباره آینده روابط ایران و آمریکا این نباشد که آیا خصومت پایان یافته است یا خیر. پرسش مهم‌تر آن است که آیا خصومت همچنان قابل کنترل باقی خواهد ماند؟ شاید در نهایت، پاسخ به این پرسش مهم‌تر از اندازه‌گیری خود خصومت باشد.



اقتصاد سیاسی ترس؛ شاخص تنش و سنجش ریسک ژئوپلیتیک

چگونه بازارها ریسک جنگ را قیمت‌گذاری می‌کنند؟

در دوره‌های بحران‌های ژئوپلیتیک، مهم‌ترین پرسش برای سرمایه‌گذاران و فعالان اقتصادی این است که بازارها آینده را چگونه می‌بینند. تجربه نشان داده است که قیمت دارایی‌های مالی اغلب پیش از انتشار اخبار رسمی یا روشن شدن نتایج مذاکرات سیاسی، تغییر مسیر می‌دهند. علت این موضوع آن است که بازارهای مالی محل تجمع حجم عظیمی از اطلاعات، تحلیل‌ها، انتظارات و ارزیابی‌های بازیگران اقتصادی از صندوق‌های سرمایه‌گذاری و بانک‌های بزرگ گرفته تا معامله‌گران حرفه‌ای و شرکت‌های چندملیتی هستند. به همین دلیل بسیاری از اقتصاددانان، بازارهای مالی را دقیق‌ترین دماسنج برای سنجش ریسک‌های ژئوپلیتیک و انتظارات نسبت به آینده می‌دانند.

جنگ ایران و آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست. پس از برقراری آتش‌بس موقت، مهم‌ترین ابهام پیش روی اقتصاد جهانی، سرزشت مذاکرات و احتمال دستیابی به یک توافق پایدار صلح است. در چنین شرایطی، رصد رفتار بازارهای جهانی می‌تواند تصویری روشن‌تر از ارزیابی سرمایه‌گذاران نسبت به آینده ارائه دهد. اگر فعالان اقتصادی احتمال موفقیت مذاکرات را بالا بدهند، دارایی‌های پرریسک تقویت می‌شوند، نوسانات کاهش می‌یابد و بخشی از حق بیمه ریسک از بازارها خارج می‌شود. در مقابل، اگر بازارها احتمال شکست مذاکرات و بازگشت درگیری‌ها را بالا ارزیابی کنند، واکنش در قالب افزایش نوسانات، رشد تقاضا برای دارایی‌های امن و تغییر قیمت کالاهای راهبردی نمایان خواهد شد.

بر همین مبنا، «شاخص تنش» باهدف سنجش انتظارات بازارهای جهانی نسبت به شانس موفقیت توافق صلح در دوره آتش‌بس طراحی شده است. این شاخص با تجمع اطلاعات نهفته در مجموعه‌ای از متغیرهای کلیدی اقتصاد جهانی تلاش می‌کند تصویری کمی از ارزیابی پول هوشمند نسبت به آینده مناقشه ارائه دهد. درواقع، شاخص تنش انعکاس قضاوت میلیون‌ها سرمایه‌گذار و فعال اقتصادی است که هر روز بر اساس برآورد خود از احتمال صلح یا تشدید تنش، درباره میلیاردها دلار سرمایه تصمیم‌گیری می‌کنند.

● مبنای نظری شاخص تنش

مبنای نظری شاخص تنش بر این فرض استوار است که بازارهای مالی کارآمدترین سازوکار برای تجميع اطلاعات پراکنده درباره آینده هستند. در هر لحظه، هزاران نهاد مالی، بانک سرمایه‌گذاری، صندوق پوشش ریسک، شرکت چندملیتی و معامله‌گر حرفه‌ای در حال ارزیابی پیامدهای اقتصادی و سیاسی رویدادهای جهانی هستند و نتیجه این ارزیابی‌ها در قیمت دارایی‌ها منعکس می‌شود. از این منظر، قیمت‌ها، انتظارات بازار نسبت به آینده را نیز در خود جای می‌دهند.

در ادبیات اقتصاد مالی، ریسک‌های ژئوپلیتیک از مهم‌ترین عواملی هستند که می‌توانند بر جریان تجارت جهانی، امنیت انرژی، تورم، نرخ بهره و رشد اقتصادی اثر بگذارند. وقوع جنگ، تشدید تحریم‌ها، اختلال در مسیرهای حمل‌ونقل یا افزایش نااطمینانی سیاسی، موجب بازنگری سرمایه‌گذاران در برآوردهای خود از آینده اقتصاد جهانی می‌شود. این بازنگری به سرعت در بازارهای مختلف از جمله بازار نفت، اوراق قرضه، ارز، سهام و ابزارهای پوشش ریسک منعکس می‌شود.

اهمیت بازارهای مالی در سنجش ریسک‌های ژئوپلیتیک از آنجا ناشی می‌شود که این بازارها به صورت مستمر و لحظه‌ای به اطلاعات جدید واکنش نشان می‌دهند. برخلاف تحلیل‌های سیاسی که ممکن است تحت تأثیر سوگیری‌های ایدئولوژیک یا ملاحظات رسانه‌ای قرار گیرند، سرمایه‌گذاران در نهایت بر اساس منافع مالی خود تصمیم می‌گیرند. به همین دلیل تغییرات قیمت دارایی‌ها اغلب

در دوره پس از آتش‌بس، یعنی از نیمه دوم فروردین تا پایان اردیبهشت، شاخص عمدتاً در محدوده تنش پایین و تنش متوسط نوسان کرد. هرچند برخی اخبار و ابهامات مربوط به روند مذاکرات موجب افزایش‌های مقطعی شاخص شد، اما این افزایش‌ها هرگز به سطوح ثبت‌شده در دوران جنگ بازنگشت. این رفتار نشان می‌دهد که ارزیابی غالب بازارها همچنان مبتنی بر تداوم آتش‌بس و کاهش احتمال بازگشت به سناریوی درگیری گسترده بوده است.

تصویری واقع‌بینانه‌تر از ارزیابی جمعی فعالان اقتصادی نسبت به احتمال وقوع سناریوهای مختلف ارائه می‌دهد. در مورد جنگ ایران و آمریکا نیز بازارهای جهانی به‌طور مداوم در حال قیمت‌گذاری احتمال موفقیت یا شکست مسیر دیپلماتیک هستند. هرگونه افزایش احتمال دستیابی به توافق پایدار، معمولاً با کاهش نااطمینانی، افت تقاضا برای دارایی‌های امن، کاهش نوسانات بازار و بهبود اشتهای ریسک سرمایه‌گذاران همراه می‌شود. در مقابل، افزایش احتمال شکست مذاکرات و بازگشت تنش‌های نظامی، موجب رشد حق بیمه ریسک، افزایش نوسانات مالی و تغییر جهت سرمایه‌ها به سمت دارایی‌های امن خواهد شد.

شاخص تنش بر پایه همین منطق طراحی شده است. این شاخص تلاش می‌کند با رصد هم‌زمان مجموعه‌ای از متغیرهای مالی و کالایی که بیشترین حساسیت را نسبت به تحولات ژئوپلیتیک دارند، تصویری یکپارچه از انتظارات بازارهای جهانی ارائه دهد. به بیان دیگر، شاخص تنش را می‌توان نوعی رأی‌گیری روزانه بازارها درباره آینده مناقشه و شانس موفقیت فرآیند صلح دانست که بر مبنای جریان سرمایه و تصمیمات مالی سرمایه‌گذاران شکل می‌گیرد.

● شاخص تنش چگونه ساخته شده است؟

طراحی یک شاخص برای سنجش روزانه انتظارات بازارهای جهانی نسبت به سرنوشت مذاکرات صلح، مستلزم انتخاب متغیرهایی است که بتوانند سریع‌تر از سایر شاخص‌های اقتصادی به تغییرات ریسک‌های ژئوپلیتیک واکنش نشان دهند. بر این اساس، در انتخاب اجزای شاخص تنش دو معیار اصلی مدنظر قرار گرفته است. نخست آنکه متغیرها باید دارای فرکانس بالا (High-Frequency) باشند؛ به این معنا که به صورت لحظه‌ای یا روزانه در بازارهای مالی قیمت‌گذاری شوند و اطلاعات جدید را بدون وقفه در خود منعکس کنند. دوم آنکه این متغیرها باید به‌طور معناداری تحت تأثیر ریسک‌های

ژئوپلیتیک خاورمیانه و به ویژه تحولات مرتبط با مناقشه ایران و آمریکا قرار گیرند.

بر مبنای این دو معیار، شش متغیر کلیدی انتخاب شده‌اند که هر یک بخشی از واکنش بازارهای جهانی به افزایش یا کاهش احتمال تنش را نمایندگی می‌کنند.

نخستین متغیر، شاخص نوسان‌پذیری نفت خام (OVX) است که انتظارات بازار از نوسان قیمت نفت در هفته‌های آینده را اندازه‌گیری می‌کند. این شاخص میزان ناطمینانی پیرامون قیمت نفت را نشان می‌دهد و به همین دلیل یکی از حساس‌ترین متغیرها نسبت به تحولات ژئوپلیتیک خاورمیانه محسوب می‌شود. هرگونه افزایش احتمال اختلال در عرضه نفت یا تهدید مسیرهای انتقال انرژی، معمولاً پیش از آنکه در قیمت نفت منعکس شود، خود را در رشد شاخص OVX نشان می‌دهد.

دومین متغیر، اسپرد قیمتی میان نفت برنت و نفت تگزاس (WTI) است. از آنجا که نفت برنت بیش از نفت تگزاس در معرض ریسک‌های ژئوپلیتیک بازار جهانی انرژی قرار دارد، افزایش تنش در خاورمیانه معمولاً باعث رشد سریع‌تر قیمت برنت نسبت به نفت آمریکا می‌شود. در نتیجه افزایش فاصله قیمتی میان این دو نفت خام را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از افزایش حق بیمه ریسک ژئوپلیتیک در بازار انرژی تفسیر کرد.

سومین متغیر، شاخص دلار آمریکا (DXY) است. در دوره‌های افزایش ناطمینانی، سرمایه‌گذاران جهانی بخشی از منابع خود را از دارایی‌های پرریسک خارج کرده و به سمت دارایی‌های امن حرکت می‌کنند. از آنجا که دلار همچنان مهم‌ترین ارز ذخیره‌ای جهان محسوب می‌شود، تشدید ریسک‌های ژئوپلیتیک معمولاً با افزایش تقاضا برای دلار و رشد شاخص DXY همراه است.

چهارمین مؤلفه، شاخص عملکرد بازارهای سهام کشورهای توسعه‌یافته (MSCI World Index) است. این شاخص نماینده وضعیت بازارهای سهام جهانی است و تغییرات آن تصویری از اشتباهی ریسک سرمایه‌گذاران ارائه می‌دهد. در شرایطی که احتمال گسترش تنش‌ها افزایش می‌یابد، نگرانی نسبت به رشد اقتصادی، تجارت جهانی و سودآوری شرکت‌ها بیشتر شده و بازارهای سهام با فشار فروش مواجه می‌شوند. از این رو کاهش شاخص MSCI معمولاً نشانه افزایش نگرانی بازارها نسبت به آینده است.

پنجمین متغیر، نرخ بازده اوراق خزانه‌داری ۱۰ ساله آمریکا است. برخلاف بسیاری از بحران‌های مالی که موجب کاهش بازده اوراق می‌شوند، در تنش‌های ژئوپلیتیک مرتبط با بازار انرژی، اثرات تورمی ناشی از افزایش قیمت نفت و رشد انتظارات تورمی می‌تواند بر بازار غالب شود. در چنین شرایطی سرمایه‌گذاران بازده بالاتری مطالبه می‌کنند و نرخ بازده اوراق خزانه‌داری افزایش می‌یابد. از این رو این متغیر نیز بخشی از واکنش بازار به ریسک‌های ناشی از جنگ را منعکس می‌کند. ششمین و آخرین مؤلفه، شاخص نوسان مورد انتظار بازار سهام آمریکا (VIX) است که به شاخص ترس وال استریت شهرت دارد. این شاخص انتظارات سرمایه‌گذاران از نوسان بازار سهام آمریکا را اندازه‌گیری می‌کند و معمولاً یکی از سریع‌ترین واکنش‌ها را به شوک‌های سیاسی و ژئوپلیتیک نشان می‌دهد. افزایش تقاضا برای ابزارهای پوشش ریسک در دوره‌های ناطمینانی، مستقیماً به رشد VIX منجر می‌شود و از این رو این شاخص به عنوان یکی از مهم‌ترین سنج‌های اضطراب بازارهای مالی شناخته می‌شود.

ترکیب این شش متغیر، تصویری از واکنش بازارهای جهانی به تحولات جنگ ایران و آمریکا ارائه می‌دهد. برخی از این متغیرها ریسک بازار انرژی را اندازه‌گیری می‌کنند، برخی رفتار سرمایه‌گذاران در بازارهای مالی را منعکس می‌سازند و برخی دیگر میزان تمایل سرمایه به حرکت به سمت دارایی‌های امن را نشان می‌دهند. در نتیجه، شاخص تنش حاصل تجمیع مجموعه‌ای از سیگنال‌های بازار است که به صورت روزانه ارزیابی سرمایه‌گذاران جهانی از احتمال موفقیت یا شکست مسیر صلح را بازتاب می‌دهد.

● تغییرات شاخص تنش چه معنایی دارد؟

اگرچه شاخص تنش از ترکیب چندین متغیر مالی و کالایی تشکیل شده است، اما تفسیر آن نسبتاً ساده است؛ افزایش شاخص به معنای رشد نگرانی بازارهای جهانی نسبت به آینده مناقشه و کاهش احتمال موفقیت فرآیند صلح است، در حالی که کاهش شاخص نشان می‌دهد سرمایه‌گذاران ریسک ژئوپلیتیک را کمتر ارزیابی کرده و نسبت به تداوم آتش‌بس و دستیابی به توافق خوش‌بین‌تر شده‌اند.

منطق این تفسیر به نحوه واکنش بازارها به ریسک‌های ژئوپلیتیک بازمی‌گردد. زمانی که احتمال تشدید درگیری یا شکست مذاکرات افزایش می‌یابد، سرمایه‌گذاران تلاش می‌کنند پرتفوی خود را در برابر شوک‌های احتمالی محافظت کنند. در نتیجه تقاضا برای دارایی‌های امن مانند دلار و اوراق خزانه افزایش می‌یابد، شاخص‌های نوسان‌پذیری رشد می‌کنند، حق بیمه ریسک در بازار انرژی

بالا می‌رود و بازارهای سهام تحت فشار قرار می‌گیرند. برعکس، زمانی که احتمال دستیابی به توافق افزایش می‌یابد، بخشی از این حق بیمه ریسک از بازارها خارج می‌شود، نوسانات کاهش می‌یابد و سرمایه‌ها مجدداً به سمت دارایی‌های ریسکی حرکت می‌کنند.

برای تسهیل تفسیر نتایج، مقادیر شاخص تنش در چهار محدوده ریسک طبقه‌بندی شده‌اند. محدوده نخست، ریسک پایین است که بیانگر آن است که بازارهای جهانی احتمال بالایی برای موفقیت مذاکرات و تثبیت آتش‌بس قائل هستند. در این شرایط، رفتار متغیرهای مالی عمدتاً با سناریوی کاهش تنش سازگار است و نگرانی معناداری نسبت به بازگشت درگیری مشاهده نمی‌شود.

محدوده دوم، ریسک متوسط است. قرار گرفتن شاخص در این محدوده نشان می‌دهد که اگرچه بازارها وقوع سناریوی بحرانی را محتمل نمی‌دانند، اما هنوز نسبت به سرنوشت مذاکرات اطمینان کامل ندارند. در این وضعیت، سرمایه‌گذاران بخشی از ریسک ژئوپلیتیک را در قیمت دارایی‌ها لحاظ می‌کنند، اما هنوز انتظار وقوع شوک شدید را ندارند. محدوده سوم، ریسک بالا است که بیانگر افزایش محسوس نگرانی سرمایه‌گذاران نسبت به شکست مسیر دیپلماتیک است. در این سطح، بازارها احتمال بازگشت تنش‌ها را جدی تلقی می‌کنند و آثار آن در افزایش شاخص‌های ترس، رشد حق بیمه ریسک انرژی و کاهش اشتهای ریسک سرمایه‌گذاران نمایان می‌شود.

در نهایت، محدوده ریسک شدید قرار دارد که نشان‌دهنده شرایطی است که بازارهای جهانی احتمال بالایی برای وقوع سناریوهای بحرانی از جمله شکست کامل مذاکرات، بازگشت درگیری‌های نظامی یا اختلال گسترده در بازار انرژی قائل هستند. در این وضعیت، رفتار متغیرهای تشکیل‌دهنده شاخص به‌طور همزمان سیگنال‌های هشداردهنده صادر می‌کنند و بخش قابل توجهی از سرمایه‌های جهانی به سمت دارایی‌های امن حرکت می‌کند.

با این حال، نکته مهم آن است که شاخص تنش نباید به‌عنوان پیش‌بینی قطعی آینده تلقی شود. این شاخص درواقع بازتاب ارزیابی جمعی سرمایه‌گذاران جهانی از وضعیت موجود و مسیر محتمل تحولات آتی است. به بیان دیگر، شاخص تنش نشان نمی‌دهد که مذاکرات الزاماً موفق یا ناموفق خواهد شد بلکه بیان می‌کند که بازارها در هر مقطع زمانی چه احتمالی برای هریک از این سناریوها قائل هستند. از همین رو، روند تغییرات شاخص اغلب از مقدار مطلق آن اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا افزایش یا کاهش مستمر شاخص می‌تواند نشان‌دهنده تغییر تدریجی انتظارات بازارها نسبت به آینده فرآیند صلح باشد.

بررسی روند شاخص تنش
نشان می‌دهد که بازارهای
جهانی طی دوره مورد
بررسی، سه مرحله متمایز
را پشت سر گذاشته‌اند؛
مرحله افزایش تدریجی
نگرانی‌ها پیش از آغاز
درگیری، مرحله اوج‌گیری
ریسک همزمان با جنگ
و در نهایت مرحله کاهش
ریسک پس از برقراری
آتش‌بس

● شاخص تنش چه روایتی از جنگ و آتش بس ارائه می‌دهد؟

بررسی روند شاخص تنش نشان می‌دهد که بازارهای جهانی طی دوره مورد بررسی، سه مرحله متمایز را پشت سر گذاشته‌اند: مرحله افزایش تدریجی نگرانی‌ها پیش از آغاز درگیری، مرحله اوج‌گیری ریسک همزمان با جنگ و در نهایت مرحله کاهش ریسک پس از برقراری آتش بس.

در ابتدای دوره و تا اوایل اسفند ۱۴۰۴، شاخص در محدوده تنش پایین قرار داشت و بازارها احتمال وقوع یک درگیری گسترده را چندان بالا ارزیابی نمی‌کردند. با این حال از نیمه نخست اسفند و همزمان با افزایش تنش‌های سیاسی و نظامی میان ایران و آمریکا، روند صعودی شاخص آغاز شد. در این مقطع بازارهای جهانی به تدریج سناریوی گسترش بحران را در قیمت‌های مختلف لحاظ کردند؛ موضوعی که در افزایش شاخص‌های ترس، رشد حق بیمه ریسک نفت و تقویت دارایی‌های امن منعکس شد.

روند افزایشی شاخص در طول اسفند ادامه یافت و در نیمه دوم این ماه وارد محدوده تنش بالا شد. نکته قابل توجه آن است که بازارها پیش از وقوع بسیاری از تحولات میدانی، افزایش معنادار ریسک را در قیمت‌ها منعکس کرده بودند. این موضوع با مبنای نظری شاخص تنش سازگار است؛ زیرا سرمایه‌گذاران نه صرفاً به اخبار جاری، بلکه به احتمال وقوع سناریوهای آتی واکنش نشان می‌دهند.

در روزهای پایانی اسفند و ابتدای فروردین ۱۴۰۵، همزمان با تشدید درگیری‌ها و افزایش نگرانی‌ها نسبت به گسترش جنگ و اختلال در بازار انرژی، شاخص به اوج تاریخی خود رسید. ثبت مقادیر بالاتر از ۱۰ واحد و رسیدن شاخص به حدود ۱۴ واحد در ۱۱ فروردین ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که بازارهای جهانی در این مقطع بیشترین سطح نگرانی را نسبت به آینده بحران تجربه کرده‌اند. درواقع سرمایه‌گذاران احتمال تشدید درگیری و افزایش هزینه‌های اقتصادی جنگ را به شکل محسوسی بالا ارزیابی می‌کردند.

اما مهم‌ترین نقطه عطف نمودار در ۱۸ فروردین ۱۴۰۵ رخ می‌دهد. همزمان با اعلام آتش بس و کاهش خطر درگیری مستقیم، شاخص تنش ظرف چند روز سقوط شدیدی را تجربه کرد و از محدوده تنش بالا به محدوده تنش پایین بازگشت. شدت این کاهش نشان می‌دهد که بخش مهمی از ریسک ژئوپلیتیکی که طی هفته‌های قبل در بازارها قیمت‌گذاری شده بود، ناگهان تخلیه شد. این واکنش سریع بیانگر آن است که بازارهای جهانی آتش بس را نشانه‌ای از افزایش احتمال دستیابی به یک راه‌حل سیاسی ارزیابی کردند.

در دوره پس از آتش بس، یعنی از نیمه دوم فروردین تا پایان اردیبهشت، شاخص عمدتاً در محدوده تنش پایین و تنش متوسط نوسان کرد. هرچند برخی اخبار و ابهامات مربوط به روند مذاکرات موجب افزایش‌های مقطعی شاخص شد، اما این افزایش‌ها هرگز به سطوح ثبت‌شده در دوران جنگ بازنگشت. این رفتار نشان می‌دهد که ارزیابی غالب بازارها همچنان مبتنی بر تداوم آتش بس و کاهش احتمال بازگشت به سناریوی درگیری گسترده بوده است.

از اواخر اردیبهشت تا اوایل خرداد نیز روند نزولی جدیدی در شاخص مشاهده می‌شود و شاخص به کمترین مقادیر خود در کل دوره می‌رسد. این موضوع نشان می‌دهد که خوش‌بینی سرمایه‌گذاران نسبت به آینده مذاکرات در این مقطع به بالاترین سطح خود رسیده است. هرچند در روزهای اخیر شاخص افزایش یافته، اما همچنان در محدوده تنش پایین قرار دارد و فاصله قابل توجهی با سطوح ثبت‌شده در دوران جنگ دارد.

روایت شاخص تنش نشان می‌دهد که بازارهای جهانی در طول دوره جنگ به تدریج احتمال تشدید بحران را افزایش دادند، اما پس از برقراری آتش بس و آغاز مسیر دیپلماتیک، بخش عمده این نگرانی‌ها را کنار گذاشتند. به بیان دیگر، برآیند رفتار بازارها طی دو ماه گذشته حاکی از آن است که سرمایه‌گذاران جهانی همچنان احتمال موفقیت روند صلح را بیش از احتمال بازگشت به سناریوی جنگ ارزیابی می‌کنند.



ظرفیت‌های دیده‌نشده برای نوسازی و بازسازی ایران

مناطق آزاد شمال ایران می‌توانند جایگزینی برای بنادر جنوبی باشند

از نظر تاریخی، بنادر همیشه دروازه اصلی برای تجارت دریایی بوده‌اند. بنادر همیشه نقش مهمی را در کشتیرانی بین‌المللی و تجارت بین سرزمینی به عنوان شبکه زنجیره تأمین ایفا می‌کنند. در واقع بنادر به ایجاد زنجیره‌ای از ارتباطات بین ناوگان تجارت دریایی و جریان تجارت قاره‌ای کمک کرده‌اند و همچنان هم نقش آفرینی می‌کنند. جایی که بخش خصوصی با بخش دولتی همکاری مناسبی می‌توانند داشته باشند. زمانی که دنیا به سمت اقتصاد جهانی تغییر می‌کرد، بنادر همکاری مفیدی را در شبکه تجارت و خدمات برای مصرف‌کنندگان ایفا کردند. امروزه زیرساخت‌های بنادر در ابعاد مختلفی تغییر و توسعه پیدا کرده‌اند تا پاسخگوی نیازهای تکنولوژیکی، اقتصادی و توسعه اجتماعی باشند. از این قبیل می‌توان به کانتینری شدن، تنوع در نوع بار و تجهیزات مورد نیاز مانند آی. تی اشاره کرد. با ایجاد تغییرات در خط تولید و کانال‌های توزیع جهانی (که توسط توافق‌نامه‌های تجارت آزاد بیان شده است)، این بنادر نقش مهمی را در لجستیک بین‌المللی و مدیریت زنجیره تأمین ایفا می‌کنند.

آن‌ها نقش واسطه‌ای را بین کشتی‌ها و سواحل با افزایش تقاضای جهانی از طریق ارتباط میان خوشه بندری با خوشه دریایی ایفا می‌کنند. این کار را با مدیریت بین محموله‌های تجاری در ارتباط با زنجیره ارزش افزوده از طریق انبارداری، بسته‌بندی، توزیع و فعالیت‌های متنوعی که باعث ایجاد نسل‌های متفاوت از طریق ارتقای عملکرد خود می‌شوند انجام می‌دهند و همواره از تکنولوژی‌های جدید برای این هدف استفاده می‌کنند. در واقع خوشه دریایی و خوشه بندری عملکرد یکدیگر را پوشش می‌دهند. اثر هم‌افزایی این دو خوشه نه تنها باعث ارتقای نسل‌های بنادر می‌شود، بلکه سرریز عملکردی آن‌ها، مناطق آزاد، مناطق ویژه و بنادر خشک جدیدی را به وجود می‌آورد و موجب شکل‌گیری ارتباط با بدنه داخلی کشورها و قاره‌ها با بنادر می‌شود.

به عنوان مثال با بررسی کلی خوشه‌های دریایی بین‌المللی، می‌توان مشاهده کرد که بسیاری از خوشه‌های دریایی، از جمله بندر هنگ‌کنگ، از مراحل اولیه عملیات بندری پیشی گرفته است و توسعه چشم‌گیری یافته است. بنابراین، خوشه بندری و خوشه دریایی از نظر توسعه به هم پیوسته‌اند و نقش علت و معلولی را بازی می‌کنند. علاوه بر این از نظر آنگناده نقش‌ها و کارکردهای بنادر، از نسلی به نسل دیگر به طور قابل توجهی متفاوت است. با این حال، توسعه خوشه‌های بندری تا حد زیادی به دلیل سیاست عدم مداخله دولت، بازارمحور است، به این معنی که دولت‌ها انتخاب به عدم مدیریت فعال خوشه‌های بندری می‌کنند. این خوشه‌های بندری تلاش می‌کنند که با سرزمین‌های داخلی از طریق زیرساخت‌های حمل‌ونقل مانند خطوط جاده‌ای، راه‌آهن و رودخانه‌های قابل کشتیرانی اتصال برقرار کنند. چیزی که به افزایش کارخانه‌ها و صنعت در استان‌های داخلی کشورها منجر می‌شود و از طریق بنادر به بازارهای جهانی مرتبط می‌شوند. بنادر این پیوندها را از طریق اسکله‌های آب‌های عمیق، جاده‌های ارتباطی برای مناطق داخلی، امکانات جابجایی بار و سیستم لجستیک مدرن انجام می‌دهند. برای مثال: بندر هنگ‌کنگ بیش از ۸۰ خط کشتیرانی بین‌المللی با بیش از ۳۸۰ سرویس کشتیرانی کانتینری در هفته ارائه می‌دهد و به بیش از ۵۵۰ مقصد در سراسر جهان متصل می‌شود. بنابراین این بندر یک گره حیاتی برای پیوندهای متعدد با حجم قابل توجهی اتصال با مناطق دریایی مختلف است. اتصال به دریا یک شاخص کلیدی عملکرد برای تجزیه و تحلیل بنادر (به عنوان گره‌ها) و مسیرها و خطوط کشتیرانی (به عنوان پیوندها) است که در زنجیره تأمین دریایی تعبیه شده‌اند. با این حال، شبکه‌های کشتیرانی زودگذر و پویا هستند زیرا خطوط کشتیرانی به صورت دوره‌ای شبکه‌های خود را



برای تنظیم با تقاضاهای بازار به روزرسانی می‌کنند. استراتژی بازاریابی این بنادر با تکیه بر کیفیت و کارایی بالای خدمات خود، بیشتر بر افزایش حمل‌ونقل تمرکز دارد و نقش ترمینال‌های حمل بار را دارد. و همچنین توانسته‌اند نقش خود را به عنوان یک قطب حمل‌ونقل دریایی با تعداد بیشتری از زنجیره‌های تأمین با مبداها و مقصدهای متعددی در دنیا پیوند دهند.

در نمونه‌ای دیگر بندر شانگهای، در ارتباط با زیرساخت‌های لجستیکی ایجاد شده، بزرگ‌ترین قطب حمل‌ونقل در چین را دارد. این بندر به یک شبکه حمل‌ونقل گسترده، شامل آبراه‌ها، راه‌آهن، جاده و حمل‌ونقل هوایی متصل است که به مناطق وسیع داخلی و بخش مرکزی چین پیوند می‌خورد و شبکه جاده‌ای داخلی و حمل‌ونقل را انعطاف‌پذیر می‌کند. گروه بین‌المللی بندر شانگهای جهت‌گیری خود را برای شروع با چند استراتژی اصلی برای تثبیت موقعیت خود به عنوان بندر برتر در شرق آسیا آغاز کردند. اولین استراتژی، استراتژی رودخانه یانگ‌تسه نام دارد. هدف آن تضمین حضور مسلط در تمام بنادر اصلی رودخانه‌ای یانگ‌تسه مانند: چونگ‌کینگ، ووهان و نانجینگ به منظور تأمین محموله‌ها از مرکز چین است. استراتژی بعدی، یعنی استراتژی شمال شرقی آسیا هدفش تأمین محموله‌های حمل‌ونقل از سایر بنادر ساحلی چین است. شانگهای به طور فزاینده‌ای به یک بندر مطلوب برای خدمت‌رسانی به تعداد فزاینده‌ای از مناطق و زنجیره‌های تأمین تبدیل شده است. عملکرد این بندر در تجارت اروپا-خاور دور

بسیاری از خوشه‌های دریایی، از جمله بندر هنگ‌کنگ، از مراحل اولیه عملیات بندری پیشی گرفته و توسعه چشم‌گیری یافته است. بنابراین، خوشه بندری و خوشه دریایی از نظر توسعه به هم پیوسته‌اند و نقش علت و معلولی را بازی می‌کنند. علاوه بر این از نظر آنکتابد نقش‌ها و کارکردهای بنادر، از نسلی به نسل دیگر به طور قابل توجهی متفاوت است. با این حال، توسعه خوشه‌های بندری تا حد زیادی به دلیل سیاست عدم مداخله دولت، بازارمحور است، به این معنی که دولت‌ها انتخاب به عدم مدیریت فعال خوشه‌های بندری می‌کنند

بسیار چشمگیر است، جایی که ظرفیت کشتی‌های لاینر پهلوگیرنده در بندر به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت است. بنابراین، بندر شانگهای از طریق سیاست‌های تشویقی، استراتژی‌های مناطق داخلی را توسعه داده است. اتصال ساحلی این بندر در طول سال‌ها افزایش یافته است و از فعالیت‌های واردات و صادرات پشتیبانی می‌کند.

امروزه در میان ۲۵ بندر برتر جهان از نظر توان عملیاتی جابجایی محموله‌های کانتینری، تعداد بنادر برتر در آسیا به طور چشمگیری از ۲ بندر در سال ۱۹۷۰ به بیش از ۱۷ بندر در سال گذشته افزایش یافته است، در حالی که در آمریکای شمالی و اروپا، میزان این افزایش به ترتیب از ۷ بندر به ۳ بندر و از ۱۴ بندر به ۴ بندر در مدت مشابه کاهش یافته است.

اما با وجود تلاش‌های بیشتر برای ارتباطات بین بنادر و سرزمین‌های داخلی و حتی پیوند با سایر کشورها و قاره‌ها، این بنادر به دلیل تحولات ژئوپلیتیکی آسیب‌پذیر بوده‌اند که بهترین نمونه‌های آن‌ها بنادر گواتر در پاکستان به دلیل تحولات ژئوپلیتیکی افغانستان نتوانسته ارتباط مناسبی را با کشورهای آسیای میانه برقرار کند و همچنین بندر بوسان کشور کره جنوبی که در مسیر اصلی سواحل غربی آمریکای شمالی، آسیای شرقی و اقیانوس هند، دریای مدیترانه، اروپا واقع شده است و توسط حدود ۶۱ خط کشتیرانی بین‌المللی با بیش از ۳۵۸ سرویس خط کانتینری در هفته خدمات‌رسانی می‌شود، در تلاش است با راه‌آهن سراسری کره (TKR) و راه‌آهن سراسری

سبیری (TSR) متصل شود اما از آنجایی که این بندر برای دریافت محموله‌های ورودی برای اتصال داخلی به چین، مغولستان و روسیه باید از کره شمالی عبور کنند، با محدودیت بزرگی به دلایل ژئوپلیتیکی برخورد کرده است. با در نظر گرفتن وضعیت فعلی کشورهای کره شمالی و کره جنوبی، انتظار می‌رود که افتتاح اتصال زمینی TKR و TSR راه درازی در پیش داشته باشد. نمونه دیگر، محاصره بنادر دریایی ایران توسط کشور ایالات متحده است که خود منتج از تحولات ژئوپلیتیک متعدد است. موقعیت قرارگیری بنادر جنوبی ایران مانند بنادر گواتر و بوسان است با این تفاوت که در ارتباط با کشورهای همسایه محدودیت‌های کمتری دارد. از آنجایی که در



تحولات ژئوپلیتیک اخیر بنادر جنوبی ایران دچار آسیب شده‌اند و در موقعیت محاصره دریایی قرار دارند این بنادر می‌توانند با همکاری با مناطق آزاد شمالی ایران با کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، روسیه و چین از طریق ابتکار کمربند و جاده که دارای بنادر مهمی مانند بندر آلماتی قزاقستان و بندر ترکمن‌باشی در ترکمنستان است ارتباط گسترده‌تری برقرار کنند و حتی با تغییر کاربری این مناطق آزاد و تمرکز بر ایجاد بنادر خشک نیازهای مصرف‌کنندگان داخلی را فراهم کنند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مناطق آزاد ماکو، ارس و انزلی اشاره کرد.

● منطقه آزاد انزلی

شهر انزلی مهم‌ترین بندر شمال ایران است که در حاشیه جنوب غربی دریای خزر و در استان گیلان قرار دارد. این شهر به سبب داشتن بندری مهم در دریای خزر می‌تواند با کشورهای حاشیه این دریا و سپس ابتکار کمربند و جاده پیوند بخورد. موقعیت قرارگیری بندر انزلی باعث شده تا نقش قابل‌توجهی در انتقال و ترانزیت کالا میان کشورهای آسیای شرقی و اروپا داشته باشد. با توجه به این ظرفیت‌ها، در سال ۱۳۸۴ منطقه آزاد تجاری-صنعتی انزلی در محدوده‌ای به مساحت ۳۲ کیلومتر مربع خشکی و ۴۰ کیلومتر مربع آبی فعالیت خود را آغاز کرد. این بندر مجهز به ۱۰ اسکله مکانیزه است که در مجموع ظرفیت ۵۰ هزار تن بار را دارد. در سال ۱۳۹۳ محدوده این منطقه آزاد به حدود ۸۶ کیلومتر مربع افزایش یافت. اهداف اصلی منطقه آزاد تجاری-صنعتی انزلی توسعه صنعت حمل‌ونقل، تجارت و خدمات تجاری، گسترش صنعت گردشگری و همچنین صنایع فرآوری و کشاورزی و صنایع پاک است.

از جمله مزایای این منطقه، قرارگیری در موقعیت لنگرگاه شمالی کشور در کریدور بین‌المللی شمال - جنوب (نستراک) که از طریق ایران و روسیه کشورهای حاشیه خلیج فارس و آسیای شرقی را به اروپا متصل می‌کند و هم‌جواری با بنادر آستاراخان و لاگان روسیه، کراسنودسک ترکمنستان، اکاتائو قزاقستان و پاکو آذربایجان، نزدیکی به فرودگاه بین‌المللی رشت، دسترسی آسان به بازار مصرفی اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، برخورداری از زیرساخت حمل‌ونقل دریایی، هوایی، جاده‌ای و ریلی، دسترسی آسان به بازارهای کشورهای حاشیه خلیج فارس و آسیای شرقی از یک سو و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و اروپایی از سوی دیگر است.

● منطقه آزاد ارس

از مناطق مهم برای تجارت و ترانزیت جهانی، می‌توان منطقه آزاد ارس را نام برد که از گذشته تاکنون مورد توجه بسیاری از تاجران قاره آسیا و اروپا بوده است.

در سال ۱۳۸۴ منطقه آزاد تجاری-صنعتی ارس به مرکزیت شهرستان جلقا، در مساحتی بالغ بر ۹۷ کیلومتر مربع، با تصویب مجلس شورای اسلامی فعالیت خود را آغاز کرد. مساحت این منطقه در سال ۱۳۸۷ به ۵۱۰ کیلومتر مربع افزایش یافت. از اهداف اصلی منطقه آزاد تجاری-صنعتی ارس، گسترش تجارت و خدمات تجاری، توسعه صنعت حمل‌ونقل، کشاورزی و دامپروری، صنایع پاک و تسهیلات درمانی و فوق درمانی و فعالیت‌های گردشگری را می‌توان مطرح کرد. مزایای منطقه آزاد ارس به شرح زیر است: نزدیکی به بازار مصرفی ۴۰۰ میلیون نفری کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، دسترسی به فرودگاه بین‌المللی تبریز، شبکه ریلی متصل به خط آهن سراسری سرزمین اصلی و خط آهن سراسری شوروی سابق، و زیرساخت گسترده حمل‌ونقل بار (جاده‌ای، ریلی و هوایی).

● منطقه آزاد ماکو

شهرستان ماکو به دلیل همسایگی با کشورهای ترکیه، عراق و آذربایجان از گذشته یکی از مهم‌ترین مناطق بازرگانی ایران شناخته می‌شد. این شهر تاریخی در شمال غربی ایران واقع شده است و به دلیل داشتن زیرساخت‌های توسعه و نزدیکی به تبریز ظرفیت و اهمیت بالایی دارد. منطقه آزاد تجاری-صنعتی ماکو در سال ۱۳۸۹ با مساحتی بالغ بر ۵۰۰۰ کیلومتر مربع به بهره‌برداری رسید که در حال حاضر از بزرگ‌ترین مناطق آزاد جهان شناخته می‌شود.

این منطقه آزاد ۱۴۰ کیلومتر مرز مشترک آبی با آذربایجان و ۱۳۰ کیلومتر مرز آبی و خشکی با ترکیه و ارتباط از طریق گمرک بازرگان دارد. مزایای منطقه آزاد ماکو به این شرح است: دسترسی آسان به بازار مصرفی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، وجود مرز تجاری بازرگان به عنوان بزرگ‌ترین مرز زمینی کشور و دروازه اروپا با قدمت بیش از ۹۰ سال، دسترسی به زیرساخت حمل‌ونقل ترکیبی کشور، و ظرفیت و زیرساخت ترانزیت کالا میان اروپا و آسیا.

موقعیت قرارگیری بنادر جنوبی ایران مانند بنادر گواتر و بوسان است با این تفاوت که در ارتباط با کشورهای همسایه محدودیت‌های کمتری دارد. از آنجایی که در تحولات ژئوپلیتیک اخیر بنادر جنوبی ایران دچار آسیب شده‌اند و در موقعیت محاصره دریایی قرار دارند این بنادر می‌توانند با همکاری با مناطق آزاد شمالی ایران با کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، روسیه و چین از طریق ابتکار کمربند و جاده که دارای بنادر مهمی مانند بندر آلمانی قزاقستان و بندر ترکمن‌باشی در ترکمنستان است ارتباط گسترده‌تری برقرار کنند و حتی با تغییر کاربری این مناطق آزاد و تمرکز بر ایجاد بنادر خشک نیازهای مصرف‌کنندگان داخلی را فراهم کنند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مناطق آزاد ماکو، ارس و انزلی اشاره کرد

بنابراین با توجه به مزایایی که هرکدام از مناطق آزاد ایران دارند فرصت مناسبی ارائه می‌دهند که به اقتصاد جهانی پیوند بخورند و جایگزین مناسبی برای شرایط کنونی باشند تا از این طریق بتوان کالاها و خدمات مورد نیاز مصرف‌کنندگان را وارد کرد.



شاخص‌های مهم

اقتصاد در ماه‌های اخیر با توجه به

فضای سیاسی و ژئوپلیتیکی، تغییرات مهمی

را پشت سر گذاشته‌اند. شرایط جنگی و پس از

آن محاصره بنادر ایران به مدت ۴ ماه اقتصاد را تحت

تأثیر جدی خود قرار داد. نرخ تورم، میزان اشتغال و

بیکاری و به ویژه شاخص‌های مرتبط با محیط کسب و کار

تغییرات قابل توجهی را تجربه کرده‌اند. افزایش

قیمت‌ها و کاهش اشتغال در کنار نااطمینانی

فعالان اقتصادی نسبت به تولید و تجارت

شرایط خاصی را پیش روی اقتصاد

ایران قرار داده است.

NIKO
TANPOO

نیوش
خاکشود
خبریش



۲
فصل

شاخص



سایه جنگ بر اقتصاد؛ تشدید تورم و تهدید اشتغال

داده‌های آماری نشان می‌دهند اقتصاد ایران وارد فاز تازه‌ای از تورم جنگی و تضعیف اشتغال شده است

پیام عابدی

روزنامه نگار

اقتصاد ایران در فاصله اردیبهشت ۱۴۰۴ تا اردیبهشت ۱۴۰۵ با یکی از شدیدترین دوره‌های التهاب قیمتی و تضعیف بازار کار در سال‌های اخیر روبه‌رو شده است؛ دوره‌ای که هم‌زمانی دو شوک امنیتی- نظامی، یعنی جنگ ۱۲ روزه خرداد تا تیر ۱۴۰۴ و سپس جنگ اخیر از ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۱۹ فروردین ۱۴۰۵، آن را از یک اقتصاد فرسوده و تحت فشار تحریم به اقتصادی با علائم آشکار بی‌ثباتی مزمن بدل کرده است. داده‌های تورمی و اشتغالی که در اختیار داریم، تصویری روشن از این واقعیت ارائه می‌کنند: جنگ اخیر نه یک متغیر حاشیه‌ای، بلکه یک شتاب‌دهنده قدرتمند برای تورم، بیکاری، خروج از بازار کار و تشدید ناپرابری بوده است.

آنچه این دوره را از بسیاری از شوک‌های قبلی متمایز می‌کند، ترکیب هم‌زمان اختلال در عرضه، افزایش انتظارات تورمی، نااطمینانی فراگیر، آسیب به زیرساخت‌های کسب و کار، قطعی‌های طولانی‌مدت اینترنت و کاهش تاب‌آوری پناهگاه‌هاست. در چنین شرایطی، حتی پیش از آنکه آثار بازسازی یا تعدیل‌های گسترده به طور کامل در داده‌های رسمی سال ۱۴۰۵ منعکس شود، مقایسه شاخص‌های اردیبهشت ۱۴۰۴ و اردیبهشت ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که اقتصاد ایران وارد فاز تازه‌ای از تورم جنگی و تضعیف اشتغال شده است.

● از افزایش شدید تورم تا عبور از مرزهای هشدار

مهم‌ترین نشانه این دگرگونی را باید در تورم نقطه‌به‌نقطه اردیبهشت ۱۴۰۵ دید. شاخص کل قیمت مصرف‌کننده در این ماه به ۸۳.۹ درصد رسیده، در حالی که در اردیبهشت ۱۴۰۴ معادل ۳۸.۷ درصد بوده است. به بیان دیگر، نرخ تورم نقطه‌ای کل طی یک سال حدود ۲.۱۷ برابر شده است. این نسبت برای بسیاری از گروه‌های کالایی و خدماتی حتی شدیدتر است و نشان می‌دهد که شوک جنگی صرفاً یک جهش محدود در چند قلم خاص ایجاد نکرده، بلکه دامنه آن به بخش‌های متنوعی از سبد مصرفی خانوار سرایت کرده است.



شدیدترین فشار در میان اقلام اصلی، متوجه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها بوده است. تورم نقطه‌ای این گروه از ۴۱.۵ درصد در اردیبهشت ۱۴۰۴ به ۱۲۹.۸ درصد در اردیبهشت ۱۴۰۵ رسیده؛ یعنی بیش از ۳.۱ برابر شده است. این جهش فقط یک تغییر آماری نیست، بلکه از منظر رفاهی به معنای فروپاشی بیشتر قدرت خرید روزمره خانوارها، به‌ویژه دهک‌های پایین، است. در اقتصادی که سهم خوراکی‌ها در سبد مصرفی فقرا بالاتر است، سه‌برابر شدن شدت تورم مواد غذایی عملاً معادل تشدید فقر غذایی و حذف تدریجی اقلام ضروری از سقره خانوار است. در بخش حمل‌ونقل نیز تورم نقطه‌ای از ۳۰.۶ درصد به ۹۷.۳ درصد رسیده و حدود ۳.۱۸ برابر شده است. این بخش از آن جهت اهمیت دارد که خود به‌عنوان یک هزینه واسطه‌ای، به دیگر قیمت‌ها نیز سرایت می‌کند. افزایش بهای حمل‌ونقل به معنی افزایش هزینه جابه‌جایی کالا، خدمات، نیروی کار و در نهایت شکل‌گیری یک چرخه دوم تورمی است. ارتباطات نیز از ۲۶ درصد به ۸۳.۷ درصد رسیده و ۳.۲ برابر شده است؛ رقمی که در بستر اختلالات پساچنگ، آسیب به زیرساخت‌های دیجیتال و هزینه‌های بالاتر دسترسی و خدمات، معنایی کاملاً ساختاری پیدا می‌کند. در تفریح و فرهنگ، تورم از ۳۵.۶ درصد به ۸۰.۴ درصد رسیده و حدود ۲.۲۶ برابر شده است. بهداشت و درمان از ۴۵.۲ درصد به ۷۰.۵ درصد افزایش یافته و ۱.۵۶ برابر شده است. آموزش نیز از ۳۵ درصد به ۴۷.۶ درصد رسیده و حدود ۱.۳۶ برابر شده است.

این ارقام نشان می‌دهد که الگوی تورم پساچنگ تنها به اقلام سرمایه‌ای یا وارداتی محدود نبوده، بلکه به شدت در سبد مصرفی عمومی و خدمات اجتماعی نیز رسوخ کرده است. هرچه اقتصاد در شرایط جنگی و پساچنگی بیشتر با اختلال زنجیره تامین، نااطمینانی ارزی، احتکار، کاهش سرمایه در گردش و افت دسترسی به خدمات مواجه شود، این نوع تورم از حالت موقتی به تورم پایدار و تعمیم‌یافته نزدیک‌تر می‌شود.

جدول ۱: مقایسه تطبیقی تورم نقطه به نقطه در اردیبهشت ۱۴۰۴ و اردیبهشت ۱۴۰۵			
گروه	تورم نقطه ای اردیبهشت ۱۴۰۴	تورم نقطه ای اردیبهشت ۱۴۰۵	نسبت افزایش
شاخص کل	۳۸.۷٪	۸۳.۹٪	۲.۱۷ برابر
خوراکی ها و آشامیدنی ها	۴۱.۵٪	۱۷۹.۸٪	۳.۱۳ برابر
حمل و نقل	۳۰.۶٪	۹۷.۳٪	۳.۱۸ برابر
ارتباطات	۷۶٪	۸۳.۲٪	۳.۲۰ برابر
تفریح و فرهنگ	۳۵.۶٪	۸۰.۴٪	۲.۲۶ برابر
بهداشت و درمان	۴۵.۷٪	۷۰.۵٪	۱.۵۶ برابر
آموزش	۳۵٪	۴۷.۶٪	۱.۳۶ برابر

● شتابی که از شوک مقطعی فراتر رفته است

اگر تورم نقطه ای تصویری از نتیجه انباشته یک سال بحران می دهد، تورم ماهانه اردیبهشت ۱۴۰۵ شدت تداوم بحران را آشکار می کند. تورم ماهانه شاخص کل از ۷.۷ درصد در اردیبهشت ۱۴۰۴ به ۸.۸ درصد در اردیبهشت ۱۴۰۵ رسیده است؛ یعنی حدود ۳.۲۶ برابر شده. این نسبت به روشنی می گوید که مسئله فقط سطح بالای قیمت ها نیست، بلکه سرعت افزایش قیمت ها نیز به طور نگران کننده ای جهش کرده است. در حمل و نقل، تورم ماهانه از ۳.۹ درصد به ۷۰.۷ درصد رسیده و حدود ۵.۱۸ برابر شده است. در ارتباطات، این نسبت از ۱.۸ درصد به ۱۴.۴ درصد رسیده که معادل ۸ برابر شدن است. در لبنیات و تخم مرغ، نرخ ماهانه از صفر به ۱۴.۸ درصد افزایش یافته و چون پایه سال قبل صفر بوده، نسبت گیری ریاضی مستقیم ممکن نیست، اما همین جهش نشان دهنده انتقال ناگهانی شوک هزینه به کالاهای پرمصرف خانوار است. روغن ها و چربی ها از ۳.۷ درصد به ۱۳.۵ درصد رسیده و ۴.۷۷ برابر شده اند. انواع گوشت از متقی ۰.۸ درصد به مثبت ۱۰.۶ درصد رسیده؛ به بیان تحلیلی، بازار گوشت از وضعیت کاهش ماهانه قیمت به جهش توری دورقمی منتقل شده است. بهداشت و درمان از ۱۷.۵ درصد به ۱۸.۳ درصد افزایش یافته و حدود ۱.۴۶ برابر شده، در حالی که آموزش از ۰.۶ درصد به ۲.۶ درصد رسیده و ۴.۳۳ برابر شده است. دخانیات نیز از ۴.۸ درصد به ۱۸.۱ درصد رسیده و ۳.۷۷ برابر شده است. در میان اقلام خوراکی، نان و غلات از ۵.۱ درصد به ۵.۹ درصد رسیده و رشد آن نسبتاً محدودتر بوده، اما همین ثبات نسبی در یک قلم به هیچ وجه از فشار عمومی سبد معیشت نمی کاهد، زیرا سایر اجزای اصلی سبد غذایی جهش های به مراتب بزرگ تری را تجربه کرده اند. به زبان اقتصاد کلان، تورم ماهانه اردیبهشت ۱۴۰۵ حاکی از آن است که جنگ اخیر فقط یک اثر سطحی بر قیمت ها نگذاشته، بلکه انتظارات تورمی، نااطمینانی و اختلال عرضه را به گونه ای تشدید کرده که فرآیند قیمت گذاری در اقتصاد وارد مرحله ای تازه از بی ثباتی شده است.

● فشار نامتقارن بر دهک ها؛ جنگ چگونه فقرا را بیشتر مجازات کرد

بررسی تورم نقطه ای دهک ها نشان می دهد که شوک قیمتی پس از جنگ، توزیع متقارنی نداشته و فشار آن بر دهک های پایین به مراتب بیشتر بوده است. در اردیبهشت ۱۴۰۵، تورم نقطه ای دهک اول ۹۵.۱ درصد، دهک پنجم ۸۹.۷ درصد و دهک دهم ۸۱.۶ درصد بوده است. این ارقام در اردیبهشت ۱۴۰۴ به ترتیب ۳۹.۴، ۳۷.۶ و ۳۹.۴ درصد ثبت شده بودند. بنابراین تورم دهک اول حدود ۲.۴ برابر، دهک پنجم حدود ۲.۷۸ برابر و دهک دهم حدود ۲.۱۷ برابر شده است. این تفاوت به ظاهر چند واحد درصدی، از منظر رفاهی بسیار مهم است. هرچه دهک پایین تر باشد، سهم خوراکی،

اگر خروج از برجام در اردیبهشت ۱۳۹۷ آغاز یک فاز جدید از محاصره اقتصادی و کاهش افق‌های سرمایه‌گذاری بود، جنگ ۱۲ روزه و سپس جنگ اخیر را می‌توان ضربات مهلک بر اقتصادی دانست که بیش‌تر نیز زیر فشار مژمن تحریم، کسری بودجه، تورم ساختاری و افت بهره‌وری ضعیف شده بود. تفاوت اینجاست که شوک جنگی، سرعت این فرسایش را به‌مراتب بالا برده و اثر آن را هم‌زمان در دو جبهه قیمت‌ها و اشتغال آشکار کرده است

حمل‌ونقل و خدمات پایه در سپید مصرف بالاتر است؛ دقیقاً همان حوزه‌هایی که بیشترین جهش را تجربه کرده‌اند. به همین دلیل، جنگ اخیر عملاً نقش یک مالیات تورمی ناعادلانه را بازی کرده است؛ مالیاتی که نه از طریق قانون، بلکه از مسیر جهش قیمت‌ها از فقیرترین بخش‌های جامعه اخذ می‌شود. وقتی تورم خوراکی‌ها به ۱۲۹.۸ درصد می‌رسد و دهک اول تورمی بالاتر از ۹۵ درصد را تحمل می‌کند، معنای آن صرفاً کاهش رفاه نیست؛ بلکه نزدیک شدن بخشی از خانوارها به ناتوانی در تأمین حداقل‌های زیستی است.

● بازار کار در سرآشینی: از افت مشارکت تا گسترش بیکاری پنهان

در کنار جهش تورمی، بازار کار نیز علائم روشنی از فرسایش نشان می‌دهد. نرخ مشارکت اقتصادی از ۴۱.۷ درصد در بهار ۱۴۰۴ به ۴۰.۸ درصد در تابستان، ۴۰.۷ درصد در پاییز و ۳۹.۷ درصد در زمستان ۱۴۰۴ رسیده است. افت ۱.۵ واحد درصدی در کمتر از یک سال، آن هم در اقتصادی با جمعیت وسیع در سن کار، علامتی مهم از دلسردی نیروی کار و محدود شدن فرصت‌های اشتغال است. این کاهش را نمی‌توان جدا از زمینه امنیتی و جنگی کشور تحلیل کرد. نخستین جنگ در بازه ۲۳ خرداد تا ۳ تیر ۱۴۰۴ و سپس جنگ بزرگ‌تر از ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۱۹ فروردین ۱۴۰۵، از طریق نااطمینانی، اختلال کسب‌وکار، توقف سرمایه‌گذاری و کاهش فعالیت بنگاه‌ها، روند خروج از بازار کار را تشدید کرده‌اند.

در زمستان ۱۴۰۴ از جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر، تنها ۳۹.۷ درصد معادل ۲۶ میلیون و ۳۵۷ هزار نفر فعال اقتصادی بوده‌اند، در حالی که ۶۰.۳ درصد معادل ۴۰ میلیون و ۹۷ هزار نفر در زمره جمعیت غیرفعال قرار گرفته‌اند. این یعنی اکثریت جمعیت در سن کار کشور یا تمایلی برای ورود به بازار کار ندارند یا اساساً شغلی برای یافتن نمی‌بینند. افزایش حدود ۸۱۰ هزار نفری جمعیت غیرفعال نسبت به زمستان ۱۴۰۳، به‌خوبی نشان می‌دهد که بحران بازار کار صرفاً در آمار بیکاری رسمی منعکس نمی‌شود، بلکه بخش مهمی از آن به شکل خروج کامل از جست‌وجوی کار بروز می‌کند. این همان نقطه‌ای است که جنگ آثار خود را عمیق‌تر نشان می‌دهد: افراد نه فقط کار خود را از دست می‌دهند، بلکه امید خود را به یافتن کار نیز از دست می‌دهند.

در میان جمعیت فعال، ۹۲.۴ درصد یعنی ۲۴ میلیون و ۳۵۳ هزار نفر شاغل و ۷.۶ درصد یعنی ۲ میلیون و ۴ هزار نفر بیکار بوده‌اند. اما این تصویر رسمی احتمالاً بخش کوچکی از بحران را نشان می‌دهد. وقتی اعلام می‌شود که پس از جنگ اخیر بیش از یک میلیون شغل از بین رفته و دو میلیون نفر به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بیکار شده‌اند، روشن است که بازار کار ایران با موجی از بیکاری آشکار، پنهان و ناقص‌اشتغالی روبه‌رو شده است. همچنین ثبت‌نام ۲۹۰ هزار نفر برای استفاده از بیمه بیکاری پس از جنگ اخیر، تشنه‌ای سریع و عینی از شدت ضربه وارده به اشتغال است؛ به‌ویژه آنکه بسیاری از شاغلان غیررسمی اساساً تحت پوشش بیمه بیکاری قرار ندارند و در این آمار دیده نمی‌شوند.

● چرا زنان بیشتر آسیب می‌بینند؟

ساختار بازار کار ایران از پیش نیز ساختاری مردانه و طردکننده برای زنان بوده است و شوک‌های جنگی این عدم تعادل را تشدید می‌کند. در زمستان ۱۴۰۴ نرخ مشارکت اقتصادی مردان ۶۷.۲ درصد و برای زنان فقط ۱۲.۲ درصد بوده است.

این شکاف عظیم به این معناست که زنان در حالت عادی نیز دسترسی بسیار محدودتری به بازار کار دارند و هر شوک اقتصادی جدید، آن‌ها را سریع‌تر به حاشیه می‌راند. در دوره‌های نااطمینانی، بنگاه‌ها معمولاً ابتدا از استخدام‌های جدید می‌کاهند، سپس قراردادهای موقت و شکننده را حذف می‌کنند و در مرحله بعد دست به کوچک‌سازی می‌زنند. از آنجا که سهم زنان در مشاغل غیررسمی، خدماتی، پاره‌وقت، خانگی و کم‌ثبات بیشتر است، اثر این تعدیل‌ها بر آنان شدیدتر خواهد بود. افزون بر این، در شرایط بحران، بار مراقبت خانگی و بازتولید اجتماعی نیز بیشتر بر دوش زنان می‌افتد و همین امر احتمال خروج آنان از بازار کار را افزایش می‌دهد. بنابراین افت مشارکت اقتصادی در ایران جنگ‌زده فقط یک شاخص کلان نیست؛ در سطح اجتماعی، به معنای عمیق‌تر شدن نابرابری جنسیتی در دسترسی به اشتغال، درآمد و استقلال اقتصادی است.

● جنگ اخیر تشدیدکننده یک سقوط طولانی

برای درک کامل وضعیت فعلی، باید آن را در روند بلندمدت‌تری دید که از سال ۱۳۹۷ شدت گرفت؛ سالی که با خروج آمریکا از برجام، اقتصاد ایران وارد مرحله‌ای تازه از تحریم، بی‌ثباتی ارزی، افت سرمایه‌گذاری و کاهش ظرفیت رشد شد. بر اساس داده‌ها، بالاترین نرخ مشارکت اقتصادی در فاصله ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۴ مربوط به سال ۱۳۹۷ با ۴۴.۵ درصد بوده است. از آن پس، اقتصاد ایران به تدریج با فرسایش ظرفیت تولید، ضعیف شدن بنگاه‌ها و کاهش اشتیاق به حضور در بازار کار مواجه شده است. به این معنا، دو جنگ سال ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ را باید نه آغاز بحران، بلکه ضربه‌هایی تازه بر پیکر اقتصادی دانست که از سال‌ها پیش در مسیر نزولی قرار گرفته بود.

اگر خروج از برجام در اردیبهشت ۱۳۹۷ آغاز یک فاز جدید از محاصره اقتصادی و کاهش افق‌های سرمایه‌گذاری بود، جنگ ۱۲ روزه و سپس جنگ اخیر را می‌توان ضربات مهلک بر اقتصادی دانست که پیش‌تر نیز زیر فشار مزمن تحریم، کسری بودجه، تورم ساختاری و افت بهره‌وری ضعیف شده بود. تفاوت اینجاست که شوک جنگی، سرعت این فرسایش را به‌مراتب بالا برده و اثر آن را هم‌زمان در دو جبهه قیمت‌ها و اشتغال آشکار کرده است.

● تورم جنگی، بیکاری گسترده و بی‌ثباتی

جنگ اخیر ایران با آمریکا و اسرائیل، در امتداد جنگ ۱۲ روزه پیشین، اقتصاد ایران را وارد مرحله‌ای از بی‌ثباتی تشدیدشده کرده است. تورم نقطه‌ای کل در اردیبهشت ۱۴۰۵ بیش از دو برابر اردیبهشت ۱۴۰۴ شده و در برخی گروه‌های حیاتی مانند خوراکی‌ها، حمل‌ونقل و ارتباطات، شدت افزایش به بیش از سه برابر رسیده است. تورم ماهانه نیز نشان می‌دهد که این جهش فقط انباشته گذشته نیست، بلکه همچنان با شتاب بالا ادامه دارد. فشار تورمی بر دهک‌های پایین شدیدتر بوده و به این ترتیب، جنگ اثر توزیعی کاملاً نابرابر ساز داشته است. در بازار کار نیز کاهش پیوسته نرخ مشارکت از بهار تا زمستان ۱۴۰۴، رشد جمعیت غیرفعال، ثبت نام گسترده برای بیمه بیکاری و برآورد از بین رفتن بیش از یک میلیون شغل، همگی از ورود اقتصاد به فاز رکود اشتغالی حکایت دارند. این بحران برای زنان به دلیل نرخ مشارکت بسیار پایین و موقعیت شکننده‌تر در بازار کار، هزینه اجتماعی بیشتری ایجاد می‌کند.

جنگ اخیر نه فقط قیمت‌ها را بالا برده، بلکه سازوکارهای اشتغال، امنیت معیشتی و مشارکت اقتصادی را نیز تضعیف کرده است. اقتصاد ایران که از ۱۳۹۷ وارد مسیر فرسایش شده بود، اکنون با دو شوک نظامی پیاپی، در معرض ترکیبی خطرناک از تورم بالا، بیکاری گسترده، خروج نیروی کار و تعمیق نابرابری قرار گرفته است. اگر این روند مهار نشود، پیامد آن صرفاً کاهش رشد اقتصادی نخواهد بود، بلکه فرسایش گسترده‌تر سرمایه اجتماعی، افت رفاه عمومی و قتل شدن بیشتر مسیرهای خروج از بحران خواهد بود.

افول فعالیت‌های اقتصادی

شاخص مدیران خرید چه تصویری از شرایط بنگاه‌ها ارائه می‌دهد؟

شاخص مدیران خرید که نشان‌دهنده انتظارات تولید در بنگاه‌های اقتصادی است در وضعیت نامناسبی قرار گرفته است. این شاخص در اسفند سال گذشته که اوج عملیات‌های نظامی ناشی از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران بود، به بدترین وضعیت تاریخی خود رسید. در ماه فروردین اما این شاخص روند بهبود خود را آغاز کرد که نشان‌دهنده بهبود هرچند اندک چشم‌انداز فعالان اقتصادی نسبت به تداوم فعالیت‌ها بود.

شاخص مدیران خرید (شامخ) عددی بین صفر تا صد است که هرچه بالاتر باشد، امیدواری برای رشد فعالیت‌ها میان فعالان اقتصادی بیشتر خواهد بود و در مقابل هرچه این عدد کمتر باشد، نشان‌دهنده کاهش فعالیت‌ها و همین‌طور ناپسمان بودن چشم‌اندازهای تولید است. عدد ۵۰ عملاً مرز رونق و رکود در این شاخص شناخته می‌شود. طی دو سال گذشته این شاخص در حدود ۴۵ تا ۵۰ نوسان داشته و در سال ۱۴۰۲ نیز ماه‌هایی را بالاتر از ۵۰ بوده است.

در اسفند سال گذشته با توجه به تنش سیاسی و نظامی ایجادشده، این شاخص برای اولین بار تا ۲۴٫۹ پایین آمد اما در ماه فروردین تا ۳۸٫۵ افزایش یافت. این عدد نیز رتبه دوم را در کمترین شاخص طی ۵ سال اخیر دارد اما بهبود قابل توجهی نسبت به اسفند سال گذشته داشته است.

شامخ در بخش صنعت نیز تقریباً همین روند را طی کرده است. در اسفندماه شاخص مدیران خرید در بخش صنعت تا ۲۶٫۲ پایین آمد و در فروردین به ۳۷٫۴ رسید. این دو عدد همچنان پایین‌ترین میزان در طول ۷ سال گذشته است.

این احتمال وجود دارد که در ماه‌های اردیبهشت و خرداد این شاخص اعداد بالاتری را نشان دهد و امیدواری برای فعالیت‌های اقتصادی افزایش یافته باشد؛ هرچند که سایه بیم و امیدهای سیاسی و امنیتی بر بلاتکلیفی‌های موجود در فضای اقتصاد دامن زده است.

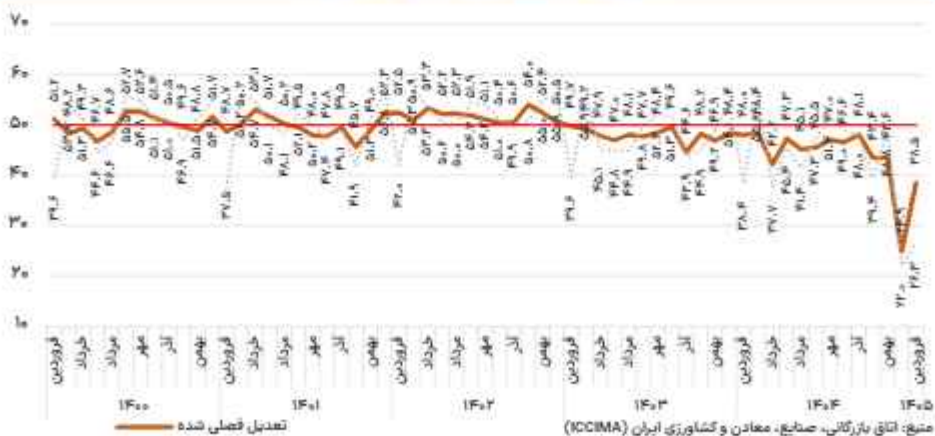
● مدار اصلی شامخ

طبق گزارش مرکز آمار و اطلاعات مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، شامخ کل اقتصاد و بخش صنعت در فروردین‌ماه ۱۴۰۵، تحت تأثیر هم‌زمان جنگ تحمیلی، اختلالات ناشی از آن و تداوم مشکلات ساختاری اقتصاد، به یکی از کمترین سطوح تاریخی خود رسیده است، به‌طوری‌که شامخ کل اقتصاد با عدد ۳۸٫۵ و شامخ صنعت با عدد ۳۷٫۴، بیانگر تشدید رکود و افت فعالیت‌های اقتصادی است. تشدید این موضوع در بخش صنعت کارخانه‌ای بیشتر از کل اقتصاد است.



شاخص تولید و فعالیت کسب‌وکارها در فروردین‌ماه با کاهش شدید همراه بوده و بخش قابل توجهی از بنگاه‌ها با توقف، نیمه‌تعطیلی یا فعالیت در حداقل ظرفیت مواجه شده‌اند. اختلال در اینترنت، کمبود مواد اولیه، جهش نرخ ارز، محدودیت‌های ارزی و نااطمینانی ناشی از جنگ، مهم‌ترین عوامل افت فعالیت‌ها بوده است. شاخص سفارشات جدید مشتریان و میزان فروش کالا و خدمات، در پایین‌ترین سطوح تاریخی خود قرار گرفته که نشان‌دهنده سقوط تقاضا، کاهش قدرت خرید و تشدید رکود در بازار داخلی و خارجی است. هم‌زمان، اختلال در تجارت خارجی و کاهش صادرات نیز فشار مضاعفی بر بنگاه‌ها وارد کرده است. شاخص اشتغال در کل اقتصاد و بخش صنعت برای یازدهمین ماه متوالی کمتر از محدوده خنثای ۵۰ باقی مانده و به پایین‌ترین سطوح تاریخی خود رسیده است. این روند بیانگر تشدید تعدیل نیرو، کاهش نیروی انسانی بیمه‌پرداز، افزایش ریسک بیکاری و انتقال کامل فشارهای رکودی به بازار کار و صندوق‌های بیمه‌ای است. چالش تأمین مواد اولیه، اختلال در زنجیره تأمین، محدودیت واردات و افزایش شدید قیمت نهاده‌ها، در کنار

شاخص مدیران خرید (شامخ) کل اقتصاد



در اسفند سال گذشته با توجه به تنش سیاسی و نظامی ایجادشده، این شاخص برای اولین بار تا ۲۴/۸ پابین آمد اما در ماه فروردین تا ۳۸/۵ افزایش یافت. این عدد نیز رتبه دوم را در کمترین شاخص طی ۵ سال اخیر دارد اما بهبود قابل توجهی نسبت به اسفند سال گذشته داشته است.

بحران نقدینگی و مطالبات معوق، ریسک تعطیلی گسترده بنگاه‌ها را افزایش داده است. در چنین شرایطی، تداوم فعالیت بنگاه‌ها نیازمند تقویت جریان تجارت خارجی و لجستیکی و حمایت فوری و همدلانه سیاست‌گذار در حوزه تأمین مالی و ارز است.

● ۵. شاخص اصلی چه وضعیتی دارند؟

در دوره‌هایی که اقتصادها با شوک‌های ژئوپلیتیکی و اختلالات گسترده مواجه می‌شوند، افت هم‌زمان شاخص‌های تولید، سفرها، اشتغال و تجارت خارجی معمولاً نشانه ورود اقتصاد به فاز رکود ناشی از شوک است؛ وضعیتی که در آن نااطمینانی شدید، فعالیت بنگاه‌ها را به صورت هم‌زمان در سمت عرضه و تقاضا تضعیف می‌کند.

در فروردین ماه، جنگ تحمیلی، قطعی اینترنت بین الملل، محدودیت های ارزی و کاهش شدید دسترسی به مواد اولیه، فعالیت بنگاه ها را به صورت هم زمان در سمت عرضه و تقاضا تضعیف کرده است و منجر به توقف گسترده فعالیت ها به ویژه در بخش خدمات و صنایع کوچک شده است.

● میزان تولید

شاخص مقدار تولید محصول و ارائه خدمات در فروردین ماه ۱۴۰۵ با ثبت دومین کمترین سطح تاریخ هفت ساله نظرسنجی، بیانگر افت شدید ظرفیت بالفعل و موجود بنگاه‌ها و تسریع در روند تعطیلی خطوط تولید و شرکت‌هاست. ترکیب عواملی همچون افت تقاضا، جهش نرخ ارز، محدودیت نقدینگی، اختلال در زنجیره تأمین و افزایش بی‌ثباتی سیاسی-اقتصادی موجب شده بسیاری از بنگاه‌ها تنها با بخشی از ظرفیت خود فعالیت کنند یا موقتاً تعطیل شوند. در برخی بخش‌ها، به‌ویژه خدمات وابسته به اینترنت، فعالیت‌ها عملاً متوقف شده و کاهش چشم‌گیری داشته است.

روند شامخ کل اقتصاد با رشد محصول ناخالص داخلی (مرکز آمار ایران) طی سال‌های اخیر



● مقدار سفارشات

هم‌زمان، شاخص میزان سفارشات جدید مشتریان در فروردین ماه، با ثبت عدد ۳۴/۸، نشان دهنده تداوم سقوط در سمت تقاضا است و همچنان کمتر از محدوده خنثی (۵۰) باقی مانده است. افزایش شدید قیمت‌ها، کاهش قدرت خرید خانوارها، نااطمینانی ناشی از جنگ و بی‌ثباتی ارزی موجب شده بسیاری از مشتریان خریدهای خود را به تعویق انداخته یا متوقف کنند که اقتصاد را در وضعیت رکود تورمی عمیق‌تری قرار داده است.

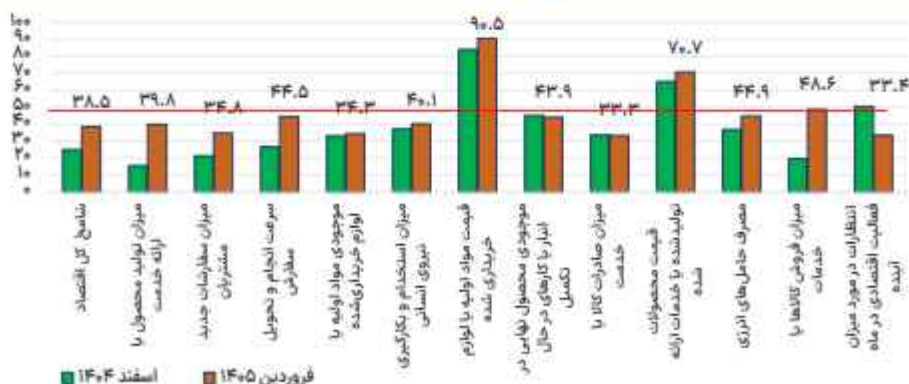
● شاخص صادرات کالا و خدمات

هم‌زمان، قطعی اینترنت، دشواری نقل و انتقال پول، بی‌ثباتی ارزی و کاهش اتصال به بازارهای منطقه‌ای و جهانی، تجارت خارجی را با اختلال جدی مواجه کرده است، به طوری که شاخص میزان صادرات کالا و خدمات به دلیل بی‌ثباتی و محدودیت‌های ارزی، اختلال در سیستم مبادلاتی و محدودیت در ارتباطات بین‌المللی و همچنین اثرات جنگ تحمیلی و ریسک‌های داخلی، با کاهش شدیدی همراه بوده است، برای هجدهمین ماه متوالی کاهش بوده و کمترین سطح تاریخی خود را به ثبت رسانده است. در صورت تداوم شرایط، بازارهای رقیب جایگزین بازار صادراتی کشور خواهند شد که البته به دلیل فراهم شدن ظرفیت‌های لجستیکی و مبادلاتی، نیازمند زمان بیشتری است.

● استخدام نیروی کار

شاخص میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی در فروردین ماه یکی از پایین‌ترین مقادیر خود را در اجرای هفت‌ساله طرح شاخص مدیران خرید کل ثبت کرده و برای یازدهمین ماه متوالی کمتر از محدوده خنثی (۵۰) قرار گرفته است که نشان دهنده انتقال کامل فشارهای هزینه‌ای و رکود به بازار کار طی چندین ماه گذشته است. تداوم این شرایط در فروردین ماه ۱۴۰۵، با توجه به تداوم بی‌ثباتی و عدم اطمینان، بیانگر تشدید روند موج گسترده بیکار شدن نیروی انسانی شاغل در بخش خصوصی است.

شاخص مدیران خرید (شاخص) کل اقتصاد در دو ماه منتهی به فروردین ۱۴۰۵



● وضعیت موجودی انبار

شاخص موجودی مواد اولیه یا لوازم خریداری شده در فروردین ماه نسبت به ماه قبل همچنان روندی کاهشی دارد هرچند از شدت کاهش آن به صورت بسیار جزئی کاسته شده است و یکی از پایین ترین سطوح هفت ساله خود را به ثبت رسانده است و بیانگر تشدید بحران در زنجیره تأمین نهاده های تولید است. محدودیت های ارزی و کمبود نقدینگی پنگاه ها، اختلال در واردات، آسیب به برخی صنایع بالادستی در پی جنگ و افزایش قابل توجه قیمت مواد اولیه، موجب شده بسیاری از واحدهای تولیدی با خطر کاهش ظرفیت یا توقف فعالیت مواجه شوند. هم زمان، شاخص قیمت مواد اولیه یا لوازم خریداری شده به بالاترین سطح ۴۷ ماهه (از خرداد ماه سال ۱۴۰۱) رسیده است که نشان دهنده تداوم فشارهای هزینه ای بر بنگاه ها است و انتظار می رود بخشی از این افزایش هزینه ها طی ماه های آینده به قیمت فروش محصولات و خدمات منتقل شود.

● انتظار از فعالیت های اقتصادی

شاخص میزان انتظارات در مورد میزان فعالیت اقتصادی در اردیبهشت ماه در کل اقتصاد همچنان روندی کاهشی دارد، هرچند شدت کاهش در مقایسه با ماه قبل کمتر بوده است؛ اما به عقیده فعالان اقتصادی عدم اعتماد و غیرقابل پیش بینی بودن شرایط به شدت در اکثر کسب و کارها وجود داشته است.

شاخص مدیران خرید (شاخص) کل اقتصاد در مواد ملتهب به فروردین ۱۴۰۵				
شاخص	تعدیل فصلی نشده		تعدیل فصلی شده	
	اسفند ۱۴۰۴	فروردین ۱۴۰۵	اسفند ۱۴۰۴	فروردین ۱۴۰۵
مؤلفه های اصلی	شاخص کل اقتصاد			
	۱۷٫۵	۲۰٫۸	۱۵٫۴	۳۹٫۸
	۱۷٫۳	۲۰٫۶	۲۱٫۲	۳۴٫۸
	۲۶٫۵	۳۰٫۴	۲۶٫۵	۴۴٫۵
	۳۴٫۳	۲۹٫۵	۳۳٫۱	۳۴٫۳
مؤلفه های کمکی	۳۱٫۷	۳۷٫۱	۳۷٫۱	۴۰٫۱
	۸۴٫۳	۹۰٫۵	۸۴٫۳	۹۰٫۵
	۴۰٫۶	۴۱٫۹	۴۵٫۱	۴۳٫۹
	۲۵٫۷	۲۵٫۳	۳۳٫۶	۳۳٫۳
	۶۵٫۱	۷۰٫۷	۶۵٫۱	۷۰٫۷
	۲۹٫۵	۲۵٫۷	۳۶٫۷	۴۴٫۹
	۲۳٫۴	۳۵٫۴	۱۹٫۶	۴۸٫۶
	۲۸٫۹	۴۵٫۴	۵۰٫۳	۳۳٫۴
	انتظارات در مورد میزان فعالیت اقتصادی در ماه آینده			

مآخذ: مرکز پژوهش های اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی ایران، اسفند ۱۴۰۴ و فروردین ۱۴۰۵

بلا تکلیفی در صنایع

فعالان تولید در بخش صنعت چه چشم اندازی برای ماه‌های آینده دارند؟

شاخص مدیران خرید صنعت شامل بخش صنایع کارخانه‌ای و تولیدی کشور، نماین‌گویانتر و بارزتر برای سنجش وضعیت کسب و کار و روند تغییرات تولید و فروش واحدهای اقتصادی و صنعتی در شرایط عادی و شرایط خاص و بحرانی است. براساس داده‌های حاصل از نظرسنجی میدانی به دست آمده از بنگاه‌های بخش صنعت توسط مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، شاخص مدیران خرید صنعت ایران در فروردین با عدد ۳۷/۴ به سطح نازلی رسید که در طول هشت سال گذشته تنها از شاخص اسفند بالاتر است.

این شاخص بیانگر کاهش در فعالیت‌های صنعتی به خصوص در تحولات بحران ژئوپلیتیکی اخیر و جنگ تحمیلی سوم است. این شاخص که برای پنجمین ماه متوالی روندی نزولی داشته هرچند در فروردین ماه نسبت به اسفندماه از شدت آن کاسته شده است، تحت تأثیر کاهش هر پنج مؤلفه اصلی خود قرار گرفته است که بیانگر تعمیق رکود در بخش صنعت و ورود آن به مرحله اختلال گسترده تولید در صورت تداوم شرایط است.

نکته قابل توجه این که در فروردین ماه شوک ناشی از جنگ تحمیلی بر انتظارات حوزه صنعت نسبت به اسفندماه سال گذشته کمتر شده و به تدریج به سمت میرایی حرکت کرده، ولی همانند اسفندماه، کاهش در شامخ همه صنایع رخ داده است و تداوم این روند نزولی طی ماه‌های اخیر بیانگر تضعیف مستمر فعالیت‌های صنعتی بوده است.

● مقدار تولید صنعتی

شاخص مقدار تولید محصولات بخش صنعت در فروردین ماه، با ثبت عدد ۳۸/۶ نسبت به ماه قبل کاهش داشته و یکی از کمترین مقادیر خود را در سری زمانی هشت ساله نظرسنجی به ثبت رسانده است که نشان می‌دهد بیشتر واحدهای تولیدی در اکثر صنایع یا توقف یا کاهش شدید فعالیت مواجه شده‌اند. علاوه بر بحران تأمین مواد اولیه و اختلال در زنجیره تأمین، افزایش شدید قیمت مواد اولیه، شرایط جنگی، محدودیت واردات، نبود ارز معتبر و کاهش موجودی انبارها باعث شده بنگاه‌ها پیش‌بینی کنند که در صورت تداوم شرایط تا ماه‌های آینده و در صورت عدم پیش‌بینی و تدابیر

لازم، خطوط تولید به صورت کامل یا جزئی به صورت موقت و یا بعضاً میان مدت متوقف خواهند شد. در فروردین ماه صنایعی از جمله پوشاک و چرم، صنایع شیمیایی، صنایع فلزی و صنایع غذایی پایین ترین سطح تولید را داشته اند.

● چگونگی صادرات کالای صنعت

شاخص صادرات کالا همچنان در محدوده رکودی قرار دارد و اختلال در تبادلات مالی و محدودیت ارتباطات بین المللی، صادرات صنعتی را به شدت محدود کرده است، به طوری که شاخص میزان صادرات کالا همچنان کاهش یافته است و یکی از کمترین مقادیر خود را در سری زمانی این شاخص به ثبت رسانده است، این روند علاوه بر محدودیت های داخلی و بی ثباتی قیمتی، ناشی از اختلال در تجارت بین المللی و کاهش اتصال به بازارهای جهانی در اثر قطعی اینترنت است.

● شاخص فروش محصولات تولیدی

این وضعیت یعنی ترکیب تقاضای داخلی بسیار ضعیف و اختلال در صادرات، باعث شده تا شاخص میزان فروش محصولات یکی از کمترین مقادیر شاخص را به ثبت رساند و با ثبت ششمین کاهش متوالی فشار مضاعفی بر تأمین نقدینگی بنگاه ها وارد کرده است که نشان دهنده رکود عمیق در سمت تقاضا است. همان طور که پیش بینی شده بود، قطعی مجدد اینترنت و افت اطمینان، کسب و کارهای بیشتری را در معرض تعطیلی و کاهش تولید قرار داده است. این موضوع ارتباط تنگاتنگی با تعدیل نیروی انسانی حتی در شرکت های بزرگ و تعطیلی کسب و کارهای کوچک و مرتبط با فضای مجازی داشته است.

● شرایط استخدام در بخش صنعت

شاخص میزان استخدام و به کارگیری نیروی انسانی حوزه صنعت در فروردین ماه نسبت به اسفندماه با کاهش بیشتری همراه بوده و به پایین ترین سطح تاریخی خود (در سری زمانی هشت ساله) رسیده و بیانگر تشدید موج تعدیل نیروی انسانی است و شاخص همچنان در روند نزولی طولانی مدت خود قرار دارد. رسیدن شاخص اشتغال صنعتی به پایین ترین مقدار تاریخ خود، بیانگر آن است که بسیاری از واحدها به دلیل کاهش فروش، افزایش هزینه ها و کمبود نقدینگی، ناچار به تعدیل نیرو شده اند. این موضوع نگرانی ها را نسبت به گسترش بیکاری به ویژه در بخش خصوصی و غیررسمی اقتصاد

شاخص مدیران خرید (شاخص صنعت)



و با توجه به قطعی اینترنت به شدت افزایش داده است. بدین ترتیب، اثرات و تبعات جنگ تحمیلی سوم بر اخراج و بیکاری شاغلین حوزه صنعت به مراتب بیش از حوزه کل اقتصاد بوده است و بخش رسمی و پرداخت کننده بیمه‌ای کشور را بیشتر متاثر ساخته است.

● موجودی مواد اولیه در بخش صنعت چگونه است؟

شاخص موجودی مواد اولیه خریداری شده همچنان کاهش می‌افزاید و در فروردین ماه نسبت به اسفندماه با شدت بیشتری کاهش یافته و با ثبت کمترین مقدار تاریخی خود در سری زمانی هشت ساله، نشان دهنده بحران عمیق در تأمین مواد اولیه است. آسیب‌های ناشی از افزایش و بی‌ثباتی نرخ ارز و محدودیت دسترسی به ارز، قطعی اینترنت (تأثیر آن در نقل و انتقال مالی و تأخیر در ثبت سفارشات) و همچنین اختلال در زنجیره تأمین برخی از صنایع به دلیل جنگ اخیر، تداوم فعالیت‌های بنگاه‌های کوچک و متوسط را دچار خدشه کرده است.

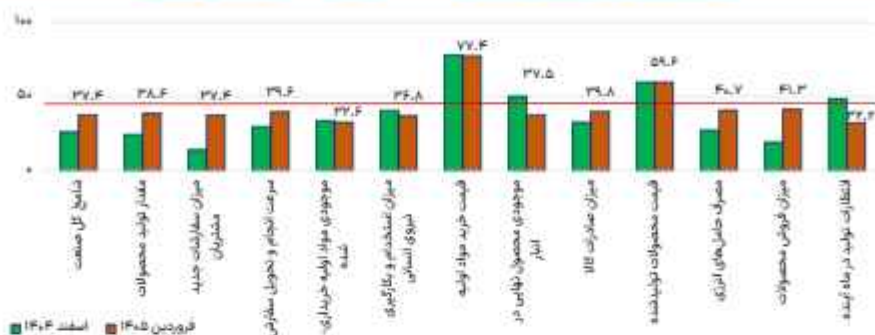
● وضعیت انتظارات تولید در صنعت

شاخص میزان انتظارات تولید در ماه آینده در بخش صنعت همچنان روندی کاهش می‌دارد. بسیاری شرایط را غیرقابل پیش‌بینی دانسته‌اند و برخی از صنایع (غذایی) انتظار دارند شرایط نسبت به تعطیلی که در فروردین ماه بود بهتر شود. با این حال به عقیده فعالان اکثر صنایع، افت اعتماد به دلیل پلاتیکفی و غیرقابل پیش‌بینی بودن وجود داشته است.

شاخص میزان خرید (تولید) بخش صنعت در ماه منتهی به فروردین ۱۴۰۵					
شاخص	تعدیل فصلی نشده		تعدیل فصلی شده		
	اسفند ۱۴۰۴	فروردین ۱۴۰۵	اسفند ۱۴۰۴	فروردین ۱۴۰۵	
مولفه‌های اصلی	۲۶٫۱	۲۰٫۵	۲۶٫۲	۳۷٫۴	شاخص کل صنعت
	۱۷٫۶	۱۷٫۳	۲۴٫۳	۳۸٫۶	مقدار تولید محصولات
	۲۱٫۵	۱۶٫۴	۱۳٫۹	۳۷٫۴	عیزان سفارشات جدید مشتریان
	۲۹٫۹	۲۵٫۷	۲۹٫۷	۳۹٫۶	سرعت انجام و تحویل سفارش
	۳۴٫۷	۲۴٫۲	۳۳٫۶	۳۷٫۴	موجودی مواد اولیه خریداری شده
	۳۶٫۶	۳۱٫۱	۴۰٫۶	۳۶٫۸	میزان استخدام و به‌کارگیری نیروی انسانی
مولفه‌های کمکی	۸۷٫۱	۸۱٫۳	۷۷٫۹	۷۷٫۴	قیمت خرید مواد اولیه
	۴۲٫۲	۳۳٫۲	۵۰٫۱	۳۷٫۵	موجودی محصول نهایی در انبار
	۳۵٫۴	۳۳٫۸	۳۷٫۶	۳۹٫۸	عیزان صادرات کالا
	۷۷٫۸	۷۰٫۸	۵۹٫۵	۵۹٫۶	قیمت محصولات تولید شده
	۲۵٫۷	۱۸٫۸	۲۷٫۷	۴۰٫۷	مصرف حامل‌های انرژی
	۱۹٫۷	۱۶٫۴	۱۹٫۱	۴۱٫۳	میزان فروش محصولات
	۲۵٫۹	۴۴٫۳	۴۸٫۴	۳۷٫۲	انتظارات تولید در ماه آینده

منبع: مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی ایران، اسفند ۱۴۰۴ و فروردین ۱۴۰۵

شاخص مدیران خرید (شاخص) بخش صنعت در دو ماه منتهی به فروردین ۱۴۰۵



شاخص مدیران خرید (شاخص) زیربخش های صنعت فروردین ماه ۱۴۰۵

شاخص	صنایع فلزی	صنایع نساجی	چوب، کاغذ و پلیمان	صنایع فرآورده های نفت و گاز	صنایع شیمیایی	صنایع لاستیک و پلاستیک	صنایع کانی غیر فلزی	صنایع فلزی	ماشین سازی و لوازم خانگی	وسایل نقلیه و قطعات وابسته	سایر صنایع
شاخص کل فعالیت	۲۴٫۲	۱۵٫۲	۱۸٫۸	۳۳٫۲	۲۰٫۸	۱۷٫۴	۲۷٫۵	۲۸٫۵	۱۶٫۸	۲۴٫۸	۱۰٫۲
مقدار تولید محصولات	۱۸٫۸	۸٫۳	۲٫۸	۱۸٫۲	۱۲٫۵	۳٫۵	۱۴٫۳	۲۳٫۱	۴٫۹	۱۳٫۳	۷٫۱
میزان سفارشات جدید	۲۰٫۸	۸٫۳	۸٫۳	۳۱٫۸	۱۵٫۴	۱۱٫۶	۳۲٫۱	۱۹٫۲	۸٫۵	۲۹٫۳	۷٫۱
سرعت انجام و تحویل سفارشات	۳۶٫۳	۱۲٫۵	۱۱٫۱	۴۵٫۵	۲۱٫۹	۳۰٫۲	۲۶٫۴	۲۳٫۱	۳۶٫۷	۲۷٫۴	۲۶٫۴
موجودی مواد اولیه	۲۷٫۱	۲۹٫۲	۳۶٫۱	۴۰٫۹	۳۴٫۴	۱۹٫۸	۲۵٫۰	۳۴٫۴	۱۵٫۹	۱۵٫۵	۷٫۱
میزان استخدام و به کارگیری نیروی انسانی	۲۹٫۲	۲۹٫۲	۱۶٫۷	۴۰٫۱	۳۳٫۷	۴۲٫۱	۵۰٫۰	۲۳٫۲	۲۶٫۷	۲۵٫۱	۱۴٫۳
قیمت خرید مواد اولیه	۸۶٫۳	۸۳٫۳	۸۸٫۹	۹۰٫۹	۸۴٫۴	۷۵٫۰	۹۶٫۲	۶۵٫۹	۱۰۰٫۰	۵۸٫۶	۸۵٫۷
موجودی محصول نهایی در انبار	۴۵٫۸	۳۳٫۳	۴۶٫۷	۴۰٫۹	۳۴٫۴	۲۶٫۷	۲۸٫۶	۳۰٫۸	۲۸٫۰	۲۹٫۳	۲۸٫۶
میزان صادرات کالا	۳۳٫۳	۳۳٫۳	۳۸٫۹	۴۰٫۹	۳۷٫۵	۲۷٫۹	۲۸٫۶	۵۰٫۰	۲۵٫۴	۲۹٫۳	۴۲٫۱
قیمت محصولات تولید شده	۲۰٫۸	۲۰٫۸	۲۷٫۲	۸۴٫۴	۸۶٫۳	۷۷٫۱	۶۰٫۷	۷۴٫۹	۶۴٫۶	۴۳٫۱	۴۲٫۱
مصرف حامل های انرژی	۱۸٫۸	۱۲٫۵	۱۱٫۱	۴۰٫۹	۹٫۴	۱۱٫۶	۲۶٫۴	۱۹٫۲	۹٫۸	۲۵٫۹	۲۶٫۴
میزان فروش محصولات	۱۴٫۶	۸٫۳	۱۹٫۴	۳۴٫۴	۹٫۴	۱۰٫۵	۲۶٫۴	۱۱٫۵	۱۱٫۰	۲۶٫۷	۲۸٫۶
انتظارات تولید در ماه آینده	۶۲٫۵	۳۷٫۵	۳۸٫۹	۴۵٫۵	۴۰٫۶	۵۶٫۲	۳۹٫۳	۴۴٫۲	۲۶٫۸	۶۳٫۳	۲۶٫۴

ماخذ: مرکز پژوهش های اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی ایران، فروردین ۱۴۰۵



کولان

فصل ۳

در ایام جنگ و پس
از آنکه فضای اقتصادی کشور با
بیشترین میزان ریسک و پیش‌بینی‌ناپذیری
مواجه شد، مرکز پژوهش‌های اتاق ایران،
ارزیابی خسارات جنگ و تهیه گزارش‌های تحلیلی در
حوزه‌های تولید، انرژی، تجارت، حمل‌ونقل و ... را در
دستور کار خود قرار داد. این فصل حاصل گردآوری
خلاصه‌ای از مهم‌ترین گزارش‌های این مرکز درباره
آثار و تبعات اقتصادی جنگ و راهکارهای
پیشنهادی برای خروج از بحران
فعالی است.



پایش خسارات ناشی از جنگ در بنگاه‌های اقتصادی نشان از کاهش معنادار سطح فعالیت اقتصادی بنگاه‌ها دارد **اقتصاد در وضعیت فرسایش**

بر اساس داده‌های گردآوری‌شده مرکز پژوهش‌های اتاق ایران با همکاری اتاق‌های سراسر کشور، تصویر کلی اقتصاد بنگاهی کشور در شرایط جنگی بیانگر کاهش معنادار سطح فعالیت اقتصادی، اختلال در اشتغال، اختلال در زنجیره‌های تولید و افزایش ریسک تداوم فعالیت بنگاه‌ها است.

یافته‌های این پایین نشان می‌دهد که مجموع اشتغال بنگاه‌های مورد بررسی با افتی در حدود ۲۹.۵ درصد مواجه شده است. این کاهش عمدتاً ناشی از افت ظرفیت تولید، اختلال در تأمین مواد اولیه، محدودیت‌های لجستیکی و کاهش سطح فعالیت عملیاتی بنگاه‌ها بوده است.

همچنین بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که بخش عمده بنگاه‌ها همچنان فعال هستند، اما عمدتاً در وضعیت «فعال با کاهش تولید» یا «نیمه فعال» قرار دارند. این موضوع نشان می‌دهد که اقتصاد کشور بیش از آنکه با توقف کامل فعالیت اقتصادی مواجه باشد، درگیر نوعی «تضعیف گسترده عملکردی» در سطح زنجیره‌های تولید و بازار شده است.

از سوی دیگر، مقایسه ارقام خسارات مستقیم و غیرمستقیم ثبت‌شده حاکی از آن است که سهم قابل توجهی از آثار اقتصادی بحران، ماهیتی غیرمستقیم و زنجیره‌ای دارد؛ موضوعی که نشان می‌دهد اختلال در صنایع پیشران، زیرساخت‌ها و شبکه‌های تأمین، آثار فراتر از سطح بنگاه‌های آسیب‌دیده ایجاد کرده و بخش‌هایی از زنجیره تولید کشور را تحت تأثیر قرار داده است.

تمرکز آسیب‌ها در رسته‌هایی نظیر فلزات و ساخت فلزی، صنایع شیمیایی و پتروشیمی، صنایع غذایی و ماشین‌آلات و تجهیزات نیز مؤید آن است که بحران موجود، بخش‌هایی از صنایع پیشران و راهبردی کشور را مستقیماً درگیر کرده است.

نکته کلیدی آن است که علی‌رغم تداوم فعالیت بخش قابل توجهی از بنگاه‌ها، الگوی غالب اقتصاد بنگاهی کشور، گذار از فعالیت کامل به وضعیت کاهش ظرفیت، نیمه‌فعالی و افت تدریجی عملکرد عملیاتی بوده است.



وضعیت اشتغال، کاهش قابل توجه اما ناهمگن



تحلیل داده‌های اشتغال نشان می‌دهد که در سطح کلان، کاهش اشتغال قابل توجه بوده است. بر اساس یافته‌های به‌دست‌آمده از بنگاه‌های پایش‌شده، در شرایط فعلی میزان اشتغال حدوداً ۲۹ درصد کاهش یافته است. این کاهش عمدتاً بازتاب مستقیم افت ظرفیت تولید در بنگاه‌ها محسوب می‌شود. با این حال، بررسی‌های استانی نشان می‌دهد که این روند به‌صورت یکنواخت در کشور توزیع نشده و میان استان‌ها تفاوت‌های معناداری وجود دارد.

این ناهمگنی نشان می‌دهد که ساختار اقتصادی، میزان تمرکز فعالیت‌های صنعتی و سطح تاب‌آوری مناطق مختلف کشور یکسان نیست. در برخی استان‌ها، کاهش اشتغال محدودتر بوده که می‌تواند ناشی از انعطاف‌پذیری بیشتر بنگاه‌ها، وجود ظرفیت‌های جایگزین در اقتصاد منطقه‌ای و همچنین قرار گرفتن این استان‌ها در معرض آسیب مستقیم کمتر ناشی از حملات و اختلالات جنگی باشد. در مقابل، برخی استان‌ها کاهش شدیدتری در سطح اشتغال تجربه کرده‌اند که بیانگر تمرکز آسیب‌ها، وابستگی بالاتر به صنایع پیشران و وجود شکنندگی‌های ساختاری در آن مناطق است. برای مثال، استان‌های تهران، قم، بوشهر و خوزستان که بخشی از زیرساخت‌ها، صنایع کلیدی و مراکز صنعتی آن‌ها بیشتر در معرض آثار مستقیم و غیرمستقیم جنگ قرار گرفته، درصد بالاتری از کاهش اشتغال را تجربه کرده‌اند. در مقابل، استان‌هایی نظیر گیلان، گلستان و زنجان که کمتر در معرض شوک مستقیم ناشی از حملات، اختلالات زیرساختی و آسیب به صنایع راهبردی قرار داشته‌اند، کاهش اشتغال محدودتری را ثبت کرده‌اند.

ترکیب بنگاه‌های آسیب‌دیده نشان می‌دهد که سهم قابل توجهی از واحدهای درگیر بحران را بنگاه‌های کوچک و متوسط تشکیل می‌دهند. این موضوع از آن جهت حائز اهمیت است که این دسته از بنگاه‌ها معمولاً از ذخایر نقدینگی محدودتر، دسترسی ضعیف‌تر به منابع مالی و ظرفیت تاب‌آوری پایین‌تری نسبت به

بنگاه‌های بزرگ برخوردارند. در نتیجه، تداوم اختلالات موجود می‌تواند در این گروه سریع‌تر به کاهش اشتغال، توقف فعالیت یا خروج از بازار منجر شود.

در مجموع، شواهد حاکی از آن است که کاهش اشتغال بیش از آنکه ناشی از تعطیلی کامل بنگاه‌ها باشد، نتیجه کاهش ظرفیت تولید و فعالیت آن‌هاست. این موضوع از یک‌سو نشان‌دهنده عمق اثرگذاری بحران بر عملکرد بنگاه‌هاست و از سوی دیگر بیانگر آن است که در صورت مداخله به‌موقع و هدفمند، امکان بازگشت و احیای اشتغال همچنان وجود دارد.

۲ وضعیت فعالیت بنگاه‌ها، غالباً کاهش تولید

تحلیل توزیع وضعیت فعالیت بنگاه‌ها نشان می‌دهد که الگوی غالب در اقتصاد بنگاه‌های کشور، نه توقف کامل فعالیت، بلکه تداوم فعالیت در سطوح پایین‌تر تولید است. به‌طور مشخص: سهم بالایی از بنگاه‌ها در وضعیت فعال با کاهش تولید و تیمه فعال قرار دارند. در مقابل، سهم بنگاه‌های با تعطیلی کامل، برخلاف برآوردهای اولیه، در سطح پایین‌تری قرار دارد.

این الگو حاکی از آن است که بنگاه‌ها به‌جای خروج کامل از بازار، تلاش کرده‌اند با تعدیل سطح فعالیت، کاهش ظرفیت تولید و مدیریت منابع محدود، به حیات اقتصادی خود ادامه دهند.

این شواهد نشان می‌دهد اقتصاد بنگاه‌های کشور در شرایط فعلی وارد فاز بقا با حداقل ظرفیت عملیاتی شده است، نه فروپاشی گسترده. این وضعیت دارای چند ویژگی کلیدی است:

- ▲ تداوم فعالیت بنگاه‌ها، اما با افت قابل توجه در بهره‌برداری از ظرفیت تولید
- ▲ حرکت به سمت کاهش هزینه‌ها، کوچک‌سازی عملیاتی و حفظ جریان نقدی
- ▲ تعویق تصمیمات سرمایه‌گذاری و توسعه‌ای.

مسئله اصلی اقتصاد بنگاه‌های در شرایط حاضر، احیای ظرفیت تولید است، نه صرفاً بازگشایی بنگاه‌های تعطیل شده. به بیان دیگر، چون بخش قابل توجهی از بنگاه‌ها هنوز فعال هستند (هرچند با ظرفیت پایین)، هزینه و زمان احیای تولید به مراتب کمتر از شرایط فروپاشی کامل خواهد بود. در نتیجه، اگر مداخلات حمایتی به‌صورت هدفمند و سریع انجام شود، می‌توان این بنگاه‌ها را از وضعیت تیمه فعال به سطح فعالیت پایدار بازگرداند و از تبدیل این وضعیت به تعطیلی کامل جلوگیری کرد.

۳ محل استقرار بنگاه‌ها و الگوی آسیب‌پذیری

تحلیل داده‌های مربوط به محل استقرار بنگاه‌ها نشان می‌دهد که تمرکز اصلی فعالیت‌های اقتصادی در دو بستر مکانی شکل گرفته است:

- ▲ شهرک‌های صنعتی
- ▲ محدوده‌های شهری (داخل شهر).

این تمرکز فضایی، تصویر روشنی از ساختار جغرافیایی تولید در کشور ارائه می‌دهد که در شرایط بحران، پیامدهای مهمی برای میزان آسیب‌پذیری بنگاه‌ها به همراه دارد.

نکته کلیدی آن است که سهم بالای بنگاه‌های مستقر در شهرک‌های صنعتی، باعث می‌شود که این مناطق به عنوان گره‌های متمرکز تولید شناخته شوند. در نتیجه؛ هرگونه اختلال در زیرساخت‌های حیاتی نظیر برق، گاز، آب یا دسترسی‌های لجستیکی می‌تواند به‌صورت هم‌زمان بر تعداد زیادی از بنگاه‌ها اثرگذار باشد و منجر

یافته‌های این پایش نشان می‌دهد که مجموع اشتغال بنگاه‌های مورد بررسی با افتی در حدود ۲۹.۵ درصد مواجه شده است. این کاهش عمدتاً ناشی از افت ظرفیت تولید، اختلال در تأمین مواد اولیه، محدودیت‌های لجستیکی و کاهش سطح فعالیت عملیاتی بنگاه‌ها بوده است. همچنین بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که بخش عمده بنگاه‌ها همچنان فعال هستند، اما عمدتاً در وضعیت «فعال با کاهش تولید» یا «نیمه‌فعال» قرار دارند. این موضوع نشان می‌دهد که اقتصاد کشور بیش از آنکه با توقف کامل فعالیت اقتصادی مواجه باشد، درگیر نوعی «تضعیف گسترده عملکردی» در سطح زنجیره‌های تولید و بازار شده است.

به اثر مضاعف و زنجیره‌ای بر تولید شود. به بیان دیگر، مزیت تمرکز (کاهش هزینه و هم‌افزایی) در شرایط عادی، در شرایط بحران به ریسک سیستمی تبدیل می‌شود. در مقابل، بنگاه‌های مستقر در خارج از شهر یا مناطق روستایی اگرچه سهم کمتری از کل بنگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، اما از الگوی متفاوتی از تاب‌آوری برخوردارند:

- ▲ وابستگی کمتر به زیرساخت‌های متمرکز
- ▲ پراکندگی جغرافیایی بالاتر.

در برخی موارد، اتکال بیشتر به منابع محلی باعث می‌شود که این دسته از بنگاه‌ها در برابر برخی شوک‌ها (به‌ویژه اختلالات زیرساختی گسترده) آسیب‌پذیری متفاوت و گاه کمتر داشته باشند. این الگو نشان می‌دهد که ساختار فعلی استقرار بنگاه‌ها، ترکیبی از کارایی بالا در شرایط عادی و آسیب‌پذیری بالا در شرایط بحران است. لذا در کنار حفظ مزایای شهرک‌های صنعتی، باید به سمت تنوع‌بخشی جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی و تقویت ظرفیت‌های تولیدی در مقیاس منطقه‌ای حرکت کرد.

این موضوع به‌ویژه در چارچوب اقتصاد سلولی مقاوم منطقه‌ای اهمیت پیدا می‌کند، زیرا کاهش تمرکز و توزیع هوشمند فعالیت‌ها، می‌تواند ریسک اختلالات گسترده را به‌طور معناداری کاهش دهد.

۴ رسته فعالیت‌های آسیب‌دیده، تمرکز آسیب در صنایع پیشران و اثرات زنجیره‌ای

تحلیل توزیع رسته‌های فعالیت بنگاه‌های آسیب‌دیده نشان می‌دهد که بیشترین تمرکز آسیب در چند گروه صنعتی کلیدی و پیشران اقتصاد کشور قرار دارد. بر این اساس، رسته‌های اصلی در معرض آسیب عبارت‌اند از:

- ▲ فلزات و ساخت فلزی
- ▲ شیمیایی و پتروشیمی
- ▲ صنایع غذایی
- ▲ ماشین‌آلات و تجهیزات
- ▲ خودرو و حمل‌ونقل
- ▲ نساجی و پوشاک
- ▲ بازرگانی و تجارت
- ▲ فناوری اطلاعات
- ▲ کشاورزی.

تمرکز آسیب در این رسته‌ها حائز اهمیت ویژه‌ای است، زیرا بخش قابل توجهی از آن‌ها در زنجیره‌های

بالادستی و میانی تولید قرار دارند و نقش تأمین‌کننده برای طیف وسیعی از صنایع پایین‌دستی را ایفا می‌کنند. نکته کلیدی آن است که در شرایط جنگی، آسیب به صنایع پایه‌ای نظیر پتروشیمی و فولاد، صرفاً محدود به همان بخش باقی نمی‌ماند، بلکه از طریق زنجیره تأمین، به صورت گسترده به سایر بخش‌های اقتصادی منتقل می‌شود.

نوع اختلالات، ساختاری نه صرفاً فیزیکی



تحلیل داده‌های مربوط به نوع آسیب‌ها و اختلالات نشان می‌دهد که چالش‌های اصلی بنگاه‌های اقتصادی، بیش از آنکه ناشی از تخریب مستقیم و فیزیکی باشد، از جنس اختلالات ساختاری در عملکرد اقتصاد است. بر اساس داده‌ها، مهم‌ترین چالش‌های گزارش شده توسط بنگاه‌ها عبارت‌اند از:

- ▲ اختلال در زنجیره تأمین (مواد اولیه، قطعات و نهاده‌ها)
 - ▲ مشکلات تأمین مواد اولیه و افزایش عدم اطمینان در دسترسی به نهاده‌های تولید
 - ▲ محدودیت‌های لجستیکی شامل حمل‌ونقل، دسترسی به مسیرهای توزیع و اختلال در شبکه‌های ترانزیت
 - ▲ کاهش تقاضا در بازارهای داخلی و در برخی موارد از دست رفتن بازارهای فروش.
- این الگو به وضوح نشان می‌دهد که اقتصاد بنگاهی کشور با نوعی اختلال عملکردی مواجه است، نه صرفاً آسیب فیزیکی به دارایی‌ها. در این شرایط، حتی بنگاه‌هایی که از نظر فیزیکی دچار آسیب نشده‌اند نیز با کاهش تولید و فعالیت مواجه شده‌اند، زیرا:



- ▲ جریان ورودی مواد اولیه دچار اختلال شده
 - ▲ امکان توزیع و فروش محصولات محدود شده
 - ▲ و تقاضای بازار به طور همزمان کاهش یافته است.
- به بیان دیگر، زنجیره ارزش بنگاه‌ها به صورت سیستمی دچار اختلال شده و این اختلال، کل چرخه تولید تا فروش را تحت تأثیر قرار داده است.
- داده‌های مربوط به وضعیت فروش نیز نشان می‌دهد که بخشی از بنگاه‌ها علاوه بر اختلال در تولید و تأمین مواد اولیه، با افت محسوس تقاضا و کاهش فروش مواجه شده‌اند. این موضوع بیانگر آن است که بحران موجود همزمان بر سمت عرضه و تقاضای اقتصاد اثرگذار بوده و بخشی از رکود ایجاد شده ناشی از کاهش قدرت خرید و افزایش نااطمینانی در بازار است.
- در شرایط فعلی، تمرکز صرف بر جبران خسارات فیزیکی (بازسازی، پرداخت غرامت) کافی نیست؛ بلکه اولویت اصلی باید «بازگرداندن کارکرد زنجیره‌های اقتصادی» باشد. به عبارت دیگر، سیاست‌های حمایتی باید به طور همزمان بر:
- ▲ بازسازی و تثبیت زنجیره‌های تأمین
 - ▲ تسهیل لجستیک و حمل و نقل
 - ▲ تأمین پایدار مواد اولیه
 - ▲ تحریک تقاضا در بازار
- متمرکز شوند. در غیر این صورت، حتی در صورت بازسازی دارایی‌های فیزیکی، بنگاه‌ها قادر به بازگشت به سطح فعالیت عادی نخواهند بود.

نیازهای حمایتی، تمرکز بر نقدینگی و تداوم فعالیت



- تحلیل الگوی نیازهای حمایتی بنگاه‌ها نشان می‌دهد که در شرایط فعلی، اولویت اصلی فعالان اقتصادی نه توسعه و سرمایه‌گذاری، بلکه حفظ بقا و تداوم فعالیت جاری است. بر اساس داده‌های گردآوری شده، مهم‌ترین نیازهای حمایتی بنگاه‌ها به ترتیب اولویت عبارت‌اند از:
۱. تأمین سرمایه در گردش
 ۲. تسهیل دسترسی به مواد اولیه
 ۳. حمایت‌های مالیاتی و بیمه‌ای (تعویق، تقسیط، معافیت‌های موقت)
 ۴. حمایت‌های لجستیکی و تسهیل حمل و نقل.
- این الگو به وضوح نشان می‌دهد که بنگاه‌ها در مرحله‌ای قرار دارند که جریان نقدی به مهم‌ترین متغیر بقا تبدیل شده است.
- در شرایط اختلال اقتصادی، کاهش فروش و افزایش هزینه‌ها باعث شده است که بنگاه‌ها با فشار شدید نقدینگی مواجه شوند. در چنین وضعیتی:
- ▲ تأمین سرمایه در گردش برای حفظ چرخه تولید حیاتی است.
 - ▲ دسترسی به مواد اولیه، شرط استمرار حداقل فعالیت محسوب می‌شود.
 - ▲ کاهش فشارهای مالیاتی و بیمه‌ای، به منزله ایجاد تنفس مالی برای بنگاه‌هاست.
 - ▲ رفع گلوگاه‌های لجستیکی، امکان تداوم جریان ورودی و خروجی کالا را فراهم می‌کند.



در مجموع، رفتار بنگاه‌ها نشان می‌دهد که اقتصاد در فاز مدیریت بقا و حفظ جریان نقدی قرار گرفته است، نه فاز رشد و توسعه. این یافته یک جهت‌گیری روشن برای سیاست‌گذاران ترسیم می‌کند: در شرایط فعلی، سیاست‌های حمایتی باید کوتاه‌مدت، هدفمند و متمرکز بر تداوم فعالیت بنگاه‌ها باشد، نه برنامه‌های توسعه‌ای بلندمدت. به بیان دیگر، اولویت مداخلات باید بر:

- ▲ تزریق سریع و هدفمند سرمایه در گردش
- ▲ تضمین دسترسی پایدار به نهاده‌های تولید
- ▲ کاهش موقت بار مالیاتی و بیمه‌ای
- ▲ رفع اختلالات لجستیکی

قرار گیرد. در غیر این صورت، تداوم فشار نقدینگی می‌تواند منجر به تبدیل وضعیت فعلی (کاهش تولید) به تعطیلی بنگاه‌ها و تشدید بیکاری شود.

ریسک تداوم فعالیت، هشدار ورود به فاز تعطیلی



تحلیل داده‌های مربوط به ارزیابی بنگاه‌ها از «ریسک تداوم فعالیت» نشان می‌دهد که سهم قابل توجهی از بنگاه‌ها در سطوح ریسک متوسط تا بالا قرار دارند. این توزیع ریسک بیانگر آن است که بخش مهمی از اقتصاد بنگاهی کشور در وضعیت ناپایدار و در معرض تشدید بحران قرار گرفته است. قرار گرفتن بنگاه‌ها در محدوده ریسک متوسط و بالا به این معناست که:

- ▲ توان تاب‌آوری مالی بنگاه‌ها کاهش یافته.
- ▲ فشار نقدینگی و افت فروش به صورت هم‌زمان عمل می‌کند.
- ▲ و استمرار وضعیت فعلی می‌تواند به سرعت به نقطه شکست عملیاتی منجر شود.

در چنین شرایطی، بنگاه‌ها اگرچه هنوز فعال هستند، اما در وضعیت «مرزی» قرار دارند؛ به این معنا که تداوم فعالیت آن‌ها وابسته به بهبود کوتاه‌مدت شرایط یا دریافت حمایت است.

مقایسه ارقام خسارات
مستقیم و غیرمستقیم
ثبت شده حاکی از آن است
که سهم قابل توجهی از آثار
اقتصادی بحران، ماهیتی
غیرمستقیم و زنجیره‌ای
دارد؛ موضوعی که نشان
می‌دهد اختلال در صنایع
پیشران، زیرساخت‌ها
و شبکه‌های تأمین، آثار
فراتر از سطح بنگاه‌های
آسیب‌دیده ایجاد کرده و
بخش‌هایی از زنجیره تولید
کشور را تحت تأثیر قرار
داده است. تمرکز آسیب‌ها
در رسته‌هایی نظیر فلزات
و ساخت فلزی، صنایع
شیمیایی و پتروشیمی،
صنایع غذایی و ماشین‌آلات
و تجهیزات نیز مؤید آن
است که بحران موجود،
بخش‌هایی از صنایع
پیشران و راهبردی کشور را
مستقیماً درگیر کرده است

روند فعلی نشان می‌دهد که در صورت عدم مداخله سریع و هدفمند، مسیر بحران به صورت مرحله‌ای از «کاهش تولید و اشتغال» به «تعطیلی بنگاه‌ها» تبدیل خواهد شد.

برآورد بنگاه‌ها از زمان بازگشت به شرایط عادی نیز نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از واحدهای اقتصادی، احیای سریع فعالیت را محتمل نمی‌دانند و بخشی از آثار بحران می‌تواند در میان مدت نیز تداوم یابد. این موضوع اهمیت طراحی سیاست‌های حمایتی مرحله‌ای برای دوره احیا و بازسازی را دوچندان می‌کند.

این یافته اهمیت زمان در سیاست‌گذاری را برجسته می‌کند؛ پنجره مداخله برای جلوگیری از تعطیلی گسترده بنگاه‌ها، محدود و کوتاه مدت است. در نتیجه، تأخیر در اجرای سیاست‌های حمایتی می‌تواند هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی را به طور قابل توجهی افزایش دهد، در حالی که مداخله به موقع می‌تواند:

▲ بنگاه‌ها را در سطح فعالیت حداقلی حفظ کند.

▲ از تبدیل ریسک به تعطیلی جلوگیری نماید.

▲ و مسیر بازگشت به تولید و اشتغال را هموار سازد.

● اقتصاد در وضعیت فرسایش، با پنجره مداخله محدود

شواهد حاصل از پایش بنگاه‌های اقتصادی نشان می‌دهد که اقتصاد کشور در شرایط جنگی:

▲ متوقف نشده، اما به طور معناداری تضعیف شده است؛

▲ و فعالیت بنگاه‌ها اگرچه ادامه دارد، اما عمدتاً با ظرفیت پایین، کاهش تولید و افزایش شکستگی عملیاتی همراه است.

به بیان دیگر، الگوی غالب اقتصاد بنگاهی کشور، گذار از فعالیت پایدار به وضعیت «تداوم فعالیت با ظرفیت محدود» است. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که بحران موجود، بیش از آنکه ناشی از تخریب مستقیم فیزیکی باشد، از جنس اختلال در کارکرد زنجیره‌های اقتصادی (تأمین، تولید، توزیع و تقاضا) است. در نتیجه، تمرکز سیاستی نباید صرفاً بر جبران خسارات باشد، بلکه باید بر بازگرداندن عملکرد اقتصاد متمرکز شود. بر این اساس، راهکارها باید:

▲ عملیاتی، کوتاه مدت و متمرکز بر تداوم فعالیت بنگاه‌ها باشند.

▲ نه صرفاً سیاست‌های جبرانی یا بلندمدت بدون اثر فوری.

● عامل حیاتی، زمان

یکی از مهم ترین یافته‌های این گزارش، محدود بودن پنجره مداخله سیاستی است. شرایط فعلی نشان می‌دهد که در صورت عدم اقدام سریع، روند موجود به صورت زنجیره‌ای تشدید خواهد شد. اقتصاد هنوز در نقطه‌ای قرار دارد که با مداخله هدفمند می‌توان آن را تثبیت و احیا کرد.



نرگس مرادی

رئیس گروه مالیات و تأمین اجتماعی مرکز پژوهش‌های اتاق ایران



ایمان چرتیان

مدیر گروه پژوهشی اقتصاد کسب و کارهای کوچک و متوسط
دانشگاه تربیت مدرس

واکاوی آسیب‌پذیری بنگاه‌های کوچک و متوسط در جنگ ترکیبی؛

از شواهد جهانی تا دلالت‌های سیاستی برای ایران

مدل ۶ مرحله‌ای استراتژی بقا و بازیابی SMEها

این یادداشت که با هدف واکاوی آسیب‌پذیری بنگاه‌های کوچک و متوسط (SMEها) در برابر جنگ ترکیبی و ارائه دلالت‌های سیاستی برای ایران، نوشته شده است، در واقع خلاصه‌ای از یک پژوهش مفصل (بیش از ۳۰ هزار کلمه) در این خصوص است. این پژوهش ابتدا به مرور نظام‌مند ادبیات نظری تاب‌آوری کسب و کار پرداخته و بعد نشان داده است که علی‌رغم انبوه پژوهش‌ها درباره پلایای طبیعی، بحران‌های مالی و همه‌گیری‌ها، «جنگ» به عنوان گونه‌ای متمایز از بحران به طرز شگفت‌آوری مغفول مانده است. جنگ ترکیبی با ویژگی‌هایی چون تخریب عمدی زیرساخت‌ها، جابجایی اجباری جمعیت، قطعی طولانی‌مدت انرژی و ارتباطات، و فروپاشی نهادی، مفروضات بنیادین مدل‌های سنتی تاب‌آوری (که معمولاً بازگشت به تعادل پیش‌بحران را مفروض می‌گیرند) را به چالش می‌کشد. از این رو، این تحقیق با تمرکز بر شواهد تجربی پنج کشور / منطقه درگیر جنگ (روسیه، اوکراین، رژیم صهیونیستی، لبنان و غزه) و سپس تحلیل موردی جنگ‌های اخیر ایران (ژوئن ۲۰۲۵ و مارس ۲۰۲۶)، تلاش کرده است تا چارچوبی عملیاتی برای بقا و بازیابی SMEها در شرایط جنگی تدوین کند.

بافته‌های فراتحلیلی نشان می‌دهد که SMEها در همه موارد مطالعه شده، «نخستین و عمیق‌ترین قربانیان» شوک‌های جنگی بوده‌اند؛ نه به این دلیل که ذاتاً شکننده‌تر از بنگاه‌های بزرگ هستند، بلکه به دلیل سه ویژگی ساختاری: حاشیه نقدینگی اندک که تاب‌آوری در برابر افت تقاضا را ناممکن می‌سازد، وابستگی به زیرساخت‌های متمرکز (انرژی، حمل و نقل، ارتباطات) که در جنگ هدف مستقیم قرار می‌گیرند، و عدم دسترسی به ابزارهای تأمین مالی جایگزین در مقایسه با بنگاه‌های بزرگ. شدت اثرگذاری اما میان کشورهای و بخش‌ها یکسان نبوده و الگوی «فاصله از خط مقدم» و «نوع فعالیت اقتصادی» دو متغیر تعیین‌کننده بوده‌اند.

● مرور تجربه ۵ کشور درگیر جنگ در برخورد با SMEها

مهم‌ترین درس‌های برگرفته از تجربیات بین‌المللی را می‌توان در قالب چند الگوی کلیدی خلاصه کرد:

نخست، در روسیه، بحران عمدتاً از کانال مالی و ارزی منتقل شد. بانک مرکزی روسیه برای مهار تورم ناشی از جنگ، نرخ بهره را به ۲۱ درصد رساند و به مدت شش ماه در این سطح حفظ کرد. این سیاست پولی انقباضی در حالی اجرا شد که هم‌زمان وزارت توسعه اقتصادی برنامه‌های وام ترجیحی و تضمین ۱۰۰ درصدی برای SMEها طراحی کرده بود. نتیجه این «شکست هماهنگی بنیادین» یا «پارادوکس نرخ بهره»، کاهش ۶۲ درصدی نرخ تأیید وام، خروج نزدیک به نیم میلیون SME از بازار (خالص تعطیلی ۴۸۶ هزار بنگاه تا سپتامبر ۲۰۲۵) و فرار گسترده سرمایه و استعدادها به آسیای مرکزی بود.

دوم، در اوکراین، دولت با وجود تخریب مستقیم تأسیسات و قطعی روزانه برق، موفق شد با راه‌اندازی پلتفرم دیجیتال یکپارچه «Diiia» (ارائه بیش از ۳۰ خدمت آنلاین از ثبت شرکت تا مالیات و وام) و برنامه وام ترجیحی «۵-۷-۹ درصد»، ۸۴ درصد SMEها را تا سال ۲۰۲۳ به سطح فعالیت (هرچند با ظرفیت کاهش یافته) بازگرداند. یک تحول غیرمنتظره در اوکراین، ظهور تأمین مالی مبتنی بر ارزشهای دیجیتال به عنوان کانال غیررسمی بود؛ این کشور به رتبه اول جهانی در سهم استیبل کوین در اقتصاد دست یافت که به کارآفرینان امکان تسویه بین‌المللی سریع با کارمزد پایین و محافظت در برابر کاهش ارزش پول ملی را می‌داد.

سوم، در فلسطین اشغالی، شدت اثرگذاری بر SMEها به طور نامتناهی در بخش‌های گردشگری، خرده‌فروشی و ساخت‌وساز متمرکز بود. علی‌رغم طراحی صندوق‌های وام اضطراری و اصلاحیه مالیات بر دارایی، کاهش خالص بیش از ۷۳ هزار بنگاه و تداوم فعالیت تنها ۴۴ درصد از شرکت‌ها در سطح عادی، نشان‌دهنده دو شکاف اساسی بود: «خشتی بودن جغرافیایی سیاست‌ها» (کسب‌وکارهای کریات شمونا که ۶۰ درصد ساکنان خود را از دست داده بودند، همان حمایت تل‌آویو را دریافت کردند که فقط با اختلالات متناوب مواجه بود) و تمرکز بر وام (به جای کمک‌های بلاعوض) برای بنگاه‌های خرد با جریان درآمدی نامشخص.

چهارم، لبنان شدیدترین مورد بحران مرکب را ارائه داد: توالی فروپاشی مالی (۲۰۱۹)، انفجار بیروت (۲۰۲۰)، همه‌گیری کووید-۱۹ و سپس جنگ تمام‌عیار. در این زمینه، SMEها نه با یک شوک، بلکه با «فرسایش مزمن» مواجه بودند. در استان نبطیه و جنوب لبنان که بیشترین هدف حملات بودند، ۷۰ درصد از شرکت‌ها به طور کامل تعطیل شدند. بارزترین ویژگی لبنان، فقدان تقریباً کامل پاسخ سیاستی دولتی بود؛ دولت نه تنها مکانیسم جبران خسارت ایجاد نکرد، بلکه با وضع مالیات‌های جدید بر سوخت و کانتینرهای ورودی (برای تأمین مالی حقوق کارمندان دولتی)، بار اضافی بر SMEها تحمیل کرد. در نتیجه، تنها ۲۲ درصد از شرکت‌ها در سطح ملی به فعالیت عادی بازگشتند و مکانیسم‌های تطبیقی غیررسمی (شبکه‌های اجتماعی محلی و خوشه‌سازی خودجوش) به تنها راهبرد بقا تبدیل شدند، اما این راهبردها به تنهایی قادر به جبران تخریب سیستماتیک نبودند.

پنجم، در غزه، تخریب اقتصادی بی‌سابقه بود: ۹۸ درصد تأسیسات اقتصادی تحت تأثیر، ۸۴ درصد کارخانه‌ها تخریب، تولید ناخالص داخلی ۸۳ درصد کاهش، و نرخ بیکاری به ۶۸ تا ۷۷ درصد افزایش یافت. در این شرایط فوق‌العاده، مهم‌ترین پدیده تاب‌آوری تطبیقی، ظهور ارائه‌دهندگان خدمات اینترنتی غیررسمی بود که با تجهیزات بداهه، قطعات بازیافتی و هماهنگی خودجوش (از جمله پابندی داوطلبانه به محدوده قیمت‌گذاری مشترک و قوانین تخصیص پهنای باند)، شبکه حیاتی بقای دیجیتال را حفظ کردند. همچنین شرکت‌های خرد و متوسط از طریق تحول دیجیتال فناوری پایین-انتقال مدیریت سفارش‌ها به واتساپ و فیسبوک، استفاده از



کیف پول های الکترونیک محلی و متمرکز شدن فضاهای کاری در اطراف نقاط دسترسی ارائه دهندگان غیررسمی- توانستند تا حدی به فعالیت ادامه دهند.

● امکان سنجی تجارب بین المللی در ایران

در پژوهش یادشده، با بهره گیری از این پنج تجربه، به تحلیل اثرات جنگ های اخیر ایران پرداخته شد. با ارائه یک ماتریس امکان سنجی در این پژوهش، پنج تجربه بین المللی برای قابلیت اجرا در ایران مورد ارزیابی قرار گرفت. نتایج این ارزیابی نشان می دهد که «وام های ترجیحی با نرخ سود حداکثر ۱۲ درصد و تضمین دولتی» (الگوی اوکراین با تعدیل نرخ بهره متناسب با تورم مزمین ایران) دارای قابلیت اجرای زیاد است، مشروط به اینکه دوره تنفس ۶ ماهه، حذف شرط وثیقه برای وام های تا ۵ میلیارد تومان، و اولویت بنگاه های خرد و مناطق آسیب دیده رعایت شود. همچنین پلتفرم دیجیتال یکپارچه «الگوی Diia» با توجه به وجود زیرساخت نرم افزاری نسبتاً مناسب در ایران اما مشکل هماهنگی بین دستگاهی، قابلیت اجرای متوسط دارد و نیازمند ایجاد «سامانه ملی مدیریت بحران کسب و کار» با ادغام ثبت احوال، امور مالیاتی، بانک مرکزی، گمرک و تامین اجتماعی در یک پنجره واحد با اختیارات اضطراری است. «تضمین ۱۰۰ درصدی وام توسط بانک مرکزی» (الگوی روسیه) با استفاده از منابع صندوق تضمین سپرده ها و صندوق توسعه ملی، قابلیت اجرای زیاد دارد، اما باید با محدودیت سقف

بقای SME ها در جنگ
ترکیبی، بیش از هر چیز به
طراحی یک «اکوسیستم
تاب‌آور غیرمتمرکز» وابسته
است که در آن بنگاه‌های
کوچک بتوانند به جای اتکا
به حمایت‌های متمرکز
دولتی، از طریق شبکه‌های
محلی، فناوری‌های جایگزین
(انرژی خورشیدی، ارزهای
دیجیتال، ارتباطات
غیرمتمرکز) و ترتیبات مالی
غیررسمی (قرض الحسنه،
تهاتر، وقف تولید) به حیات
خود ادامه دهند

وام (حداکثر ۵۰ میلیارد تومان)، شرط عدم تعدیل نیرو در ۶ ماه اول، و تخصیص سریع (کمتر از ۷۲ ساعت) همراه باشد. «برنامه جایجایی فیزیکی بنگاه‌ها» (الگوی اوکراین) اما در ایران با محدودیت جدی مواجه است. بر خلاف اوکراین که بنگاه‌ها توانستند از شرق به غرب کشور جایجا شوند، در ایران استان‌های غربی، جنوبی و مرکزی همگی در معرض تهدید هستند و «منطقه امن دور از تنش» به سادگی قابل تعریف نیست. بنابراین این الگو قابلیت اجرای کمی دارد و باید با «هاب‌های تولید از راه دور» و «سالن‌های تولید اشتراکی» در شهرهای کوچک استان‌های یزد، سمنان و خراسان جنوبی جایگزین شود. «شبکه‌های غیررسمی اینترنت و ارتباطات» (الگوی غزه) با توجه به ظرفیت اپراتورهای اینترنت ثابت و وایمکس در ایران، قابلیت اجرای زیادی دارد و پیشنهاد می‌شود «شبکه ارتباط اضطراری کسب و کار» بر بستر اینترنت ملی و رادیوهای دیجیتال راه‌اندازی شود تا وابستگی به زیرساخت یکپارچه مخابرات کاهش یابد. «تسویه با استیبل کوین و ارزهای دیجیتال» (الگوی اوکراین) با توجه به تجربه طولانی تحریم‌های بانکی و استقبال نسبی از ارزهای دیجیتال در ایران، بالاترین درجه قابلیت اجرا را دارد. پیشنهاد می‌شود «چارچوب تنظیم‌گری رم‌پول‌های ملی» فوراً تصویب شده و کیف پول رسمی بانک مرکزی برای تسویه SME 2B 2B ها با شرکای خارجی ایجاد شود. در نهایت، «همکاری جامعه‌محور و پلتفرم‌های وقف تولید» (الگوی رژیم صهیونیستی با تعدیل اسلامی) با تکیه بر فرهنگ قرض الحسنه و خیریه در ایران، قابلیت اجرای خیلی زیادی دارد و می‌تواند به صورت «پلتفرم وقف تولید» با اعطای وام‌های قرض الحسنه مردمی از طریق صندوق‌های اعتبار خرد محلی و معافیت مالیاتی مشارکت‌کنندگان تا سقف ۲۰ درصد درآمد مشمول، طراحی شود.

● ارائه مدل ۶ مرحله‌ای استراتژی بقا و بازیابی SME ها در شرایط جنگی

در نهایت، این پژوهش یک مدل عملیاتی شش مرحله‌ای تحت عنوان «استراتژی بقا و بازیابی SME ها در شرایط جنگی» ارائه می‌دهد که در آن برای هر مرحله، تکالیف مشخصی برای بنگاه، دولت و نهادهای مدنی تعیین شده است:

مرحله اول. «انباشت نقدینگی و ساده‌سازی عملیاتی» است که در آن SME ها موظف‌اند ظرف ۴۸ تا ۷۲ ساعت اول پس از اعلام وضعیت جنگی، حداقل ۲۰ تا ۳۰ درصد سرمایه در گردش خود را به دارایی‌های با نقدشوندگی بالا و امن (طلا، دلار، استیبل کوین‌های معتبر و کالاهای اساسی غیرتحریمی) تبدیل کنند. دولت نیز موظف است وام‌های اضطراری ۱۵ روزه بدون بهره (به میزان دو ماه حقوق کارکنان) اعطا کرده و اقساط بانکی تمام SME ها واقع در مناطق جنگی درجه یک را تا ۹ ماه بدون جریمه دیرکرد به تعویق اندازد.

مرحله دوم. «تغییر مدل کسب و کار به سمت کالاها و خدمات ضروری» است. هر SME باید ظرف ۷۲ ساعت فهرستی از سه محصول یا خدمت ضروری که می‌تواند با مواد اولیه موجود در انبار یا قطعات تعویضی بومی تولید شود، به اتاق‌های اصناف یا سازمان صنعت، معدن و تجارت استانی اعلام کند. دولت نیز فهرستی از «۵۰ قلم کالای ممنوع‌الورود غیرضروری» اعلام کرده و حق تقدم خرید دولتی را به SME هایی بدهد که موفق به تولید داخلی کالاهای جایگزین واردات در این فهرست شوند.

مرحله سوم: «دیجیتالی سازی کم پنها و غیرمتمرکز» است. SMEها باید تمام امور مالی، بازاریابی و سفارش گیری را به پیام رسان های داخلی یا قابلیت کار آفلاین (سروش، اپتا، روبیکا، بله) منتقل کرده و بک آپ آفلاین از پایگاه داده مشتریان تهیه کنند. نصب ژنراتور خورشیدی قابل حمل ۲ تا ۵ کیلووات و روتر سیم کارت با آنتن خارجی و پشتیبانی از دو اپراتور متفاوت، برای تأمین برق و ارتباط اضطراری توصیه می شود. دولت باید «شبکه تجارت اضطراری» را بر بستر اینترنت ملی طراحی کند که امکان خرید و فروش B2B، تسویه پایاپای (تهاتر کالا با کالا)، اطلاع رسانی موجودی انبارهای بحرانی و درخواست حمل کالا بین استان ها را فراهم سازد.

مرحله چهارم: «همکاری زنجیره ای و تشکیل کنسرسیوم های محلی» است. در هر شهرک صنعتی یا هر منطقه با حداقل ۲۰ واحد SME، یک «کنسرسیوم مقابله با بحران» تشکیل شود که موافقت نامه اشتراک انبار، حمل و نقل، ژنراتور، نیروی کار ماهر و حتی مشتریان را امضا کند. دولت و استانداری ها «ستاد تأمین زنجیره SMEها» را با حضور نمایندگان وزارت صمت، اتاق بازرگانی، قرارگاه سازندگی سپاه و ارتش (برای لجستیک و سوخت)، هلال احمر و شورای اصناف تشکیل دهند.

مرحله پنجم: «مدیریت سرمایه انسانی و پیشگیری از فرار مغزها» است. SMEها باید جلسات توجیهی روزانه با کارکنان برگزار کرده و حقوق را به صورت ترکیبی (۵۰ درصد نقدی، ۵۰ درصد سهام شرکت یا کوپن خرید از SMEهای متحد) پرداخت کنند. برای نیروهای ماهر، اجازه کار از راه دور حتی در صورت خروج از کشور صادر شود. دولت «گذرنامه دیجیتال کارآفرینی» صادر کند که به صاحب SME و خانواده درجه یک او اجازه تردد آزاد بین استان ها، اولویت در اسکان اضطراری، دسترسی به مراکز درمانی و تخفیف در سوخت را بدهد. همچنین «صندوق بیمه بیکاری جنگی» ایجاد شود که به ازای هر کارمند رسمی، معادل ۱ درصد از فروش ماهانه واریز شود تا در صورت تعطیلی اجباری بنگاه، به مدت ۶ ماه حدود ۵۰ درصد حقوق کارکنان قابل تأمین باشد.

مرحله ششم: «طراحی خروج و بازسازی پس از بحران» است. زمانی که آتش بس برقرار شد، SMEها باید ظرف ۴۸ ساعت «تیم بازیابی» تشکیل دهند و اولویت اول را به حفظ مشتریان کلیدی (حتی با ارائه تخفیف های سنگین یا فروش زیان ده موقت برای شش ماه اول)، اولویت دوم را به ارزیابی خسارت و بازسازی خطوط تولید پرسود، و اولویت سوم را به ادغام با SMEهای مشابهی که در جنگ تعطیل شده اند اختصاص دهند. دولت نیز «بسته بازسازی فراگیر» را تصویب کند که شامل وام ۱۰ ساله یا ۲ سال تنفس و نرخ سود ۴ درصد، معافیت مالیاتی ۳ ساله برای بنگاه هایی که اشتغال را به سطح پیش از جنگ برگردانند، کمک بلاعوض تا ۵۰ درصد هزینه خرید ماشین آلات ساخت داخل، و اولویت در تخصیص سوخت، برق و مواد اولیه تحت کنترل دولت باشد. صندوق توسعه ملی می تواند منبع اصلی تأمین مالی این بسته باشد.

● جمع بندی

در پایان، تأکید می شود که بقای SMEها در جنگ ترکیبی، بیش از هر چیز به طراحی یک «اکوسیستم تاب آور غیرمتمرکز» وابسته است که در آن بنگاه های کوچک بتوانند به جای اتکا به حمایت های متمرکز دولتی، از طریق شبکه های محلی، فناوری های جایگزین (انرژی خورشیدی، ارزهای دیجیتال، ارتباطات غیرمتمرکز) و ترتیبات مالی غیررسمی (قرض الحسنه، تهاتر، وقف تولید) به حیات خود ادامه دهند. عدم توجه به این ویژگی ها و صرفاً کپی برداری از سیاست های کشورهای مانند روسیه (که دچار پارادوکس نرخ بهره شد) یا رژیم صهیونیستی (که از خنثی بودن جغرافیایی رنج برد)، نه تنها کمکی به SMEها نخواهد کرد، بلکه می تواند با ایجاد امید های واهی و هدایت منابع محدود به مسیرهای ناکارآمد، خسارت های جبران ناپذیری به همراه آورد.



راه‌های مدیریت اقتصادی در شرایط سخت

مؤثرترین سیاست‌های کوتاه‌مدت اقتصادی برای حفظ تولید بنگاه‌ها
با ۵ گام عملیاتی

در شرایط جنگی، اقتصاد یک کشور با مجموعه‌ای از اختلالات هم‌زمان در حوزه‌های مالی، تولیدی، نهادی و اجتماعی مواجه می‌شود. تخریب زیرساخت‌ها، اختلال در فعالیت بنگاه‌ها، کاهش شدید درآمدهای دولت، افزایش هزینه‌های عمومی، اختلال در تجارت و جابه‌جایی گسترده جمعیت، مجموعه‌ای از فشارهای متقاطع را بر اقتصاد وارد می‌کند. در چنین وضعیتی، سیاست‌گذاری اقتصادی ناگزیر است به جای دنبال کردن اهداف متعارف، بر حفظ حداقل کارکردهای اقتصاد تمرکز کند. به همین دلیل، اقدامات اقتصادی در دوره جنگ در قالب مجموعه‌ای از حوزه‌های سیاستی مشخص دسته‌بندی می‌شوند تا امکان مدیریت منسجم بحران فراهم شود. این دسته‌بندی بر این مبنا شکل می‌گیرد که در شرایط جنگ، اقتصاد از چند مسیر اصلی تحت فشار قرار می‌گیرد:

- ▲ بی‌ثباتی در سطح اقتصاد کلان و تضعیف عملکرد نهادهای مالی و دولتی
 - ▲ افزایش فشار اقتصادی و اجتماعی بر خانوارها
 - ▲ آسیب به زیرساخت‌های حیاتی که استمرار فعالیت اقتصادی به آن‌ها وابسته است
 - ▲ تهدید ظرفیت تولیدی اقتصاد به دلیل تعطیلی بنگاه‌ها، اختلال در زنجیره‌های تأمین و تضعیف سرمایه انسانی.
- بر این اساس، اقدامات اقتصادی در مرحله مدیریت بحران جنگ در چهار حوزه اصلی قابل دسته‌بندی است.

حفظ مدیریت اقتصاد کلان و تداوم عملکرد دولت

جنگ موجب کاهش رشد اقتصادی، تشدید آسیب‌پذیری مالی دولت، اختلال در تراز پرداخت‌ها و... می‌شود. در چنین شرایطی، مدیریت چارچوب اقتصاد کلان و حفظ عملکرد نهادهای مالی، پولی و مالیه عمومی اهمیت حیاتی پیدا می‌کند؛ زیرا بی‌ثباتی در این حوزه می‌تواند بحران اقتصادی را تشدید کرده و امکان مدیریت سایر حوزه‌ها را نیز از بین ببرد. استمرار فعالیت نظام بانکی، حفظ جریان‌های مالی و تداوم پرداخت‌های عمومی از جمله اقداماتی است که برای جلوگیری از فروپاشی ظرفیت حکمرانی اقتصادی ضروری تلقی می‌شود.

حمایت از خانوارهای آسیب‌پذیر

۲

جنگ با کاهش درآمدها، از دست رفتن فرصت‌های شغلی و جابه‌جایی گسترده جمعیت همراه است و در نتیجه فشار شدیدی بر سطح رفاه خانوارها وارد می‌کند. در چنین شرایطی، گسترش برنامه‌های حمایت اجتماعی، ارائه کمک‌های نقدی و تقویت نظام‌های حمایت اجتماعی برای حمایت از خانوارهای آسیب‌پذیر اهمیت اساسی دارد. در این چارچوب، حفظ دسترسی به خدمات سلامت و تأمین نیازهای اساسی جمعیت از جمله اقدامات کلیدی برای کاهش پیامدهای اجتماعی و اقتصادی جنگ محسوب می‌شود.

حفظ و بازگرداندن خدمات زیرساختی حیاتی

۳

زیرساخت‌هایی مانند انرژی، حمل‌ونقل، آب و ارتباطات ستون فقرات فعالیت اقتصادی را تشکیل می‌دهند و اختلال در آن‌ها می‌تواند فعالیت تولیدی و تجاری را به طور کامل مختل کند. از این رو، در شرایط جنگی تعمیر فوری زیرساخت‌های آسیب‌دیده، تأمین منابع مالی برای تداوم فعالیت شرکت‌های خدماتی و حفظ عملکرد شبکه‌های زیرساختی از اولویت‌های اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی محسوب می‌شود.

حفظ ظرفیت تولیدی اقتصاد

۴

جنگ با تعطیلی بنگاه‌ها، اختلال در زنجیره‌های تأمین و کاهش دسترسی به منابع مالی، ظرفیت تولیدی اقتصاد را به شدت تضعیف کند. در چنین شرایطی، سیاست‌های اقتصادی باید بر جلوگیری از ورشکستگی بنگاه‌های قابل دوام، تسهیل دسترسی آن‌ها به منابع مالی و کاهش فشارهای مقرراتی و مالیاتی تمرکز داشته باشند. در ادامه راهکارهای پیشنهادی برای حفظ ظرفیت تولیدی اقتصادی و عدم خروج بنگاه‌ها از چرخه فعالیت ارائه می‌شود.

● چارچوب سیاستی حفظ ظرفیت تولید اقتصادی در کوتاه‌مدت

در شرایط جنگی، یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاست‌گذاری اقتصادی آن است که چگونه می‌توان از فروپاشی ظرفیت‌های تولیدی اقتصاد در مواجهه با شوک‌های شدید جلوگیری کرد. با توجه به محدودیت منابع مالی دولت و شدت عدم اطمینان در اقتصاد جنگی، این مداخلات نمی‌تواند به صورت گسترده و بدون اولویت‌بندی اجرا شود. بنابراین لازم است سیاست‌های حمایتی بر اساس مجموعه‌ای از معیارهای مشخص طراحی شوند تا منابع حمایتی محدود دولت به بنگاه‌ها و بخش‌هایی اختصاص یابد که تداوم فعالیت آن‌ها بیشترین نقش را در حفظ ظرفیت تولید، ثبات بازارها و جلوگیری از گسترش اختلالات اقتصادی ایفا می‌کند.

بر همین اساس، اولین گام برای طراحی یک بسته سیاستی کارآمد انتخاب معیارهایی برای اولویت‌بندی حمایت از بنگاه‌ها در کوتاه‌مدت و با هدف حفظ ظرفیت تولید در شرایط جنگی است.

باید به این نکته توجه داشت که سیاست‌ها و سازوکارهای مدیریت اقتصادی برای حفظ ظرفیت تولید در زمان جنگ به شدت به ماهیت و افق زمانی جنگ وابسته است. در مراحل اولیه یک درگیری کوتاه‌مدت، بنگاه‌ها معمولاً با اتکا به ذخایر مالی، شبکه‌های تأمین موجود و انعطاف‌پذیری عملیاتی خود قادرند فعالیت اقتصادی را تا حدی حفظ کنند و در نتیجه سیاست‌های دولت بیشتر بر مدیریت شوک‌های فوری متمرکز می‌شود. اما در جنگ‌های طولانی و فرسایشی، این ظرفیت‌های درونی به تدریج فرسوده شده و اختلالات ساختاری در بازارها، زنجیره‌های تأمین، نیروی کار و زیرساخت‌ها پدیدار می‌شود. در چنین شرایطی، حفظ ظرفیت تولید مستلزم مداخله فعال دولت است تا بنگاه‌ها بتوانند مدل‌های کسب‌وکار خود را با شرایط اقتصاد جنگی سازگار کنند و استمرار فعالیت تولیدی تضمین شود.



بر این اساس، در چارچوب چنین تفکیکی میان مراحل مختلف جنگ، در گام نخست سیاست‌های حمایتی دولت باید با تمرکز ویژه بر بنگاه‌های کوچک و متوسط طراحی شود. این بنگاه‌ها اگرچه ستون اصلی اشتغال و فعالیت اقتصادی محسوب می‌شوند اما در مقایسه با بنگاه‌های بزرگ از ذخایر مالی نامناسب (به ویژه با توجه به شوک هزینه‌ای ناشی از تغییر نرخ ارز پیش از آغاز جنگ)، دسترسی محدود به منابع اعتباری و انعطاف‌پذیری کمتری در مواجهه با شوک‌های شدید برخوردارند. در نتیجه، شوک‌های اولیه ناشی از جنگ می‌تواند بسیار سریع‌تر به توقف فعالیت آن‌ها منجر شود. بنابراین، تمرکز اولیه سیاست‌های اقتصادی بر تثبیت فعالیت بنگاه‌های کوچک و متوسط، در عمل به معنای حفاظت از هسته عملیاتی اقتصاد و جلوگیری از فروپاشی ظرفیت‌های تولیدی در دوره شوک اولیه جنگ است.

علاوه بر اندازه بنگاه، معیار مهم دیگر برای تعیین اولویت سیاست حمایتی در کوتاه‌مدت، میزان اهمیت بنگاه در تداوم زنجیره‌های تأمین و تأمین کالاهای خدمات حیاتی اقتصاد است. در شرایط جنگی، هدف اصلی سیاست اقتصادی حفظ حداکثر ظرفیت تولید و جلوگیری از اختلال در گردش کالا و خدمات است؛ بنابراین بنگاه‌هایی که نقش کلگواهی در زنجیره‌های تأمین دارند یا در تأمین زیرساخت‌ها و نیازهای ضروری اقتصاد فعالیت می‌کنند، باید در اولویت حمایت قرار گیرند. این دسته می‌تواند شامل بنگاه‌های فعال در حوزه‌هایی مانند حمل‌ونقل و لجستیک، انبارداری و توزیع، فرآوری اولیه محصولات کشاورزی و تولید کالاهای اساسی باشد. استمرار فعالیت این بنگاه‌ها از یک سو از کمبود کالاهای اساسی جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر، اختلال به سایر بخش‌های اقتصادی سرایت نمی‌کند.

در چارچوب اقدامات مربوط به حفظ ظرفیت تولیدی اقتصاد یکی از اصول مهم سیاست‌گذاری آن است که حمایت‌های اقتصادی به گونه‌ای هدف‌گذاری شوند که از خروج بنگاه‌های قابل دوام از چرخه تولید جلوگیری شود. به بیان دیگر، تفاوت مهمی میان بنگاه‌های غیرقابل دوام و بنگاه‌های قابل دوام دارد. بنگاه‌های قابل دوام به بنگاه‌هایی اطلاق می‌شود که در شرایط عادی اقتصاد توانایی ادامه فعالیت، تولید و ایجاد ارزش افزوده را دارند و

مدل کسب و کار آن‌ها از نظر اقتصادی پایدار است. بنابراین اگر این بنگاه‌ها در دوره بحران به منابع مالی یا حمایت‌های سیاستی دسترسی پیدا کنند، قادر خواهند بود فعالیت تولیدی خود را ادامه دهند و پس از عبور از بحران نیز به فعالیت عادی بازگردند. بر همین اساس، یکی از اهداف مهم سیاست‌های اقتصادی در دوره جنگ آن است که از ورشکستگی زود هنگام این بنگاه‌ها جلوگیری شود. در نتیجه، منطق این رویکرد سیاستی آن است که منابع حمایتی محدود دولت باید به گونه‌ای تخصیص یابد که بنگاه‌هایی که از نظر اقتصادی سالم و پایدار هستند اما در اثر اختلالات ناشی از جنگ با مشکل مواجه شده‌اند، بتوانند فعالیت خود را ادامه دهند.

یکی دیگر از معیارهای مهم برای تعیین اولویت حمایت در شرایط جنگی، اهمیت بنگاه در اشتغال است. در اقتصاد جنگی، حفظ ثبات اجتماعی و جلوگیری از شوک‌های گسترده در بازار کار نیز همانند حفظ سطح تولید اهمیت دارد. بنگاه‌هایی که تعداد زیادی نیروی کار را به کار گرفته‌اند، در صورت توقف فعالیت می‌توانند به سرعت موجی از بیکاری ایجاد کنند. در چنین شرایطی، تعطیلی بنگاه‌ها می‌تواند فشار مضاعفی بر ساختار اجتماعی وارد کند و حتی به بی‌ثباتی اجتماعی منجر شود.

بر این اساس، مهم‌ترین اولویت‌های سیاست حمایتی در کوتاه‌مدت را می‌توان به شرح زیر جمع‌بندی کرد:

- ▲ تمرکز بر بنگاه‌های کوچک و متوسط
 - ▲ حمایت از بنگاه‌های دارای نقش گلوگاهی در زنجیره‌های تأمین
 - ▲ اولویت دادن به بنگاه‌های قابل دوام از نظر اقتصادی
 - ▲ حفظ بنگاه‌های با ضریب اشتغال بالا
- با توجه به این چارچوب اولویت‌بندی، مؤثرترین سیاست‌های کوتاه‌مدت اقتصادی برای حفظ تولید بنگاه‌ها در شرایط جنگی را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

● تأمین نقدینگی و سرمایه در گردش بنگاه‌ها

برای تحقق سیاست حفظ جریان نقدینگی و تأمین سرمایه در گردش بنگاه‌ها در شرایط جنگی، دولت باید مجموعه‌ای از ابزارها را فعال کند. موفقیت این سیاست زمانی حاصل می‌شود که مداخلات دولت سریع، هدفمند و موقت باشند و مستقیماً به کاهش شکاف نقدینگی کوتاه‌مدت بنگاه‌ها منجر شوند. مهم‌ترین راهکارهای عملیاتی در این زمینه عبارتند از:

- ▲ ایجاد خطوط اعتباری ویژه در شبکه بانکی با پشتوانه منابع بانک مرکزی یا صندوق توسعه ملی؛
- ▲ اجرای برنامه‌های تضمین اعتباری دولتی برای پوشش بخشی از ریسک نکول وام‌ها تا انگیزه بانک‌ها برای اعطای تسهیلات به بنگاه‌های آسیب‌دیده از جنگ افزایش یابد؛
- ▲ یارانه نرخ بهره تسهیلات سرمایه در گردش؛
- ▲ تعویق بازپرداخت اقساط تسهیلات بانکی؛
- ▲ ایجاد صندوق‌های اضطراری تأمین مالی بنگاه‌ها برای پرداخت سریع تسهیلات کوتاه‌مدت؛
- ▲ تسریع در پرداخت مطالبات بنگاه‌ها از دولت و جلوگیری از ایجاد بدهی‌های معوق دولتی به پیمانکاران و تأمین‌کنندگان؛
- ▲ فراهم کردن امکان استفاده از وثایق جایگزین مانند ضمانت‌نامه‌های دولتی، قراردادهای فروش یا موجودی انبار به جای وثایق سنتی بانکی؛
- ▲ ایجاد سامانه آنلاین درخواست تسهیلات اضطراری برای کاهش بوروکراسی و تسریع فرآیند تخصیص منابع مالی به بنگاه‌ها.

● کاهش هزینه تولید از طریق تعویق مالیات، حق بیمه و سایر پرداخت‌های

دولتی

در شرایط جنگی، یکی از ابزارهای مهم سیاست‌گذاری برای جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌ها، کاهش فشار هزینه تولید از طریق تعویق یا تعدیل موقت پرداخت‌های دولتی است. در چنین شرایطی، اگر تعهدات مالی آن‌ها نسبت به دولت از جمله مالیات‌ها، حق بیمه‌های اجتماعی، عوارض و سایر پرداخت‌های الزامی بدون انعطاف ادامه یابد، بخش مهمی از منابع نقدی بنگاه‌ها به جای تأمین هزینه‌های عملیاتی صرف پرداخت تعهدات دولتی خواهد شد. این امر می‌تواند بحران نقدینگی بنگاه‌ها را تشدید کند. از این رو، یکی از سیاست‌های متداول در اقتصادهای درگیر بحران، اعطای مهلت یا تعویق در پرداخت تعهدات مالی بنگاه‌ها به دولت است. این سیاست در واقع نوعی تسهیل مالی غیرمستقیم محسوب می‌شود که بدون نیاز به پرداخت مستقیم منابع بودجه‌ای، بخشی از فشار مالی کوتاه‌مدت بر بنگاه‌ها را کاهش می‌دهد و به آن‌ها اجازه می‌دهد منابع نقدی خود را برای حفظ تولید، پرداخت دستمزدها و تأمین مواد اولیه استفاده کنند.

▲ تعویق موقت پرداخت مالیات بنگاه‌ها برای یک دوره مشخص تا زمان تثبیت شرایط اقتصادی

▲ تعویق پرداخت حق بیمه‌های تأمین اجتماعی برای بنگاه‌هایی که نیروی کار خود را حفظ می‌کنند

▲ تعلیق جریمه‌ها و جرایم دیرکرد مالیاتی و بیمه‌ای برای جلوگیری از افزایش بدهی‌های انباشته بنگاه‌ها

▲ کاهش یا تعویق عوارض و هزینه‌های انرژی.

● تضمین تداوم تأمین انرژی و برق

سیاست تضمین تداوم تأمین انرژی برای بنگاه‌های تولیدی در شرایط جنگی از آن جهت اهمیت دارد که اختلال در زیرساخت انرژی به توقف تولید صنعتی منجر نشود. چراکه حملات به زیرساخت‌های انرژی می‌تواند در مدت کوتاهی بخش بزرگی از ظرفیت تولید را مختل کند؛ بنابراین سیاست انرژی در شرایط جنگی عملاً به یک سیاست صنعتی اضطراری تبدیل می‌شود. مهم‌ترین راهکارهای عملیاتی در این حوزه عبارت‌اند از:

▲ ایجاد اولویت تأمین برق برای واحدهای تولیدی راهبردی (بر اساس معیارهای بخش قبلی) از طریق تعریف فهرست صنایع حیاتی و اختصاص سهمیه پایدار برق به این واحدها در زمان محدودیت عرضه؛

▲ تأمین ژنراتورهای اضطراری صنعتی برای بنگاه‌های تولیدی؛

▲ ایجاد ذخایر راهبردی سوخت برای ژنراتورهای صنعتی شامل گازوئیل یا گاز مایع، به‌ویژه در مناطق صنعتی که در معرض اختلال شبکه برق قرار دارند؛

▲ تسریع در تعمیر و بازسازی زیرساخت‌های آسیب‌دیده انرژی از طریق تشکیل تیم‌های تخصصی تعمیرات اضطراری؛

برای تحقق سیاست حفظ جریان نقدینگی و تأمین سرمایه در گردش بنگاه‌ها در شرایط جنگی، دولت باید مجموعه‌ای از ابزارها را فعال کند. موفقیت این سیاست زمانی حاصل می‌شود که مداخلات دولت سریع، هدفمند و موقت باشند و مستقیماً به کاهش شکاف نقدینگی کوتاه‌مدت بنگاه‌ها منجر شوند. در شرایط جنگی، یکی از ابزارهای مهم سیاست‌گذاری برای جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌ها، کاهش فشار هزینه تولید از طریق تعویق یا تعدیل موقت پرداخت‌های دولتی است. در چنین شرایطی، اگر تعهدات مالی آن‌ها نسبت به دولت از جمله مالیات‌ها، حق بیمه‌های اجتماعی، عوارض و سایر پرداخت‌های الزامی بدون انعطاف ادامه یابد، بخش مهمی از منابع نقدی بنگاه‌ها به جای تأمین هزینه‌های عملیاتی صرف پرداخت تعهدات دولتی خواهد شد.

- ▲ ایجاد کریدورهای حفاظت شده انرژی برای انتقال سوخت و تجهیزات برق به مناطق صنعتی و جلوگیری از اختلال در تأمین انرژی واحدهای تولیدی؛
- ▲ استقرار مراکز مدیریت بحران انرژی در مناطق صنعتی برای هماهنگی میان وزارت برق، شرکت های برق و واحدهای تولیدی در زمان بروز اختلالات.

● حفظ جریان لجستیک و زنجیره تأمین

- اختلال در مسیرهای حمل و نقل، تخریب زیرساخت های لجستیکی، بسته شدن بنادر و ایجاد گلوگاه های مرزی از مهم ترین عواملی هستند که حتی در صورت فعال بودن خطوط تولید، امکان ادامه فعالیت اقتصادی پنگاه ها را محدود می کنند. در چنین شرایطی هدف سیاست گذار باید حفظ پیوستگی جریان مواد اولیه و کالاهای نهایی در زنجیره تولید باشد. مهم ترین راهکارهای عملیاتی در این حوزه عبارت اند از:
- ▲ ایجاد کریدورهای لجستیکی اضطراری برای کالاهای تولیدی به ویژه برای انتقال مواد اولیه و کالاهای واسطه ای به واحدهای صنعتی؛
 - ▲ اولویت دهی به حمل و نقل کالاهای تولیدی در شبکه ریلی و جاده ای از طریق تخصیص سهمیه ناوگان حمل و نقل به صنایع حیاتی؛
 - ▲ برنامه ریزی مسیرهای جایگزین حمل و نقل در صورت تخریب یا ناامن شدن مسیرهای اصلی لجستیکی؛
 - ▲ ایجاد پایانه های موقت لجستیکی و مراکز توزیع منطقه ای برای تجمیع، ذخیره و توزیع کالاها در مناطق امن تر؛
 - ▲ تسهیل و تسریع تشریفات گمرکی و ترخیص کالا برای مواد اولیه و کالاهای واسطه ای مورد نیاز صنایع؛
 - ▲ تشکیل ستاد هماهنگی لجستیک جنگی با مشارکت نهادها و وزارتخانه های مرتبط؛
 - ▲ ذخیره سازی راهبردی مواد اولیه و کالاهای واسطه ای در صنایع حیاتی برای کاهش آسیب پذیری زنجیره تولید.

● تثبیت تقاضا از طریق خریدهای دولتی

- در شرایط جنگی، یکی از مهم ترین ابزارهای دولت برای جلوگیری از کاهش شدید تولید پنگاه ها، تثبیت تقاضا از طریق سیاست های خرید دولتی و تقویت نقش دولت به عنوان خریدار نهایی است. شوک جنگی علاوه بر اختلال در عرضه از طریق کاهش تقاضای مؤثر نیز به بخش تولید منتقل می شوند. کاهش درآمد خانوارها، نااطمینانی اقتصادی، اختلال در بازارهای صادراتی و تعویق سرمایه گذاری بخش خصوصی باعث می شود پنگاه ها با کاهش شدید سفارشات مواجه شوند. در چنین شرایطی حتی پنگاه هایی که از نظر فنی و مالی قادر به تولید هستند، به دلیل نبود تقاضای کافی ناچار به کاهش تولید یا تعطیلی می شوند. از این رو، دولت می تواند با استفاده از ابزار خریدهای عمومی نقش مهمی در حفظ سطح فعالیت اقتصادی ایفا کند و از طریق ایجاد تقاضای پایدار برای محصولات داخلی، ظرفیت تولید پنگاه ها را حفظ کند.
- ▲ افزایش حجم خریدهای دولتی از تولیدکنندگان داخلی به ویژه در بخش هایی که دارای پیوندهای گسترده با سایر بخش های اقتصادی هستند؛
 - ▲ پرداخت سریع مطالبات پیمانکاران و تأمین کنندگان دولتی به منظور جلوگیری از ایجاد بحران نقدینگی در پنگاه هایی که با دولت قرارداد دارند؛
 - ▲ خرید تضمینی برای برخی محصولات صنعتی یا کشاورزی که با افت شدید تقاضا مواجه شده اند؛
 - ▲ تخصیص بودجه های اضطراری برای خرید کالاهای اساسی و تجهیزات تولیدی از تولیدکنندگان داخلی.



مجتبی قاسمی

مدیر مطالعات کسب و کار مرکز پژوهش‌های اتاق ایران



نرگس مرادی

رئیس گروه مالیات و تامین اجتماعی مرکز پژوهش‌های اتاق ایران

ارزیابی سیاست‌های حمایتی دولت از بنگاه‌ها در دوره جنگ تحمیلی سوم ضرورت گذار از سیاست‌های «تنفسی-تسهیلی»

در شرایط جنگی، سیاست‌گذاری اقتصادی از منطق متعارف فاصله گرفته و به سمت «مدیریت بقا» حرکت می‌کند. در چنین فضایی، حمایت از بنگاه‌ها نه تنها به عنوان یک هدف اقتصادی، بلکه به عنوان یک ضرورت راهبردی برای حفظ ظرفیت تولید ملی، تداوم اشتغال و پشتیبانی از جبهه‌های مختلف جنگ تلقی می‌شود. ارزیابی حمایت‌های دولت آن گونه که مصوبات و ابلاغ‌ها و اعلان‌های مختلف (گردآوری شده در ادامه گزارش حاضر) نشان می‌دهد، اگرچه در برخی ابعاد توانسته نقش تثبیت‌کننده اولیه ایفا کند، اما از منظر اقتصاد بحران، در دستیابی به سطح مطلوب حمایت از بنگاه‌ها با کاستی‌های جدی مواجه است.

در گام نخست، باید اذعان کرد که جهت‌گیری کلی سیاست‌ها، بر جلوگیری از فروپاشی بنگاه‌ها متمرکز است. اقداماتی نظیر امهال بدهی‌ها، تعویق تعهدات مالیاتی و بیمه‌ای، و کاهش فشارهای نهادی، همگی در چارچوب سیاست‌های «تنفسی» قابل تحلیل هستند. این نوع سیاست‌ها، که به بنگاه‌ها فرصت می‌دهند تا در کوتاه‌مدت از فشار نقدینگی رهایی یابند، در مراحل اولیه بحران کاملاً ضروری‌اند. به‌ویژه در شرایطی که شوک جنگی باعث اختلال در جریان درآمدی بنگاه‌ها می‌شود، تعلیق موقت تعهدات می‌تواند از شکل‌گیری موج ورشکستگی جلوگیری کند. از این منظر، سیاست‌های موردنظر می‌تواند در ایفای نقش ضربه‌گیر اولیه عملکردی قابل قبول داشته باشد.

با این حال، محدود ماندن سیاست‌ها به ابزارهای تعویقی، مهم‌ترین ضعف ساختاری آن‌ها محسوب می‌شود. در اقتصاد جنگی، صرفاً به تعویق انداختن تعهدات، به معنای انتقال بحران به آینده است، نه حل آن. بنگاه‌ها در نهایت باید بدهی‌های انباشته‌شده را بازپرداخت کنند، آن هم در شرایطی که ممکن است تقاضا همچنان ضعیف و هزینه‌ها بالا باشد. در نتیجه، نبود ابزارهای «تزریقی» مانند کمک‌های بلاعوض، یارانه مستقیم تولید، یا سرمایه‌گذاری دولتی در بنگاه‌های استراتژیک باعث می‌شود که توان واقعی بنگاه‌ها برای ادامه فعالیت به‌طور معناداری تقویت نشود.

یکی دیگر از نقاط ضعف مهم سیاست‌ها، کوشش دولت برای حل مشکلات از طریق پرداخت وام است به شرط حفظ اشتغال. اعطای تسهیلات با نرخ بهره رسمی، حتی اگر عملاً توسط بانک‌ها پرداخت شود و با شرایط بازپرداخت تسهیل شده همراه باشد، در عمل می‌تواند به تضعیف بیشتر بنگاه‌ها منجر شود. پرداخت وام به مبلغ ۱۵ میلیون تومان به ازای حفظ اشتغال در چند ماه منوط به ارائه اسناد بیمه‌ای، اولاً مورد استقبال بنگاه‌ها قرار نمی‌گیرد و ثانیاً هیچ اثربخشی نخواهد داشت. به این ترتیب، وام‌های اعطایی نه تنها به احیای بنگاه‌ها کمک نمی‌کنند، بلکه به انباشت بدهی و تشدید شکنندگی مالی آن‌ها می‌انجامند.

از منظر ساختاری نیز، سیاست‌های حمایتی متفرق اعلام شده، فاقد یک رویکرد راهبردی در اولویت‌بندی بنگاه‌هاست. در اقتصاد جنگی، همه بنگاه‌ها از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. برخی بخش‌ها نظیر صنایع غذایی، دارویی، انرژی و لجستیک نقش حیاتی در پایداری اقتصادی و اجتماعی ایفا می‌کنند و باید در تخصیص منابع در اولویت قرار گیرند. با این حال، در سیاست‌های مورد بررسی، نشانه‌ای از وجود چنین اولویت‌بندی هدفمندی مشاهده نمی‌شود و حمایت‌ها به صورت نسبتاً یکنواخت توزیع شده‌اند. این امر می‌تواند به تخصیص غیر بهینه منابع کمیاب در شرایط جنگی منجر شود.

در عین حال، یکی از جنبه‌های مثبت سیاست‌ها، توجه به کاهش اصطکاک‌های نهادی و تسهیل محیط کسب و کار است. تعلیق محدودیت‌های بانکی، تسهیل فرآیندهای تجاری، و تمدید مجوزها، همگی به کاهش هزینه‌های غیرضروری بنگاه‌ها کمک می‌کنند. در شرایط بحران، که زمان و انعطاف‌پذیری اهمیت بالایی دارند، این اقدامات می‌توانند نقش مهمی در حفظ فعالیت بنگاه‌ها ایفا کنند. با این حال، باید توجه داشت که این دسته از سیاست‌ها، اگرچه لازم‌اند، اما به تنهایی کافی نیستند و نمی‌توانند جایگزین حمایت‌های مالی مستقیم شوند. به طور خلاصه، می‌توان گفت که سیاست‌های حمایتی دولت در حوزه حمایت از بنگاه‌ها، بیش از آنکه یک برنامه جامع و متسجم تثبیت اقتصادی باشد، یک مجموعه اقدامات اضطراری برای جلوگیری از فروپاشی فوری است. این سیاست‌ها در کوتاه‌مدت می‌توانسته فشارهای حاد را کاهش دهد و زمان بخرد، اما در غیاب سیاست‌های عمیق‌تر و فعال‌تر، نمی‌تواند پایداری بنگاه‌ها را در افق میان‌مدت تضمین کند. برای ارتقای اثربخشی این بسته، لازم است که سیاست‌گذار از رویکرد صرفاً تعویقی فاصله گرفته و به سمت ترکیبی از حمایت‌های مالی مستقیم، کاهش هزینه تامین مالی، اولویت‌بندی استراتژیک صنایع، ایجاد مسیرهای ترانزیت امن جایگزین برای ورود مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای برای بنگاه‌ها، اولویت‌بندی هدفمند تخصیص ارز و هماهنگی با سیاست‌های تقاضامحور حرکت کند. تنها در این صورت است که می‌توان انتظار داشت بنگاه‌ها نه فقط زنده بمانند، بلکه توان ادامه فعالیت در یک اقتصاد جنگی فرسایشی را نیز حفظ کنند.

● فاصله زیاد تصویب تا اجرا

در تحلیل سیاست‌های حمایتی از بنگاه‌ها در شرایط جنگی، تمرکز صرف بر «طراحی سیاست» می‌تواند به نتیجه‌گیری‌های گمراه‌کننده منجر شود. تجربه عملی، به ویژه در اقتصادهایی با چالش‌های نهادی، نشان می‌دهد که فاصله میان «تصویب» و «اجرا» گاه آن‌چنان عمیق است که عملاً سیاست‌های اعلام شده فاقد اثر واقعی می‌شوند.

در سطح اسمی، بسته حمایتی دولت مجموعه‌ای از اقدامات تنفسی و تسهیلی را در بر می‌گیرد که می‌تواند، در صورت اجرای کامل، به کاهش فشار نقدینگی و جلوگیری از ورشکستگی بنگاه‌ها کمک کند. اما شواهد تجربی از دوره‌های مشابه (مانند جنگ ۱۲ روزه) نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از این مصوبات، در سطح اجرا

در اقتصاد جنگی، اعتماد بخش خصوصی به دولت یک دارایی حیاتی محسوب می‌شود. اگر بنگاه‌ها تجربه کنند که مصوبات حمایتی به‌طور کامل اجرا نمی‌شود، اعتبار سیاست‌گذار در اعلام برنامه‌های بعدی نیز کاهش می‌یابد. در چنین فضایی، حتی سیاست‌های قوی‌تر و مؤثرتر نیز ممکن است با بی‌اعتمادی مواجه شوند و اثرگذاری خود را از دست بدهند. به بیان دیگر، مشکل صرفاً عدم اجرای یک سیاست خاص نیست، بلکه فرسایش تدریجی سرمایه اعتماد در اقتصاد است. با لحاظ این واقعیت، ارزیابی کفایت سیاست‌های حمایتی باید از «کفایت طراحی» به «کفایت عملیاتی» تغییر یابد

با موانع جدی مواجه شده‌اند. این موانع می‌توانند شامل مقاومت شبکه بانکی، ناهماهنگی دستگاه‌های اجرایی، محدودیت‌های منابع مالی، یا حتی تأخیر زیاد در تدوین و ابهام در دستورالعمل‌های اجرایی باشند. در چنین شرایطی، سیاست‌ها از حالت «ابزار مؤثر» به «اعلامیه‌های کم‌اثر» تنزل می‌یابند.

از منظر اقتصاد بحران، این شکاف اجرایی پیامدهای بسیار مهمی دارد. نخست آنکه بنگاه‌ها تصمیمات خود را نه بر اساس مصوبات رسمی، بلکه بر پایه «انتظارات قابل اتکا» تنظیم می‌کنند. اگر فعالان اقتصادی به این جمع‌بندی برسند که سیاست‌های حمایتی به‌طور کامل اجرا نخواهد شد، اثر انتظاری این سیاست‌ها از بین می‌رود. در نتیجه، حتی اعلام سیاست‌های حمایتی نیز نمی‌تواند از رفتارهای احتیاطی شدید مانند کاهش تولید، یا تعدیل نیروی کار جلوگیری کند.

دوم آنکه، در غیاب اجرای مؤثر، همان سیاست‌های تنفسی نیز کارکرد خود را از دست می‌دهند. برای مثال، امهال بدهی یا تعلیق تعهدات مالیاتی، اگر در سطح شعب بانکی یا ادارات مالیاتی به‌طور یکنواخت اجرا نشود، به یک منبع نااطمینانی تبدیل می‌شود. برخی بنگاه‌ها ممکن است از این مزایا بهره‌مند شوند، در حالی که دیگران همچنان تحت فشار باقی بمانند. این ناهمگنی در اجرا، علاوه بر کاهش اثربخشی کلان سیاست، می‌تواند به بی‌عدالتی و اختلال در رقابت نیز منجر شود.

سومین پیامد مهم، تضعیف اعتبار سیاست‌گذار است. در اقتصاد

جنگی، اعتماد بخش خصوصی به دولت یک دارایی حیاتی محسوب می‌شود. اگر بنگاه‌ها تجربه کنند که مصوبات حمایتی به‌طور کامل اجرا نمی‌شود، اعتبار سیاست‌گذار در اعلام برنامه‌های بعدی نیز کاهش می‌یابد. در چنین فضایی، حتی سیاست‌های قوی‌تر و مؤثرتر نیز ممکن است با بی‌اعتمادی مواجه شوند و اثرگذاری خود را از دست بدهند. به بیان دیگر، مشکل صرفاً عدم اجرای یک سیاست خاص نیست، بلکه فرسایش تدریجی سرمایه اعتماد در اقتصاد است.

با لحاظ این واقعیت، ارزیابی کفایت سیاست‌های حمایتی باید از «کفایت طراحی» به «کفایت عملیاتی» تغییر یابد. در این چارچوب، می‌توان گفت که سیاست‌های موردنظر حتی اگر از نظر طراحی در سطح متوسط ارزیابی شود، از منظر اجرا در سطحی به مراتب پایین‌تر قرار می‌گیرد. در واقع، شکاف اجرایی باعث می‌شود که حتی نقاط قوت محدود سیاست‌ها مانند کاهش فشارهای نهادی نیز به‌طور کامل محقق نشوند. در نتیجه، اثر واقعی سیاست‌ها بر بنگاه‌ها احتمالاً بسیار کمتر از آن چیزی است که در تحلیل مبتنی بر متن مصوبات برآورد می‌شود. این وضعیت همچنین ضعف‌های ساختاری عمیق‌تری را آشکار می‌کند. نبود یک نهاد متمرکز برای فرماندهی اقتصاد جنگ، عدم وجود سازوکارهای نظارت و پایش اجرای سیاست‌ها، و فقدان نظام پاسخگویی مشخص، همگی عواملی هستند که به شکاف میان سیاست و اجرا دامن می‌زنند. در اقتصادهای موفق در شرایط جنگی، معمولاً سازوکارهای سخت‌گیرانه‌ای برای اطمینان از اجرای سریع و یکنواخت سیاست‌ها وجود دارد. در مقابل، در غیاب چنین سازوکارهایی، حتی بهترین سیاست‌ها نیز در سطح کاغذ باقی می‌مانند.

● رویکرد پیشنهادی

در شرایط جنگی، ماهیت مداخله دولت در اقتصاد ناگزیر دچار یک دگرگونی بنیادین می‌شود. اگر در مراحل اولیه شوک، سیاست‌گذار تلاش می‌کند با ابزارهای تنفسی و تسهیلی از فروپاشی فوری بنگاه‌ها و بازارها جلوگیری کند، در تداوم بحران، به‌ویژه پس از گذشت چندین هفته از جنگ، این رویکرد دیگر کفایت ندارد. امری که به دلیل کاهش موجودی انبار و ذخیره مواد اولیه بنگاه‌ها توان تولیدی آن‌ها به شدت تحت تأثیر منفی قرار گرفته و منجر به اختلال جدی در سمت عرضه اقتصاد می‌شود. به این ترتیب، اقتصاد وارد مرحله‌ای می‌شود که در آن نه فقط «بقا»، بلکه «پایداری» و «بازفعال‌سازی» اهمیت پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی، گذار از سیاست‌های «تنفسی-تسهیلی» به یک بسته سیاستی «جبرانی-تحریکی» ضروری است.

رویکرد تنفسی-تسهیلی اساساً بر تعویق فشارها با اقداماتی مانند امهال بدهی‌ها، تعلیق مالیات، تمدید تعهدات و تسهیل دسترسی به اعتبار استوار است. این ابزارها، هرچند برای مهار شوک اولیه ضروری‌اند، اما یک ویژگی مشترک دارند که مشکل را حل نمی‌کنند، بلکه آن را به آینده منتقل می‌کنند. آینده‌ای که با فرسایشی شدن جنگ چندان دور هم نیست. در مقابل، رویکرد جبرانی-تحریکی مبتنی بر پذیرش این واقعیت است که در شرایط جنگی، بخشی از درآمدها و ظرفیت‌های اقتصادی به‌طور واقعی از بین می‌روند و باید به‌صورت مستقیم جایگزین شوند. بنابراین، دولت از نقش «تسهیل‌گر» به نقش «جبران‌کننده و محرک فعال» تغییر وضعیت می‌دهد.

نخستین ستون این رویکرد، سیاست‌های جبرانی است که هدف آن‌ها جایگزینی درآمد از دست‌رفته است. مهم‌ترین ابزار در این حوزه، بارانه دستمزد است. در این سیاست، دولت بخشی از حقوق کارکنان را مستقیماً پرداخت می‌کند، مشروط به اینکه بنگاه‌ها نیروی کار خود را حفظ کنند. این ابزار، هم‌زمان دو کارکرد دارد. از یک سو از افزایش بیکاری جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر، تقاضای مصرفی را در اقتصاد حفظ می‌نماید. در غیاب چنین سیاستی، حتی اگر بنگاه‌ها از نظر حقوقی یا مالی ورشکسته نشوند، کاهش درآمد خانوارها به افق شدید تقاضا و در نهایت رکود عمیق‌تر منجر خواهد شد.

مؤلفه دیگر در این ستون، جبران زیان بنگاه‌ها است. برخلاف وام که باید بازپرداخت شود، در شرایط جنگی دولت باید بخشی از زیان واقعی بنگاه‌های آسیب‌دیده را به‌صورت کمک بلاعوض یا اعتبارات مالیاتی قابل استرداد جبران کند. این اقدام به‌ویژه برای بخش‌هایی که مستقیماً از جنگ آسیب دیده‌اند مانند حمل‌ونقل، گردشگری یا صنایع وابسته به واردات ضروری است. در غیر این صورت، بدهی‌های انباشته پس از پایان بحران می‌تواند موجی از ورشکستگی‌های تأخیری ایجاد کند.

ستون دوم، سیاست‌های تحریکی است که هدف آن‌ها افزایش فعالانه تقاضای کل است. در اینجا دولت دیگر صرفاً به دنبال جلوگیری از سقوط نیست، بلکه به دنبال به حرکت درآوردن اقتصاد است. یکی از ابزارهای کلیدی در این حوزه، تحریک مصرف از طریق کارت‌های خرید حمایتی یا کوپن‌های دیجیتال است که به‌طور هدفمند برای کالاهای داخلی طراحی می‌شوند. این سیاست به‌صورت هم‌زمان از خانوارها حمایت کرده و تقاضا برای تولید داخلی ایجاد می‌کند. قابل ذکر است که دولت در این حوزه اقدامات متعدد و موثری را به عمل آورده است. البته این سیاست برای صنایعی که به شدت وابسته به واردات نهاده‌ها و مواد اولیه از خارج از کشور هستند، بدون در نظر گرفتن مسیرهای ترانزیت جایگزین امن و نیز طراحی مکانسیم‌های تخصیص ارز سریع‌تر و چابک‌تر یا توفیق همراه نبوده و به دلیل اختلال در عرضه بازار، به تبع تقاضای بازار نیز بی‌پاسخ مانده و رفاه خانوارها نیز با کاهش همراه خواهد شد. این امر به‌ویژه در مورد صنایع حیاتی وابسته به واردات نهاده‌های خارجی بسیار حائز اهمیت است.

در کنار آن، تحریک سرمایه‌گذاری اهمیت دارد. در شرایطی که عدم قطعیت به شدت افزایش یافته، بخش خصوصی تمایلی به سرمایه‌گذاری ندارد. بنابراین، دولت باید با ارائه وام‌های کم‌بهره یا نزدیک به صفر، یارانه‌های سرمایه‌گذاری و مشوق‌های مالیاتی، این خلأ را پر کند. تمرکز این سیاست‌ها باید بر صنایع حیاتی و بخش‌هایی باشد که می‌توانند وابستگی به واردات را در شرایطی که مرزها اغلب بسته هستند، کاهش دهند.

در کنار این دو ستون، مجموعه‌ای از ابزارهای ترکیبی نیز وجود دارد که هم‌زمان کارکرد جبرانی و تحریکی دارند. اعتبارهای مالیاتی قابل بازپرداخت، که در صورت زیان بنگاه به پرداخت نقدی تبدیل می‌شوند، نمونه‌ای از این ابزارها هستند. همچنین، تبدیل پدهی بنگاه‌ها به سهام یا حتی ملی‌سازی موقت بنگاه‌های استراتژیک در شرایط بحرانی، می‌تواند به حفظ ظرفیت تولیدی کشور کمک کند بدون آنکه فشار مالی غیرقابل‌تحملی بر بنگاه‌ها وارد شود.

با این حال، موفقیت این رویکرد به چند شرط اساسی وابسته است. نخست، تأمین مالی پایدار است. ابزارهایی مانند اوراق قرضه جنگ، مالیات‌های موقت بر سودهای غیرمنتظره و در مواردی استقاده کنترل‌شده از منابع بانک مرکزی، باید به کار گرفته شوند. دوم، هدف‌گیری دقیق است. منابع محدود باید به گونه‌ای تخصیص یابند که بیشترین اثر را بر دهک‌های پایین و صنایع حیاتی داشته باشند. و سوم، موقتی اما قاطع بودن سیاست‌ها است. در شرایط بحران، اقدامات کوچک و تدریجی کارایی لازم را ندارند.

در نهایت، تفاوت میان دو رویکرد را می‌توان به سادگی چنین خلاصه کرد: سیاست‌های تنفسی-تسهیلی، اقتصاد را زنده نگه می‌دارند، اما سیاست‌های جبرانی-تحریکی آن را به حرکت درمی‌آورند. در شرایطی که جنگ وارد فاز فرسایشی می‌شود، تکیه صرف بر ابزارهای تعویقی نه تنها کافی نیست، بلکه می‌تواند به انباشت مشکلات در آینده‌ای نه‌چندان دور منجر شود. بنابراین، گذار به یک بسته جبرانی-تحریکی نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای حفظ پایداری اقتصادی و اجتماعی در دوران جنگ است.

تفاوت‌های رویکردها		
ویژگی	تنفسی-تسهیلی	جبرانی-تحریکی
ماهیت	تعویق	تزریق
ابزار	وام، امهال	یارانه، کمک یلانموض
اثر	کوتاه‌مدت	پایدارتر
اشتغال	غیرمستقیم	مستقیم حفظ می‌شود

● مدیریت منابع

با توجه به شرایط کشور در سال‌های اخیر و همین‌طور شرایط ناظر بر بودجه سال ۱۴۰۵، پیشنهاد اصلی آن است که بخشی از منابع حاصل از عوارض و فروش افزایش‌یافته نفت که با مدیریت تنگه هرمز حاصل می‌شود، به سیاست‌های پیشنهادی در این بخش اختصاص یابد. قابل توجه آن که یک اشتباه اصلی آن است که منابع حاصل از مدیریت تنگه هرمز به مخارج جاری اختصاص یابند که خود موجب تعمیق مشکلات اقتصادی و تورم خواهد شد. پیشنهاد می‌شود بخشی از منابع مذکور به فعالیت‌های مولد اقتصادی به ویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط در بخش خصوصی اختصاص یابند. این امر علاوه بر اثرات مثبت اقتصادی سبب کنترل اشتغال و معیشت شده و پیامدهای اجتماعی ناشی از جنگ را با ابزارهای اقتصادی مدیریت می‌کند.



حسین رحمانی زاده

پژوهشگر مرکز پژوهش های اتاق ایران



آیدا ابولنابی

رئیس گروه مطالعات بین الملل و دیپلماسی اقتصادی
مرکز پژوهش های اتاق ایران

پیامدهای جنگ بر وضعیت واردات و صادرات

به سوی بازیگر بندی تجارت

ادبیات نظری، بر نقش بازدارنده تجارت در برابر درگیری تاکید دارد و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی را عاملی در جهت کاهش احتمال درگیری می داند. با این حال، این چارچوب تحلیلی در مواجهه با واقعیت های پیچیده اقتصاد جهانی معاصر با محدودیت هایی مواجه است. پژوهش های اخیر نشان می دهند که رابطه میان تجارت و تنش نظامی ماهیتی غیرخطی و وابسته به ساختار شبکه ای تجارت جهانی دارد. به بیان دقیق تر، در حالی که وابستگی دوجانبه می تواند هزینه های تنش را افزایش داده و نقش بازدارنده ایفا کند، گسترش تجارت چندجانبه و تنوع بخشی به شرکا، این وابستگی را تضعیف کرده و در برخی موارد حتی می تواند وقوع تنش نظامی را تسهیل کند. این امر بیانگر آن است که تحلیل تجارت در شرایط کنونی مستلزم عبور از مدل های ساده دوجانبه و حرکت به سمت درک شبکه ای و چندلایه از تعاملات اقتصادی است.

از منظر تحلیلی، مهم ترین پیامد جنگ را باید در فرآیند بازیگر بندی تجارت جست و جو کرد، نه صرفاً در کاهش حجم آن. شواهد تجربی از درگیری های اخیر در دنیا، به ویژه جنگ روسیه و اوکراین، نشان داد که تجارت جهانی از طریق سازوکارهایی نظیر جایگزینی و بازاریابی مسیرها، به این شوک واکنش نشان می دهد. این امر حاکی از آن است که شبکه های تجاری از درجه ای از انعطاف پذیری برخوردارند که امکان تطبیق با محدودیت ها را فراهم می سازد، هرچند این تطبیق معمولاً با تغییراتی در هزینه و کارایی همراه است. در نتیجه، جنگ را می توان به عنوان عاملی در نظر گرفت که نه تنها سطح، بلکه ساختار و کیفیت تجارت را نیز دگرگون می سازد. کارکرد این چارچوب در مورد ایران نشان می دهد که پیامدهای جنگ حاضر را باید در تلاقی سه عامل کلیدی تحلیل کرد: موقعیت ژئوپلیتیکی، ساختار اقتصادی مبتنی بر منابع و محدودیت های نهادی ناشی از تحریم ها. تمرکز منابع هیدروکربنی، در کنار قرارگیری در مجاورت گلوگاه های راهبردی نظیر تنگه هرمز، ایران را به یک بازیگر ساختاری در بازار جهانی انرژی تبدیل کرده است. با این حال، همین ویژگی ها سطح آسیب پذیری را در برابر این نوع شوک ها افزایش می دهد. در این میان، باید به این نکته توجه داشت که بازارهای انرژی از ویژگی هایی برخوردارند که



واکنش آن‌ها به شوک‌های عرضه را پیچیده می‌سازد. کشش پایین عرضه در کوتاه‌مدت و نقش حیاتی انرژی به عنوان نهاده‌ای واسطه‌ای، موجب می‌شود که اختلالات محدود نیز پیامدهای نامتناسبی در سطح قیمت‌ها و ثبات اقتصادی داشته باشند. از سوی دیگر، کاهش حجم صادرات انرژی لزوماً به معنای کاهش متناسب درآمدهای آن نیست، بلکه می‌تواند از طریق افزایش قیمت‌ها تا حدی جبران شود. با این حال، این وضعیت با افزایش عدم قطعیت و بی‌ثباتی همراه است که خود به عنوان عاملی بازدارنده برای سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی اقتصادی ظاهر می‌شود.

یکی از ابعاد کلیدی در تحلیل تجارت در شرایط جنگی، نقش هزینه‌های تجاری و به ویژه هزینه‌های لجستیکی است. افزایش مخاطرات امنیتی، رشد هزینه بیمه‌های حمل و نقل و اختلال در مسیرهای دریایی، عملاً فاصله اقتصادی میان کشورها را افزایش می‌دهد (در شرایط ثبات فاصله جغرافیایی). در این چارچوب، می‌توان استدلال کرد که جنگ از طریق بازتعریف فاصله اقتصادی عمل می‌کند. افزون بر این، کانال‌های مالی نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال اثرات جنگ به تجارت بین‌الملل ایفا می‌کنند. تنش نظامی، از طریق تأثیرگذاری بر نرخ ارز، نرخ بهره و دسترسی به تسهیلات، هزینه‌های مبادله و تجاری را افزایش داده و مشارکت در تجارت جهانی را محدود می‌سازد که این امر در مورد ایران، که پیش از این نیز با محدودیت‌های مالی مواجه بوده است، می‌تواند به تعمیق انزوای مالی منجر شود. اگرچه سازوکارهای جایگزین نظیر پیمان‌های پولی دوجانبه یا نظام‌های پرداخت غیردلاری می‌توانند بخشی از این محدودیت‌ها را کاهش دهند، اما در خصوص کارایی و هزینه‌های این ابزارها تردیدهایی وجود دارد.

جنگ به جای توقف کامل تجارت، آن را به سمت مسیرهای جایگزین هدایت می‌کند. با این حال، این جابه‌جایی به ندرت بدون هزینه است. افزایش فاصله‌های حمل و نقل، کاهش شفافیت و تغییر در موازنه قدرت میان طرفین تجاری، همگی از پیامدهای این فرآیند هستند. جنگ نه تنها بر سمت عرضه، بلکه بر ساختار و پویایی‌های تقاضای

جهانی نیز تأثیر چندلایه‌ای بر جای می‌گذارد. در چنین شرایطی، ترجیحات سیاسی، هم‌راستایی‌های ژئوپلیتیکی و ملاحظات مرتبط با مدیریت مخاطرات، به گونه‌ای فزاینده در بازتعریف الگوهای تقاضا نقش آفرین می‌شوند و مسیرهای سنتی تجارت را دستخوش تغییر می‌سازند. بر این مبنای، جنگ حاضر را می‌توان در چارچوبی گسترده‌تر و نظام‌مند، به عنوان مصداقی از گذار تدریجی از یک نظام تجاری نسبتاً یکپارچه به نظامی چندپاره، شبکه‌ای و مبتنی بر ائتلاف‌های سیاسی و اقتصادی تحلیل کرد. در این فرآیند گذار، تجارت بین‌الملل نه از میان می‌رود و نه صرفاً با کاهش کمی مواجه می‌شود، بلکه در قالب‌هایی نوین، با تحمیل هزینه‌های مبادلاتی بالاتر و کاهش سطح کارایی، بازتولید و بازسازمان‌دهی می‌شود. به نظر می‌رسد تحولاتی که شرح آن رفت، مؤید آن است که تجارت بین‌الملل به طور جدایی‌ناپذیری در بستر تحولات ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرد و جنگ را می‌توان به عنوان یکی از مهم‌ترین نیروهای بازسازنده و جهت‌دهنده به ساختار و کارکرد آن در نظر گرفت.

● بررسی موردی تجارب کشورهای درگیر در جنگ

مرور تجربه تجاری سه کشور اوکراین، ویتنام و روسیه در حین جنگ، درس‌هایی برای ما دارد. در اوکراین چالش اصلی بسته شدن بنادر دریای سیاه و قطع مسیر اصلی صادرات (غلات) است. راهکار این کشور «بازطراحی سریع مسیرهای تجاری» است و به ما می‌آموزد که سرعت در جایگزینی مسیر مهم‌تر از بهینه بودن آن است.

در روسیه چالش اصلی تحریم شدید غرب و قطع دسترسی به بازارهای سنتی بود که راهکار این کشور «چرخش ژئواقتصادی تجارت» بود و به ما می‌آموزد که جهت تجارت را عوض کنید، نه اینکه منتظر بازگشت شرایط قبلی بمانید.

در ویتنام بحران، اقتصاد ضعیف بعد از جنگ بود و راهکار این کشور «استفاده از پایان بحران برای جهش» بود و به ما می‌آموزد که پایان بحران بدون اصلاحات برابر با از دست دادن فرصت تاریخی است.

تجربه کشورها نشان می‌دهد که موفقیت در مدیریت اقتصاد جنگی، نه در حفظ وضعیت پیشین، بلکه در بازطراحی مسیرهای تجاری، تغییر جهت ژئواقتصادی و بهره‌گیری از بحران به عنوان محرک اصلاحات ساختاری نهفته است.

● تجارت ایران، پیش و پس از جنگ

بررسی وضعیت جاری تجارت ایران نشان می‌دهد که سالانه حدود ۱۵ میلیارد دلار از واردات کشور (حدود ۲۰/۵ درصد از واردات کشور) به کالاهای اساسی از جمله نهاده‌های تولید محصولات پروتئینی (گوشت قرمز، مرغ و تخم مرغ)، برنج، شکر، روغن و حبوبات اختصاص دارد. این سطح از وابستگی، ضرورت اتخاذ راهبردهای جایگزین برای تداوم تأمین در شرایط جنگی را دوچندان می‌کند.

فراتر از اقدامات کوتاه‌مدت، شرایط جنگی مستلزم یک بازنگری بنیادین در جهت‌گیری جغرافیایی تجارت خارجی کشور است. به طور سنتی، بخش قابل‌توجهی از تجارت ایران از طریق مسیرهای جنوبی و به ویژه از طریق واسطه‌هایی مانند کشور امارات متحده عربی انجام می‌شد. با این حال، تحولات ژئوپلیتیکی اخیر و موضع‌گیری این کشور در جنگ حاضر، ضرورت گذار از یک الگوی تجارت دریامحور جنوبی را برجسته می‌سازد. این تغییر رویکرد، مستلزم تمرکز بر توسعه کریدورهای جایگزین، از جمله کریدور بین‌المللی شمال-جنوب و تقویت مسیرهای ترانزیتی از طریق کشورهای نظیر جمهوری آذربایجان، روسیه، عراق و ترکیه است. در این چارچوب، توسعه

شرایط جنگی مستلزم یک بازنگری بنیادین در جهت‌گیری جغرافیایی تجارت خارجی کشور است. به طور سنتی، بخش قابل‌توجهی از تجارت ایران از طریق مسیرهای جنوبی و به ویژه از طریق واسطه‌هایی مانند کشور امارات متحده عربی انجام می‌شد. با این حال، تحولات ژئوپلیتیکی اخیر و موضع‌گیری این کشور در جنگ حاضر، ضرورت گذار از یک الگوی تجارت دریامحور جنوبی را برجسته می‌سازد. این تغییر رویکرد، مستلزم تمرکز بر توسعه کریدورهای جایگزین، از جمله کریدور بین‌المللی شمال-جنوب و تقویت مسیرهای ترانزیتی از طریق کشورهای نظیر جمهوری آذربایجان، روسیه، عراق و ترکیه است.

تجارت زمینی با اولویت کالاهایی نظیر مواد غذایی، مصالح ساختمانی و محصولات صنعتی سبک، می‌تواند نقش مهمی در حفظ جریان تجارت ایفا کند. تقویت زیرساخت‌های مرزی، تسهیل فرآیندهای گمرکی و کاهش موانع غیرتعرفه‌ای در این مسیرها، از جمله الزامات تحقق این هدف محسوب می‌شوند.

از منظر نهادی و سیاست‌گذاری، یکی از ابزارهای کلیدی در بازآرایی تجارت خارجی، بهره‌گیری از موافقت‌نامه‌های تجاری دوجانبه و چندجانبه است. در شرایط جنگ و پس از آن، این موافقت‌نامه‌ها می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر نقشه تجاری کشور و ایجاد مشوق برای فعالان اقتصادی ایفا کنند. در این راستا، تسریع در اجرایی‌سازی و به‌روزرسانی (در صورت نیاز) موافقت‌نامه تجارت ترجیحی با ترکیه، با مشارکت فعال بخش خصوصی و حرکت به سوی انعقاد موافقت‌نامه تجارت آزاد با این کشور، از اهمیت بالایی برخوردار است. همچنین، پیگیری جدی انعقاد و اجرایی شدن موافقت‌نامه تجارت آزاد با پاکستان می‌تواند به عنوان یکی از اولویت‌های سیاستی در این حوزه مطرح شود.

در حوزه مالی و بانکی، با توجه به نقش پیشین کشور امارات متحده عربی در تسهیل نقل و انتقالات مالی تجارت ایران، شرایط جدید مستلزم تعریف مسیرهای جایگزین برای انجام این عملیات است. در این چارچوب، استفاده از ظرفیت بانک‌های کشورهای همسوس، به ویژه روسیه (از جمله VTB Bank)، می‌تواند به عنوان یک مسیر عملیاتی برای انجام نقل و انتقالات مالی مورد توجه قرار گیرد. هرچند طراحی و مقدمات این سازوکار در سال ۱۴۰۲ انجام شده است، اما تا کنون بهره‌برداری گسترده‌ای از آن صورت

نگرفته و لازم است در دوره پس از جنگ، توسعه و عملیاتی‌سازی این مسیر به طور جدی در دستور کار قرار گیرد. در سطح اجرایی، اصلاح و تسهیل فرآیندهای گمرکی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این راستا، گمرک جمهوری اسلامی ایران در کمتر از یک هفته از آغاز جنگ، در اطلاعیه‌ای (اطلاعیه شماره ۹) مجموعه‌ای از ۱۱ اقدام را با هدف تسریع و تسهیل ترخیص کالاهای وارداتی اعلام کرده است. تداوم اجرای این اقدامات تا پایان جنگ، در کنار کاهش حد آستانه اعمال محدودیت‌های رفع تعهد ارزی، استفاده از سازوکار ترخیص درصدی و همچنین امکان ترخیص ۱۰۰ درصدی کالاهای اساسی، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ جریان تامین کالا در شرایط جنگی داشته باشد. تحقق این هدف مستلزم هماهنگی کامل میان بانک مرکزی، سازمان توسعه تجارت، گمرک جمهوری اسلامی ایران و سایر دستگاه‌های ذی‌ربط تا پایان دوره جنگ است. علاوه بر این، به‌کارگیری ظرفیت مسیر سبز و تعریف استانداردهای مشترک گمرکی با کشورهای همسوس می‌تواند به بهبود کارایی نظام تجاری کشور کمک کند. همچنین، حمایت‌های هدفمند دولت از بخش صادرات، از جمله ارائه پارانہ حمل و نقل، بیمه صادراتی در شرایط یا مخاطره بالا نقش مهمی در حفظ و تقویت ظرفیت صادراتی کشور ایفا می‌کند.

در افق بلندمدت و در دوره پس از جنگ، بازسازی و اصلاح ساختار تجارت خارجی کشور باید در دستور کار قرار گیرد. این امر مستلزم جذب هدفمند سرمایه‌گذاری خارجی و مشارکت فعال در زنجیره‌های ارزش جهانی

است. چنین رویکردی می‌تواند به ارتقای رقابت‌پذیری اقتصاد ایران و کاهش آسیب‌پذیری آن در برابر شوک‌های خارجی کمک کند.

ارزیابی جایگاه و نقش کشورهای که در شرایط جنگی به دلایل سیاسی از چرخه تجارت ایران حذف یا محدود می‌شوند، می‌تواند به درک دقیق‌تر ابعاد آسیب‌پذیری و همچنین شناسایی ظرفیت‌های جایگزین کمک کند. در این چارچوب، با توجه به شرایط جاری جنگ و موضع‌گیری کشورهای منطقه، به نظر می‌رسد اکثر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس شامل عربستان سعودی، قطر، کویت، عمان، امارات متحده عربی و بحرین در دوره جنگ و حتی در افق پساجنگ، به تدریج از فهرست مقاصد و مبادی اصلی تجارت ایران خارج شوند یا نقش آن‌ها به طور معناداری کاهش یابد. این تحول، ضرورت بررسی دقیق سهم هر یک از این کشورها در ساختار تجارت خارجی ایران را برجسته می‌سازد.

سهم کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در صادرات، واردات و تجارت ایران در سال ۱۴۰۳				
ردیف	نام کشور	سهم (درصد)		
		از صادرات ایران	از واردات ایران	از تجارت ایران
۱	عربستان سعودی	۰٫۴۰	۰	۰٫۴۱
۲	قطر	۰٫۲۴	۰٫۲۸	۰٫۲۷
۳	بحرین	۰٫۰۳	۰	۰٫۰۱
۴	کویت	۰٫۴۳	۰٫۰۲	۰٫۲
۵	امارات متحده عربی	۱۲٫۵	۳۰٫۴۳	۲۷٫۴۸
۶	عمان	۲٫۶۷	۱٫۰۹	۱٫۷۹

منبع: گمرک جمهوری اسلامی ایران و محاسبات پژوهش

بررسی داده‌های تجاری ایران در سال ۱۴۰۳ نشان می‌دهد که سهم این کشورها در صادرات، واردات و مجموع تجارت خارجی ایران، به جز در مورد امارات متحده عربی و تا حدودی عمان، بسیار محدود است. سهم کشورهای عربستان، قطر، کویت و بحرین در صادرات، واردات و تجارت ایران در سال ۱۴۰۳ بسیار ناچیز است و عملاً کمتر از ۱ درصد است. بدین روی به نظر می‌رسد حذف این کشورها از مبادی و مقاصد تجاری کشور منشأ اخلال قابل توجهی نباشد. در مقابل، نقش امارات متحده عربی به عنوان یکی از شرکای اصلی تجارت و واسطه مالی تجاری کشور، به ویژه در حوزه واردات و همچنین به عنوان یک هاب واسطه‌ای و نیز نقش عمان به عنوان یکی از مسیرهای مکمل، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ به طوری که سهم امارات از صادرات و واردات ایران در سال ۱۴۰۳ به ترتیب ۱۲٫۵ و ۳۰٫۴۳ درصد است. بدین ترتیب حذف یا محدود کردن سهم این کشور در نظام تجاری ایران، نیازمند بررسی دقیق‌تر و طراحی راهکارهای جایگزین است.

در پایان به نظر می‌رسد، مواردی نظیر بازطراحی فوری مسیرهای تجاری و ایجاد کریدورهای جایگزین، تغییر جهت جغرافیایی تجارت خارجی، تنوع‌بخشی به شرکای تجاری با تأکید بر جایگزینی امارات متحده عربی، توسعه سازوکارهای مالی جایگزین و غیردلاری، اصلاح و تسهیل فرآیندهای گمرکی و تجاری، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های لجستیکی و حمل‌ونقل و حرکت به سوی اصلاحات ساختاری در دوره پساجنگ از جمله راهکارهای مهم در شرایط پساجنگ باشد.



اثر چندوجهی جنگ بر تجارت

مطالعات نشان می‌دهد اثرات جنگ بر تجارت، پایدار و چندبعدی است

جنگ‌ها به واسطه ایجاد ناامنی و اختلال در زنجیره تامین، تجارت را به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهند. در شرایط تشدید درگیری‌های نظامی و اولویت دادن دولتها به تامین نیازهای نظامی، قاعدتاً اختلالاتی در فعالیت‌های اقتصادی، زنجیره‌های تامین و به دنبال آن جریان‌های تجاری ایجاد میشود.

پس از وقوع پاندمی کرونا در سال ۲۰۲۰، درگیری روسیه و اوکراین در سال ۲۰۲۲ و اعمال تعرفه‌های عجیب و دور از انتظار ایالات متحده در سال ۲۰۲۵ که همگی به نوعی زنجیره‌های تامین را تحت تاثیر قرار داد، بحران رخ داده در منطقه خاورمیانه، شوکی فراتر از بحران‌های قبلی را به اقتصاد بین‌المللی وارد کرده و نه تنها تولید و عرضه انرژی، بلکه امنیت غذایی و تجارت را در بسیاری از نقاط جهان با مخاطرات جدی مواجه کرد و این پرسش مهم را پیش روی اندیشمندان اقتصادی قرار داده است که آیا این بار هم اقتصاد جهانی توانایی خروج از این شرایط دشوار و بازبانی جریان تجارت را بدون به دام افتادن در رکود تورمی دارد یا خیر؟

از بعد داخلی نیز اقتصاد ایران، در شرایطی درگیر آسیب‌های ناشی از جنگ شد که تولید بنگاه‌ها و قدرت خرید خانوارها متأثر از رکود تورمی حاکم کاهش یافته و همین مسئله سبب افزایش بیکاری و ایجاد نارضایتی عمومی شده بود. علاوه بر این، هزینه‌های بالای تولید نیز رقابت‌پذیری تولیدات داخلی را به شدت کاهش داده و موجب از دست رفتن بخش بزرگی از فرصت حضور در بازارهای جهانی شده بود. در چنین شرایطی حفظ مسیرها و جریان‌های مبادلاتی حیاتی کشور به چه صورت خواهد بود؟

مطالعات نشان داده تاثیرات جنگ بر تجارت، دو ویژگی بسیار مهم دارد: اول اینکه این تاثیرات پایدار هستند؛ حتی پس از پایان جنگ نیز، تجارت تا سال‌ها به میزان قبلی خود بازخواهد گشت و دوم اینکه تاثیرات جنگ ابعاد چندوجهی دارد. برخلاف هزینه‌های مستقیم جنگ (مانند تلفات انسانی و منابع فیزیکی و انسانی اختصاص یافته به جنگ)، که طرفین جنگ را متأثر می‌کند، به دلیل نابودی جریان تجارت، آثار خارجی منفی قابل توجهی در اقتصاد طرفین غیر درگیر در جنگ به جای می‌گذارند. سرریزهای منفی ناشی از درگیری‌های نظامی

بر جریان های تجاری به حدی قابل توجه است که در ادبیات اقتصادی از آن به عنوان ابزاری برای قانع کردن سیاست گذاران عقلایی و انصراف دولت مردان از درگیری یاد می شود.

● نااطمینانی، اولین پیامد جنگ برای تجارت جهان و ایران

با آغاز جنگ تحمیل شده از سوی ائتلاف صهیونیستی- آمریکایی علیه ایران، محدودیت هایی بر جریان های تجاری عبوری از تنگه هرمز اعمال شده که علاوه بر تأثیر مستقیم بر تجارت کشور، بر جهانیان روشن کرده که پیامدهای اقتصادی و تجاری این جنگ، فراتر از ایران و حتی حوزه خلیج فارس بوده و بازارهای جهانی کالا، زنجیره های تامین صنعتی، وضعیت مالی و آرایش ژئوپلیتیکی منطقه را تغییر خواهد داد.

اگرچه شهرت و اهمیت تنگه هرمز بیشتر به فراخور جریان انرژی توصیف شده، اما اختلال در بازار انرژی، لایه آغازین تحولات تجارت جهانی است. انسداد تنگه هرمز به معنای مختل شدن شبکه درهم تنیده ای از جریان های کالایی است که حتی در صورت برقراری مبادلات هم، به دلیل افزایش سایر هزینه ها، از جمله حمل و نقل و بیمه و امثال آن، هزینه مازاد قابل توجهی به تجارت جهانی تحمیل می کند.

به عنوان مثال، اگرچه اروپا وابستگی چندانی به واردات از ایران نداشته و به دلیل وجود تحریم های بین المللی، درصد بسیار اندکی معادل تقریباً ۳٪ درصد از کل واردات اتحادیه اروپا از ایران تامین می شود، اما ناامنی در منطقه تنگه هرمز، دسترسی این قاره به جریان باثبات انرژی را مختل می کند. اتحادیه اروپا ۶۲٪ درصد از واردات نفت خام و ۸۷٪ درصد از واردات گاز مایع طبیعی را از طریق عبور از تنگه هرمز انجام می داد. قطع این جریان سبب ایجاد تورمی پیش بینی نشده، کاهش قدرت خرید خانوار، افزایش هزینه تولید، به ویژه برای صنایع متکی بر انرژی و در نتیجه کندشدن روند رشد اقتصادی در این قاره خواهد شد.

با محدود شدن ترافیک دریایی عبوری از تنگه هرمز و افزایش قیمت غذا و سوخت، جرعه افزایش تورم نه فقط در اروپا، که در بسیاری از کشورها روشن می شود. در واقع افزایش قیمت حمل و نقل و نهاده های تولید با گذشت زمان، راه خود را به قیمت کالاها و خدمات باز کرده و از این منظر برای بسیاری از کشورهایی که تورم بالا داشته اند، دوره دیگری از فشارهای قیمتی ناخوشایند را در پیش قرار خواهد داد که همراه با کاهش رشد اقتصادی خواهد بود. برای جوامع فقیرتر که افراد در آن به طور نامتناسبی مجبور به اختصاص بخش اعظم درآمد خود به هزینه های غذا هستند، این تأثیرات منفی بیشتر خواهد بود. علاوه بر این، کشورهایی که به واردات غذا و سوخت وابستگی بیشتری دارند، شاهد عدم تعادل بیشتر در تراز پرداخت ها و افزایش فشار نرخ ارز خواهند بود. همچنین محدودیت ترانزیت از تنگه هرمز به طور خاص بر بازارهای آلومینیوم، هلیوم، فسفات، آمونیاک و برخی از تراشه ها که تامین کنندگان اصلی آن در خاورمیانه حضور دارند نیز تأثیر خواهد گذاشت.

کاهش ۸۵ درصدی تردد کشتی های تجاری در اطراف تنگه هرمز در فاصله اول تا ششم مارس در مقایسه با مدت مشابه سال قبل و به موازات گسترش تعطیلی ها و اختلال در برخی از پرتو دترین مراکز لجستیکی جهان، تجارت بین الملل را بیش از این متأثر خواهد کرد. به ویژه تعطیلی بخش عمده ای از حمل و نقل هوایی امارات متحده و قطر، جهان را در آستانه رویارویی با تورم در قیمت ترانزیت هوایی و کالاهایی که مبادله آنها با هواپیما انجام می شود، قرار خواهد داد.

در صورت افزایش مدت درگیری، امنیت انرژی و غذایی به ویژه در کشورهای ثروتمندتر به وضوح به خطر خواهد افتاد. برخی پیش بینی ها حاکی از عدم بهبود تجارت در منطقه تا نیمه دوم سال ۲۰۲۶ هستند. بر این اساس رشد اقتصادی کشورهای حوزه خلیج فارس در سال جاری میلادی، که پیش از این حدود ۴ درصد تخمین

حدود ۸۴٫۲ درصد از کل ارزش واردات ایران در ۱۱ ماهه ابتدایی سال ۱۴۰۴، به ترتیب از کشورهای امارات متحده عربی با حدود ۳۰ درصد، چین با حدود ۲۸ درصد، ترکیه با حدود ۱۶ درصد و هند، روسیه و آلمان با حدود ۳ درصد از کل ارزش وارداتی کشور، تامین شده است. از آنجا که بخش مهمی از مواد اولیه و نهادهای مورد نیاز تولید از طریق واردات انجام می‌شود، بازیابی و حفظ توازن در روند واردات، اهمیت ویژه‌ای دارد. به ویژه در مورد امارات که یکی شرکای تجاری اصلی کشور بوده و در حال حاضر به دلیل مناسبات جنگی ممکن است تجارت با این کشور با مشکلاتی همراه باشد

زده می‌شد، تا نزدیک ۲ درصد افت خواهد کرد. در این میان امارات متحده و قطر به دلیل ناتوانی در تغییر مسیر صادرات هیدروکربن و از دست دادن بخش عمده‌ای از درآمد گردشگری بیشترین کاهش را در رشد اقتصادی تجربه خواهند کرد.

به این شرایط باید چالش در تامین مالی جهانی به دلیل وجود ابهام در مسئله تعرفه‌ها را که از پیش از این درگیری هم وجود داشت، اضافه کرد. علاوه بر این، قطع روابط تجاری آمریکا با مادرید به دلیل عدم همراهی اسپانیا در جنگ علیه ایران و سایر چالش‌هایی که بین آمریکا و انگلیس وجود دارد، به عدم قطعیت‌های تحمیل شده بر جریان‌های تجاری افزوده و رشد اقتصادی جهان را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

● تجارت خارجی و استراتژی‌های بقا

از بعد داخلی جنگ در حالی آغاز شد که سایه اثرات جنگ ۱۲ روزه، بر سر اقتصاد کشور سنگینی می‌کرد. نتایج آخرین گزارش شاخص مدیران خرید (شامخ) کل اقتصاد که در دی‌ماه منتشر شد، کمترین مقدار (۴۳٫۴) را در هفت ماه اخیر به ثبت رساند که حاکی از تعمیق رکود تورمی در کشور و ادامه روند کاهش تولید کالا و خدمات بوده است. روند صادرات نیز در پانزده ماه منتهی به دی، همواره کاهش یافته و بالاترین قیمت برای محصولات تولید شده طی دوره محاسبه این شاخص از سال ۹۷ تا آن تاریخ، در دی‌ماه تجربه شده بود.

تجارت خارجی کشور در سالی که گذشت، بیش از آنچه به دنبال یافتن بازارهای جدید و تلاش برای توسعه صادرات غیرنفتی باشد، درگیر چالش‌های ناشی از انواع شوک‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی بود که فضا را نه برای رشد، بلکه تنها برای حفظ شرایط حداقلی و استراتژی‌های بقا فراهم می‌کرد. برخی سیاست‌های ارزی نیز در همین شرایط مزید بر علت شده و بیش از آنچه حمایت‌گر باشند، موجبات سردرگمی، بازدارندگی و محدودکنندگی صادرات را فراهم می‌آوردند.

بر اساس آمارهای گمرک، تراز تجاری کشور در سال ۱۴۰۳ منفی ۱۴۰۹ میلیارد دلار بوده است. همچنین ارزش هر کیلو کالای صادراتی کشور در یازده ماهه اول سال ۱۴۰۴، معادل ۳۴۴ دلار و ارزش هر کیلو کالای وارد شده به کشور معادل ۱/۴۵ دلار بوده است. این فاصله بیش از ۴ برابری نشان دهنده تفاوت فاحش در ارزش افزوده کالاهای صادراتی و وارداتی کشور است. همچنین بنا بر گزارش مرکز آمار، نرخ تورم کالاهای وارداتی بر حسب ییل در پاییز سال ۱۴۰۴، نسبت به فصل مشابه سال قبل، ۱۶۲٫۸ درصد بوده، در حالی که همین عدد بر حسب دلار و برای همان زمان، معادل ۲۳/۸ درصد بوده است. فاصله زیاد میان تورم ریالی و دلاری کالاهای وارداتی، به خوبی آثار مخرب جهش‌های مکرر ارزی در کشور را نشان می‌دهد.

در مجموع، برآیندی که از مرور آمارهای فوق به دست می‌آید، نشان‌دهنده یک تسلسل منفی و تکرارشونده است که تا قبل از وقوع جنگ حاضر، تاب‌آوری تجاری را به شدت متاثر کرده بود؛ منفی‌تر شدن نرخ تشکیل سرمایه در کشور، مستهلک شدن تجهیزات، ناتوان شدن بخش تولید، از دست رفتن امکان تولید رقابت‌پذیر

و وابستگی بیشتر به واردات. بنابراین آنچه پس از پایان جنگ همتراز با بازسازی زیرساخت‌های فیزیکی اهمیت دارد، بازسازی زیرساخت‌های نرم سیاست‌گذاری، ترمیم اعتماد ملی و اراده عمومی برای بازگرداندن ثبات به فضای اقتصاد کلان است.

در حال حاضر، تمامی توان تجاری کشور بسیج شده تا در کشاکش بحران، جریان ورود کالا به کشور و صادرات با حداقل آسیب ادامه یابد. اگرچه به دلیل ظرفیت بالای بنادر جنوبی، از جمله بندر امام خمینی و بندر شهید رجایی، امکان جبران ظرفیت ترانزیتی از دست رفته آن در شرایط توقف موقت فعالیت‌ها، در کوتاه‌مدت وجود نخواهد داشت.

حدود ۸۴٫۲ درصد از کل ارزش واردات ایران در یازده ماهه ابتدایی سال ۱۴۰۴، به ترتیب از کشورهای امارات متحده عربی با حدود ۳۰ درصد، چین با حدود ۲۸ درصد، ترکیه با حدود ۱۶ درصد و هند، روسیه و آلمان با حدود ۳ درصد از کل ارزش وارداتی کشور، تامین شده است. از آنجا که بخش مهمی از مواد اولیه و نهاده‌های مورد نیاز تولید از طریق واردات انجام می‌شود، بازیابی و حفظ توازن در روند واردات، اهمیت ویژه‌ای دارد. به ویژه در مورد امارات که یکی شرکای تجاری اصلی کشور بوده و در حال حاضر به دلیل مناسبات جنگی ممکن است تجارت با این کشور با مشکلاتی همراه باشد. با این وجود، در صورت عدم امکان برقراری مراودات تجاری، ایران ناگزیر از یافتن شرکای جدید خواهد بود.

از دیدگاه بخش خصوصی، اتخاذ یک نگاه فرابخشی و جامع توسط سیاست‌گذاران حوزه تجارت و پرهیز از بخشی‌نگری در شرایط بحران، توجه به اهمیت در دسترس بودن سامانه‌های مرتبط با تجارت در رهگیری میزان و نوع کالاهای موجود در کشور و مشخص کردن کمبودها، حفظ و تدویم حداکثری فعالیت گمرک‌ها و شبکه‌های حمل و نقل به موازات مدیریت فرایندهای ثبت سفارش و ترخیص کالا و تلاش برای کارآمدی در اجرای سیاست‌های مرتبط با مدیریت بحران و هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی، برای حفظ و بقای جریان تجارت و تولید در شرایط جنگ، حیاتی است.



صنعت فولاد با چه چالش‌ها و راهکارهایی برای تاب‌آوری مواجه است؟ سایه جنگ بر کوره‌های فولاد

زنجره فولاد ایران از منظر ساختاری به دو بخش با ویژگی‌های متفاوت تقسیم می‌شود. در بخش محصولات طولی، ساختار تولید پراکنده و از تاب‌آوری بالاتری برخوردار است؛ به گونه‌ای که در سال ۱۴۰۳ حدود ۱۹.۱ میلیون تن بیلت و بلوم تولید شده اما هیچ تولیدکننده‌ای سهم مسلط ندارد. این پراکندگی باعث شده شوک به یک یا چند واحد، کل بازار را با بحران سیستمی مواجه نکند و حتی در صورت اختلال، امکان جبران کمبود از طریق کاهش صادرات یا جابه‌جایی عرضه وجود داشته باشد. به طور کلی ریسک اصلی زنجره طولی بیشتر از جنس رکود تقاضا است.

در مقابل، زنجره محصولات تخت به شدت متمرکز و وابسته به چند شرکت بزرگ، به ویژه فولاد مبارکه، است. در سال ۱۴۰۳ از مجموع حدود ۱۱.۲ میلیون تن تولید اسلب کشور، حدود ۷.۳ میلیون تن، معادل ۶۵ درصد کل تولید، تنها توسط فولاد مبارکه انجام شده است. همچنین چهار تولیدکننده اصلی نزدیک به ۹۸ درصد کل تولید اسلب کشور را در اختیار دارند. این تمرکز بالا موجب شده زنجره ورق گرم، ورق سرد و محصولات پوشش‌دار به چند واحد محدود وابسته شود. برخلاف زنجره طولی که بیشتر با ریسک تقاضا مواجه است، زنجره تخت دارای ریسک ساختاری بوده و به دلیل تمرکز شدید تولید، وابستگی فناورانه و پیوند گسترده با صنایع راهبردی، آسیب‌پذیرترین بخش صنعت فولاد ایران محسوب می‌شود.

در این شرایط شوک اصلی جنگ به قلب زنجره محصولات تخت فولادی ایران وارد شده است؛ جایی که ساختار تولید به شدت متمرکز و وابسته به فولاد مبارکه و فولاد خوزستان است. در چنین ساختاری، خروج هم‌زمان فولاد مبارکه و فولاد خوزستان از مدار تولید به معنای حذف بیش از ۸ میلیون تن اسلب، معادل حدود ۷۵ درصد کل تولید اسلب کشور است.

با این حال، شدت بحران در بازار اسلب حتی فراتر از این ارقام است. بخش عمده تولید اسلب در داخل زنجره خود شرکت‌ها مصرف می‌شود؛ به گونه‌ای که حدود ۶۰ درصد اسلب تولیدی کشور مستقیماً در خطوط



نورد گرم فولاد مبارکه و فولاد سبا مصرف می‌شود و بیش از سه‌چهارم مصرف درون‌زنجیره‌ای اسلب تنها در همین دو مجموعه متمرکز است. در نتیجه، عمق بازار قابل معامله داخلی اسلب تنها حدود ۲.۵ میلیون تن برآورد می‌شود. از این میزان، فولاد خوزستان به‌تنهایی حدود ۳۵ درصد بازار داخلی اسلب را تأمین می‌کند. بنابراین خروج هم‌زمان این دو شرکت عملاً حدود ۸۰ درصد عرضه قابل معامله داخلی اسلب را حذف می‌کند و بازار را به بازاری کم‌عمق، شکننده و مستعد جهش شدید قیمت تبدیل کرده‌است.

در بازار ورق گرم، شدت وابستگی حتی بیشتر است. فولاد مبارکه حدود ۶۰ درصد بازار ورق گرم کشور را در اختیار دارد و با احتساب فولاد سبا، وابستگی بازار به این خوشه صنعتی از ۷۰ درصد نیز فراتر می‌رود. بر اساس آمار سال ۱۴۰۳، حذف فولاد مبارکه به معنای خروج مستقیم حدود ۵ میلیون تن ورق گرم از بازار است. با توجه به اینکه مصرف ظاهری ورق گرم کشور حدود ۹.۵ میلیون تن برآورد شده، حذف مبارکه معادل بیش از ۵۰ درصد کل مصرف ظاهری کشور خواهد بود. این در حالی است که واردات در شرایط عادی تنها حدود ۶ درصد مصرف بازار را پوشش می‌دهد؛ بنابراین برای جبران کامل حذف تولید مبارکه، واردات ورق گرم باید تقریباً ۹ برابر شود؛ موضوعی که در شرایط جنگی، محدودیت ارزی، تحریم و ریسک حمل‌ونقل عملاً بسیار دشوار و پرهزینه خواهد بود.

در بازار ورق گرم، حدود ۵۰ درصد تقاضا مربوط به صنعت لوله و پروفیل است که حدود ۷۵ درصد نیاز آن توسط فولاد مبارکه تأمین می‌شود. صنایع تکمیلی و تولیدکنندگان ورق سرد نیز حدود ۲۰ درصد تقاضای ورق گرم را تشکیل می‌دهند که ۶۵ تا ۷۰ درصد نیاز آن‌ها وابسته به فولاد مبارکه است. در صنعت خودرو و ساختمان نیز حدود ۷۵ درصد ورق گرم مصرفی از سوی این شرکت تأمین می‌شود و در بخش نفت و گاز نیز سهم مبارکه حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد برآورد شده است. بنابراین اختلال در فولاد مبارکه به معنای شوک هم‌زمان به صنایع خودرو، لوازم خانگی، خطوط انتقال انرژی، پروژه‌های نفت و گاز، صنایع ساختمانی و کل زنجیره صنایع فلزی کشور خواهد بود.

بازار ورق سرد یکی از آسیب‌پذیرترین حلقه‌های زنجیره فولاد ایران در شرایط جنگی است؛ زیرا این بازار هم

هزینه واقعی جنگ در صنعت فولاد به تخریب فیزیکی تأسیسات محدود نمی‌شود و بخش اصلی خسارت در ظرفیت تولید از دست رفته و درآمدی نهفته است که اقتصاد می‌توانست در صورت تداوم فعالیت عادی ایجاد کند. بر همین اساس، با توجه به جایگاه راهبردی زنجیره محصولات تخت فولادی و پیوند گسترده آن با صنایع صنعتی کشور، اختلال ایجاد شده در فولاد مبارکه و فولاد خوزستان منجر به شکل‌گیری عدم‌النفع سنگین و پایدار برای اقتصاد ایران خواهد شد. در مجموع، عدم‌النفع سالانه ناشی از آسیب جنگ در زنجیره محصولات تخت فولادی به حدود ۴.۵ میلیارد دلار می‌رسد. این رقم صرفاً شامل ارزش واردات جایگزین و صادرات از دست رفته است و هزینه بازسازی و جایگزینی واحدهای فولادی آسیب‌دیده در آن محاسبه نشده است.

به تولید مستقیم فولاد مبارکه و هم به تأمین ورق گرم به عنوان نهاده اصلی تولید وابسته است. فولاد مبارکه حدود ۶۰ درصد تولید ورق سرد کشور را در اختیار دارد، اما اهمیت واقعی آن فراتر از این سهم اسمی است؛ زیرا بخش مهمی از تولیدکنندگان مستقل ورق سرد نیز ورق گرم مورد نیاز خود را از فولاد مبارکه تأمین می‌کنند. در نتیجه، اختلال در فولاد مبارکه تنها به حذف ظرفیت تولید این شرکت محدود نمی‌شود و از مسیر کمبود نهاده واسطه‌ای، ظرفیت سایر تولیدکنندگان ورق سرد را نیز کاهش می‌دهد و شوک را در کل زنجیره تکثیر می‌کند. برای جبران حذف ظرفیت فولاد مبارکه، واردات ورق سرد باید حدود ۳ برابر افزایش یابد؛ اما برخلاف شمش یا برخی محصولات ساده فولادی، ورق سرد کالایی استاندارد، فناوری محور و حساس به مشخصات فنی است. ضخامت، کیفیت سطح، نوع پوشش، گرید مصرفی و استانداردهای مورد نیاز صنایع خودرو و لوازم خانگی باعث می‌شود جایگزینی وارداتی آن زمان‌بر، پرهزینه و پیچیده باشد.

از منظر ساختار تقاضا، بازار ورق سرد عمدتاً در صنایعی متمرکز شده که هم ارزش افزوده بالاتری دارند و هم وابستگی فنی شدیدتری به کیفیت ورق دارند. صنعت خودروسازی بزرگ‌ترین مصرف‌کننده ورق سرد است و حدود ۴۴ درصد کل تقاضای بازار را به خود اختصاص می‌دهد. در این بخش، حدود ۶۰ درصد نیاز بازار توسط فولاد مبارکه تأمین می‌شود. از آنجا که تولید خودرو نیازمند ورق‌هایی با استانداردهای دقیق مقاومت، ضخامت و قابلیت فرم‌دهی است، جایگزینی سریع این نهاده بسیار دشوار خواهد بود. این مسئله می‌تواند به یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های تولید خودرو در کشور تبدیل شود و از آنجا که خودرو یکی از لنگرهای ذهنی تورمی جامعه محسوب می‌شود، جهش قیمت در این بازار می‌تواند شوک تورمی اقتصاد را تشدید کند. پس از خودروسازی، صنایع تکمیلی ورق پوشش‌دار حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد تقاضای ورق سرد را تشکیل می‌دهند و حدود ۶۰ درصد نیاز آن‌ها نیز وابسته به فولاد مبارکه است. در صنعت لوازم خانگی نیز اگرچه سهم مصرف ورق سرد حدود ۱۵ درصد برآورد شده اما وابستگی این صنعت به فولاد مبارکه حدود ۷۵ درصد است.

هزینه واقعی جنگ در صنعت فولاد به تخریب فیزیکی تأسیسات محدود نمی‌شود و بخش اصلی خسارت در ظرفیت تولید از دست رفته و درآمدی نهفته است که اقتصاد می‌توانست در صورت تداوم فعالیت عادی ایجاد کند. بر همین اساس، با توجه به جایگاه راهبردی زنجیره محصولات تخت فولادی و پیوند گسترده آن با صنایع صنعتی کشور، اختلال ایجاد شده در فولاد مبارکه و فولاد خوزستان منجر به شکل‌گیری عدم‌النفع سنگین و پایدار برای اقتصاد ایران خواهد شد. نتایج نشان می‌دهد که برای حفظ سطح فعلی مصرف داخلی، اقتصاد ایران سالانه به حدود ۵ میلیون تن واردات اضافی محصولات تخت فولادی نیاز خواهد داشت که ارزش ارزی آن بیش از ۳.۱ میلیارد دلار برآورد می‌شود. علاوه بر این، به دلیل توقف بخشی از ظرفیت صادراتی، حدود ۲.۶ میلیون تن

صادرات محصولات تخت نیز از دست خواهد رفت که ارزش آن بیش از ۱.۳ میلیارد دلار تخمین زده شده است. در مجموع، عدم النفع سالانه ناشی از آسیب جنگ در زنجیره محصولات تخت فولادی به حدود ۴.۵ میلیارد دلار می‌رسد. این رقم صرفاً شامل ارزش واردات جایگزین و صادرات ازدست‌رفته است و هزینه بازسازی و جایگزینی واحدهای فولادی آسیب‌دیده در آن محاسبه نشده است.

یک نکته کلیدی در تحلیل آثار جنگ، توجه به بخش معدن و صنایع معدنی است. دلیل اصلی این مسئله آن است که شرکت‌های بزرگ فولادی آسیب‌دیده، علاوه بر نقش محوری در تولید فولاد، از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان نهاده‌های معدنی کشور نیز محسوب می‌شوند. برای نمونه، فولاد مبارکه در سال ۱۴۰۳ حدود ۷.۳ میلیون تن کنسانتره سنگ آهن خریداری کرده که معادل حدود ۱۰ درصد کل تولید کنسانتره کشور بوده است. همچنین مصرف گندله این شرکت بیش از ۱۰ میلیون تن برآورد شده که بیش از ۱۶ درصد کل تولید گندله کشور را شامل می‌شود. بنابراین توقف یا کاهش فعالیت این واحدها، از مسیر افت شدید تقاضا، بخش معدن را با مازاد عرضه و تشدید عدم تعادل مواجه می‌کند.

در چنین شرایطی، تداوم سیاست‌هایی مانند عوارض صادراتی و مالیات بر درآمد صادرات مواد معدنی می‌تواند آثار جنگ را تشدید کند. با کاهش تقاضای داخلی ناشی از توقف بخشی از ظرفیت فولادسازی، محدودیت صادرات باعث افزایش مازاد عرضه، افت فروش و کاهش سودآوری معادن خواهد شد. تعمیق رکود در این بخش می‌تواند در آینده و هم‌زمان با بازگشت ظرفیت فولادسازی، اقتصاد را با بحران کمبود مواد اولیه معدنی روبه‌رو کند و گلوگاه‌های جدیدی در زنجیره فولاد ایجاد شود. باید در نظر داشت که بسیاری از معادن و واحدهای معدنی در فاصله زیادی از بنادر صادراتی قرار دارند و هزینه حمل و نقل سهم بالایی در هزینه نهایی صادرات آن‌ها دارد. بنابراین تحمیل هزینه‌های مضاعف ناشی از عوارض صادراتی و مالیات، حاشیه سود صادرات را به شدت کاهش داده و رقابت‌پذیری تولیدکنندگان ایرانی را تضعیف می‌کند. از سوی دیگر، عدم النفع ناشی از جنگ فشار شدیدی بر تراز ارزی کشور وارد می‌کند. از این رو به نظر می‌رسد که باید دولت حداقل تا زمان بازگشت واحدهای فولادی آسیب‌دیده به مدار تولید، اجرای عوارض صادراتی مواد معدنی و صنایع معدنی را به صورت موقت متوقف کند تا صادرات این بخش بتواند بخشی از فشار ارزی اقتصاد را جبران کرده و از تعمیق رکود در زنجیره معدن جلوگیری کند.

به طور کلی مسئله اصلی پس از آسیب جنگ، شکل‌گیری ناترازی در زنجیره محصولات تخت است؛ زیرا اسلب، ورق گرم و ورق سرد سه حلقه به هم پیوسته یک زنجیره هستند و خروج فولاد مبارکه و سایر واحدهای آسیب‌دیده به طور هم‌زمان عرضه اسلب، ظرفیت نورد گرم و ظرفیت تولید ورق سرد را کاهش داده است. بر همین اساس، سیاست‌های ساده‌ای مانند ممنوعیت صادرات یا افزایش واردات به تنهایی قادر به حل بحران نیستند و سیاست‌گذاری باید بر مدیریت گلوگاه‌های زنجیره متمرکز شود.

نخستین اولویت سیاستی تغییر منطق تخصیص فولاد از سازوکار تجاری به اولویت‌بندی صنعتی است. در شرایط عادی، تخصیص فولاد بر اساس منطق بازار و قراردادهای تجاری انجام می‌شود، اما در شرایط جنگی ادامه این روند می‌تواند باعث شود صنایع کم‌اهمیت‌تر بخش عمده منابع محدود ورق را جذب کنند. بر این اساس سیاست وارداتی باید بر اساس محل دقیق گلوگاه طراحی شود. اگر مشکل اصلی در تولید اسلب باشد اما خطوط نورد گرم فعال باقی مانده باشند، واردات اسلب می‌تواند بخشی از بحران را حل کند؛ اما اگر ظرفیت نورد گرم آسیب دیده باشد، واردات اسلب کارایی محدودی خواهد داشت و سیاست وارداتی باید مستقیماً بر ورق گرم و برخی گریدهای خاص ورق سرد متمرکز شود. عدم تفکیک این دو وضعیت می‌تواند منجر به ائتلاف

مسئله اصلی پس از آسیب جنگ، شکل‌گیری ناترازی در زنجیره محصولات تخت است؛ زیرا اسلب، ورق گرم و ورق سرد سه حلقه به هم پیوسته یک زنجیره هستند و خروج فولاد مبارکه و سایر واحدهای آسیب‌دیده به طور هم‌زمان عرضه اسلب، ظرفیت نورد گرم و ظرفیت تولید ورق سرد را کاهش داده است. بر همین اساس، سیاست‌های ساده‌ای مانند ممنوعیت صادرات یا افزایش واردات به تنهایی قادر به حل بحران نیستند و سیاست‌گذاری باید بر مدیریت گلوگاه‌های زنجیره متمرکز شود.

منابع ارزی کشور شود.

محور سیاستی دیگر که باید سیاست‌گذار در نظر داشته باشد، فعال‌سازی ظرفیت‌های پراکنده و نیمه‌فعال نورد در کشور است. در سال ۱۴۰۳ ظرفیت اسمی تولید ورق گرم کشور حدود ۱۲.۳ میلیون تن بوده، در حالی که تولید واقعی تنها حدود ۹.۲ میلیون تن ثبت شده است؛ یعنی حدود ۳ میلیون تن ظرفیت بالقوه بلااستفاده وجود دارد. در بخش ورق سرد نیز با وجود ظرفیت اسمی ۴.۹ میلیون تن، تولید واقعی حدود ۲.۵ میلیون تن بوده و حدود ۲.۴ میلیون تن ظرفیت بالقوه بلااستفاده باقی مانده است. بر همین اساس دولت با ابزارهایی مانند تأمین انرژی، تخصیص ارز، تسهیل حمل‌ونقل و حمایت اضطراری، این ظرفیت‌های غیرفعال را برای جلوگیری از فروپاشی زنجیره فعال کند؛ حتی اگر این واحدها از منظر اقتصادی بهینه نباشند.

اهمیت مدیریت تقاضا نیز یکی دیگر از جنبه‌های مهم سیاستی است؛ در کوتاه‌مدت، کاهش یا تعویق تقاضا در بخش‌های کم‌اولویت می‌تواند اثربخش‌تر از تمرکز صرف بر افزایش عرضه باشد. برای مثال، بخشی از مصرف ورق در پروژه‌های ساختمانی یا فعالیت‌های غیرضروری می‌تواند موقتاً به تعویق افتد تا منابع محدود به صنایع راهبردی اختصاص یابد. صنایع تکمیلی و تولیدکنندگان ورق سرد نقش گلوگاه واسطه‌ای را در زنجیره دارند و در صورت عدم حمایت، شوک کمبود ورق می‌تواند از طریق این حلقه‌ها به سایر صنایع کشور سرایت کند.



تداوم تولید در صنعت پتروشیمی چگونه ممکن خواهد شد؟

۱۵ پیشنهاد عملیاتی برای بقای صنعت پتروشیمی

زنجیره پتروشیمی به عنوان یکی از زنجیره‌های اولویت‌دار اقتصاد شناسایی شده است. بخش پتروشیمی با اختصاص بیش از ۱۵/۵ درصد از ارزش افزوده صنعت، یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی کشور به شمار می‌رود و به واسطه وجود اثرات شبکه‌ای گسترده، به صورت مستقیم و غیرمستقیم قادر است بر عملکرد حداقل ۲۲ بخش اقتصادی دیگر تأثیر بگذارد. نتایج بررسی‌ها حاکی از آن است که حذف کامل عرضه پتروشیمی می‌تواند منجر به کاهش ۴/۷ درصدی ستانده کل اقتصاد شود.

با توجه به شرایط حاکم بر کشور و ضرورت صیانت از تداوم تولید در صنعت پتروشیمی، اتخاذ تدابیر مؤثر به منظور کاهش توقف تولید، جلوگیری از تشدید خسارات اقتصادی و تسریع در بازسازی واحدهای آسیب‌دیده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این راستا، به منظور ایجاد هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی ذی‌ربط، چابک‌سازی فرآیند مدیریت بحران، رفع موانع مالی، اداری و لجستیکی و ارتقای کارآمدی اقدامات بازسازی، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

تسهیل واردات نهاده‌های اولیه حیاتی پتروشیمی و حذف موانع ارزی: پیشنهاد می‌شود واردات مواد اولیه اولویت‌دار پتروشیمی (نهاده‌های مورد نیاز در تولید کالاهای اساسی خانوار) تسهیل شود. بدین منظور، واردات می‌تواند بدون منشأ ارز انجام شود تا فرآیند تأمین مواد اولیه تسریع شود.

اصلاح و بهینه‌سازی نظام تخصیص مواد اولیه: پیشنهاد می‌شود با بررسی دقیق وضعیت تولیدی واحدهای خریدار و تطبیق آن با سوابق خرید در سال‌های گذشته، سهمیه‌های تخصیصی در سامانه بهین‌یاب مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد. هدف از این اقدام، ایجاد تناسب منطقی میان میزان سهمیه تخصیص داده‌شده و نیاز واقعی تولید واحدها است تا از انحراف در توزیع مواد اولیه جلوگیری شده و دسترسی عادلانه‌تر صنایع به مواد اولیه فراهم شود. این فرآیند می‌تواند با مشارکت و نظارت تشکلهای تخصصی مرتبط انجام شود تا دقت و کارآمدی آن افزایش یابد.

پیشنهاد می‌شود با بررسی دقیق وضعیت تولیدی واحدهای خریدار و تطبیق آن با سوابق خرید در سال‌های گذشته، سهمیه‌های تخصیصی در سامانه بهین‌یاب مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد. هدف از این اقدام، ایجاد تناسب منطقی میان میزان سهمیه تخصیص داده‌شده و نیاز واقعی تولید واحدها است تا از انحراف در توزیع مواد اولیه جلوگیری شده و دسترسی عادلانه‌تر صنایع به مواد اولیه فراهم شود. این فرآیند می‌تواند با مشارکت و نظارت تشکلهای تخصصی مرتبط انجام شود تا دقت و کارآمدی آن افزایش یابد.

کاهش یا تعلیق موقت تعرفه‌های وارداتی: اعمال تعرفه‌های وارداتی در شرایط فعلی تنها موجب افزایش هزینه‌های تولید و تشدید فشار بر صنایع می‌شود. لذا پیشنهاد می‌شود که با هدف جلوگیری از افزایش قیمت در زنجیره صنایع پایین‌دستی، تعرفه‌های وارداتی مواد اولیه کلیدی (PE، PP، PET و...) کاهش یابد و یا به‌طور موقت تعلیق شود.

مدیریت عرضه و تنظیم بازار مواد اولیه توسط دولت: به‌منظور جلوگیری از افزایش غیرمعارف قیمت مواد اولیه پتروشیمی، پیشنهاد می‌شود که تأمین برخی اقلام حیاتی خارج از سازوکار بورس و با اولویت‌بندی دولتی انجام شود. همچنین، دولت می‌تواند برای برخی مواد حیاتی، سیاست فروش با قیمت‌های سابق یا با حمایت مستقیم را در دستور کار قرار دهد. به‌علاوه، مقابله با واسطه‌گری غیرضروری، کنترل قیمت‌ها و نظارت مؤثر بر بازار توسط دولت پیشنهاد می‌شود. به‌عنوان نمونه، یکی از راهکارها در شرایط ملتهب فعلی، برقراری مجدد سقف رقابت در بورس متناسب با قیمت مواد وارداتی (نرخ پلیمر در کشورهای همسایه ولو با احتساب قیمت ارز آزاد) علیرغم تجربه ناموفق گذشته است. این موضوع می‌تواند از سودجویی معدود خریدارانی که تمایل دارند با افزایش قیمت مواد در بورس، ارزش موجودی مواد انبارهای خود را افزایش دهند، جلوگیری کند.

محدودسازی صادرات نهاده‌های اولویت‌دار و حیاتی پتروشیمی در دوران بحران: برای حفظ تعادل بازار داخلی و جلوگیری از کمبود، صادرات مواد

اولیه حیاتی (به‌عنوان نمونه، گرانول‌های پلیمری، کامپاندها، کودهای شیمیایی مانند اوره و اقلام بسته‌بندی پزشکی و بهداشتی) باید به‌طور موقت محدود یا متوقف شود.

مقابله با سودجویی، نظارت مؤثر بر زنجیره توزیع و ایجاد شفافیت اطلاعاتی: با هدف کنترل تورم ناشی از اختلالات بازار، پیشنهاد می‌شود دولت با ایجاد مکانیزم‌های نظارتی مؤثر و قوی، با واسطه‌گری غیرضروری مقابله کند. همچنین، دولت باید شفافیت اطلاعاتی را برای جلوگیری از مانور دلالان و التهاب بازار تضمین کند. بنابراین، ارائه اطلاعات شفاف و به‌موقع از سوی دولت درباره وضعیت تولید، عرضه و تأمین مواد اولیه برای کاهش نااطمینانی در بازار و جلوگیری از شکل‌گیری التهاب و رفتارهای سوداگرانه حائز اهمیت است.

ایجاد مسیرهای مستقیم تأمین و تقویت زیرساخت‌های لجستیک واردات: پیشنهاد می‌شود واحدهای تولیدی امکان اتصال مستقیم یا از طریق شرکت‌های واسط معتبر به تأمین‌کنندگان اصلی را داشته باشند. همچنین استفاده از مسیرهای حمل‌ونقل جایگزین (مانند مسیر ریلی از قزاقستان، چین و ترکیه) و همچنین، تسریع در فرآیند ترخیص کالا برای اقلام فاقد جایگزین داخلی، در اولویت قرار گیرد.

مدیریت هوشمند تأمین برق صنایع پتروشیمی: با توجه به آسیب‌پذیری شبکه برق، راهکارهای ترکیبی شامل: اولویت‌دهی به تأمین برق از شبکه سراسری یا مدیریت بار مناطق مسکونی، تخصیص برق به فرآیندهای اصلی تولید و تعویق موقت برخی مراحل تکمیلی پرمصرف مانند گرانول‌سازی و بسته‌بندی، و درنهایت، بهره‌گیری از کشتی‌های نیروگاه‌دار (Powership) به‌عنوان منبع کمکی، پیشنهاد می‌شود.

تسريع در تحويل تعهدات پيشين پتروشيمي ها: پيشنهادهای می شود محموله هایی که پیش تر توسط مجتمع های پتروشیمی فروخته شده اما هنوز تحويل نشده اند، با استفاده از موجودی واقعی انبارها در اولويت تحويل قرار گیرند تا بخشی از نیاز فوری صنایع پایین دستی تأمین شده و از تشدید کمبود در بازار جلوگیری شود.

بازگشت سریع واحدهای پتروشیمی به مدار تولید: لازم است با بسیج ظرفیت های فنی و مدیریتی، روند بازگشت مجتمع های پتروشیمی به فاز تولید با حداکثر سرعت پیگیری شود و در این مسیر، اولویت بندی راه اندازی واحدها بر اساس اهمیت آن ها در تأمین مواد اولیه صنایع پایین دستی مدنظر قرار گیرد.

افزایش انعطاف پذیری در سیاست های وارداتی صنایع تکمیلی: به منظور جبران کاهش عرضه داخلی، محدودیت های سهمیه ای حذف و یا کاهش یابد و همچنین، سقف های وارداتی برای تولیدکنندگان صنایع تکمیلی و سپس، تجار به طور موقت افزایش یابد تا امکان تأمین حداکثری مواد اولیه مورد نیاز این صنایع فراهم شود.

حذف، تعلیق و تسهیل در قوانین و مقررات: تسريع در ابلاغ معافیت محصولات پتروشیمی از عوارض پرچم (موضوع جز ۴ تبصره ۳ ماده ۱ قانون توسعه و حمایت از صنایع دریایی)، حذف محدودیت های اداری برای ورود موقت تجهیزات، ماشین آلات و قطعات، تدوین و ابلاغ بسته حمایتی دولت به منظور حمایت معیشتی و شغلی از کارکنان واحدهای پتروشیمی های آسیب دیده.

تسهیل واردات مواد پلیمری از محل ارز حاصل از صادرات غیر: به واحدهای تولیدی اجازه داده شود مواد



با هدف کنترل تورم ناشی از اختلالات بازار، پیشنهاد می‌شود دولت با ایجاد مکانیزم‌های نظارتی مؤثر و قوی، یا واسطه‌گری غیرضروری مقابله کند. همچنین، دولت باید شفافیت اطلاعاتی را برای جلوگیری از مانور دلالان و التهاب بازار تضمین کند.

اولیه پلیمری را از محل ارز حاصل از صادرات غیر وارد کنند و همچنین، امکان انتقال پته صادراتی و یا واگذاری امتیاز واردات در قبال صادرات نیز فراهم شود.

تخصیص منابع ارزی مشخص برای واردات مواد اولیه: با توجه به احتمال کاهش عرضه در بازار داخلی، تخصیص منابع ارزی مشخص با حجم مکفی برای واردات مواد اولیه ضروری در دستور کار قرار گیرد تا از بروز وقفه در فعالیت صنایع پایین‌دستی جلوگیری شود.

تقویت سرمایه در گردش واحدهای تولیدی: پیشنهاد می‌شود خطوط اعتباری یا ابزارهای مالی حمایتی برای واحدهای تولیدی در نظر گرفته شود تا امکان تأمین مواد اولیه، عدم تعدیل نیروی انسانی و استمرار تولید در شرایط نوسان بازار فراهم شود.

● بایدهای ادامه حیات بنگاه‌های اقتصادی در زنجیره پتروشیمی

با هدف حفظ نقدینگی، پایداری فعالیت‌های اقتصادی و پیشگیری از اختلال یا توقف در فرآیندهای عملیاتی بنگاه‌های اقتصادی در زنجیره پتروشیمی، اتخاذ مجموعه‌ای از حمایت‌های مالی و نیز بازنگری موقت در برخی الزامات حاکمیتی ضروری به نظر می‌رسد. در این راستا، به منظور تقویت توان عملیاتی بنگاه‌ها و کاهش فشارهای مالی در شرایط جاری، اجرای موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

تعهدات مالی

- ▲ تعویق بدهی‌های بهای خوراک و سوخت واحدهای پتروشیمی به مدت ۳ ماه
- ▲ تعویق بدهی‌های بانکی (اصل و سود) به مدت ۶ ماه
- ▲ استمهال بازپرداخت تسهیلات ارزی و ریالی و حذف جرائم مربوطه در مورد بنگاه‌های اقتصادی به مدت ۶ ماه
- ▲ افزایش سقف اعتبار بنگاه‌ها متناسب با ارزش و میزان خسارت ناشی از توقف و کاهش تولید
- ▲ اعطای تسهیلات ارزی و ریالی کم‌بهره یا بدون بهره در قالب تسهیلات اضطراری حمایتی جهت تأمین سرمایه در گردش واحدها و تأمین تجهیزات مورد نیاز جهت بازسازی.

مالیات و بیمه

- ▲ تعویق مهلت پرداخت‌های مالیات بر عملکرد و حقوق به مدت ۶ ماه
- ▲ تعویق مهلت پرداخت سهم حق بیمه کارفرمایی به مدت ۶ ماه
- ▲ حذف جرائم و تعهدات مرتبط با حق بیمه و مالیات بر ارزش افزوده / عملکرد / حقوق (استفاده از حداکثر بخشودگی جرائم ماده ۱۶۹ و ۷۲ سازمان امور مالیاتی)
- ▲ تعویق در اجرای قانون صورت حساب الکترونیکی و جرائم مربوطه تا پایان سال ۱۴۰۵
- ▲ تعویق مهلت قانونی برگزاری مجامع عمومی سالیانه تا ۱۴۰۵/۰۶/۳۱
- ▲ افزایش مهلت رفع تعهدات ارزی واردات و صادرات به ۱۲۰ روز.



اختلال در زنجیره پتروشیمی با صنایع نساجی و پوشاک کشور چه کرد؟

جنگ، پتروشیمی ونخ‌های گره خورده صنعت نساجی

صنعت نساجی و پوشاک از صنایع قدیمی و مزیت‌دار کشور است که در زمره صنایع سبک و کاربر به‌شمار می‌آید. همچنین، این صنعت جایگاه مهمی در اشتغال و تولید کشور دارد. براساس آخرین آمار منتشرشده از سوی بانک مرکزی ج.ا.ا، صنعت تولید منسوجات و پوشاک در سال ۱۴۰۲، مجموعاً سهمی معادل ۳/۱۲ درصد از کل ارزش افزوده صنعتی کشور را به خود اختصاص داده است.

صنعت نساجی و پوشاک قبل از بروز جنگ تحمیلی نیز با چالش‌هایی مواجه بود. بررسی آمارهای موجود حکایت از وضعیت «رکود تورمی» در این صنعت دارد؛ به‌طوری‌که، تولیدکنندگان در این صنعت در کنار افزایش هزینه‌های تولید با از دست رفتن سهم بازار داخلی به‌دلیل واردات گسترده و قاچاق مواجه بوده‌اند. شاخص قیمت منسوجات از ۳۹/۹ درصد در اسفند ۱۴۰۳ با جهشی چشمگیر به ۹۴/۸ درصد در بهمن ۱۴۰۴ رسیده است که شیب تورمی تندتری را نسبت به میانگین شرکت‌های صنعتی بوری (رشد از ۳۸/۷ درصد به ۶۹/۱ درصد در بازه مشابه) تجربه کرده است. به‌طور هم‌زمان، شاخص تولید صنعت منسوجات نیز به میزان حدوداً ۱۸٪- در بهمن‌ماه ۱۴۰۴ افت کرده است؛ این موضوع در حالی است که طی بازه دوازده‌ماهه سال ۱۴۰۳، این شاخص تنها حدود ۳-۴٪ افت داشته است.

همچنین، براساس اطلاعات به‌دست‌آمده از «انجمن صنایع نساجی ایران»، بخش منسوجات و پوشاک از منظر تجارت خارجی نیز با تراز تجاری منفی روبه‌رو بوده است. میانگین واردات در سال‌های ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴، رقمی بالغ بر ۲/۱ میلیارد دلار (به‌علاوه ۴۰۰ میلیون دلار در بخش ماشین‌آلات نساجی) بوده است؛ درحالی‌که صادرات این صنعت در بازه مشابه تنها حدود ۶۰۰ میلیون دلار گزارش شده است. علاوه بر این ناترازی تجاری، وجود بازار غیررسمی و قاچاق پوشاک با حجم تخمینی ۲ الی ۳ میلیارد دلار در سال، فشار مضاعفی بر تولیدکنندگان داخلی وارد کرده و سهم بازار رسمی را به‌شدت تهدید می‌کند.



● وضعیت صنعت نساجی پس از آغاز جنگ رمضان

بخش قابل توجهی از فروش واحدهای نساجی و پوشاک به طور سنتی در اسفندماه و از محل فروش شب عید تأمین می شود و این مقطع زمانی، نقش مهمی در تأمین نقدینگی و تسویه تعهدات سالانه بنگاه ها دارد. با این حال، در سال گذشته به دلیل سلسله رویدادهایی نظیر جنگ ۱۲ روزه و رکود ناشی از آن، تحولات دی ماه و در نهایت، آغاز جنگ رمضان، چرخه فروش محصولات نساجی با اختلال جدی مواجه شد و در نتیجه، فروش مورد انتظار بسیاری از واحدهای تولیدی محقق نگردید. افزون بر این، تداوم درگیری نظامی و نامشخص بودن زمان خاتمه آن موجب شد تعداد قابل توجهی از کارخانه ها فعالیت خود را تا پایان فروردین ماه متوقف کنند. برآیند این شرایط، افزایش ریسک و عدم اطمینان و همچنین، تضعیف پایداری تولید در صنعت نساجی و پوشاک کشور بوده است.

در کنار این شرایط، صنعت نساجی با چالش مهم دیگری نیز در حوزه تأمین مواد اولیه روبه رو شده است. کمبود عرضه و نوسانات شدید قیمت مواد اولیه در ابتدای زنجیره ارزش، فشار قابل توجهی بر هزینه های تولید وارد کرده است. این مسئله در حالی رخ می دهد که در سطح جهانی نیز زنجیره ارزش صنعت نساجی تحت تأثیر تنش های ژئوپلیتیکی اخیر در منطقه خاورمیانه قرار گرفته است. در داخل کشور نیز هم زمان با بحران، تأمین برخی نهادهای پتروشیمی مورد استفاده در صنعت نساجی با محدودیت و بی ثباتی همراه شده و فشار مضاعفی بر واحدهای تولیدی وارد کرده است. از آنجا که بخش قابل توجهی از مواد اولیه مورد استفاده در این صنعت از محصولات زنجیره پتروشیمی تأمین می شود، هرگونه اختلال در عرضه این نهاده ها می تواند به سرعت بر کل زنجیره تولید منسوجات و پوشاک اثرگذار باشد. افزون بر اختلال در عرضه مواد اولیه، صنعت نساجی و پوشاک با کمبود تقاضای مؤثر و رقابت نابرابر ناشی از قاچاق نیز مواجه است. در شرایط فعلی، کاهش قدرت خرید خانوار و جایه جایی سبد هزینه ها به سمت کالاهای ضروری تر مانند غذا و دارو، بخشی از تقاضای بازار

متسوجات و پوشاک را تضعیف کرده است. از این رو، حتی در صورت تثبیت نسبی سمت عرضه، استمرار رکود در سمت تقاضا می‌تواند مانع بازگشت کامل واحدهای تولیدی به ظرفیت‌های پیشین شود. در چنین شرایطی، مبارزه با قاچاق و استفاده از ابزارهای تحریک تقاضا، برای حفظ اشتغال و جلوگیری از تعمیق رکود در این صنعت ضروری است.

● تبعات اختلال در زنجیره تأمین مواد اولیه پتروشیمی بر صنعت نساجی

صنعت نساجی یکی از صنایع پایین‌دستی مهم زنجیره پتروشیمی به‌شمار می‌رود و بخش قابل‌توجهی از مواد اولیه مورد نیاز آن، به‌ویژه در حوزه الیاف مصنوعی، از محصولات پلیمری تولیدشده در صنعت پتروشیمی تأمین می‌شود. از این رو، هرگونه اختلال در تولید، عرضه یا قیمت‌گذاری این مواد می‌تواند به‌طور مستقیم بر هزینه تولید، تداوم فعالیت واحدهای صنعتی و ثبات زنجیره تأمین در صنعت نساجی اثر بگذارد. تمرکز تولید برخی از مهم‌ترین نهادهای پتروشیمی مورد استفاده در زنجیره تولید متسوجات و پوشاک در تعداد محدودی از مجتمع‌های پتروشیمی باعث شده است که هرگونه اختلال در فعالیت این واحدها، به‌سرعت بر دسترسی صنعت نساجی به مواد اولیه و پایداری تولید در این بخش اثرگذار باشد.

تحرکات شاخص‌های بازار نهادهای پتروشیمی مصرف‌کننده در صنعت نساجی قبل، حین و پس از جنگ رمضان									
وضعیت نهاده قبل از اختلال در عرضه (میانگین بهمن‌ماه)			وضعیت نهاده در دوران جنگ رمضان (میانگین ۹ اسفند تا ۱۹ فروردین)			وضعیت نهاده پس از برقراری آتش‌بس (میانگین ۲۰ فروردین تا ۲۱ اردیبهشت)			نهاده پتروشیمی مورد استفاده در نساجی
قیمت پایه عرضه (تومان)	حجم عرضه (تن)	درصد رقابت	قیمت پایه عرضه (تومان)	حجم عرضه (تن)	درصد رقابت	قیمت پایه عرضه (تومان)	حجم عرضه (تن)	درصد رقابت	
۱۳۴,۰۰۰	۱,۲۱۶	۱٪	۱۳۵,۰۰۰	۴۷۷	۱۳٪	۱۴۷,۰۰۰	۵۶۱	۲۸۳٪	پلی اتیلن ترفتالات (PET) نساجی
۱۱۶,۰۰۰	۳۷۷	۸٪	۱۳۴,۰۰۰	۲۳۴	۲۰٪	۱۷۷,۶۰۰	۳۶۰	۱۱۴۲٪	پلی پروپیلن (PP) نساجی
۱۰۴,۰۰۰	۵۹۹	-	۱۰۸,۵۰۰	۹۹۱	۲۰۰۴٪	۱۱۸,۳۰۰	۶۳۸	۲۶۶٪	پلی اتیلن سنگین اکستروژن
۹۵,۹۰۰	۹۷۵	۶٪	۱۰۲,۰۰۰	۷۰۲	۲۱٪	۱۰۵,۳۰۰	۱۵۷۷	۲۶۸٪	پلی اتیلن سنگین فیلم

منابع: محاسبات پژوهش

● جمع‌بندی و راهکارهای پیشنهادی

بررسی وضعیت بازار مواد اولیه پتروشیمی و تحولات زنجیره تأمین صنعت نساجی نشان می‌دهد که این صنعت در شرایط فعلی به‌طور هم‌زمان با شوک عرضه، افزایش هزینه تولید و رکود تقاضا مواجه شده است. اختلال در عرضه نهادهای کلیدی، به‌ویژه چپس پلی‌استر نساجی و پلی‌پروپیلن، موجب افزایش رقابت در بورس کالا، رشد قیمت مواد اولیه و تشدید نااطمینانی در تصمیم‌گیری بنگاه‌ها شده است. در چنین شرایطی، استراتژی بخش قابل‌توجهی از واحدهای تولیدی در صنعت متسوجات و پوشاک از «سودآوری» به «حفظ بقا و جلوگیری از توقف تولید» تغییر یافته است. براساس اطلاعات ارائه‌شده از سوی «انجمن صنایع نساجی ایران» و «اتحادیه تولید و صادرات نساجی و پوشاک ایران»، مهم‌ترین چالش‌های صنعت نساجی و پوشاک و راهبردهای پیشنهادی برای کاهش آثار بحران، در جدول خلاصه شده است.

چالش‌های صنعت نساجی و پوشاک در شرایط کنونی و راهکارهای پیشنهادی			
ردیف	چالش‌های صنعت پس از جنگ رمضان	شرح مسئله	راهبردها و سیاست‌های پیشنهادی
۱	فقدان شفافیت در وضعیت تولید و عرضه مواد اولیه پتروشیمی	عدم اعلام دقیق از زمان بازگشت واحدهای پتروشیمی به مدار، ظرفیت تولید، نوع گریدهای قابل عرضه و همچنین، حجم عرضه آبی، موجب سردرگمی واحدهای تولیدی شده است. این نااطمینانی، به ایجاد تقاضای هیجانی و رقابت غیرمستعارف در بورس کالا دامن زده است.	(۱) ایجاد مکانیزم‌های نظارتی مؤثر برای مقابله با واسطه‌گری و سوداگری در بازار مواد اولیه (۲) افزایش شفافیت اطلاعاتی توسط دولت در خصوص وضعیت تولید، ظرفیت و برنامه عرضه مواد اولیه پتروشیمی (۳) میزان عرضه مواد پلیمری حوزه نساجی به شکل‌های تخصصی مرتبط جهت مدیریت تقاضا (۴) برقراری مجدد سقف رقابت در بورس متناسب با قیمت مواد وارداتی (نرخ پلیمر در کشورهای همسایه ولو با احتساب قیمت ارز آزاد)
۲	افزایش هزینه تولید در زنجیره نساجی	افزایش قیمت مواد اولیه پتروشیمی، موجب رشد قابل توجه هزینه تولید در کل زنجیره نساجی شده است. این موضوع در حالی است که هنوز افزایش قیمت‌های جهانی در قیمت‌های عرضه مواد پلیمری لحاظ نشده است.	(۱) تسهیل واردات مواد اولیه از طریق واردات بدون منشأ ارز (۲) کاهش یا تعلیق موقت تعرفه واردات مواد اولیه کلیدی (۳) حمایت از واحدهای تولیدی از طریق تأمین سرمایه در گردش و اعطای تسهیلات کوتاه مدت کم بهره
۳	ضعف نظام سهمیه‌بندی و تخصیص مواد اولیه	عدم تناسب سهمیه‌ها با ظرفیت واقعی تولید و وجود تقاضاهای غیرواقعی، موجب انحراف بخشی از مواد اولیه از مسیر تولید شده است.	(۱) بازنگری فوری در سهمیه بهین‌یاب واحدها بر اساس بررسی وضعیت تولید واقعی واحدها و تطبیق با سوابق خرید سال‌های گذشته (۲) ایجاد تناسب میان سهمیه تخصیص و نیاز واقعی تولید واحدها (۳) تفکیک مواد اولیه یکسان برای اصناف مختلف به منظور جلوگیری از تسری شرایط بحرانی یک صنعت به سایر بخش‌های متقاضی
	فشار مالی و نقدینگی بر بنگاه‌های تولیدی	افزایش هزینه‌های تولید، اختلال در تأمین مواد اولیه و کاهش تقاضا موجب فشار مضاعف بر نقدینگی واحدهای تولیدی شده و توان ادامه فعالیت بسیاری از بنگاه‌ها را کاهش داده است.	(۱) تعویق بدهی‌های بانکی (اصل و سود) به مدت ۶ ماه (۲) استمهال بازپرداخت تسهیلات ارزی و ریالی و حذف جرائم مرتبط به مدت ۶ ماه (۳) تعویق پرداخت مالیات عملکرد و حقوق به مدت ۶ ماه (۴) تعویق پرداخت سهم حق بیمه کارفرمایی به مدت ۶ ماه (۵) استفاده از حداکثر بخشودگی جرائم مالیاتی و بیمه‌ای
	وابستگی بالا به واردات برخی مواد اولیه	پیش از جنگ، بخش قابل توجهی از نیاز صنعت به واردات الیاف آکریلیک، رنگ‌ها و برخی مواد شیمیایی وابسته بوده است و اختلالات ارزی و تجاری در شرایط فعلی، ریسک تأمین را افزایش داده است.	(۱) تسریع در فرایند تخصیص گمرکی مواد اولیه فاقد جایگزین داخلی (۲) استفاده از مسیرهای حمل و نقل جایگزین (از جمله مسیرهای ریلی قزاقستان، چین و ترکیه) برای کاهش ریسک تأمین (۳) تسریع در فرایند تخصیص گمرکی مواد اولیه فاقد جایگزین داخلی
۴	رکود تقاضا و کاهش قدرت خرید	کاهش قدرت خرید خانوارها، تغییر ترکیب سبد مصرفی به نفع کالاهای ضروری مانند غذا و دارو و تمایل به حفظ نقدینگی، موجب افت تقاضا برای پوشاک و منسوجات شده است. رکود حاکم بر صنعت از سال ۱۴۰۳ آغاز شده و گمان‌آورد ادامه دارد.	(۱) مقابله با قاچاق پوشاک به منظور حفظ ظرفیت تولید و اشتغال داخلی (۲) توسعه فروش اینترنتی و رفع محدودیت‌های مؤثر بر کسب و کارهای آنلاین (۳) گسترش پلتفرم‌های فروش اقسایی برای تحریک تقاضای مؤثر (۴) توسعه تأمین مالی زنجیره‌ای در صنعت نساجی و پوشاک

مأخذ: یافته‌های پژوهش بر اساس مصاحبه‌ها و نظرات تخصصی اخذشده از انجمن صنایع نساجی ایران و اتحادیه تولید و صادرات نساجی و پوشاک ایران



از پتروشیمی تا سفره مردم؛ پیامدهای جنگ برای زنجیره تامین صنایع غذایی تبعات اختلال تولید پتروشیمی‌ها بر صنعت غذا

صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها از مهم‌ترین و گسترده‌ترین بخش‌های تولیدی کشور به‌شمار می‌آیند که به دلیل پیوند مستقیم با بخش کشاورزی و دامپروری و نقش آن در تامین امنیت غذایی، از جایگاهی راهبردی در اقتصاد ایران برخوردارند. این صنعت در زمره صنایع نسبتاً کاربر و دارای پراکندگی جغرافیایی گسترده محسوب می‌شود و سهم قابل توجهی در اشتغال صنعتی کشور دارد؛ به طوری که بر اساس داده‌های موجود، بیش از ۴۲۰ هزار نفر به صورت مستقیم در واحدهای صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها کشور مشغول به فعالیت هستند (سالنامه آماری مرکز آمار ایران ۱۴۰۲). بر اساس داده‌های بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲)، گروه «تولید محصولات غذایی و آشامیدنی‌ها» یکی از بزرگ‌ترین زیربخش‌های صنعت کشور از نظر تعداد پنگاه‌ها و اشتغال محسوب می‌شود و در سال‌های اخیر سهمی قابل توجه از ارزش افزوده بخش صنعت (سهم ۱۹ درصدی از کل ارزش افزوده صنعتی کشور) را به خود اختصاص داده است.

با این حال، صنایع غذایی حتی پیش از تکانه‌های اخیر نیز با چالش‌های ساختاری جدی مواجه بوده‌اند. بررسی وضعیت این صنعت نشان می‌دهد که تولیدکنندگان تحت فشار دوگانه قرار دارند: از یک سو، نوسانات فصلی و ارزی در بازار مواد اولیه کشاورزی و نهاده‌های دامی باعث جهش قابل توجه بهای تمام‌شده محصولات شده است (به گونه‌ای که شاخص قیمت تولیدکننده محصولات کشاورزی در زمستان ۱۴۰۴ به حدود ۸۹ درصد رسیده است)، از سوی دیگر، افزایش هزینه بسته‌بندی محصولات غذایی و آشامیدنی‌ها که در پی کاهش تولید مواد اولیه پتروشیمی حدود ۲۶ درصد (۱۶ درصد در صنایع غذایی و ۱۰ درصد آشامیدنی‌ها) افزایش یافته به رشد قابل توجه قیمت مصرف‌کننده خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها منجر شده، به طوری که این شاخص در فروردین ۱۴۰۵ به حدود ۱۱۵ درصد رسیده است (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۵). برخلاف سایر صنایع، ماهیت فسادپذیر مواد اولیه در این بخش، تاب‌آوری تولیدکنندگان را در برابر اختلالات لجستیکی و توقف خطوط تولید به شدت کاهش داده و ریسک ضایعات را به یکی از اصلی‌ترین عوامل کاهش بهره‌وری تبدیل کرده است. این وضعیت، در کنار کاهش قدرت خرید عمومی، منجر به تغییر الگوی مصرف جامعه و



خروج اجباری بسیاری از واحدهای کوچک و متوسط از چرخه رقابت شده است.

● اختلال در تأمین مواد اولیه پتروشیمی و بحران در صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها

صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها از مهم‌ترین بخش‌های پایین دستی در زنجیره تأمین مواد اولیه کشاورزی و شیمیایی به‌شمار می‌آیند. بخش قابل‌توجهی از نهاده‌های مورد استفاده در تولید محصولات غذایی، از جمله افزودنی‌ها، مواد نگهدارنده، طعم‌دهنده‌ها، روغن‌های فرآوری شده و مواد بسته‌بندی، از طریق صنایع بالادستی نظیر صنایع شیمیایی، پتروشیمی و همچنین تولیدات کشاورزی تأمین می‌شود. از این‌رو هرگونه نوسان در تولید، عرضه یا قیمت این نهاده‌ها می‌تواند به‌طور مستقیم بر هزینه تمام‌شده محصولات غذایی، تداوم فعالیت واحدهای تولیدی و ثبات عرضه در بازار اثر بگذارد. تمرکز تولید یا تأمین برخی از مهم‌ترین مواد اولیه مورد استفاده در زنجیره تولید صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها در تعداد محدودی از تولیدکنندگان یا مجتمع‌های صنعتی سبب شده است که هرگونه اختلال در فعالیت این واحدها، به سرعت بر دسترسی تولیدکنندگان مواد غذایی به مواد اولیه و پایداری تولید در این صنعت تأثیرگذار باشد.

بررسی داده‌های مربوط به حجم عرضه، قیمت پایه و شاخص درصد رقابت نشان می‌دهد که پس از برقراری آتش‌بس، بازار نهاده‌های اصلی پتروشیمی مورد استفاده در صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها با افزایش قابل‌توجه رقابت، نوسانات شدید قیمتی و تغییر در الگوی عرضه مواجه شده است؛ موضوعی که می‌تواند مستقیماً بر هزینه تولید، بسته‌بندی و قیمت تمام‌شده محصولات غذایی اثرگذار باشد.

بر اساس بررسی‌های این پژوهش، میانگین قیمت پایه پلی‌اتیلن ترفتالات (PET) بطری، از حدود ۱۴۴ هزار تومان پیش از اختلال در عرضه، در دوران جنگ رمضان به حدود ۲۱۹ هزار تومان افزایش یافته و پس از آتش‌بس در سطح حدود ۱۸۷ هزار تومان تثبیت شده است. در همین دوره، شاخص رقابت که پیش از بحران حدود ۱۴/۶ درصد بود، پس از آتش‌بس به ۹۳ درصد افزایش یافته که بیانگر شکل‌گیری تقاضای انباشته، نگرانی نسبت به تداوم تأمین و تشدید

رقابت میان خریداران است. این در حالی است که حجم عرضه پس از آتش بس تقریباً به سطح پیش از بحران بازگشته، اما همچنان شدت رقابت بسیار بالا باقی مانده است.

در بازار پلی پروپیلن فیلم، درصد رقابت نیز از ۴/۳ درصد به ۷۱ درصد، در مورد پلی اتیلن سنگین فیلم نیز درصد رقابت از حدود ۱/۳ درصد در دوران بحران به ۶۰ درصد پس از آتش بس رسیده است.

در مقابل، پلی اتیلن سبک خطی تنها نهاده‌ای است که پس از آتش بس کاهش قابل توجه قیمت پایه را تجربه کرده، اما درصد رقابت آن به ۱۲۴ درصد افزایش یافته است. در مورد پلی اتیلن سبک فیلم و پلی اتیلن سنگین بادی نیز پس از آتش بس با وجود کاهش قیمت پایه نسبت به دوران جنگ، با جهش رقابت از کمتر از یک درصد به حدود ۹۹ درصد مواجه شده است. پلی اتیلن سنگین اکستروژن نیز پس از آتش بس رقابتی معادل ۱۵۳ درصد را تجربه کرده که بالاترین سطح رقابت در میان نهاده‌های مورد بررسی است.

بررسی کاربرد محصولات پتروشیمی در صنعت غذا نشان می‌دهد که وابستگی صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها به زنجیره پتروشیمی، عمدتاً در بخش بسته‌بندی (بین ۷۰ تا ۹۰ درصد) متمرکز است. این موضوع بیانگر آن است که هرگونه اختلال در تأمین این مواد، مستقیماً زنجیره نگهداری، توزیع و عرضه محصولات غذایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

● راهکار پیشنهادی برای کاهش آسیب به صنایع غذایی

تحولات اخیر در بازار نهاده‌های پتروشیمی نشان می‌دهد صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها با افزایش ریسک در تأمین مواد اولیه بسته‌بندی و رشد هزینه‌های تولید روبه‌رو شده است. افزایش شدید رقابت در بورس کالا برای محصولاتی نظیر PET بطری، پلی اتیلن‌های فیلم و بادی و همچنین پلی پروپیلن‌های مورد استفاده در بسته‌بندی، بیانگر آن است که تولیدکنندگان نسبت به تداوم دسترسی به مواد اولیه اطمینان کافی ندارند و تلاش می‌کنند نیاز آتی خود را پیشاپیش تأمین کنند. این وضعیت، علاوه بر افزایش هزینه خرید مواد اولیه، موجب تشدید بی‌ثباتی در بازار و دشوارتر شدن برنامه‌ریزی تولید شده است.

از سوی دیگر، وابستگی بالای صنایع غذایی به انواع بطری، ظروف پلیمری، لفاف‌ها و فیلم‌های بسته‌بندی باعث شده نوسانات بازار پتروشیمی به سرعت به کل زنجیره تولید و توزیع منتقل شود. افزایش هزینه تأمین این نهاده‌ها، به‌ویژه برای واحدهای کوچک‌تر، فشار قابل توجهی بر نقدینگی و سرمایه در گردش ایجاد کرده و بخشی از نگاه‌ها را ناچار به کاهش تولید، تغییر ترکیب محصولات یا محدودسازی فروش اعتباری کرده است.

در نتیجه، اولویت بسیاری از فعالان این صنعت در شرایط کنونی، بیش از آنکه توسعه بازار یا افزایش ظرفیت تولید باشد، بر حفظ استمرار فعالیت، تأمین پایدار مواد اولیه و کنترل هزینه‌ها متمرکز شده است. بر اساس بررسی نظرات و پیشنهادها، انجمن‌ها و تشکلهای تخصصی صنایع غذا و آشامیدنی‌ها، مهم‌ترین راهکارهای پیشنهادی برای کاهش آسیب‌های وارد شده به صنایع غذایی و آشامیدنی‌ها، حول چند محور مشترک قابل جمع‌بندی است:

۱ تسهیل واردات مواد اولیه حیاتی: پیشنهاد می‌شود واردات مواد اولیه اولویت‌دار پتروشیمی و اقلام بسته‌بندی تسهیل شود. بدین منظور، واردات می‌تواند «بدون منشأ ارز» انجام شود تا فرآیند تأمین مواد اولیه تسریع شود.

۲ کاهش یا حذف تعرفه‌های وارداتی: چندین تشکل خواستار کاهش تعرفه‌های گمرکی در کوتاه‌مدت بر مواد اولیه وارداتی حیاتی در این صنعت؛ به‌ویژه برای PE، PP، PET و سایر نهاده‌های بسته‌بندی شده‌اند با این استدلال که اعمال تعرفه در شرایط فعلی تنها موجب تشدید هزینه تولید و افزایش فشار بر صنایع می‌شود.

بررسی کاربرد محصولات

پتروشیمی در صنعت

غذا نشان می‌دهد که

وابستگی صنایع غذایی

و آشامیدنی‌ها به زنجیره

پتروشیمی، عمدتاً در

بخش بسته‌بندی (بین ۷۰

تا ۹۰ درصد) متمرکز است.

این موضوع بیانگر آن است

که هرگونه اختلال در تأمین

این مواد، مستقیماً زنجیره

نگهداری، توزیع و عرضه

محصولات غذایی را تحت

تأثیر قرار می‌دهد.

۳ اولویت‌بندی در تخصیص مواد و خارج کردن برخی اقلام از بورس؛ برخی انجمن‌ها، به‌ویژه انجمن صنایع فرآورده‌های لبنی، بر این نکته تأکید کرده‌اند که تأمین برخی اقلام حیاتی باید خارج از سازوکار بورس و با اولویت‌بندی دولتی انجام شود. همچنین پیشنهاد شده است که دولت برای برخی مواد حساس، سیاست فروش با قیمت‌های سابق یا با حمایت مستقیم را در دستور کار قرار دهد.

۴ محدودسازی یا قطع صادرات برخی اقلام حساس؛ در بخشی از نظرات، به‌خصوص درباره کودهای شیمیایی مانند اوره، پیشنهاد شده است که برای کنترل کمبود و تثبیت بازار داخلی، صادرات برخی مواد برای دوره بحرانی، محدود یا متوقف شود. این پیشنهاد با هدف جلوگیری از افزایش قیمت و حفظ دسترسی صنایع پایین‌دستی مطرح شده است.

۵ مقابله با سودجویی و کنترل قیمت‌ها؛ در چندین انجمن و سندیکا از قبیل سندیکای صنایع کنسرو ایران، گان‌ون انجمن‌های صنایع غذایی ایران، انجمن تولیدکنندگان و صادرکنندگان ماکارونی، انجمن صنایع فرآورده‌های لبنی، انجمن تولیدکنندگان ماء‌الشعیر و مالت و انجمن صنایع گلوکز، نشاسته و مشتقات مشکل اصلی نه فقط کمبود فیزیکی، بلکه افزایش قیمت ناشی از سودجویی و اختلال در بازار نیز عنوان شده است. بنابراین، یکی از پیشنهاد‌های پرتکرار، مقابله با واسطه‌گری غیرضروری، کنترل قیمت‌ها و نظارت مؤثر بر بازار است.

۶ ایجاد سازوکارهای واسطه‌ای و اتصال مستقیم به تأمین‌کنندگان؛ برخی تشکل‌ها پیشنهاد داده‌اند که شرکت‌های مصرف‌کننده بتوانند از طریق شرکت‌های واسطه یا اتصال مستقیم به تولیدکنندگان لفاف و مواد خام، نیاز خود را تأمین کنند. این رویکرد می‌تواند گلوگاه‌های توزیع را کاهش داده و دسترسی واحدهای تولیدی به مواد اولیه را تسهیل کند.

۷ تأمین پایدار و سریع مواد از مسیرهای حمل‌ونقل مناسب؛ در برخی پیشنهادها، استفاده از مسیر ریلی برای واردات از قزاقستان، چین، ترکیه و نیز تسریع در فرآیندهای حمل‌ونقل و ترخیص مطرح شده است. این موضوع به‌ویژه برای اقلامی که امکان جایگزینی داخلی ندارند، می‌تواند در کوتاه‌مدت مؤثر باشد.

به‌طور کلی، پیشنهاد‌های ارائه‌شده از سوی تشکل‌ها و انجمن‌های مرتبط با صنعت غذا نشان می‌دهد که راه‌حل‌های موردنیاز این بخش، بیشتر در حوزه تسهیل تأمین، کنترل سوداگری و قیمت‌گذاری دلبخواه، کاهش موانع واردات، مدیریت ارزی و تنظیم‌گری بازار متمرکز است. ازاین‌رو، سیاست‌گذاری مؤثر در این حوزه باید با اولویت دادن به مواد اولیه حیاتی، کاهش هزینه‌های تأمین، و جلوگیری از اختلال در زنجیره تولید دنبال شود.



قیمت محصولات کشاورزی و امنیت غذایی چه تغییراتی را تجربه کرد؟ تغییر موازنه در بازار غذا

جنگ تحمیلی سوم، از چند مسیر از جمله تحت تأثیر قرار دادن قیمت انرژی، کودهای شیمیایی و تولید مواد کشاورزی، امنیت غذایی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. اما این اثرگذاری تا چه میزان است و آیا می‌تواند تاب‌آوری را در کوتاه‌مدت و بلندمدت متاثر کند؟

● اثرات جنگ بر عرضه انرژی

بر اساس اطلاعات موجود در سال ۲۰۲۵ میزان صادرات نفت خام از منطقه خلیج فارس در حدود ۱۵ میلیون بشکه در روز بوده که نشان‌دهنده سهم ۳۵ درصدی این منطقه از صادرات نفت خام است. در واقع اختلال ایجاد شده در بازار نفت بزرگ‌ترین اختلال ایجاد شده در بازار نفت در طول تاریخ است و پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که با کاهش ۸ میلیون بشکه‌ای تولید میزان کل عرضه محصول در سطح جهان به ۹۸٫۸ میلیون بشکه در روز خواهد رسید که کمترین مقدار ثبت شده از فصل نخست سال ۲۰۲۲ به حساب می‌آید.

بررسی قیمت نفت در بازارهای جهانی حاکی از این است که قیمت این محصول در اوایل ماه مارس با افزایش ۲۰ تا ۳۵ درصدی به حدود ۱۱۵ تا ۱۲۰ دلار به ازای هر بشکه رسیده که این افزایش قیمت از زمان آغاز درگیری میان اوکراین و روسیه به سابقه بوده است.

● اثرات جنگ بر عرضه کود

علاوه بر انرژی تنگه هرمز یکی از بزرگ‌ترین هاب‌های تولید و عرضه کودهای شیمیایی ازته و فسفره به حساب می‌آیند که این کودها نقش بسیار پررنگی در افزایش تولید محصولات کشاورزی دارند. در شرایط فعلی و با وجود محدودیت شدید در صادرات کودهای شیمیایی از منطقه خلیج فارس میزان عرضه این محصولات ۳ تا ۴ میلیون تن در ماه کاهش خواهد یافت و میزان دسترسی کشاورزان به کودهای شیمیایی کاهش پیدا خواهد کرد. بررسی قیمت کود دی‌آمونیم فسفات نشان از آن



دارد که در اواخر فوریه قیمت هر تن کود در حدود ۴۳۰ دلار به ازای هر تن بوده و با آغاز درگیری و تا دوم مارس قیمت این کود به حدود ۵۹۰ دلار به ازای هر تن افزایش یافته است، در ادامه و با جذب شوک اولیه قیمت این محصول اندکی کاهش یافته و به حدود ۵۳۰ دلار به ازای هر تن رسیده که نشان‌دهنده افزایش ۱۰۰ دلاری قیمت این کود به ازای هر تن در یک دوره حدوداً بیست‌روزه است. قیمت کود اوره نیز در این بازه زمانی روندی صعودی را به ثبت رسانده است به طوری در اواخر ماه فوریه قیمت هر تن کود اوره در حدود ۴۶۰ دلار به ازای هر تن بوده و در ادامه و تا اواسط ماه مارس قیمت این محصول به حدود ۶۰۰ دلار به ازای هر تن رسیده است. در مجموع از زمان آغاز جنگ در منطقه خلیج فارس قیمت کودهای شیمیایی به طور متوسط در حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد نسبت به نیمه اول سال گذشته افزایش یافته است.

● اثرات بر تولید و قیمت محصولات کشاورزی

بررسی کارشناسی صورت گرفته حاکی از این است که کاهش مصرف کودهای شیمیایی می‌تواند منجر به کاهش ۵۰ درصدی تولید برخی از محصولات شود. از این رو کاهش تولید با فرض ثبات تقاضا می‌تواند افزایش قیمت محصولات کشاورزی و مواد غذایی را در پی داشته باشد. علاوه بر مسئله کود که از طریق کاهش تولید بر قیمت‌ها اثرگذار است افزایش قیمت انرژی بر روی هزینه سایر نهاده‌ها مانند سوخت، برق و حمل‌ونقل نیز تأثیر داشته و با افزایش هزینه‌ها تولید قیمت محصول نهایی مواد غذایی افزایش خواهد یافت. به عنوان مثال قیمت ذرت در یک بازه حدود ۲۰ روزه از آغاز حمله نظامی در اواخر ماه فوریه تا اواسط ماه مارس در حدود ۱۰ دلار افزایش یافته و از حدود ۱۲۲ دلار به ازای هر تن به بیش از ۱۸۰ دلار به ازای هر تن افزایش یافته است. در خصوص محصول روغن نباتی نیز افزایش قیمت شدیدی به چشم می‌آید به طوری که قیمت روغن سویا از ۱۳۵۰ دلار در آغاز تنش به حدود ۱۴۸۰ دلار به ازای هر تن افزایش یافته است. روند افزایش قیمت در بازار سایر محصولات کشاورزی نیز به وقوع پیوسته که بن موضوع ناشی از نگرانی در خصوص کاهش عرضه محصول به دلیل افزایش هزینه‌های تولید در صورت تداوم تنش‌ها و بروز اختلال در تنگه هرمز است.

● ایران چه وضعی دارد؟

ایران به عنوان یکی از طرف‌های درگیر در این تعارض نظامی و یکی از اقتصادهای بزرگ منطقه از دو جهت با تهدید سیستم غذایی و کشاورزی مواجه است: اثرات مستقیم ناشی از حمله نظامی مانند تحریم، ممنوعیت صادرات و آسیب به زیرساخت‌ها و از سوی دیگر اثرات غیرمستقیم این درگیری بر سیستم‌های غذا و کشاورزی ایران شامل افزایش هزینه واردات و تورم فزاینده است. دولت ایران به منظور مواجه با اثرات این حمله نظامی و تضمین عرضه داخلی محصولات اقدامات متعددی را صورت داده است.

از سوم ماه مارس ایران صادرات کالاهای کشاورزی و مواد غذایی را به منظور تأمین نیازهای داخلی ممنوع کرده است. در نتیجه این اقدام نگرانی در خصوص بروز ناامنی غذایی شدید تا حدودی کاهش یافته است. لازم به ذکر است که پیش از حمله نظامی نیز اقتصاد ایران به دلیل تحریم‌های اقتصادی و کاهش ارزش پول ملی به شدت تحت فشار بوده و تورم مواد غذایی در ایران به طور قابل ملاحظه‌ای نسبت به سال گذشته افزایش یافته است به طوری که بر اساس گزارش مرکز آمار ایران میزان رشد شاخص قیمت در اسفند سال ۱۴۰۴ نسبت به مدت مشابه سال گذشته (تورم نقطه به نقطه) ۷۱.۸ درصد بوده و رشد شاخص قیمت محصولات خوراکی در همین بازه زمانی در حدود ۱۱۲.۵ درصد بوده است. رشد فزاینده شاخص قیمت نشان از آن دارد که خانوارهای ایرانی در اسفند سال ۱۴۰۴ برای خرید یک سبد مشخص از محصولات غذایی باید در حدود دو برابر بیشتر از مدت مشابه سال گذشته هزینه می‌کردند.

با توجه به اینکه درآمد خانوارها متناسب با رشد قیمت‌ها افزایش نیافته است می‌توان بیان کرد که میزان مصرف مواد خوراکی خانوارها کاهش یافته و بخشی از خانوارهای کشور حتی قیل از حمله نظامی از نظر امنیت غذایی در شرایط مناسبی قرار نداشته‌اند. با توجه به اثرات احتمالی حمله نظامی بر واردات محصولات کشاورزی و اثرات تلفیقی این وقایع احتمال دارد محدودیت دسترسی به برخی از محصولات کشاورزی به‌ویژه محصولات وارداتی تشدید شود.

محصول گندم که مهم‌ترین محصول اساسی کشور بوده و نقش بسیار پررنگی در تأمین انرژی خانوارها دارد (در حدود ۴۲ درصد از انرژی مورد نیاز خانوارها از طریق گندم تأمین می‌شود) از وضعیت مناسبی برخوردار است. بر این اساس در حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد از نیاز گندم کشور در داخل تولید می‌شود اما همچنان به منظور تأمین نیازهای داخلی وابستگی به واردات وجود دارد که این وابستگی به طور معمول از طریق کشورهای روسیه، ترکیه و امارات متحده عربی تأمین می‌شده است، در این میان روسیه با سهم ۴۵ درصدی نقش قابل توجهی در تأمین کسری نیازها ایفا می‌کند اما با آغاز درگیری این کشور به منظور تأمین نیازهای داخلی صادرات غلات را ممنوع کرده است. پس از روسیه کشور ترکیه با حدود ۲۵ درصد سهم قابل توجهی در تأمین کسری مورد نیاز گندم دارد و امارات متحده عربی نیز از طریق صادرات مجدد سهمی ۲۰ درصدی در تأمین کسری نیاز کشور را داشته که این مسیر نیز با اختلال مواجه است. با در نظر گرفتن میزان ذخایر گندم که در حدود ۳ تا ۴ میلیون تن گندم است تا زمان برداشت محصول جدید در اواخر فصل بهار کسری قابل توجهی در خصوص محصول گندم وجود نخواهد داشت هرچند امکان افزایش سطح قیمت‌ها به دلیل کاهش بیشتر ارزش پول ملی به دلیل تداوم درگیری وجود خواهد داشت و در نتیجه ممکن است میزان دسترسی خانوارها به این محصول اساسی کاهش پیدا کند.

ذرت یکی دیگر از کالاهای اساسی که نقش قابل توجهی در تأمین خوراک دام دارد و میزان تولید داخلی آن به شدت محدود است و بخش عمده محصول نیز از طریق تنگه هرمز و از مبادی برزیل و آرژانتین تأمین می‌شده است. از این رو با توجه به شرایط تنگه هرمز ممکن است دسترسی به این محصول به شدت محدود شده و در نتیجه میزان خودکفایی در تولید گوشت و لبنیات نیز به شدت کاهش یابد. در خصوص محصول برنج نیز بخشی از نیاز کشور از طریق واردات و از کشور هندوستان تأمین می‌شد که در حال حاضر به دلیل بروز اختلال در حمل و نقل ممکن دسترسی به محصول از مسیر قبلی دشوار باشد لذا می‌توان با اتخاذ تدابیری میزان محصول مورد نیاز کشور را با جایگزین واردات از کشور پاکستان تأمین کرد.

با توجه به اثرات احتمالی
حمله نظامی بر واردات
محصولات کشاورزی و اثرات
تلفیقی این وقایع احتمال
دارد محدودیت دسترسی
به برخی از محصولات
کشاورزی به ویژه محصولات
وارداتی تشدید شود.
با در نظر گرفتن میزان
ذخایر گندم که در حدود ۳
تا ۴ میلیون تن گندم است
تا زمان برداشت محصول
جدید در اواخر فصل بهار
کسری قابل توجهی در
خصوص محصول گندم
وجود نخواهد داشت
هرچند امکان افزایش سطح
قیمت‌ها به دلیل کاهش
بیشتر ارزش پول ملی به
دلیل تداوم درگیری و وجود
خواهد داشت و در نتیجه
ممکن است میزان دسترسی
خانوارها به این محصول
اساسی کاهش پیدا کند

در خصوص روغن نباتی و دانه‌های روغنی نیز وابستگی قابل توجهی به واردات وجود دارد و بخش عمده‌ای از نیاز کشور از طریق واردات تأمین می‌شود. بررسی تاریخیچه واردات حاکی از این است که دانه سویا و کنجاله آن از کشورهای برزیل و آرژانتین و از طریق خلیج فارس به کشور وارد شده است و روغن آفتابگردان و پالم نیز به ترتیب از کشورهای روسیه و اوکراین و جنوب شرق آسیا وارد شده است. با توجه به محدودیت‌های وارداتی ناشی از بروز جنگ و کاهش ارزش پول ملی انتظار بر این است که قیمت روغن خوراکی در ایران بیش از پیش افزایش یابد. در خصوص شکر نیز شرایط مشابهی وجود دارد به طوری که از ۲۰۴ تا ۲۰۵ میلیون تن محصول مصرفی در کشور ۱۰۷ میلیون تن از طریق تولید داخلی تأمین می‌شود و ۳۰ درصد از نیاز کشور نیز از طریق واردات تأمین می‌شود. قبل از آغاز جنگ بخش عمده‌ای از نیاز وارداتی کشور از طریق کشور امارات متحده عربی وارد می‌شد اما به دلیل تعارضات به وجود آمده ممکن است مسیرهای جایگزینی برای واردات از طریق کشورهای پاکستان و ترکیه جایگزین مسیرهای فعلی شود.

● اثرات جنگ بر مصرف‌کنندگان در ایران

شواهد حاکی از آن است که مصرف‌کنندگان ایرانی به شدت تحت تأثیر تحولات مربوط به جنگ قرار خواهند گرفت. در حال حاضر قیمت مواد غذایی در ایران به شدت افزایش یافته و حتی قبل از وقوع جنگ احتمالی نیز تورم مواد غذایی به دلیل کاهش ارزش پول ناشی از تحریم‌های اقتصادی در سطح بی‌سابقه‌ای نسبت به بازه زمانی ۴۰ سال گذشته قرار داشته و بروز جنگ نیز باعث تشدید شرایط تورمی شده است. در اوایل ماه مارس شاخص قیمت مواد غذایی نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۱۱۰ درصد افزایش یافته است. در حال حاضر قیمت بسیاری از کالاها نسبت

به سال گذشته به طور قابل توجهی افزایش یافته است به عنوان مثال قیمت نان و غلات، گوشت، لبنیات و تخم مرغ، میوه و روغن نباتی در مقیاس سالیانه به ترتیب در حدود ۱۴۲، ۱۱۷، ۱۰۸، ۱۱۳ و ۲۰۰ درصد افزایش یافته است. گزارش‌های میدانی حاکی از آن است که قیمت برنج ایرانی در تهران به حدود ۴ دلار به ازای هر کیلوگرم رسیده که نسبت به ماه گذشته تقریباً دو برابر شده است و با شروع جنگ نیز قیمت‌ها به طور فزاینده‌ای افزایش یافته است و بسیاری از خانوارها در سطح کشور توانایی خرید مقادیر قبلی محصولات مصرفی به ویژه گوشت و سبزیجات را ندارند و ریسک وقوع سوءتغذیه افزایش یافته است.

با وجود شرایط نامناسب فعلی، ایران به واسطه اینکه در تولید برخی از محصولات تا حدودی خودکفا است، می‌تواند در کوتاه‌مدت امنیت غذایی خود را حفظ کند؛ به عنوان مثال ایران در تولید محصولات نظیر گوشت و لبنیات تا حد زیاد خودکفا است اما این خودکفایی وابسته به واردات نهاده‌هایی مانند خوراک دام است و تداوم اختلال در عرضه این محصولات می‌تواند در میان مدت امنیت غذایی کشور را تهدید کند. از سوی دیگر ممکن است در کوتاه‌مدت دسترسی فیزیکی به مواد غذایی وجود داشته باشد اما با توجه به افزایش شدید قیمت، دسترسی اقتصادی به مواد غذایی به تدریج با مشکل مواجه خواهد شد. از طرفی دولت تلاش کرده با افزایش میزان یارانه‌ها و ممنوعیت صادرات مواد غذایی تا حدودی از وجود دسترسی به مواد غذایی اطمینان حاصل کند، اما با تداوم جنگ احتمالی، وضعیت امنیت غذایی می‌تواند به تدریج رو به وخامت رود.



۳ سناریوی محتمل زنجیره تأمین خوراک دام در شرایط فعلی چیست؟

تغییر مسیر در زنجیره تأمین خوراک دام

بحران جاری خاورمیانه فقط یک بحران سیاسی یا انرژی نیست و در چند لایه، زنجیره تأمین خوراک دام، افزودنی‌ها، کود، حمل و نقل و در نهایت تولیدات حیوانی را با چالش مواجه ساخته است. اهمیت این هشدار برای ایران از آن‌جا است که کشور در سطح محصول نهایی دام و طیور به ثبات نسبی و حتی در برخی اقلام به مازاد تولید رسیده، اما این ثبات بر پایه نهاده‌هایی شکل گرفته که در بسیاری از موارد وارداتی، پرنوسان و ژئوپلیتیک هستند. در نتیجه، آن‌چه در سطح آماری به عنوان دستاورد خودکفایی دیده می‌شود، در صورت اختلال طولانی در زنجیره تأمین نهاده می‌تواند با فشارهای جدی روبه‌رو شود. افزون بر این، بحران موجود نشان می‌دهد که آسیب‌پذیری بخش دام و طیور تنها از ناحیه حجم واردات نیست و از تمرکز جغرافیایی واردات، محدودیت مسیرهای جایگزین، ازدحام بنادر جایگزین، وابستگی به بازار جهانی افزودنی‌ها و ناتوانی بخشی از واحدها در تحمل فشار نقدینگی نیز متأثر می‌شود. به همین دلیل، مسئله اصلی ایران در این بحران، شکنندگی پنهان زیرساخت نهاده‌ای تولید است و نه کمبود فوری محصول نهایی. اگر این زیرساخت از منظر تنوع مبادی، ذخایر راهبردی، دسترسی مالی، مدیریت ریسک واردات و کاهش تمرکز وابستگی اصلاح نشود، خودکفایی موجود در تولیدات حیوانی، هرچند واقعی و باارزش، همچنان مشروط و شکننده باقی خواهد ماند. در این چارچوب، ارزیابی موفقیت سیاست غذایی دیگر نمی‌تواند صرفاً بر پایه نسبت تولید داخلی به عرضه انجام شود و باید نشان دهد کشور تا چه اندازه می‌تواند در شرایط اختلال ژئوپلیتیک، استمرار تولید، پایداری جیره و دسترسی جامعه به پروتئین حیوانی را حفظ کند. به بیان دقیق‌تر، در شرایط جدید، معیار واقعی امنیت غذایی در بخش دام و طیور نه فقط مقدار تولید، بلکه ظرفیت کشور برای حفظ پیوستگی زنجیره تأمین در برابر شوک‌های هم‌زمان لجستیک، تجاری، مالی و ژئوپلیتیک است.

● ایران در این بحران دقیقاً از کدام نقطه ضربه‌پذیر است؟

خودکفایی در غذا از منظر سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد به معنای تأمین نیازهای غذایی و کشاورزی یک



کشور از طریق تولیدات داخلی و در مواردی، تولید فراسرزمینی است؛ مفهومی بنیادی که در سطوح فردی، ملی و منطقه‌ای قابل تعریف و اجرا است. در چارچوب مناقشات تجاری و امنیت غذایی، خودکفا به کشورهایی نسبت داده می‌شود که در پی تولید کامل یا بخشی از مواد غذایی مورد نیاز مصرف داخلی هستند. شاخص خودکفایی کشور در بخش تولیدات حیوانی که با استناد بر آمارهای وزرات جهاد کشاورزی و گمرک جمهوری اسلامی ایران برآورد شده است، نشان می‌دهد در سطح محصول نهایی، تصویر نسبتاً پائین و حتی در برخی اقلام، تصویر مازاد تولید وجود دارد. طی دوره ۱۳۷۹ تا ۱۴۰۲، ضریب تغییرات شاخص خودکفایی برای گوشت قرمز ۶ درصد، گوشت مرغ ۱/۶ درصد، تخم مرغ ۳/۷ درصد، شیر ۵/۷ درصد و آبزیان ۴/۱ درصد بوده است. این ارقام مؤید آن است گروه محصولی مذکور در مقایسه با سایر اقلام اساسی، دست کم در سطح آماری، از ثبات بالایی در اتکا به تولید داخلی برخوردار بوده است. در بخش شیر، شاخص خودکفایی طی سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۷۹ به طور متوسط ۹۹/۵ درصد برآورد شده که در ادامه، با نرخ رشد سالانه ۲/۱ درصد تا سال ۱۳۹۴ به ۱۱۳ درصد رسیده و طی سال‌های برنامه ششم (۱۴۰۲-۱۳۹۶) نیز به طور متوسط ۱۱ درصد مازاد تولید وجود داشته است. در مورد تأمین گوشت قرمز، کشور طی سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۷۹ با متوسط سهم تولید داخلی ۹۶/۳ درصد تقریباً به سطح خودکفایی کامل دست یافته، اما در سال ۱۳۸۹ به ۷۸/۶ درصد افت کرده است. سپس در ادامه، با افزایش تولید و کاهش واردات، این شاخص به تدریج بهبود یافته و تا سال ۱۴۰۰ به ۹۶/۹ درصد رسیده است. هرچند در دو سال پایانی برنامه ششم مجدداً کاهش در سطح خودکفایی گزارش شده و در نهایت رقم ۸۷/۴ درصد در سال ۱۴۰۲ ثبت شده است.

در گوشت مرغ، متوسط سهم تولید داخلی طی ۲۴ سال مورد بررسی ۱۰۱ درصد بوده که نشان‌دهنده خودکفایی کامل کشور در تأمین نیاز بازار داخلی است. تخم مرغ نیز تا سال ۱۳۹۰، میانگین شاخص خودکفایی ۱۰۱ درصدی داشته و با رشد تولید تا سال ۱۳۹۴ به ۱۱۰ درصد رسیده است. طی سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷ به دلیل

کاهش تولید، ظرفیت صادراتی تخم مرغ از دست رفته، اما از سال ۱۳۹۸ به بعد مجدداً امکان صادرات فراهم شده و به طور متوسط حدود ۶ درصد از تولید فراتر از نیاز داخلی بوده است. در رابطه با آبریان، کشور از سال ۱۳۷۹ الی ۱۳۹۰ به طور کامل خودکفا بوده و در ادامه با رشد تولید به تدریج ظرفیت صادراتی نیز ایجاد شده، به گونه ای که در سه سال پایانی برنامه ششم (سال های ۱۴۰۰، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲) مازاد تولید به طور متوسط ۱۰ درصد ثبت شده است. در نگاه نخست، داده های مذکور می تواند این تصور را ایجاد کند که بخش دام، طیور و آبریان ایران از منظر امنیت غذایی در جایگاه نسبتاً مطمئن قرار دارد.

اما این تصویر، بدون توجه به لایه زیرین آن، ناقص و حتی تا حدی گمراه کننده است. بر اساس داده های این پژوهش، میانگین شاخص خودکفایی گنجاله، ذرت و جو طی سال های ۱۳۷۹ تا ۱۴۰۲ به ترتیب ۱۳/۹، ۲۲/۵ و ۶۹/۱ درصد و ضریب تغییرات شاخص خودکفایی آن ها نیز به ترتیب ۵۰/۳، ۵۴/۷ و ۲۲/۵ درصد بوده است. این ترکیب به صراحت نشان می دهد که ثبات در تولید گوشت، شیر و تخم مرغ بر بستری از نهاده هایی بنا شده که هم وارداتی و هم پرتوسان هستند. در نتیجه، آن چه در سطح محصول نهایی به عنوان خودکفایی دیده می شود، در واقع نوعی خودکفایی مبتنی بر واردات نهاده است؛ خودکفایی ای که تا وقتی مسیر تأمین نهاده باز است کارکرد دارد، اما در شرایط شوک منطقه ای می تواند به سرعت دچار فرسایش شود.

این وابستگی زمانی اهمیت مضاعف پیدا می کند که در کنار ساختار واردات بخش کشاورزی (محصولات کشاورزی و صنایع غذایی) ایران قرار گیرد. روند واردات این بخش طی دوره ۱۳۷۹ تا ۱۴۰۲ نشان می دهد که علی رغم نوسانات مقطعی، وابستگی کشور به واردات در سطحی بالا پابرجا مانده است؛ واردات از ۱۲/۷ میلیون تن با ارزش ۲/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۹ به اوج مقدار ۳۰/۵ میلیون تن با ارزش ۱۶/۷ میلیارد دلار در سال ۱۴۰۰ رسیده و در سال های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ نیز به طور متوسط ۲۵/۳ میلیون تن با ارزش ۱۷/۸ میلیارد دلار گزارش شده است. مهم تر از آن، طی برنامه ششم (سال های ۱۴۰۲-۱۳۹۶)، خوراک دام شامل ذرت، جو و گنجاله به طور متوسط نزدیک به ۶۵ درصد از مقدار و ۳۸ درصد از ارزش واردات بخش کشاورزی را به خود اختصاص داده اند. بنابراین، ستون اصلی واردات کشاورزی ایران نه کالاهای نهایی مصرفی، بلکه نهاده های پایه تولید محصولات حیوانی است. این بدان معنا است که هر اختلالی در مسیر واردات این اقلام، به جای آن که صرفاً به بازار تجارت اصابت کند، مستقیماً به قلب تولید داخلی پروتئین حیوانی منتقل می شود.

● سناریوهای محتمل پیش روی صنعت خوراک دام در منطقه و پیامدهای آن برای ایران

با توجه به وضعیت فعلی بحران در تنگه هرمز و اختلالات پیش بینی شده در مسیرهای کلیدی تجارت جهانی، سه سناریوی اصلی برای آینده صنعت خوراک دام در سال های ۲۰۲۶ و ۲۰۲۷ قابل تصور است. این سناریوها بر اساس احتمال وقوع، شدت بحران و پیامدهای اقتصادی آن برای زنجیره تأمین خوراک دام ارزیابی شده اند.

سناریوی الف: کاهش تنش (۱۲-۱۸ ماه) در این حالت، قیمت نفت به حدود ۲۰ تا ۸۰ دلار به ازای هر بشکه کاهش یافته و قیمت های حمل و نقل به طور جزئی به وضعیت عادی بازمی گردد. این سناریو به طور کلی باعث بازگشت نسبی تقاضا برای خوراک دام در خاورمیانه در نیمه دوم ۲۰۲۶ خواهد شد، در حالی که قیمت افزودنی های خوراک دام نیز بین ۱۰ تا ۲۰ درصد افزایش خواهد یافت. در این سناریو، بازسازی زنجیره تأمین و حفظ مسیرهای تجاری از طریق دماغه امید نیک در اولویت قرار می گیرد و مدیریت ذخایر ایمنی می تواند به ثبات نسبی در بازار منجر شود.

سناریوی ب: تداوم درگیری (۳۶-۱۸ ماه) که با توجه به توقف تردد کشتی‌ها و نامشخص بودن وضعیت آتش‌بس، محتمل‌ترین سناریو با احتمال ۵۵ درصد محسوب می‌شود، با فرض ادامه‌دار بودن اختلالات در تنگه هرمز و سایر مسیرهای تجاری، شامل افزایش پایدار قیمت نفت در محدوده ۹۰ تا ۱۱۰ دلار به ازای هر بشکه است. در این سناریو، قیمت‌های حمل و نقل همچنان در سطح ۱۵۰ تا ۲۰۰ درصدی بیشتر از قبل از بحران باقی خواهند ماند و این مسئله فشار سنگینی بر بازار خوراک دام خواهد گذاشت. در این وضعیت، تقاضا برای خوراک دام در خاورمیانه ۱۵ تا ۲۵ درصد افت خواهد کرد و قیمت افزودنی‌های خوراک دام نیز همچنان به‌طور مداوم ۲۵ تا ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. تسریع در انتقال تولید به کشورهای نزدیک‌تر و تنوع در منابع تأمین مواد اولیه از جمله راهبردهای کلیدی در این سناریو خواهند بود.

سناریوی ج: تشدید فاجعه‌آمیز (بیش از ۳۶ ماه) که احتمال وقوع آن تنها ۲۰ درصد است، شامل بسته شدن مؤثر و دائمی تنگه هرمز و بحران‌های گسترده‌تر در دریای سرخ است. در این سناریو، قیمت نفت به ۱۲۰ تا ۱۵۰ دلار به ازای هر بشکه می‌رسد و نرخ‌های حمل و نقل به‌طور ساختاری افزایش ۳۰۰ تا ۵۰۰ درصدی خواهند داشت. این وضعیت می‌تواند به بحران جدی امنیت غذایی در منطقه خاورمیانه و کاهش شدید و بی‌بازگشت تقاضا برای خوراک دام منجر شود. در این شرایط، پروتکل‌های اضطراری و تأمین دولتی برای پاسخ‌گویی به نیازهای حیاتی ضروری خواهند بود. همچنین، به دلیل کاهش شدید دسترسی به مواد اولیه و افزودنی‌ها، تأثیرات اقتصادی گسترده و عمیقی بر بازارهای جهانی و زنجیره‌های تأمین وارد خواهد شد.

ریسک اصلی صرفاً کمبود مقطعی نهاده نیست و کاهش توان پایداری تولید در صورت تداوم بحران را نیز شامل می‌شود. در سناریوی کوتاه‌مدت، مشکل بیشتر در حوزه مدیریت موجودی، نقدینگی، زمان‌بندی واردات و تنظیم بازار بروز می‌کند. اما در سناریوی تداوم منازعه، حتی واحدهایی که در ظاهر همچنان فعال هستند، با فرسایش سرمایه در گردش، نااطمینانی در تأمین جیره، کاهش بهره‌وری، انتقال تورم به مصرف‌کننده و افزایش ریسک تعطیلی مواجه می‌شوند. در سناریوی فاجعه‌بار، مسئله از سطح نوسان فراتر می‌رود و می‌تواند به فرسایش واقعی ظرفیت تولید بینجامد؛ به‌گونه‌ای که خودکفایی ظاهری در مرغ، تخم مرغ، شیر و برخی محصولات پروتئینی زیر فشار زنجیره نهاده و هزینه‌ها تضعیف شود.

ترجمه سیاستی این سناریوها برای ایران آن است که ریسک اصلی صرفاً کمبود مقطعی نهاده نیست و کاهش توان پایداری تولید در صورت تداوم بحران را نیز شامل می‌شود. در سناریوی کوتاه‌مدت، مشکل بیشتر در حوزه مدیریت موجودی، نقدینگی، زمان‌بندی واردات و تنظیم بازار بروز می‌کند. اما در سناریوی تداوم منازعه، حتی واحدهایی که در ظاهر همچنان فعال هستند، با فرسایش سرمایه در گردش، نااطمینانی در تأمین جیره، کاهش بهره‌وری، انتقال تورم به مصرف‌کننده و افزایش ریسک تعطیلی مواجه می‌شوند. در سناریوی فاجعه‌بار، مسئله از سطح نوسان فراتر می‌رود و می‌تواند به فرسایش واقعی ظرفیت تولید بینجامد؛ به‌گونه‌ای که خودکفایی ظاهری در مرغ، تخم مرغ، شیر و برخی محصولات پروتئینی زیر فشار زنجیره نهاده و هزینه‌ها تضعیف شود. همچنین باید توجه داشت که در سناریوهای میانی و شدید، رقابت منطقه‌ای بر سر دسترسی به نهاده و افزودنی نیز می‌تواند تشدید شود و این موضوع برای ایران که با محدودیت‌های تجاری و مالی مضاعف روبه‌رو است، میزان خطرپذیری را بیش از متوسط منطقه افزایش می‌دهد.

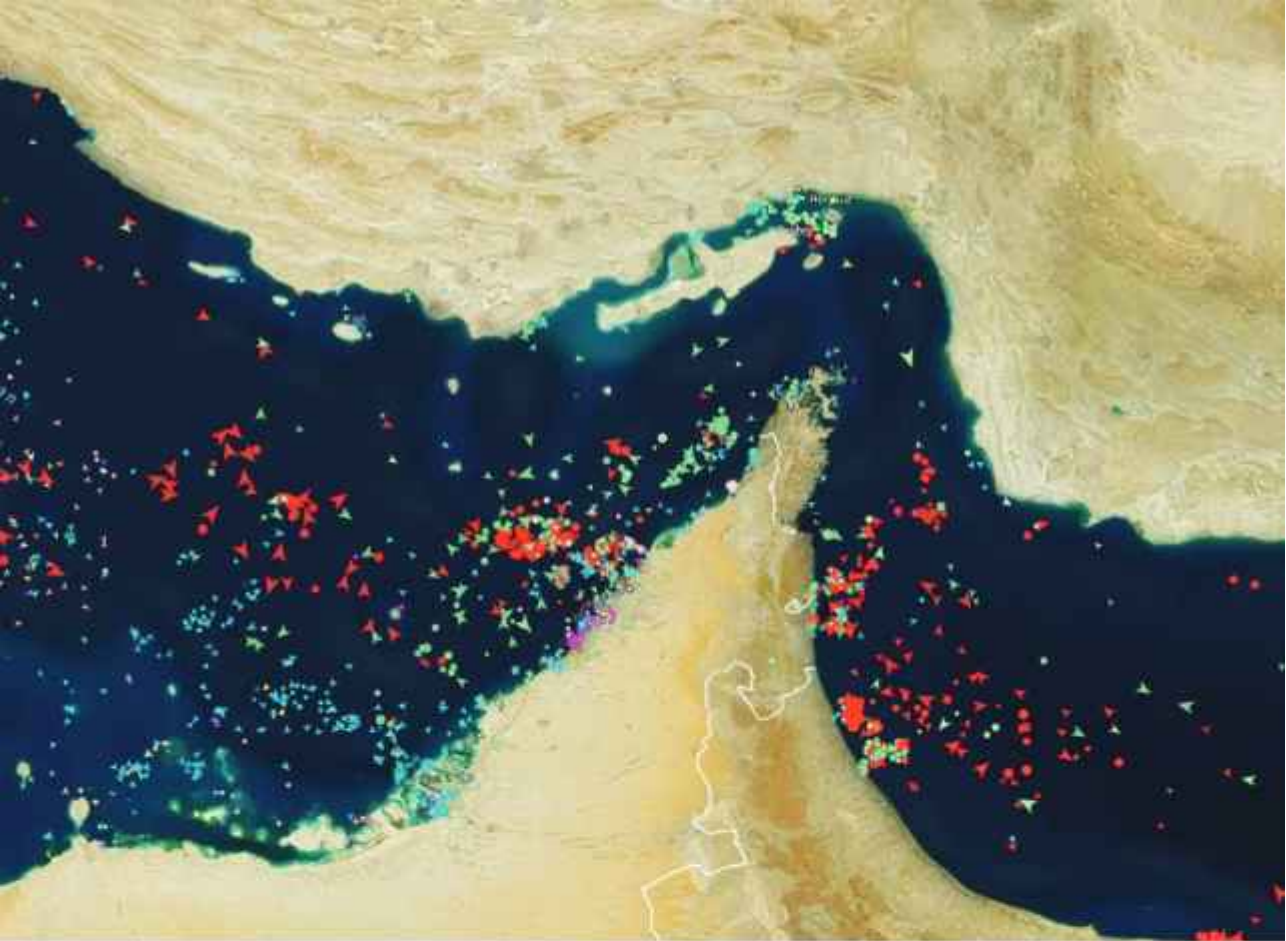
شوگ ژئوپلیتیک انرژی در خاورمیانه

کانال‌های سرریز و پیامدهای مسئله انرژی بر اقتصاد کلان جهانی چگونه خواهد بود؟

اقتصاد جهانی در حال حاضر با یکی از مهم‌ترین شوک‌های عرضه انرژی در دهه‌های اخیر روبرو است. تنگه هرمز به عنوان یکی از راهبردی‌ترین آبراه‌های انتقال انرژی در جهان، همواره در کانون توجه تحلیل‌های ژئوپلیتیک قرار داشته است. این گذرگاه، با عرض حدود ۳۴ کیلومتر در باریک‌ترین نقطه، مسیر عبور روزانه ۲۱ درصد از مصرف جهانی نفت و نزدیک به ۲۵ درصد از تجارت جهانی گاز طبیعی مایع (LNG) است. همچنین، هشت کشور منطقه، شامل ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عمان، برای بخش عمده صادرات هیدروکربنی خود به این مسیر وابسته‌اند. از این منظر، تنگه هرمز به عنوان یک «گلوگاه سیستمی» در اقتصاد انرژی جهانی عمل کرده و پیامدهای اختلال در آن، می‌تواند به سرعت به بازارهای جهانی سرریز شود.

بر این اساس در سطح کلان، پیامدهای این شوک را می‌توان در قالب افزایش عدم قطعیت، رشد تورم و انتظارات تورمی، افت رشد اقتصادی و اختلال هم‌زمان در زنجیره‌های تأمین انرژی و کالا مشاهده کرد. در سطح خرد نیز، بنگاه‌های اقتصادی - به‌ویژه در کشورهای وابسته به انرژی خاورمیانه - با مجموعه‌ای از چالش‌های عملیاتی و مالی مواجه خواهند شد. این چالش‌ها شامل نوسانات شدید در قیمت و عرضه نهاده‌ها، افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل و بیمه، تغییر شرایط تأمین مالی، و در نهایت، واکنش‌های متغیر سیاستی در دولت‌ها از جمله تغییر نرخ‌های بهره، اصلاح یارانه‌ها، کنترل قیمت‌ها و محدودیت‌های تجاری است.

در چارچوب اقتصاد کلان، شوک عرضه انرژی ناشی از تنش‌های ژئوپلیتیک، عمدتاً از مسیر افزایش هزینه‌های تولید و مصرف به سطح عمومی قیمت‌ها منتقل می‌شود. این انتقال از دو کانال اصلی صورت

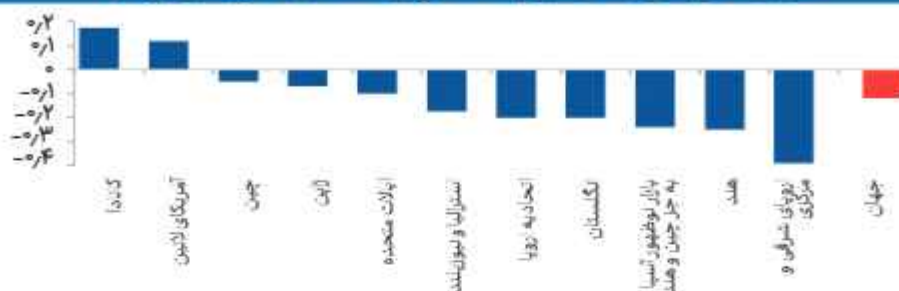


می‌گیرد: نخست، اثر مستقیم افزایش قیمت انرژی بر سید مصرفی خانوارها و نهاده‌های تولیدی بنگاه‌ها؛ و دوم، اثرات غیرمستقیم از طریق افزایش قیمت نهاده‌های واسطه‌ای، هزینه‌های حمل‌ونقل و تعدیل حاشیه سود بنگاه‌ها. نتیجه این فرآیند، شکل‌گیری تورم فشار هزینه و انتقال تدریجی شوک از سطح نهاده‌ها به قیمت کالاها و خدمات نهایی است.

برآوردهای تجربی نشان می‌دهد که هر ۱۰ درصد افزایش در قیمت نفت، تورم جهانی را حدود ۰.۲ واحد درصد افزایش می‌دهد. این اثر در اقتصادهای واردکننده انرژی (به‌ویژه در اروپا و آسیا) شدیدتر بوده و با تداوم اختلال، می‌تواند به محدود شدن فضای سیاست‌گذاری پولی منجر شود؛ به‌طوری‌که بانک‌های مرکزی در دوراهی دشوار میان مهار تورم و حمایت از رشد اقتصادی قرار گیرند. از منظر زمانی نیز، مدت زمان اختلال بر میزان افزایش تورم اثرگذار است. بر اساس برآوردهای تجربی، تداوم اختلال در مسیر انتقال انرژی به مدت سه هفته موجب افزایش ۰.۵ تا ۰.۶ واحد درصدی تورم جهانی می‌شود. استمرار این اختلال برای ۳۰ روز، میزان افزایش تورم را به حدود ۰.۹ واحد درصد می‌رساند و در صورت تداوم آن تا ۶۰ روز، تورم جهانی حدود ۱.۷ واحد درصد افزایش خواهد یافت.

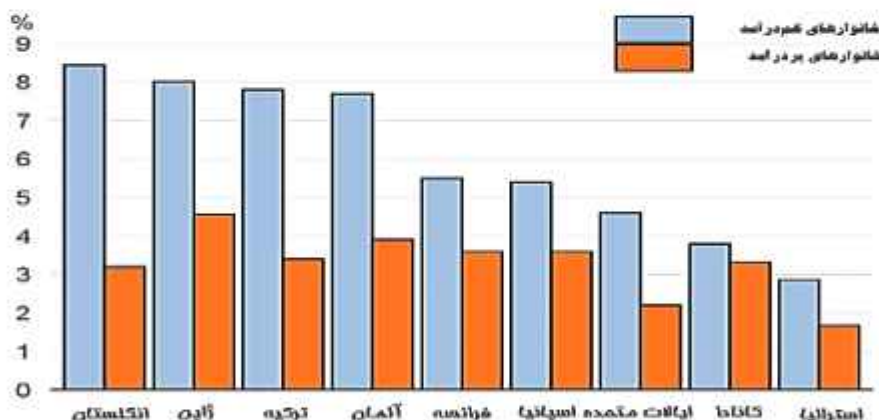
در حوزه رشد اقتصادی، شوک انرژی با وقفه زمانی اما به‌صورت معنادار اثرگذار است. برآوردها حاکی از آن است که هر ۱۰ درصد افزایش در قیمت نفت، رشد تولید ناخالص داخلی جهان را بیش از ۰.۱ واحد درصد کاهش می‌دهد. علاوه بر این، شوک انرژی از طریق افزایش هزینه نهاده‌های کشاورزی (مانند کودهای شیمیایی)، زنجیره تأمین غذا را نیز مختل کرده و امنیت غذایی در مناطق آسیب‌پذیر را تهدید می‌کند.

نمودار ۱- تاثیر افزایش ۱ درصدی قیمت نفت بر تولید ناخالص داخلی واقعی (درصد)



شوکه‌های عرضه انرژی اثرات توزیعی نامتقارن و عمیقی بر رفاه جهانی بر جای می‌گذارند. در سطح بین‌المللی، این شوک‌ها موجب واگرایی اقتصادی میان کشورهای صادرکننده و واردکننده انرژی می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که یک شوک مثبت یک درصدی به قیمت نفت، پس از پنج سال تراز حساب جاری صادرکنندگان را تا ۰.۱۱ واحد درصد بهبود بخشیده، اما کسری واردکنندگان را تا ۰.۰۸ واحد درصد تشدید می‌کند. در سطح خرد نیز، فشار اصلی این شوک بر خانوارهای کم‌درآمد متمرکز است؛ چراکه آن‌ها -به‌ویژه در کشورهای پیشرفته- نزدیک به ۲۵ درصد از درآمد قابل‌تصرف خود را صرف مصرف انرژی می‌کنند.

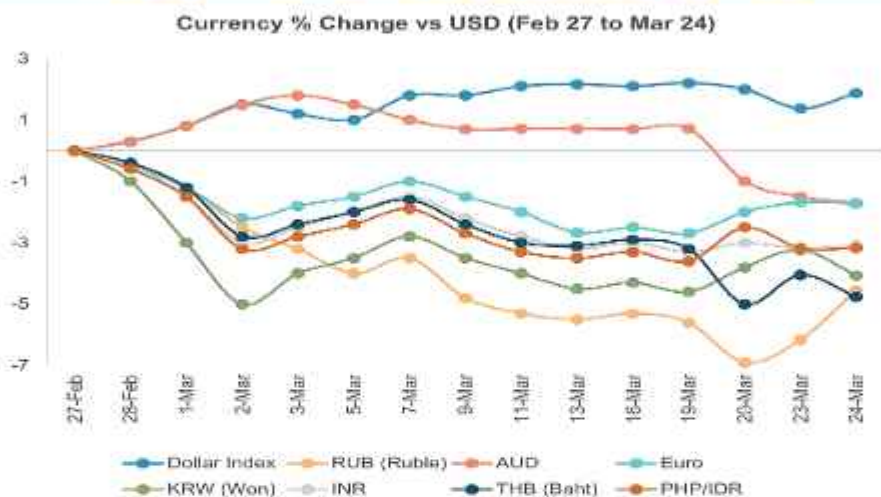
نمودار ۲- سهم هزینه انرژی از سبد خانوار بر اساس گروه‌های درآمدی در کشورهای منتخب (درصد)



بررسی تحولات بازار ارز در بازه زمانی ۲۴ فوریه تا ۲۴ مارس (کمی پیش از آغاز جنگ و سپس، هم‌زمان با تداوم درگیری)، نشان می‌دهد که دلار آمریکا (USD) به‌عنوان دارایی غالب در دوره‌های نااطمینانی، تقویت شده است. این امر را می‌توان ناشی از مجموعه‌ای از عوامل دانست. در وهله اول، تبدیل جایگاه ایالات متحده به صادرکننده خالص انرژی، این کشور را در سمت برنده شوک قرار داده است. ثانیاً، دلار آمریکا به‌عنوان یک دارایی امن در دوران نوسانات اقتصادی و بی‌ثباتی شناخته می‌شود که تقاضا برای آن را افزایش می‌دهد. در نهایت، افزایش بازدهی اوراق خزانه‌داری آمریکا، موجب تقویت جریان سرمایه به سمت دلار شده است.

در همین راستا، دلار استرالیا (AUD) نیز برخلاف اکثر ارزهای دیگر و علی‌رغم تقویت شاخص دلار آمریکا، عملکردی صعودی از خود نشان داده است. این حرکت صعودی اولیه، واکنش مستقیم بازار به مزیت رقابتی استرالیا به عنوان یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان گاز مایع طبیعی (LNG) بوده است. هرچند که حرکت صعودی شاخص ارز این کشور در آغاز دوران جنگ علیه ایران دوام نداشته و تقویت شاخص دلار (به عنوان پناهگاه امن) باعث فشار نزولی بر اکثر ارزها از جمله دلار استرالیا شده است.

نمودار ۳- تغییرات برخی از ارزهای خارجی در مقابل دلار (۲۴ فوریه تا ۲۴ مارس) (درصد)



در مقابل، ارزش ارزهای اقتصادهای وابسته به واردات انرژی در مقابل دلار کاهش یافته‌اند. این تضعیف عمدتاً بازتاب و خامت شرایط تجارت، افزایش هزینه‌های واردات انرژی و تشدید عدم تعادل‌های خارجی در این کشورهاست. به‌طور مشخص، وون کره جنوبی (KRW) به دلیل وابستگی بالای این کشور به واردات انرژی، به‌ویژه از خاورمیانه، با فشار نزولی مواجه شده است. روپیه هند (INR) نیز در پی وابستگی قابل‌توجه به واردات نفت و گاز و افزایش ریسک کسری حساب جاری تضعیف شده است. در مورد بات تایلند (THB)، سهم بالای واردات خالص انرژی نسبت به تولید ناخالص داخلی، در کنار بار مالی یارانه‌های انرژی، به تشدید فشار بر نرخ ارز انجامیده است. در نهایت، پزو فیلیپین (PHP) و روپیه اندونزی (IDR) نیز به واسطه ترکیب کسری حساب جاری و حساسیت بالا به نوسانات جریان سرمایه، در محیط افزایش ریسک‌گریزی جهانی با کاهش ارزش مواجه شده‌اند.

این الگو نشان می‌دهد که در شرایط شوک انرژی، نرخ ارز به عنوان متغیر تعدیل‌کننده بیرونی (خارجی) عمل کرده و تفاوت در ساختار انرژی کشورها را به سرعت منعکس می‌کند. یافته‌های فوق مؤید آن است که در شرایط فعلی، شوک شرایط تجارت به محرک اصلی تحولات بازار ارز تبدیل شده است. بر این اساس، در این چارچوب، ارزهای اقتصادهای صادرکننده انرژی عملکرد بهتری دارند و ارزهای اقتصادهای واردکننده انرژی عمدتاً تضعیف می‌شوند.

در کوتاه‌مدت، ترکیب شوک انرژی و ریسک‌گریزی جهانی به تقویت دلار و خروج سرمایه از دارایی‌های

پرریسک منجر شده است. با این حال، پایداری این روند به تداوم تنش‌ها بستگی دارد. در صورت فروکش کردن درگیری نظامی، احتمال تعدیل موقعیت دلار و بازگشت نسبی جریان سرمایه به بازارهای نوظهور وجود دارد. بازارهای مالی نیز به‌طور هم‌زمان به شوک انرژی واکنش نشان می‌دهند. افزایش ریسک‌گریزی، تقویت دلار، افت بازارهای سهام و افزایش بازده اوراق بدهی، نشان‌دهنده تعدیل انتظارات سرمایه‌گذاران به سمت شکل‌گیری اقتصادی با تورم بالاتر و همچنین، نرخ بهره بالاتر برای مدت طولانی‌تر است. در این میان، تفاوت در ساختار انرژی کشورهای جهان، به واگرایی معنادار در عملکرد بازارهای دارایی و نرخ ارز منجر شده است.

● سه سناریوی محتمل برای اقتصاد جهانی

تحلیل سناریومحور حاکی از آن است که در افق پیش رو سه مسیر محتمل برای اقتصاد جهانی وجود دارد: در سناریوی نخست، توقف درگیری‌ها و تداوم آتش‌بس، به ثبات نسبی بازار انرژی منجر می‌شود؛ به گونه‌ای که قیمت نفت می‌تواند در محدوده ۷۵ تا ۸۵ دلار تثبیت شود، فشارهای تورمی به تدریج کاهش یابد، رشد اقتصادی در سطحی ملایم حفظ و فضای لازم برای کاهش تدریجی نرخ‌های بهره فراهم می‌گردد. در سناریوی دوم، از سرگیری تنش‌ها با شدت محدود، موجب نوسان قیمت نفت در بازه ۹۰ تا ۱۱۰ دلار، تداوم فشارهای تورمی، کندتر شدن روند رشد اقتصاد جهانی و تأخیر در سیاست‌های کاهش نرخ بهره می‌شود. در سناریوی سوم، تشدید بحران و اختلال گسترده در زیرساخت‌های انرژی، افزایش قیمت نفت به سطوح بالاتر از ۱۳۰ دلار را محتمل می‌سازد و می‌تواند به جهش تورمی، افزایش ریسک رکود در برخی اقتصادهای بزرگ و احتمال بازگشت سیاست‌گذاران پولی به رویکردهای انقباضی منجر شود. البته، لازم به ذکر است که در کنار سناریوهای ترسیم‌شده، مسیر نهایی اقتصاد جهانی به مجموعه‌ای از ریسک‌های متقابل نیز وابسته است که می‌تواند شدت یا جهت اثرات شوک انرژی را تعدیل کنند.

جدول ۱- سناریوهای محتمل در آینده اقتصاد جهان			
سناریو متغیر کلیدی	سناریوی اول (آتش‌بس)	سناریوی دوم (آزس‌گیری محدود بحران)	سناریوی سوم (آزس‌گیری و تشدید بحران)
قیمت انرژی	تثبیت در سطوح ۷۵-۸۵ دلار	نوسان در بازه ۹۰-۱۱۰ دلار	افزایش به بالای ۱۳۰ دلار
تورم جهانی	کاهش تدریجی فشارهای تورمی	تداوم تورم بالا	جهش تورمی و ریسک رکود تورمی
رشد اقتصادی	حفظ رشد ملایم	کاهش سرعت رشد	ورود برخی اقتصادها به رکود
بازارهای مالی	کاهش نوسانات	تداوم نااطمینانی	افزایش شدید ریسک‌گریزی و اصلاح دارایی‌ها
سیاست پولی	امکان کاهش تدریجی نرخ بهره	تأخیر در کاهش نرخ بهره	بازگشت به سیاست‌های انقباضی
ریسک‌های کلیدی	محدود	متوسط	بالا و سیستماتیک

در مجموع، مسیر اقتصاد جهانی در شرایط کنونی نه تنها به شدت شوک انرژی، بلکه به برآیند ریسک‌ها و عوامل تعدیل‌کننده وابسته است. به عبارت دیگر، حتی در صورت تداوم تنش‌ها، وجود سازوکارهای حمایتی می‌تواند از تبدیل شوک فعلی به یک بحران ساختاری گسترده جلوگیری کند؛ در حالی که تحقق هم‌زمان ریسک‌های منفی، احتمال حرکت اقتصاد جهانی به سمت سناریوهای بدبینانه‌تر را به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌دهد. بنابراین، به نظر می‌رسد که در حال حاضر اقتصاد جهانی در معرض یک آزمون پیچیده قرار گرفته

در شرایط فعلی سیاست‌گذاران با یک موازنه پیچیده مواجه‌اند که ایجاب می‌کند سه محور کلیدی را در دستور کار قرار دهند: نخست، در حوزه سیاست پولی، اولویت باید بر مهار انتظارات تورمی باشد. دوم، در سیاست مالی، هرگونه بسته حمایتی باید کاملاً هدفمند، موقت و شفاف طراحی شود تا از تضعیف توان مالی دولت و تشدید کسری بودجه جلوگیری شود. سوم، در سطح ساختاری، این بحران ضرورت شتاب بخشی به تنوع‌سازی سید انرژی و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های تجدیدپذیر را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

است: آزمونی که در آن، پایداری رشد، ثبات قیمتی و تاب‌آوری مالی به‌طور هم‌زمان تحت فشار قرار گرفته‌اند.

در چنین شرایطی، سیاست‌گذاران با یک موازنه پیچیده مواجه‌اند که ایجاب می‌کند سه محور کلیدی را در دستور کار قرار دهند: نخست، در حوزه سیاست پولی، اولویت باید بر مهار انتظارات تورمی باشد و از واکنش‌های افراطی یا تغییر جهت‌های ناگهانی در برابر نوسانات کوتاه‌مدت پرهیز شود. دوم، در سیاست مالی، هرگونه بسته حمایتی باید کاملاً هدفمند، موقت و شفاف طراحی شود تا از تضعیف توان مالی دولت و تشدید کسری بودجه جلوگیری گردد. سوم، در سطح ساختاری، این بحران ضرورت شتاب بخشی به تنوع‌سازی سید انرژی و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های تجدیدپذیر را بیش از پیش آشکار می‌سازد؛ گامی که نه تنها وابستگی به واردات سوخت‌های فسیلی را کاهش می‌دهد، بلکه تاب‌آوری بلندمدت اقتصاد را در برابر شوک‌های عرضه آبی تضمین می‌کند.

بنابراین، مسیر پیش روی اقتصاد جهانی نه صرفاً وابسته به شدت شوک فعلی و یا تشدید شرایط نااطمینانی، بلکه تابع نحوه واکنش سیاست‌گذاران، میزان تاب‌آوری بخش خصوصی و چگونگی مدیریت تنش‌های ژئوپلیتیک خواهد بود. در نهایت آنکه، عدم قطعیت حاکم بر آینده اقتصاد جهانی در شرایط فعلی، ضرورت پایش مستمر تحولات و اتخاذ رویکردهای سیاستی منعطف را بیش از پیش برجسته می‌سازد.



اقتصاد ایران در

محاصره جنگ، تورم و فرسایش،
از زنجیره تولید تا بازار کار قرار گرفته است.
ما اکنون با موجی از اختلال‌های هم‌زمان رویه‌رو
هستیم؛ جهش قیمت‌ها، کاهش مشارکت اقتصادی،
اختلال در زنجیره تامین، فرار سرمایه، بیکاری و... در
این فصل تلاش کردیم با مرور آسیب‌های وارد شده
به تولید، وضعیت صنایع پایین دستی پتروشیمی
و فولاد و همچنین وضعیت تجارت و صنعت
احداث را از دید بخش خصوصی
بررسی کنیم.





۴
فصل

بنگاہ

روزهای سخت بازسازی

بخش‌های مختلف اقتصاد ایران در میانه تبعات جنگ فرسایشی با چه مسائلی روبرو هستند؟

پیام عابدی

روزنامه‌نگار

طی ۴۰ روز جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، شوک اصلی تخریب گسترده واحدهای فرآیندی، برگره‌های شبکه‌ای تولید و تجارت نشست. هرچند داده‌ها نشان می‌دهد پتروشیمی بیش از جنگ نیز با شکاف ۲۱.۱ میلیون تنی میان ظرفیت اسمی و تولید واقعی، با بهره‌برداری ۲۸ درصد، و با تمرکز ۷۵ درصد ظرفیت در ماهشهر و عسلویه، مستعد «خاموشی شبکه‌ای» بود.

در فولاد، نیز برآورد اختلال ۱۰ میلیون تن ظرفیت سالانه (حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد صنعت) و احتمال جهش قیمت ورق فولادی از ۵۰ تا ۱۰۰ درصد، مسیر سرریز تورم نهاده به صنایع پایین دست را فعال کرد. هم‌زمان، تجارت لجستیک وارد فاز «بازآرایی مسیرها» شد؛ از یک سورشده تجارت ایران و عمان تا ۵ میلیارد دلار و از سوی دیگر تعدیل ۳۰ تا ۶۰ درصد نیروی کار در برخی بنادر، دو چهره یک تغییر ژئواقتصادی واحد است.

● بازار ورق زیر آتش، فولاد و صنایع وابسته

شوک جنگ ۴۰ روزه به فولاد، بیش از آنکه یک کاهش تدریجی باشد، یک افت ناگهانی ظرفیت متمرکز بوده است؛ برآوردها از اختلال/آسیب در فولاد مبارکه و فولاد اصفهان، حدود ۱۰ میلیون تن در سال است؛ یعنی ۲۵ تا ۳۰ درصد ظرفیت تولید فولاد کشور.

در چنین ساختاری، کمبود ورق به سرعت از سطح «تولیدکننده بالادست» به «برنامه تولید پایین دست» تبدیل می‌شود، زیرا ظرفیت تولید ورق در کشور به طور نسبی متمرکز است و کوچک‌ترین افت در واحدهای کلیدی، عرضه داخلی را به طور محسوس کاهش می‌دهد. از منظر بازار نهاده، برآورد معاونت مطالعات اقتصادی و آینده‌پژوهی اتاق بازرگانی تهران از افزایش ۵۰ تا ۱۰۰ درصدی قیمت ورق فولادی، صرفاً یک عدد قیمتی نیست؛ بلکه علامت تغییر رژیم بازار است.

با تشدید عدم تعادل عرضه و تقاضا، بخشی از مبادلات از سازوکارهای رسمی فاصله می‌گیرد، رفتارهای احتکاری

و نگهداشت موجودی افزایش می‌یابد و بازار به سمت چندنرخ شدن می‌رود. تحلیل این مسیر روشن است؛ حتی اگر افت تولید برای نمونه ۲۵ درصد باشد، «عرضه موثر» می‌تواند به واسطه کاهش شفافیت و نگهداشت موجودی، بیش از افت فیزیکی کوچک شود و قیمت را به سمت سناریوی بالاتر (نزدیک ۱۰۰ درصد) سوق دهد.

نتیجه عملی برای صنایع پایین‌دستی (از جمله لوازم خانگی) افزایش هزینه تامین، افزایش هزینه مبادله، و ناتوانی در برنامه‌ریزی تولید است؛ یعنی تولید الزاماً یک‌باره متوقف نمی‌شود، اما با فرسایش تدریجی ظرفیت عملیاتی رویه‌رو می‌گردد. این فرسایش در داده‌های اشتغال و تاب‌آوری به صورت کمی قابل ردیابی است. صنعت لوازم خانگی حدود ۳۰۰ هزار نفر اشتغال مستقیم و نزدیک به یک میلیون نفر اشتغال غیرمستقیم دارد و برآوردها نشان می‌دهد در صورت اختلال ورق، ۱۰ تا ۲۵ درصد اشتغال می‌تواند در معرض کاهش ساعات کاری، تعلیق موقت یا تعدیل قرار گیرد.

نکته مهم این است که اثر اشتغال «مرحله‌ای» است؛ ابتدا کاهش ساعات / شیفت‌ها، سپس توقف دوره‌ای خطوط، و در نهایت تعدیل در بنگاه‌های کوچک و متوسط با تاب‌آوری کمتر. داده موجودی نیز همین را تقویت می‌کند؛ موجودی مواد اولیه تنها ۱ تا ۲ ماه امکان تداوم تولید می‌دهد؛ بنابراین سرزشت تولید پایین دست، به «سرعت تثبیت تامین ورق» در همین پنجره زمانی گره خورده است.

از منظر کلان، گزارش معاونت مطالعات اقتصادی اتاق تهران نشان می‌دهد فولاد حدود ۴.۵ تا ۵ درصد GDP را تشکیل می‌دهد؛ پس افت تولید فولاد فقط یک مسئله صنعتی نیست و با سرریز به زنجیره‌های پایین (ساختمان، خودرو، انرژی و زیرساخت) می‌تواند ارزش افزوده بخش صنعت و معدن را تضعیف کند.

ریسک زنجیره فولاد و پایین دست			
لایه ریسک	نماینگر کمی	اثر کیفی بر زنجیره	پیامد محتمل
اختلال ظرفیت فولاد	۱۰ میلیون تن / سال (۲۵-۳۰ درصد ظرفیت)	کمبود عرضه متمرکز، فشار فوری بر ورق	ناترازی عرضه / تقاضا و انتقال شوک به صنایع وابسته
قیمت ورق فولادی	۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش (برآورد)	تشدید رفتارهای احتکاری / غیررسمی، چندنرخ شدن	جهش هزینه تولید پایین دست و بی‌ثباتی قراردادهای
اشتغال لوازم خانگی	مستقیم ۳۰۰ هزار غیرمستقیم ۱ تا ۱ میلیون	حساسیت بالا به تهاده ورق	ریسک اجتماعی-اقتصادی در صورت تداوم اختلال
ریسک اشتغال	۱۰ تا ۲۵ درصد	اثر تدریجی (کاهش شیفت، توقف دوره‌ای و تعدیل)	موج بیکاری با تأخیر، اما تجمعی
تاب‌آوری موجودی	۱ تا ۲ ماه	تنگی پنجره سیاستی برای مداخله سریع	پس از آن احتمال توقف‌های گسترده‌تر

● خاموشی بدون انفجار: پتروشیمی و صنایع وابسته

جنگ ۴۰ روزه، بر صنعتی وارد شد که پیش‌تر هم با ریسک ساختاری مواجه بود. ترازنامه رسمی ۱۴۰۳ از شکاف ۲۱.۱ میلیون تنی میان ظرفیت اسمی و تولید واقعی پرده برمی‌دارد و نرخ بهره‌برداری را ۷۸ درصد نشان می‌دهد. اهمیت تحلیلی این شاخص در توضیح علت آن است: عدم تولید عمدتاً به ناترازی مزمن در تامین خوراک گازی نسبت داده شده، نه فرسودگی یا ضعف دانش فنی؛ بنابراین «پایداری تولید» از قبل به فصل سرد و محدودیت

خوراک حساس بوده و جنگ فقط این حساسیت را به وضعیت بحرانی رسانده است. نقطه آسیب‌پذیری دوم، تمرکز و گلوگاه یوتیلیتی است؛ ۷۵ درصد ظرفیت کشور در دو قطب ماهشهر و عسلویه متمرکز است و ۷۴ مجتمع به سه مرکز سرویس‌های جانبی وابسته‌اند. در جریان درگیری‌های فروردین ۱۴۰۵، تمرکز حملات از واحدهای فرآیندی به «شریان‌های حیاتی یوتیلیتی» تغییر کرده است. از کار افتادن فجر مبین و دماوند که مجموعاً ۳۱۲۹ مگاوات برق و ۵۷۸۳ تن بخار در ساعت تولید می‌کردند، موجب شد نزدیک به ۷۵ درصد ظرفیت تولید کشور (حدود ۷۲ میلیون تن) بدون آسیب مستقیم به رآکتورها، در وضعیت تعطیلی خاموش قرار بگیرد. این یعنی سرنوشت تولید پتروشیمی پس از جنگ، پیش از هر چیز تابع «بازگشت زیرساخت انرژی و سرویس‌های جانبی» است؛ نه صرفاً تعمیر واحدهای فرآیندی. هم‌زمان، شوک خوراک نیز تشدید شده است؛ آسیب به پالایشگاه‌های فاز ۴ پارس جنوبی، عرضه گاز را حدود ۱۵ درصد و تولید اتان را به عنوان خوراک کلیدی زنجیره پلی‌اتیلن ۲۰ درصد کاهش داده است. نتیجه تحلیلی این دوگانه (یوتیلیتی+خوراک) آن است که حتی با بازگشت بخشی از برق/بخار، محدودیت خوراک می‌تواند تولید را در سطحی پایین‌تر «قفل» کند و سیاست‌گذار را به سمت تخصیص هوشمند خوراک برای کالاهای حیاتی سوق دهد. اثر کلان توقف تولید نیز کمی‌سازی شده است؛ بر اساس کتاب سال صنعت پتروشیمی ۱۴۰۳، این صنعت ۱۳ میلیارد دلار از صادرات غیرنفتی را تامین می‌کرده و توقف فعالیت صنعتی، عدم‌النفع ارزی حدود ۸۰۰ میلیون دلار در ماه ایجاد کرده است.

این عدد، از منظر حکمرانی اقتصادی، فقط «کاهش صادرات» نیست؛ بلکه تضعیف پشتوانه ثبات پولی و فشار بر تراز پرداخت‌هاست و در نهایت، توان کشور برای واردات مواد اولیه و قطعات موردنیاز بازسازی صنایع را محدود می‌کند. در بازار داخلی نیز گسست زنجیره تامین مواد پلیمری می‌تواند تولید کالاهای ضروری (تجهیزات پزشکی، بسته‌بندی غذایی) را مختل و تورم فشار هزینه را به مصرف‌کننده منتقل کند. در سطح بنگاه، روایت محمد حیدری، مشاور عالی پتروشیمی جم نشان می‌دهد محدودیت نقدینگی و ارز چگونه به گلوگاه بازسازی تبدیل می‌شود: اعلام ۴۰ هزار میلیارد تومان خسارت و نیاز به بیش از ۲۰۰ میلیون دلار



منابع ارزی برای بازسازی.

او همچنین می‌گوید از ۲۷ هزار تن موجودی انبار، تنها ۱۳ هزار تن قابلیت فروش دارد و موجودی موثر گریدهای مشمول کف عرضه حدود ۵ هزار تن است؛ یعنی حتی اگر سیاستگذار صرفاً با «ممنوعیت صادرات» به دنبال تنظیم بازار باشد، محدودیت گریدی می‌تواند کمبودهای کوتاه‌مدت ایجاد کند، در حالی که توقف صادرات، مسیر تامین ارز بازسازی را کند می‌کند.

تلف شکست پتروشیمی (تمرکز: یوتیلیتی و شوک ارزی)			
لایه ریسک	نماگر کمی	تفسیر کیفی	التریر مسیر تولید پساجنگ
ساختاری (پیشاجنگ)	شکاف ۷۱.۱ میلیون تن؛ بهره‌برداری ۷۸ درصد	گلگاه خوراک گاز، نه فناوری	بازگشت تولید بدون حل خوراک ناپایدار می‌ماند
تمرکز مکانی	۷۵ درصد ظرفیت در ماهشهر / عسلویه	ریسک سرریز حادثه منطقه‌ای به بحران ملی	ضرورت بازسازی تاب‌آور و توزیع شده
گلگاه یوتیلیتی	۳۱۲۹ MW برق + ۵۷۸۳ تن بخار / ساعت	خاموشی شبکه‌ای بدون تخریب راکتور	اولویت نخست: احیای یوتیلیتی‌ها
شوک خوراک	۱۵٪ - اتان ۲۰٪ -	محدودیت خوراک پس از احیای یوتیلیتی هم پابرجا	تولید با اولویت‌بندی و سهمیه خوراک
شوک ارزی	۸۰۰ میلیون دلار / ماه عدم‌التفع	فشار بر تراز پرداخت‌ها و واردات بازسازی	کند شدن بازسازی و ریسک طولانی شدن اکت تولید

● دگرگونی مسیرهای تجارت خارجی

داده‌های تجاری کشور نشان می‌دهند کاهش تجارت خارجی در ماه‌های اولیه سال جاری، ترکیبی از عوامل تقویمی و ساختاری بوده است. محمد لاهوتی، رئیس کنفدراسیون صادرات ایران توضیح می‌دهد هم‌زمانی آغاز جنگ با پایان سال و تعطیلات نوروز، به‌طور طبیعی صادرات را مقطعی کاهش داده و تا نیمه فروردین وقفه ایجاد کرده است. اما به گفته او «در ابتدای دوره جنگ، به دلیل نبود اختلال جدی در حمل‌ونقل دریایی و زمینی، صادرات تا پایان فروردین «نسبتاً عادی» بوده و سپس آثار جنگ به تدریج نمایان شده است.» این توالی زمانی یک نتیجه عملی دارد؛ بخشی از اکت، با بازگشت چرخه کاری قابل جبران است، اما بخشی که به آسیب تولید و سیاست‌های محدودکننده صادرات گره خورده، بدون بازسازی ظرفیت و اصلاح حکمرانی تجاری پایدار نمی‌شود.

در سمت عرضه صادرات، داده‌ها نشان می‌دهد دو موتور اصلی ارزآوری غیرنفتی (فولاد و پتروشیمی) هم‌زمان تحت فشار قرار گرفته‌اند. در پتروشیمی، توقف فعالیت صنعتی تامین‌کننده ۱۳ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی، عدم‌التفع ۸۰۰ میلیون دلار در ماه ایجاد کرده است.

در فولاد نیز اختلال ظرفیت ۱۰ میلیون تنی، توان صادرات و تعادل بازار داخلی را تضعیف می‌کند. بنابراین حتی اگر تقاضای خارجی پابرجا باشد، «کالای قابل صدور» محدود می‌شود و به همین علت لاهوتی کاهش صادرات فروردین و اردیبهشت را تا حدی اجتناب‌ناپذیر می‌داند و بر همکاری دولت با بخش خصوصی در رفع تعهد ارزی و تسهیل بازگشت ارز تأکید می‌کند.

بنابراین، در دوره‌ای که ارزآوری به علت اکت تولید کاهش یافته، سخت‌گیری ارزی و موانع اداری می‌تواند به

جای مدیریت ریسک، چرخه اфт صادرات - کمبود ارز - اфт واردات نهاده - اфт تولید را تقویت کند. اما هم‌زمان داده‌ها نشان می‌دهد ژئوپلیتیک مسیرهای تجاری در حال تغییر است. میثم باجلان، فعال اقتصادی در عمان، از افزایش تجارت ایران و عمان از حدود ۲ میلیارد دلار به نزدیک ۵ میلیارد دلار پس از تحولات اخیر خبر می‌دهد و می‌گوید ورود سرمایه‌گذار به عمان حدود چهار برابر شده است. در روایت او، بخشی از کالاهایی که پیش‌تر مستقیماً وارد امارات می‌شدند، اکنون ابتدا وارد عمان شده و سپس از مسیرهای زمینی به امارات و سایر کشورهای منطقه منتقل می‌شوند؛ یعنی عمان به یک «میان‌بر تجاری» تبدیل شده است. معنای تحلیلی این تحول، «کاهش وابستگی به یک هاب» و حرکت به سمت شبکه چندگرهی است؛ اما هزینه آن افزایش زمان / هزینه هماهنگی و انتقال ریسک به حلقه‌های جدید (زیرساخت بندری جایگزین، ظرفیت ترانزیت و...) است.

در واردات، داده بازار تلقن همراه یک شاخص هشداردهنده از گلوگاه‌های نهادی است: با گذشت بیش از دو ماه از سال ۱۴۰۵، ثبت سفارش جدید انجام نشده و قیمت گواشی طی ۲ تا ۳ ماه نسبت به اسفند ۴۰ تا ۵۰ درصد افزایش یافته است؛ در حالی که بیش از ۹۵ درصد نیاز بازار از واردات تامین می‌شود. این الگو نشان می‌دهد وقتی مسیرهای رسمی واردات به واسطه ثبت سفارش / ارز کند می‌شود، بازار به سرعت با کمبود و افزایش قیمت روبه‌رو می‌گردد و تقاضا نیز به علت اфт قدرت خرید وارد رکود نسبی می‌شود. پیشنهاد کارشناسان «واردات بدون انتقال ارز» است؛ ابزاری که در یکی از نشست‌های اتاق تهران هم در کنار حذف قیمت‌گذاری دستوری و تسهیل واردات مطرح شده و می‌تواند فشار کوتاه‌مدت بر عرضه را کاهش دهد.

● تاب‌آوری دوگانه، لجستیک و حمل‌ونقل

داده‌های لجستیک تصویری «دوسطحی» ارائه می‌دهد: سطح نخست، استمرار عملیات توزیع داخلی و عبور از کمبود فوری؛ سطح دوم، فشار اقتصادی و اشتغال در شهرهای بندری و شبکه تجارت منطقه‌ای. صدرالدین نیاورانی، نایب‌رئیس کمیسیون توسعه صادرات غیرنفتی اتاق ایران می‌گوید: «در حوزه حمل‌ونقل آسیب جدی نداشتیم و روند کار به خوبی در حال انجام است» و توضیح می‌دهد کالاهای تخلیه‌شده یا در حال تخلیه در بنادر جنوبی (بندرعباس، بوشهر، بندر لنگه و...) بدون مشکل خاص به داخل کشور حمل شده‌اند. او همچنین اشاره می‌کند در سوخت کمبودی نبوده و برای کالاهای اساسی «ذخایر چندین ماهه و حتی شاید تا حدود یک سال» پیش‌بینی شده است. این گفته حاکی آن است که در جنگ ۴۰ روزه، ستون فقرات ثبات بازار داخلی بیش از هر چیز به مدیریت ذخایر بعلاوه استمرار حمل داخلی متکی بوده و همین موجب شده کمبود گسترده در شبکه خرده‌فروشی رخ ندهد.

اما همین روایت، گلوگاه هزینه‌ای آینده را نیز روشن می‌کند: در بخش صادرات، به دلیل محدودیت‌ها، رانندگان در بسیاری مسیرها «بار دوطرفه ندارند» و ناچارند مسیر رفت را خالی طی کنند و فقط در برگشت بارگیری کنند. از منظر تحلیلی، این یعنی اфт بهره‌وری ناوگان و افزایش هزینه متوسط هر تن-کیلومتر، حتی اگر جاده‌ها و بنادر کاملاً فعال باشند.

پیشنهاد نیاورانی برای مشوق‌های کرایه حمل و اقلامی مانند لاستیک، دقیقاً ناظر به همین مسئله است. بنا بر این گفته، می‌توان تفسیر کرد که اگر این «عدم تعادل جریان بار» ادامه یابد، فشار هزینه‌ای به صورت تورم لجستیکی به قیمت تمام‌شده کالا منتقل می‌شود؛ یعنی پس از عبور از شوک کمبود، اقتصاد با شوک هزینه مواجه می‌شود.

نتیجه عملی برای صنایع پایین دستی (از جمله لوازم خانگی) افزایش هزینه تامین، افزایش هزینه مبادله، و ناتوانی در برنامه ریزی تولید است؛ یعنی تولید الزاماً یک باره متوقف نمی شود، اما با فرسایش تدریجی ظرفیت عملیاتی رویه رو می گردد. این فرسایش در داده های اشتغال و تاب آوری به صورت کمی قابل ردیابی است. صنعت لوازم خانگی حدود ۳۰۰ هزار نفر اشتغال مستقیم و نزدیک به یک میلیون نفر اشتغال غیرمستقیم دارد و برآوردها نشان می دهد در صورت اختلال برق، ۱۰ تا ۲۵ درصد اشتغال می تواند در معرض کاهش ساعات کاری، تعلیق موقت یا تعدیل قرار گیرد

در سطح شهرهای بندری هم داده ها از کاهش فعالیت های بندری و لجستیکی و افت شدید درآمد بنگاه ها خبر می دهد؛ به گونه ای که برخی بنگاه ها ۳۰ تا ۶۰ درصد نیروی کار خود را تعدیل کرده اند. این نقطه دقیقاً جایی است که تاب آوری عملیات ملی می تواند هم زمان با رکود منطقه ای رخ دهد؛ ممکن است کشور از نظر تامین کالاهای اساسی پایدار بماند، اما اقتصاد محلی بنادر دچار رکود، مهاجرت نیروی کار و تضعیف خدمات (رستوران ها، گردشگری) شود.

همچنین باید هشدار داد که افزایش بیکاری می تواند زمینه ساز رشد فعالیت های غیررسمی و قاچاق شود؛ یعنی یک ریسک اجتماعی-امنیتی که از مسیر اقتصاد بندر ایجاد می شود، نه از مسیر کمیود کالا. از منظر شبکه تجارت، توقف بخشی از تجارت با کشورهای حاشیه خلیج فارس و محدود شدن دسترسی به هاب هایی مانند جبل علی، موجب افزایش هزینه های لجستیکی شده است.

در پاسخ به این وضعیت، مسعود پل مه، دبیرکل انجمن کشتیرانی و خدمات وابسته بر تنوع بخشی تاکید می کند؛ یعنی تامین بخشی از اقلام اساسی و نهاده های دامی از حوزه قفقاز و CIS (روسیه، قزاقستان) و استفاده هم زمان از ظرفیت عمان، پاکستان و مسیرهای ریلی و دریایی دیگر. او همچنین از فرصت همکاری با اوراسیا و دسترسی به بازاری با جمعیت حدود یک میلیارد نفر سخن می گوید.

تحلیل این توصیه آن است که در پسا جنگ، لجستیک ایران از یک «شبکه تک گره ای/هاب محور» به سمت «شبکه چندمسیره» حرکت می کند؛ این گذار ریسک تمرکز را کاهش می دهد، اما نیازمند حکمرانی

داده، برنامه ریزی ظرفیت و حمایت هدفمند از اقتصاد بنادر است تا هزینه های انتقال شبکه، به رکود و بیکاری مزمن تبدیل نشود.

● چشم انداز بازسازی در اقتصاد گره محور

برآیند تحلیلی این گزارش نشان می دهد مسئله اصلی پس از جنگ، صرفاً جبران خسارت فیزیکی نیست، بلکه بازگرداندن کارایی به شبکه ای از گره های به هم پیوسته در تولید، تجارت و حمل و نقل است. هرجا تمرکز ظرفیت، وابستگی به چند مسیر محدود و اتکای بالا به زیرساخت های مشترک بیشتر بوده، شدت اختلال نیز عمیق تر شده است.

از این منظر، آینده تولید در فولاد و پتروشیمی بیش از آنکه به بازسازی کارخانه های منفرد وابسته باشد، به احیای پیوندهای میان خوراک، انرژی، لجستیک، بازار و تامین مالی بستگی دارد. در تجارت نیز مزیت با کشورها و بنگاه هایی خواهد بود که بتوانند سریع تر از الگوی تک مسیره فاصله بگیرند و شبکه مبادلات خود را متنوع کنند. بنابراین مسیر خروج از بحران، بازگشت به وضعیت پیشین نیست؛ بلکه حرکت به سمت اقتصادی با تمرکز کمتر، مسیرهای بیشتر و تاب آوری نهادی بالاتر است.



صبوری صنعت پلیمر در کشاکش جنگ

نقطه عطف تصمیم سازی در صنایع پلیمری

در جنگ اخیر یا جنگ تحمیلی سوم موسوم به «جنگ رمضان»، بیشترین حوادث و اصابت‌ها در میان صنایع مختلف کشور، متوجه زنجیره ارزش محصولات پتروشیمی بود. از پالایشگاه‌های گازی در پارس جنوبی تا صنایع پتروشیمی و نهایتاً واحدهای تولیدی در حلقه‌های پایانی زنجیره ارزش محصولات پتروشیمی با حملات مستقیم روبه‌رو شدند. در حوزه زنجیره ارزش محصولات پتروشیمیایی، به جز پتروشیمی‌های تبریز و شیراز، در منطقه ماهشهر شاهد اصابت مستقیم به پتروشیمی‌های بوعلی، بندرامام و یوتیلیتی فجر بودیم که موجب توقف فعالیت در تمامی این منطقه حائز اهمیت شد که تاکنون به صورت کامل به مدار بازنگشته‌اند. در منطقه عسلویه نیز با اصابت مستقیم به یوتیلیتی‌های مبین و دماوند، شاهد توقف فعالیت در تمامی این منطقه مهم بودیم؛ اگرچه اصابت مستقیم به پتروشیمی‌های این منطقه نیز به ثبت رسید. در جدول زیر عدم النفع یا احتساب ارزش افزوده در زنجیره تولید و جایگزینی واردات با نگاه به مناطق مورد اصابت، واکاوی کمی شده است.

مناطق مورد اصابت در جنگ رمضان و عدم النفع	
مناطق مورد اصابت	عدم النفع یا احتساب ارزش افزوده در زنجیره تولید و جایگزینی واردات
پتروشیمی تبریز	۵۰ میلیون دلار
پتروشیمی شیراز	۲۵۰ میلیون دلار
منطقه پتروشیمیایی ماهشهر	۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار
منطقه پتروشیمیایی عسلویه	۲ میلیارد دلار
مجموع - برآورد سه ماهه	۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار

● صنایع با محوریت پلیمر؛ نقطه عطف جنگ

جنگ ۳۹ روزه را باید نقطه عطفی در فرآیندهای تصمیم‌سازی در حوزه صنایع با محوریت پلیمرها دانست؛ زیرا اتفاقاتی در این زمان رخ داد که در شرایط معمول شاید نزدیک به یک سال زمان نیاز داشت. به صورت دقیق‌تر در این جنگ با نگاه به آنالیز بازار، نوسانات قیمتی، بازاریابی سیاست‌های حمایتی-کنترلی شاهد چالش‌ها و راهکارهای بسیاری بودیم که بخشی از آن‌ها را در این نوشته مورد بررسی قرار خواهیم داد که عبارتند از:

این جنگ تجربه ارزشمندی برای صنعت پلیمر بود اگرچه با هزینه بسیاری همراه شد. بسیاری از واحدها ویران شدند و صنایع پتروشیمی به قدری صدمه دید که نزدیک به ۸۳ درصد از ظرفیت تولید به دلایل مختلف متوقف شد. در این وضعیت شاهد بودیم که تاب‌آوری صنعت دستخوش تغییر شد و البته هر چه گذشت، شاهد بودیم که پلیمرها در حال تدارک ملزومات مورد نیاز خود به هر قیمتی هستند. تجربه‌ای که شاید تاکنون در این ابعاد به ثبت نرسیده بود

- ▲ ورود شعاع به فرایندهای اجرایی با توجه به اختیارات فراقانونی آن
- ▲ مصوبات متعدد و تقویض اختیار به ستادهای تنظیم بازار
- ▲ تسهیل سریع ترخیص کالاهایی که به هر دلیل در گمرکات وجود داشتند
- ▲ تخلیه سریع گمرکات از کالا حتی برای اقلامی که با نقایصی در مدارک روبه‌رو بودند
- ▲ احصاء سریع نیازهای ضروری کشور در حوزه مواد اولیه و کد تعرفه‌هایی که به هر دلیل به حمایت از واردات یا صادرات نیاز داشت
- ▲ عطای مجوز واردات با ارز حاصل از صادرات خود یا دیگری یا بدون انتقال ارز برای گروه‌های کالایی ملتهب با محوریت پلیمرها همچون پلی‌اتیلن ترفتالات‌ها، پلی‌پروپیلن‌ها و PVC
- ▲ تلاش برای تسهیل واردات قرارتر از کدهای تعرفه‌های ناظر بر گروه‌های کالایی پلیمری فوق

- ▲ مدیریت رشد قیمت پایه تا جایی که در شرایطی که جهش اعجاب‌آور قیمت‌های جهانی در محصولات پتروشیمی به ثبت رسیده، بتوان بخشی از صنایع را به صورت مقطعی مورد حمایت قرار داد
- ▲ مدیریت تقاضای محصولات پتروشیمی در چارچوب سهمیه بهین‌یاب
- ▲ سایر موارد پیدا و پنهان در مدیریت بازار.

موارد فوق را می‌توان بخشی از رخدادها و عملکردهای مدیریتی در جنگ ۳۹ روزه به شمار آورد که الزاماً به معنی موفقیت کامل آن‌ها نبود حتی با وجود اختیارات فراقانونی شورای عالی امنیت ملی، باز هم برخی از مصوبات تا اجرای کامل فاصله داشت. به رغم تمامی این موارد اما می‌توان گفت مدیریت بازار پلیمرها از یک ساختار قابل دفاع برخوردار شد تا جایی که با فرض پذیرش رشد قیمت‌ها، نقیصه برجسته‌ای در تأمین کالاهای ضروری مشاهده نشد. به عبارت ساده‌تر در این صنعت با این انتخاب روبه‌رو بودیم که یا باید کسری محسوس کالا را پذیرفت یا برای گذار از این نگرانی رشد قیمت‌ها را قبول کرد که در نهایت مؤلفه دوم پذیرفته شد.

اما در این جنگ شاهد کاهش محسوس حجم تولید پلیمرها به عنوان مهم‌ترین فاکتور در تولید در زنجیره ارزش بودیم. آمارها از کاهش ۴۴ درصدی حجم داد و ستد پلیمرها از ابتدای جنگ تا هفته منتهی به ۸ خرداد در مقایسه با مدت مشابه سال ماقبل حکایت دارد. همچنین در این بازه زمانی شاهد افزایش ۱۶۵ درصدی متوسط قیمت‌ها بودیم که به وضوح ادبیات رکود تورمی بسیار عمیقی را در اذهان زنده کرده است تا جایی که می‌توان گفت این وضعیت تاکنون در تاریخ فعالیت صنعت پلیمر تجربه نشده است.

شاخص‌های اقتصادی صنعت پلیمر در سال‌های ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵				
بازه زمانی	متوسط قیمت (تومان)	عرضه (تن)	تقاضا (تن)	حجم معاملات (تن)
۱۰ اسفند ۱۴۰۴ تا ۸ خرداد ۱۴۰۵	۱۷۸,۱۴۲	۱,۷۸۲,۳۷۴	۱,۶۵۹,۷۸۰	۱,۰۸۱,۲۳۵
۱۱ اسفند ۱۴۰۳ تا ۱۰ خرداد ۱۴۰۴	۶۷,۲۴۰	۷۸۶,۲۰۲	۶۰۶,۵۷۴	۶۰۶,۵۷۴
درصد تغییر	۱۶۵	۳۹	۴۶	۴۴

● تغییرات کلی و جایگزین‌های صنعت و فرصت‌های موجود

این جنگ تجربه ارزشمندی برای صنعت پلیمر بود اگرچه با هزینه بسیاری همراه شد. بسیاری از واحدها ویران شدند و صنایع پتروشیمی به قدری صدمه دید که نزدیک به ۸۳ درصد از ظرفیت تولید به دلایل مختلف متوقف شد. در این وضعیت شاهد بودیم که تاب‌آوری صنعت دستخوش تغییر شد و البته هرچه گذشت، شاهد بودیم که پلیمرها در حال تدارک ملزومات مورد نیاز خود به هر قیمتی هستند. تجربه‌ای که شاید تاکنون در این ابعاد به ثبت نرسیده بود.

این‌که مسیرهای تامین را متنوع کنیم و دیگر به پتروشیمی‌ها به صورت صد در صد وابسته نباشیم اگرچه مهم‌ترین تغییر فاز در بازار بود، اما در کنار آن تنوع مسیرهای واردات دیگر درسی بود که این صنعت آموخت. در فاز سوم آموختیم که به چند ماده اولیه اصلی و سنتی وابسته نباشیم و خود را برای تغییر در کوتاه‌مدت آماده کنیم. الزاماً قرار نیست کالایی را که به صورت سنتی تولید کرده‌ایم باز هم به همان صورت تولید کرده و به فروش برسانیم. این درس‌ها اگرچه در ظاهر ساده بود، ولی به شدت گران حاصل شد.





از خرابی تا بازآفرینی

راهبردهای بازسازی زیرساختی، مالی و حقوقی پساجنگ

در هر منازعه و بحران گسترده‌ای، نخستین حوزه‌ای که تحت تأثیر مستقیم و پیامدهای ثانویه قرار می‌گیرد، زیرساخت‌های حیاتی و شبکه‌های پشتیبان زندگی شهری است. بر اساس ارزیابی‌های اولیه و مشاهدات میدانی در سناریوی جنگ ۴۰ روزه، خسارتی بالغ بر ۲۷۰ میلیارد دلار به پیگره زیرساختی کشور وارد شده است که این رقم با بودجه عمومی سال گذشته، نسبتی حدود نه به یک دارد و نشان‌دهنده ابعاد عظیم تخریب است.

خسارات وارده به بخش‌های غیرنظامی به ویژه در حوزه‌های انرژی، حمل و نقل و ارتباطات، تأسیسات شهری، و صنعت احداث، ماهیتی چندلایه دارند و هم به صورت مستقیم و هم غیرمستقیم، کارکردهای جامعه را مختل کرده‌اند. آسیب‌ها در این عرصه را می‌توان در چند محور کلان دسته‌بندی کرد که شامل زیرساخت‌های انرژی، شبکه حمل و نقل و لجستیک، تأسیسات شهری و خدمات عمومی شامل مراکز آموزشی و بیمارستانی و... می‌شود. همچنین شاهد خسارت به بخش صنعت و تولید، سرمایه‌گذاری و فضای کسب و کار، و در نهایت پیامدهای گسترده اقتصادی و اجتماعی هستیم.

تعطیلی یا کاهش ظرفیت کارخانه‌ها، نه تنها خسارت اقتصادی کوتاه‌مدت به بار می‌آورد، بلکه هزاران شغل را در معرض تهدید قرار داده و نرخ بیکاری، به ویژه در مناطق صنعتی، را با رشدی چشمگیر تا مرز ۲۵ درصد مواجه می‌کند که این امر خود منجر به بروز چالش‌های ثانویه در معیشت و ثبات اجتماعی می‌شود.

حال که ابعاد آسیب‌های گسترده و پیامدهای اقتصادی-اجتماعی ناشی از تخریب زیرساخت‌ها روشن شد، پرسش بنیادین این است که چگونه می‌توان این تهدید را به فرصتی برای تحول ساختاری بدل کرد. در ادامه، راهکارهای عبور از این وضعیت بررسی می‌شود:

● گذار از مهندسی ترمیمی به پارادایم تاب‌آوری هوشمند

عبور از وضعیت بحران و ورود به مرحله بازسازی، یک الزام اجتناب‌ناپذیر امنیت ملی است و می‌تواند نقطه عطفی

عبور از وضعیت بحران و ورود به مرحله بازسازی، یک الزام اجتناب‌ناپذیر امنیت ملی است و می‌تواند نقطه عطفی برای تغییر پارادایم در نظام مهندسی، صنعت احداث و مدیریت زیرساختی کشور باشد. تجربه جهانی مؤید آن است که کشورها پس از مواجهه با بحران‌های بزرگ، اگر صرفاً به بازگرداندن شرایط به وضعیت پیش از بحران اکتفا کنند، در واقع آسیب‌پذیری‌های گذشته را بازتولید کرده‌اند. امروز در سطح جهانی، رویکرد «بازسازی بهتر، هوشمندتر و تاب‌آورتر» به عنوان یک اصل علمی پذیرفته شده است و ضرورت دارد که رویکرد سنتی مرمت و بازسازی صرف، جای خود را به نسل جدیدی از زیرساخت‌ها بدهد.

برای تغییر پارادایم در نظام مهندسی، صنعت احداث و مدیریت زیرساختی کشور باشد. تجربه جهانی مؤید آن است که کشورها پس از مواجهه با بحران‌های بزرگ، اگر صرفاً به بازگرداندن شرایط به وضعیت پیش از بحران اکتفا کنند، در واقع آسیب‌پذیری‌های گذشته را بازتولید کرده‌اند.

امروز در سطح جهانی، رویکرد «بازسازی بهتر، هوشمندتر و تاب‌آورتر» به عنوان یک اصل علمی پذیرفته شده است و ضرورت دارد که رویکرد سنتی مرمت و بازسازی صرف، جای خود را به نسل جدیدی از زیرساخت‌ها بدهد. این زیرساخت‌ها باید علاوه بر استحکام فیزیکی، واجد ویژگی‌هایی نظیر تاب‌آوری عملیاتی، بهره‌وری انرژی، هوشمندسازی و قابلیت مدیریت بحران باشند.

محورهای این تغییر پارادایم باید از تمرکزگرایی به پراکندگی هوشمند، از مهندسی صرفاً ترمیمی به مهندسی مبتنی بر تاب‌آوری، و سرمایه انسانی به عنوان کلیدی‌ترین متغیر هدایت شود. به عنوان نمونه، در بازسازی شبکه‌های شهری نباید صرفاً به ترمیم کالبدی اکتفا کرد. به طور مثال، شبکه‌های انرژی و آب باید به سامانه‌های هوشمند پایش مجهز شوند. همچنین، طراحی ساختمان‌های عمومی باید بر اساس استانداردهای نوین تاب‌آوری صورت پذیرد.

داده‌محوری و فناوری‌های دیجیتال باید به هسته اصلی مدیریت پروژه تبدیل شوند و سهم فناوری‌های نوین صنعتی‌سازی در پروژه‌های عمرانی افزایش یابد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که بهره‌گیری از فناوری‌های نوین مهندسی و هوشمندسازی پروژه‌ها می‌تواند هزینه‌های بلندمدت نگهداری زیرساخت‌ها را بین ۱۵ تا ۲۵ درصد کاهش داده و زمان اجرا را نیز به طور محسوس کوتاه کند.

اولویت‌بندی بازسازی‌ها باید بر چهار معیار اصلی شامل حفظ جان و امنیت مردم، بازگشت چرخه اقتصاد و تولید، میزان اثرگذاری ملی و راهبردی، و تاب‌آوری آینده‌نگر استوار باشد. صنعت احداث کشور اکنون از این ظرفیت برخوردار است که دوره بحران را به فرصتی برای نوسازی زیرساختی و جهش فناورانه تبدیل کند، مشروط بر آنکه نگاه مدیریتی از بازسازی سنتی به سمت بازآفرینی هوشمند ملی تغییر مسیر دهد.

پیاده‌سازی این پارادایم جدید و تغییر رویکردها، نیازمند پشتیبانی‌های کلان مالی است تا چرخ‌های توسعه در سایه محدودیت‌های پس از بحران از حرکت بازنايستد. برای تحقق این امر، بازنگری در الگوهای تأمین بودجه الزامی است:

● مدل‌های ترکیبی تأمین مالی و ضرورت امنیت سرمایه‌گذاری

پس از هر بحران بزرگی، بودجه‌های عمرانی دولت نخستین بخشی است که با محدودیت‌های شدید منابع مواجه می‌شود. در چنین شرایطی، اگر اجرای پروژه‌های کلان زیرساختی صرفاً بر بودجه‌های عمومی متکی باشد،

بخش مهمی از برنامه توسعه کشور متوقف خواهد شد. دنیا اکنون به سمت مدل‌های ترکیبی و هوشمند برای تأمین مالی پروژه‌های ساختمانی حرکت کرده است و کشور نیز ناگزیر از تغییر این الگو است.

آینده صنعت احداث کشور بر پایه تأمین مالی ترکیبی شکل خواهد گرفت که شامل تلفیقی از بازار سرمایه، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، ابزارهای نوین مالی و مشارکت‌های عمومی-خصوصی است. مهم‌ترین روش‌های قابل اتکا در این زمینه عبارتند از صندوق‌های پروژه که به صورت ETF می‌توانند هم در بازار ثانویه مورد معامله قرار گیرند و هم ارزش افزوده ایجاد



کنند، به همراه بهره‌گیری از ابزارهای نوین سرمایه، مشارکت‌های عمومی-خصوصی، تهاتر هوشمند و صادرات خدمات فنی-مهندسی.

با این حال، مهم‌تر از ابزارهای مالی، مسئله اعتماد سرمایه‌گذار است؛ چرا که هیچ سرمایه‌ای به پروژه‌های بلندمدت وارد نخواهد شد مگر آنکه امنیت حقوقی و اقتصادی آن تضمین شده باشد. برای ایجاد جذابیت در این حوزه، چند الزام کلیدی وجود دارد که شامل ثبات قوانین و جلوگیری از تغییرات ناگهانی مقررات، تضمین حقوق مالکیت و بازگشت سرمایه، امکان تعدیل قراردادها متناسب با تورم و نوسانات اقتصادی، شفافیت فرآیندهای مناقصه و قرارداد، کاهش بوروکراسی صدور مجوزها، تضمین خرید خدمات یا محصولات در برخی پروژه‌های زیرساختی، ایجاد نظام داوری تخصصی و سریع برای حل اختلافات پروژه، و در نهایت اعطای معافیت‌ها یا مشوق‌های مالیاتی هدفمند برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت است.

سرمایه‌گذاری بیش از آنکه به دنبال سودهای غیرمتعارف باشد، در پی قابلیت پیش‌بینی و امنیت اقتصادی است و چنانچه این دو مؤلفه فراهم شود، بخش خصوصی و بازار سرمایه می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در بازسازی و توسعه زیرساخت کشور ایفا کنند. تغییر نگاه از اقتصاد بودجه‌ای به اقتصاد پروژه-محور و سرمایه‌پذیر، ضرورتی است که توسعه کشور بدون آن امکان‌پذیر نخواهد بود.

البته، حتی با وجود تأمین مالی هوشمند، اجرایی شدن پروژه‌ها در بستری که قوانین آن متناسب با شرایط اضطرار تعریف نشده باشد، با موانع جدی روبه‌رو خواهد بود. از این رو، اصلاح بسترهای حقوقی و اجرایی به عنوان پیش‌شرط عملیات بازسازی مطرح می‌شود:

● اصلاح نظام حقوقی و اجرایی برای شرایط اضطراری

قانون برگزاری مناقصات مصوب سال ۱۳۸۳ که آخرین اصلاحات آیین‌نامه اجرایی آن در سال ۱۴۰۰ صورت گرفته و همچنین سند نظام فنی-اجرایی یکپارچه کشور، عمدتاً برای شرایط عادی و پایدار طراحی شده‌اند و پاسخگوی اقتضات شرایط بحران، بازسازی سریع و مدیریت اضطراری نیستند. اگر همان روال‌های قبلی ادامه یابد، بازسازی کشور با تأخیرهای چندساله، افزایش شدید هزینه‌ها و فرسایش ظرفیت پیمانکاران مواجه خواهد شد. امروز کشور نیازمند یک نظام حقوقی و اجرایی ویژه بازسازی است؛ یعنی مجموعه‌ای از اصلاحات فوری، محدود، هدفمند و زمان‌دار که ضمن حفظ شفافیت، سرعت عمل را نیز افزایش دهد. مهم‌ترین اصلاحات فوری شامل ایجاد نظام ویژه بازسازی و پروژه‌های اضطراری، اصلاح قانون برگزاری مناقصات برای شرایط بحران و تعیین

تکلیف ترک تشریفات است. باید تأکید کرد که سرعت عمل به معنای حذف شفافیت نیست، بلکه این فرآیند باید تحت سامانه‌های نظارتی برخط، زمان‌دار و قابل حسابرسی اجرا شود.

اصلاح بعدی، جایگزینی قراردادهای سه‌عاملی با قراردادهای طرح و ساخت یا همان ای‌پی‌سی است؛ پیشنهادی که در ماده ۳۱ قانون برنامه چهارم توسعه نیز بر آن تأکید شده بود و اکنون بهتر است نه تنها دوباره روی میز بیاید، بلکه به بیش از ۴۰ درصد افزایش یابد. همچنین، اصلاح مقررات مربوط به معافیت گمرکی و ترخیص ماشین‌آلات استراتژیک از فصل‌های ۸۴ و ۸۵ کتاب مقررات صادرات و واردات با تضمین‌های لازم، یک نیاز مبرم است؛ چراکه طبق ماده ۶۲ قانون محاسبات عمومی، شرط افتتاح اعتبار استادی برای کالاهای وارداتی در شرایط کمبود ارز، عملاً مانع واردات ماشین‌آلات سنگین می‌شود.

اقداماتی نظیر لغو محدودیت سقف ترازنامه بانک‌ها برای کمک به تولید در شرایط جنگی در ستاد تسهیل موانع تولید، گام مثبتی بوده اما لازم است یک فهرست اچ‌اس‌کد اضطراری برای ۵۰ تا ۱۰۰ دستگاه ماشین‌آلات استراتژیک تصویب و شرایط آن تعریف شود. علاوه بر این، دیجیتال سازی فرآیند مناقصه برای حذف کاغذبازی و اصلاح نظام تعدیل قراردادهای در شرایط تورم بالا نیز از اولویت‌های حیاتی است. حقیقت این است که کشور امروز بیش از کمبود ظرفیت مهندسی، با کندی تصمیم‌گیری و پیچیدگی مقررات روبه‌رو است و جامعه مهندسی و پیمانکاری کشور توان اجرای پروژه‌های بزرگ بازسازی را دارند، مشروط به اینکه دولت نظام حقوقی و فرآیندهای اجرایی متناسب با شرایط بحران را بازطراحی کند.

در کنار اصلاح ساختار حقوقی، آنچه ضامن بقای زیرساخت‌های نوسازی شده در برابر تهدیدات احتمالی آتی است، رعایت الزامات سخت‌گیرانه پدافندی و ارتقای کیفیت استانداردهای مهندسی است:

● پدافند غیرعامل و ارتقای استانداردهای مهندسی

تجربه زیسته اخیر نشان داد که بخشی از پیوست‌های پدافند غیرعامل و استانداردهای فعلی کشور ممکن است متناسب با تهدیدات نوین جنگ‌های ترکیبی و حملات زیرساختی، به‌روزرسانی نشده باشند. امروز دیگر صرفاً مسئله مقاومت سازی کلاسیک مطرح نیست، بلکه موضوع تداوم عملکرد زیرساخت حتی در شرایط آسیب‌دیدگی اهمیت پیدا کرده است. برای مثال، مبحث ۲۱ مقررات ملی ساختمانی که یک دهه از آخرین بازنگری آن می‌گذرد، دیگر برای مواجهه با تهدیدات نوپدید کافی نیست.

در این راستا، چند بازنگری بنیادین ضروری است: نخست، تغییر رویکرد از مقاومت سازه به تاب‌آوری عملکردی، بدین معنا که خطوط انتقال نیرو باید از مسیرهای جایگزین، طراحی مازولار و قابلیت ترمیم سریع برخوردار باشند و پل‌های استراتژیک نیز بر اساس سناریوهای چندگانه بحران طراحی شوند، نه صرفاً بارگذاری‌های متعارف. دوم، بازنگری در طراحی زیرساخت‌های حیاتی به نحوی که شبکه‌های انرژی و ارتباطات به صورت حلقوی و چندمسیره طراحی شده و مراکز حیاتی دارای سایت‌های پشتیبان باشند. سوم، اجباری شدن پیوست پدافند غیرعامل در پروژه‌های بزرگ، و چهارم، بازنگری کلی در آیین‌نامه‌ها و استانداردهای ملی، باید پذیرفت که تاب‌آوری زیرساخت‌ها هزینه نیست، بلکه سرمایه‌گذاری ملی است و کشور نیازمند نسل جدیدی از مهندسی زیرساخت است که علاوه بر کارایی اقتصادی، دارای نگاه امنیتی، تاب‌آوری، هوشمندی و آینده‌نگری باشد. جنگ اخیر می‌تواند به جای یک تهدید صرف، نقطه آغاز اصلاحات عمیق در نظام فنی و مهندسی و استانداردهای کشور باشد.

برای تحقق این استانداردهای نوین و بومی‌سازی زیرساخت‌های ارتقایافته، تعامل میان ظرفیت‌های ملی و دستاوردهای جهانی باید در چارچوبی متوازن تعریف شود تا زنجیره تأمین در شرایط بحرانی دچار گسست نگردد:

● توازن در فناوری و زنجیره تأمین

نگاه صفر و صدی به مقوله فناوری، یعنی اتکالی کامل به داخل یا وابستگی کامل به خارج، هیچ کدام راهبرد موفق نیستند. ما باید بررسی کنیم که در کدام بخش از زنجیره ارزش دارای مزیت هستیم و در کدام بخش توانمندی مان محدود است. تجربه جهانی نشان می‌دهد کشورهایی که در بازسازی و توسعه صنعتی موفق بوده‌اند، توانسته‌اند بین ظرفیت بومی و انتقال فناوری بین‌المللی توازن ایجاد کنند.

واقعیت این است که امروز بخش قابل توجهی از توان مهندسی، ساخت، اجرا و مدیریت پروژه در کشور بومی شده و شرکت‌های مهندسی، پیمانکاری و دانش‌بنیان ایرانی در بسیاری از حوزه‌ها به بلوغ قابل قبولی رسیده‌اند و در برخی پروژه‌های مهم صنعتی و high-tech، سهم توان داخلی به بیش از ۷۰ تا ۸۰ درصد رسیده است. اما در حوزه فناوری‌های پیشرفته، تجهیزات خاص، اتوماسیون صنعتی و سیستم‌های کنترل هوشمند، همچنان نیازمند تعامل فناورانه و همکاری بین‌المللی هستیم. بنابراین، استراتژی کلان باید این باشد که طراحی پایه تا زنجیره تأمین عمومی داخلی باشد، اما در حوزه فناوری‌های راهبردی از مشارکت هدفمند خارجی برای انتقال دانش و ارتقای فناوری استفاده شود. هدف نباید صرفاً خرید تجهیزات یا اجرای پروژه باشد، بلکه باید کسب دانش فنی پایدار و ارتقای توان داخلی مدنظر قرار گیرد.

برای تحقق این هدف، اقداماتی نظیر الزام به انتقال فناوری در قراردادهای خارجی، تشکیل کنسرسیوم‌های مشترک داخلی-خارجی به جای واگذاری کار به یک کشور خارجی، اولویت دادن به شرکت‌های دانش‌بنیان، ایجاد صندوق توسعه فناوری پروژه‌های زیرساختی، استفاده از مدل خرید فناوری به جای خرید صرف تجهیزات، و تربیت نسل جدید مهندسان پروژه برای حوزه‌های های‌تک ضروری است. اگر این بازسازی به صورت هوشمندانه مدیریت شود، می‌تواند به بزرگ‌ترین فرصت تاریخی برای ارتقای فناوری صنعت احداث و زیرساخت‌های کشور تبدیل شود.

در نهایت، تمامی این تلاش‌ها برای بازسازی و ارتقای زیرساخت‌ها، تنها زمانی به اثربخشی پایدار می‌رسد که در سطح کلان و بر اساس یک الگوی استقرار بهینه در جغرافیای کشور بازنگری شود؛ گامی که در آخرین محور به آن پرداخته می‌شود:

● آمایش سرزمین و بازاریابی جغرافیای صنعتی

تخریب زیرساخت‌ها و صنایع در بحران، اگرچه یک خسارت ملی و اقتصادی محسوب می‌شود، اما در عین حال هشدار جدی برای بازنگری در الگوی استقرار سرزمینی صنایع و زیرساخت‌های کشور است. واقعیت این است که بخشی از تمرکز صنعتی، جمعیتی و لجستیک ایران طی دهه‌های گذشته بدون توجه کافی به اصول آمایش سرزمین، تاب‌آوری زیرساختی، تنش آبی، ملاحظات پدافندی و مزیت‌های ژئواقتصادی شکل گرفته است.

امروز این فرصت ایجاد شده که به جای بازتولید همان الگوی گذشته، به سمت بازاریابی هوشمند جغرافیای صنعتی و زیرساختی کشور حرکت کنیم. توسعه سواحل مکران، تقویت کریدورهای جنوب-شمال، ایجاد پناور خشک در عمق سرزمین، انتقال برخی صنایع آب‌بر و انرژی‌بر به سواحل جنوبی و کاهش تمرکز صنعتی در نقاط آسیب‌پذیر می‌تواند بخشی از راهبرد کلان ما باشد. البته این کار با چالش‌های پیچیده‌ای نظیر هزینه‌های بسیار بالای انتقال زیرساخت، نیاز به سرمایه‌گذاری عظیم در زیرساخت‌های پایه و توسعه مناطق جدید، چالش منابع آب و محیط زیست، چالش نیروی انسانی و مهاجرت، ضرورت ایجاد مشوق‌های اقتصادی و نیاز به نگاه بلندمدت و فربخشی همراه است.

با این حال، مهم‌ترین خطر این است که پس از بحران، دوباره همان الگوی تمرکزگرای گذشته بازسازی شود. ما باید از این تجربه برای طراحی نسل جدیدی از جغرافیای صنعتی و زیرساختی کشور استفاده کنیم؛ جغرافیایی تاب‌آورتر، متوازن‌تر، کم‌ریسک‌تر و منطبق بر مزیت‌های واقعی ایران. اگر این نگاه راهبردی شکل بگیرد، بازسازی پس از جنگ می‌تواند نقطه آغاز یک تحول بزرگ در آمایش سرزمین، توسعه سواحل مکران، تقویت اقتصاد دریامحور و بازتعریف نقشه صنعتی کشور باشد.



جنگ ۴۰ روزه؛ پایان یک مسیر آغاز راهبردی تازه در صادرات

آینده صادرات ایران نه در بازگشت به الگوهای فرسوده
بلکه در بازطراحی هوشمندانه مسیرها، نهادها و ابزارهای مالی است

جنگ ۴۰ روزه ایران و آمریکا که از ۹ اسفند ۱۴۰۴ آغاز شد، فقط یک رخداد امنیتی نبود؛ این جنگ به سرعت به یک شوک اقتصادی-تجاری تبدیل شد و نقشه صادرات ایران را در چند سطح دگرگون کرد. نخستین اثر آن، جابه‌جایی مرکز ثقل صادرات از مسیرهای دوردست و پرریسک دریایی به سمت گذرگاه‌های زمینی و بازارهای هم‌مرز بود.

اگر پیش‌تر اتکای ایران به حمل‌ونقل دریایی و زنجیره‌های طولانی تامین، نوعی عادت ساختاری در تجارت خارجی محسوب می‌شد، اکنون ریسک‌های بیمه‌ای، حمل‌ونقل، پرداخت و امنیت مرزی این الگو را شکننده‌تر کرده‌اند. در چنین شرایطی، بازارهایی مانند عراق، ترکیه، پاکستان، افغانستان، جمهوری آذربایجان و روسیه نه فقط به عنوان مقصد، بلکه به عنوان «مسیر بقا» برای حفظ جریان صادرات مطرح شده‌اند.

داده‌های موجود نیز این تغییر جهت را تایید می‌کنند. بر اساس داده‌های WTO برای سال ۲۰۲۴، صادرات ایران به چین به ۱۴.۶ میلیارد دلار و سهمی معادل ۲۶ درصد رسیده است. عراق با ۱۱.۷ میلیارد دلار و سهم ۲۰.۹ درصدی در جایگاه دوم قرار دارد. امارات متحده عربی با ۷.۲ میلیارد دلار، ترکیه با ۶.۱ میلیارد دلار، افغانستان با ۲.۳ میلیارد دلار، پاکستان با ۲.۳ میلیارد دلار، هند با ۲.۰ میلیارد دلار، عمان با ۱.۶ میلیارد دلار، روسیه با ۱.۱ میلیارد دلار و جمهوری آذربایجان با ۷۲۶ میلیون دلار در فهرست مقاصد اصلی دیده می‌شوند.

همین چینش نشان می‌دهد که جغرافیای صادرات ایران، حتی پیش از جنگ نیز تا حد زیادی به پیرامون منطقه‌ای و مسیرهای کم‌هزینه‌تر متکی بوده، اما جنگ این گرایش را تشدید و از سطح ترجیح تجاری به سطح ضرورت راهبردی

منتقل کرده است.

این تغییر تنها در مقصدها رخ نداده، بلکه در ترکیب کالاهای نیز اثر گذاشته است. در دوران پس از شوک جنگی، تقاضا برای کالاهای سرمایه‌ای، قطعات یدکی، ماشین‌آلات، مواد واسطه‌ای و کالاهای مرتبط با بازسازی زیرساخت‌ها افزایش می‌یابد و در کوتاه‌مدت فشار بیشتری بر تراز تجاری وارد می‌کند. به همین دلیل، اگرچه ممکن است صادرات برخی کالاهای اساسی و نیمه‌ساخته به بازارهای همسایه رشد کند، اما واردات کالاهای موردنیاز برای ترمیم زیرساخت‌ها و جایگزینی دارایی‌های آسیب‌دیده، احتمال منفی‌تر شدن تراز تجاری را بالا می‌برد.

در چنین فضایی، توان رقابتی صادرکنندگان ایرانی نه صرفاً به کیفیت کالا، بلکه به هزینه نهایی تحویل، سرعت ترخیص، امکان تسویه و سطح ریسک کشور وابسته می‌شود. به بیان دیگر، مزیت رقابتی در اقتصاد پسا-جنگ بیشتر از قبل به «مزیت لجستیکی و نهادی» گره می‌خورد. از این منظر، جنگ ۴۰ روزه یک فرصت ناخواسته برای بازنگری در سیاست صادراتی ایران هم ایجاد کرده است.

سال‌هاست که صادرات ایران زیر سایه یک نگاه تک‌محوری، گرفتار مسیرهای محدود و قواعد پیچیده بوده، اما اکنون ضرورت تنوع‌بخشی به بازارها و بازتعریف مسیرها آشکار شده است. نزدیکی جغرافیایی به بازارهای منطقه‌ای، مزیتی نیست که تنها در نظریه باقی بماند؛ در شرایطی که ریسک حمل‌ونقل دریایی، بیمه و نقل‌وانتقال پول افزایش یافته، این نزدیکی می‌تواند به یک امتیاز واقعی در رقابت تبدیل شود. برای همین، تمرکز بیشتر بر عراق، کشورهای CIS، پاکستان و بازارهای همسایه، دیگر یک توصیه تاکتیکی نیست، بلکه بخشی از منطق بقای صادرات در دوره پریسک است. در کنار این تغییر بازار، از دل جنگ یک فرصت نهادی نیز بیرون آمده است: بازنگری در نسبت دولت و صادرات. سال‌هاست که بخش خصوصی از رویکردهای کنترلی، پلیسی و پرهزینه در سیاست ارزی و تجاری انتقاد می‌کند، اما در شرایطی که تامین ارز برای بازسازی، واردات و استمرار تولید به اولویت تبدیل شده، دولت ناگزیر است صادرکننده را نه متهم به بازگشت‌ندادن ارز، بلکه تامین‌کننده خط مقدم ارزآوری بداند.

تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد که در دوره‌های بحران، پیمان‌های دوجانبه پولی، تهاثر مدرن و سازوکارهای تسویه غیربانکی می‌توانند نقش مهمی در تداوم تجارت داشته باشند. بنابراین، اگر قرار است در شرایط پسا-جنگ از فرصت استفاده شود، باید نگرش دولت و به ویژه بانک مرکزی از کنترل حداکثری به حمایت هوشمندانه تغییر کند.

این تغییر نگرش، بیش از هرجا در سیاست رفع تعهد ارزی معنا پیدا می‌کند. شکاف میان نرخ نیما و بازار آزاد، سال‌هاست که یکی از اصلی‌ترین منشاهای ناهماهنگی در رفتار صادرکنندگان بوده است. هرچه این فاصله بیشتر باشد، انگیزه بازگشت رسمی ارز کمتر و هزینه مبادله بالاتر می‌شود. داده‌های غیررسمی و تجربه عملی فعالان اقتصادی نشان می‌دهد که در شرایط تحریم و جنگ، هزینه‌های غیررسمی نقل‌وانتقال پول گاه تا ۱۰ درصد ارزش معامله هم می‌رسد.

اگر این هزینه‌ها در محاسبات رفع تعهد به رسمیت شناخته نشوند، بخشی از صادرکنندگان واقعی از چرخه خارج می‌شوند و جای آنها را



جنگ ۴۰ روزه اگرچه برای اقتصاد ایران هزینه‌ساز بود، اما هم‌زمان پرده از ضعف‌ها و ظرفیت‌های پنهان برداشت. آمارهای تجارت ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که بازارهای منطقه‌ای اکنون ستون فقرات صادرات ایران‌اند، چین با ۲۶ درصد، عراق با ۲۰.۹ درصد، امارات با ۱۲.۸ درصد و ترکیه با ۱۰.۹ درصد. این واقعیت به ما می‌گوید که آینده صادرات ایران نه در بازگشت به الگوهای فرسوده، بلکه در بازطراحی هوشمندانه مسیرها، نهادها و ابزارهای مالی است.

بازیگران رانتی یا صوری می‌گیرند. از همین رو، کاهش فاصله نرخ‌ها، حرکت به سمت تک‌نرخی شدن ارز و پذیرش هزینه‌های واقعی انتقال پول، سه رکن اصلی اصلاح سیاست ارزی پس از جنگ هستند.

در همین چارچوب، تسهیل واردات در مقابل صادرات می‌تواند به عنوان یکی از کارآمدترین ابزارها برای حفظ نقدینگی صادرکنندگان و کاهش اصطکاک‌های ارزی عمل کند. اجازه واگذاری ارز صادراتی به واردکنندگان، بدون سقف و با نرخ توافقی، به‌ویژه برای کالاهای غیرحمایتی، می‌تواند هم به بازگشت ارز سرعت بدهد و هم فشار بر بازار رسمی را کاهش دهد.

در کنار آن، رتبه‌بندی صادرکنندگان خوش سابقه و معاف کردن آنها از برخی تعهدات محضری یا فرآیندهای فرساینده، یک سیاست مبتنی بر اعتماد است که در بسیاری از کشورها در دوره بحران به کار گرفته می‌شود. در اقتصاد جنگی، یکسان‌سازی رفتار با صادرکننده واقعی و غیرواقعی، خود نوعی خطای سیاستی است که هزینه آن به کل اقتصاد تحمیل می‌شود.

اما مسئله فقط ارز و رفع تعهد نیست؛ بیمه و تضمین اعتبار نیز در وضعیت پساجنگ به کانون بحران تبدیل می‌شود. وقتی ریسک کشور بالا می‌رود، خریدار خارجی پیش از هر چیز به این می‌اندیشد که آیا محموله، پول و تعهد تحویل او در معرض خطر قرار می‌گیرد یا نه.

در شرایطی که تحریم‌ها پوشش بیمه‌ای خارجی را محدود کرده و بیمه‌گران داخلی نیز با احتیاط شدید عمل می‌کنند، استفاده از صندوق ضمانت صادرات ایران می‌تواند به عنوان نخستین لایه اعتمادسازی عمل کند. با این حال، صندوق به‌تنهایی کافی نیست و باید به سمت مدل‌های کنسرسیومی حرکت کرد؛ یعنی همکاری با شرکت‌های بیمه کشورهای همسو، مانند روسیه یا چین، برای صدور بیمه‌نامه‌های مشترک و پوشش حمل و نقل و اعتبار صادراتی. این مدل، هرچند پیچیده است، اما در شرایطی که بازگشت اعتماد خارجی دشوار شده، از معدود مسیرهای عملی برای کاهش ریسک طرف مقابل است.

جنگ اخیر همچنین حفره‌های قانونی و ناهماهنگی‌های نهادی را عریان کرد. یکی از روشن‌ترین مشکلات، تعدد مراکز تصمیم‌گیری و صدور بخشنامه‌های متعارض بود؛ وضعیتی که نه تنها سرعت صادرات را کم کرد، بلکه هزینه عدم قطعیت را به سطحی بالاتر رساند. پیشنهاد تشکیل «فرماندهی واحد اقتصادی» از همین جا معنا پیدا می‌کند.

اگر اقتصاد در زمان جنگ و پساجنگ به مدیریت یکپارچه نیاز دارد، صادرات و واردات نمی‌توانند در جزایر نهادی جداگانه اداره شوند. ستاد عالی صادرات، اگر قرار است کارکرد واقعی داشته باشد، باید اختیارات فرابخشی، حضور نمایندگان دولت و بخش خصوصی، و قدرت تصمیم‌گیری فوری داشته باشد. ستادی که صرفاً مشورتی باشد، در بهترین حالت یک گزارش‌ساز خواهد بود، نه یک نهاد بحران‌محور.

در کنار آن، تک‌نرخی شدن ارز و حذف رانت ارزی باید نه در سطح شعار، بلکه در قالب اصلاحات تقنینی و اجرایی فوری دنبال شود. تک‌نرخی کردن ارز برای کالاهای صادراتی، اگر با یارانه مستقیم به تولیدکننده همراه شود، می‌تواند واسطه‌های رانتی را حذف و شفافیت را افزایش دهد. از سوی دیگر، می‌توان قانونی با عنوان «تجارت اضطراری» طراحی کرد تا در دوره بحران، بخشنامه‌های خلق‌الساعه متوقف شوند و یک دوره حداقل شش‌ماهه ثبات مقرراتی برای صادرات و واردات تضمین شود. در اقتصاد پرریسک، ثبات مقررات به اندازه ثبات قیمت اهمیت دارد؛ زیرا صادرکننده برای بستن

قرارداد، بیش از هر چیز به افق زمانی قابل پیش‌بینی نیاز دارد.

پایانه‌های مرزی نیز در این جنگ، ضعف ساختاری خود را آشکار کردند. ایستایی کالا در مرز، به‌ویژه در شرایط افزایش بازرسی‌های امنیتی، به یکی از گلوگاه‌های اصلی تجارت تبدیل شد. وقتی یک محموله روزها در مرز متوقف بماند، هزینه انبارداری، فساد کالا، از دست رفتن زمان تحویل و افزایش هزینه تامین مالی، عملاً بخشی از سود صادرات را می‌بلعد. در چنین وضعی، بازتعریف پروتکل‌های گمرکی ضروری است. بسیاری از رویه‌های موجود، به جای افزایش امنیت، به شکل خودتحریمی عمل می‌کنند و باید با مشارکت متخصصان بازرگانی شوند. گمرک هوشمند، اگرچه یک شعار جذاب است، اما بدون زیرساخت‌هایی مانند اتصال پایدار اینترنت، تبادل داده امن، سامانه‌های رصد لحظه‌ای و مدیریت مبتنی بر ریسک، به نتیجه نمی‌رسد.

استفاده از اینترنت اشیا، کنترل هوشمند، و حتی نظارت پهپادی می‌تواند در مرزها ظرفیت جدیدی ایجاد کند، اما این ابزارها زمانی کارآمد می‌شوند که زیرساخت حکمرانی دیجیتال نیز فراهم باشد. کاهش بازرسی‌های فیزیکی برای محموله‌های کم‌ریسک، استفاده از داده‌های پیشینی برای تشخیص ریسک، و ترخیص سریع‌تر کالاهای صادرکنندگان خوش سابقه، هم امنیت را حفظ می‌کند و هم ایستایی را کاهش می‌دهد. در اقتصاد صادرات محور، سرعت خود یک مزیت استراتژیک است و هر ساعت توقف در مرز، معادل کاهش رقابت‌پذیری در بازار مقصد است.

در صورت تداوم محدودیت‌های بانکی، بن‌بست مالی نیز باید از مسیرهای جایگزین شکسته شود. تهاتر مدرن یکی از مهم‌ترین گزینه‌هاست. در دنیایی که تجارت با محدودیت‌های بانکی مواجه است، تسویه چندجانبه با پشتوانه کالا می‌تواند بخشی از مشکلات را حل کند. برای مثال، صادرات یک کالای صنعتی به یک کشور و واردات کالاهای مصرفی یا واسطه‌ای از کشور دیگر، می‌تواند از طریق یک پلتفرم دیجیتال تهاتر مدیریت شود. حتی ایده توکن با پشتوانه کالا برای تسویه‌های محدود و کنترل‌شده، اگرچه نیازمند چارچوب حقوقی دقیق است، اما می‌تواند در مناطق آزاد یا مرزی آزمون شود. این مدل‌ها، به‌ویژه در شرایط جنگی، جایگزین کامل نظام بانکی نیستند، اما می‌توانند خلاهای آن را پر کنند.

در کنار تهاتر، استفاده از ویل دیجیتال یا ارز دیجیتال بانک مرکزی برای تسویه با کشورهای همسایه نیز می‌تواند یک مسیر راهبردی باشد. چنین ابزاری، اگر با بانک‌های مشترک مرزی و بانکداری آفشور در مناطق آزاد ترکیب شود، می‌تواند هزینه تراکنش را کاهش دهد و سرعت تبادلات را بالا ببرد.

این مدل‌ها البته بدون اعتماد نهادی و هماهنگی مقرراتی کار نمی‌کنند. به همین دلیل، آنچه بیش از فناوری اهمیت دارد، چارچوب حکمرانی آن است. اگر سازوکارهای مالی جدید بدون مقررات روشن و بدون هماهنگی میان بانک مرکزی، گمرک، وزارت صمت و وزارت خارجه طراحی شوند، تنها به پیچیدگی بیشتر منجر خواهند شد.

در نهایت، جنگ ۴۰ روزه اگرچه برای اقتصاد ایران هزینه‌ساز بود، اما هم‌زمان پرده از ضعف‌ها و ظرفیت‌های پنهان برداشت. آمارهای تجارت ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که بازارهای منطقه‌ای اکنون ستون فقرات صادرات ایران‌اند: چین با ۲۶ درصد، عراق با ۲۰.۹ درصد، امارات با ۱۲.۸ درصد و ترکیه با ۱۰.۹ درصد.

این واقعیت به ما می‌گوید که آینده صادرات ایران نه در بازگشت به الگوهای فرسوده، بلکه در بازطراحی هوشمندانه مسیرها، نهادها و ابزارهای مالی است. اگر دولت از نگاه پلیسی به نگاه حمایتی عبور کند، اگر سیاست ارزی واقع‌بینانه شود، اگر گمرک هوشمند و ستاد عالی صادرات شکل بگیرد، و اگر تهاتر و ابزارهای مالی جایگزین جدی گرفته شوند، آنگاه عدو می‌تواند، به تعبیر رایج، سبب خیر شود. در غیر این صورت، هزینه‌های جنگ فقط در میدان امنیتی باقی نمی‌ماند، بلکه به‌صورت فرسایش مزیت رقابتی، خروج صادرکنندگان واقعی و تضعیف تراز تجاری، در سال‌های بعد نیز ادامه پیدا خواهد کرد.



فولاد ایران زیر ضرب جنگ

صنعت فولاد چه آسیب‌هایی دید و چگونه می‌تواند خود را بازیابی کند؟

صنعت فولاد ایران از جمله زیرساخت‌های اقتصادی بود که در طی جنگ مورد هدف قرار گرفت و آسیب‌های قابل توجهی نیز به این صنعت وارد شد. این نوشته قصد دارد تا اول مروری بر این آسیب‌ها داشته باشد. دوم تبعات اقتصادی آسیب‌های وارده به صنعت فولادی را بررسی کند، و سوم ملاحظات را برای عبور از دشواری‌های پیش رو مطرح کند.

● چه بر سر صنعت فولاد آمد؟

با توجه به انتشار محدود اطلاعات، در جواب این سوال به کلیت اکتفا می‌شود و از جزئیات (ظرفیت آسیب‌دیده، شدت آسیب و زمان لازم برای بازسازی) که اطلاعات نگارنده هم دربارہ آن محدود و غیرقابل اتکاست خودداری می‌شود. خلاصه موضوع این است که دو حلقه از زنجیره فولاد ایران در سه شرکت فولادی آسیب جدی دیده‌اند. واحدهای احیای مستقیم (که خوراک کارخانه ذوب را فراهم می‌کنند) در شرکت‌های فولاد مبارکه، فولاد سفیددشت و فولاد خوزستان، همین‌طور واحدهای ذوب (که شمش فولادی تولید می‌کنند) در شرکت‌های فولاد مبارکه و فولاد خوزستان دچار آسیب شده‌اند. همین‌طور نیروگاه فولاد مبارکه هم هدف حمله قرار گرفته است. ظرفیت‌های بالادست (گندله‌سازی) و پایین‌دست (نورد گرم و سرد و پوشش‌دهی) هدف حمله نبوده‌اند.

شمش فولادی و محصولات فولادی به دو دسته مهم تقسیم می‌شوند: محصولات فولادی عریض (شمش اسلب که سپس به انواع ورق فولادی تبدیل می‌شود) و محصولات فولادی طولی (شمش بیل و بلوم که بعدتر به میلگرد و... تبدیل می‌شود). نکته مهم این است که تولید محصولات عریض (اسلب و ورق) در ایران تمرکز زیادی داشته است و ۷۲ درصد از تولید اسلب در فولاد مبارکه و فولاد خوزستان متمرکز بوده است. به این ترتیب، اگرچه ناحیه نورد گرم و نورد سرد فولاد مبارکه هدف قرار نگرفته است، اما با کمبود



اسلب در بازار کشور، این دو ناحیه (حلقه‌های پایین دستی زنجیره فولاد) خوراک لازم برای تولید ورق را در اختیار ندارند.

اما آسیب مستقیم وارد شده به کارخانه‌های فولادی تنها آسیبی نیست که صنعت فولاد متحمل شده / می‌شود و آسیب وارد شده به زیرساخت انرژی کشور را نیز می‌توان آسیب غیرمستقیمی به صنعت فولاد ایران دانست. در حملات اخیر حدود ۴۳۰۰ مگاوات ظرفیت نیروگاهی از دست رفته است ولی با توجه به عدم تولید واحدهای ذوب و احیای آسیب دیده در زنجیره فولاد و واحدهای پتروشیمی از یک سو و کاهش مصرف پاره‌ای از نهادها و ارگان‌های حاکمیتی، به نظر نمی‌رسد که ناترازی برق دست کم در تابستان سال جاری از سال پیشین بیشتر باشد.

چالش اساسی در حوزه انرژی، از دست رفتن تولید روزانه ۲۳۰ میلیون متر مکعب گاز است که در خوشبینانه‌ترین برآوردها تنها حدود ۳۰ میلیون متر مکعب آن قابل بازیابی بوده و دست کم ۲۰۰ میلیون متر مکعب آن را باید تا سال‌ها از دست رفته دانست. با توجه به این مهم به زعم ما مسئله یک یک کشور، تامین انرژی اولیه (گاز طبیعی) خواهد بود؛ چرا که تولید حدود ۷۵۰ میلیون مترمکعبی گاز در روزهای پیک زمستان تنها کفاف مصرف خانگی را داده و در عمل نمی‌توان به تخصیص گاز به نیروگاه‌های حرارتی و صنایع انرژی بر (فولاد، سیمان، پتروشیمی و...) امیدی داشت.

گزاره‌های بالا حاکی از آن است که ناترازی برق صنایع در سال جاری محدود به روزهای گرم تابستان نبوده و متأسفانه تا پایان سال امتداد خواهد داشت و از آن مهم‌تر: در بسیاری از روزهای نیمه دوم سال نیز گازی برای تخصیص به واحدهای احیای آهن اسفنجی نخواهیم داشت.

● **تبعات اقتصادی آسیب به صنعت فولاد****۱** کمبود ورق

پیش از جنگ، بازار ورق گرم ایران بازاری به نسبت متوازن بود و مازاد عرضه / تقاضای قابل توجهی نداشت. چنان که از توضیحات بخش اول روشن می شود، اولین چالشی که اقتصاد کشور با آن مواجه می شود، کمبود ورق گرم و ورق سرد به دلیل کمبود اسلب است. ورق های گرم و سرد و پوشش دار در صنایع گوناگون (از ساختمان سازی گرفته تا تولید خودرو، لوازم خانگی، صنایع نفت و گاز، تولید قوطی کنسرو و...) مورد نیاز هستند و عدم تامین آن ها تبعات جدی برای مصرف کننده، تولید و اشتغال دارد. بنابراین چاره ای نیست جز واردات اسلب یا واردات ورق گرم. احتمالاً اسلب را باید از روسیه و ورق گرم را باید از چین وارد کرد. واردات اسلب از روسیه احتمالاً با دشواری های تحریمی کمتر مواجه است، اما بازار اسلب کوچک تر است و ممکن است با اضافه شدن تقاضای اسلب ایران دچار تلاطم شود و مهم تر از آن اینکه مشخص نیست که ناحیه نورد گرم مبارکه هم، با وجود آنکه طبق شتیده ها هدف حمله نبوده است، در کوتاه مدت آمادگی تولید داشته باشد.

تکته مهم این است که تولید محصولات عریض (اسلب و ورق) در ایران تمرکز زیادی داشته است و ۷۲ درصد از تولید اسلب در فولاد مبارکه و فولاد خوزستان متمرکز بوده است. به این ترتیب، اگرچه ناحیه نورد گرم و نورد سرد فولاد مبارکه هدف قرار نگرفته است، اما با کمبود اسلب در بازار کشور، این دو ناحیه (حلقه های پایین دستی زنجیره فولاد) خوراک لازم برای تولید ورق را در اختیار ندارند

۲ تعمیق اضافه عرضه محصولات معدنی

یکی از چالش های صنعت فولاد ایران در سال های گذشته، اضافه عرضه در بالادست زنجیره بوده است. چنان که در سال ۱۴۰۴ صادرات ۱۷ میلیون تنی گندله (به چین) و ۷٫۵ میلیون تنی آهن اسفنجی (که حمل و نگهداری آن هم دشوار است) را شاهد بوده ایم. هزینه حمل گندله در مقایسه با قیمت آن هزینه ای قابل توجه است و از این رو صادرات آن به شرق آسیا، آن هم با تخفیف های تحریمی که خریداران چینی از صادرکنندگان ایرانی می گیرند چندان جذاب نیست. با آسیب دیدن واحدهای ذوب انتظار می رود که اضافه عرضه در بالادست افزایش جدی یابد و در صورتی که واحدهای گندله سازی مبارکه و فولاد خوزستان تولید را در دستور کار بگذارند، مازاد عرضه گندله ممکن است به ۲۹ میلیون تن برسد. با تشدید شرایط تحریم / محاصره، ممکن است که این افزایش در صادرات تخفیف های تحریمی را دوچندان کرده و بیش از این از جذابیت صادرات گندله بکاهد.

۳ تامین مالی بازسازی واحدهای فولادی

در شرایطی که صنعت فولاد در سال های گذشته با کاهش جدی حاشیه سود خود مواجه بوده است، تولید به دلیل عدم تامین برق و گاز کاهش یافته است و احتمالاً در تیمه دوم امسال این کاهش تولید به دلیل قطع دسترسی به انرژی تشدید هم بشود، این سوال پیش می آید که چندین میلیارد دلار هزینه بازسازی واحدهای فولادی آسیب دیده یا جایگزینی تولید توسط دیگر تولیدکنندگان فولادی از کجا تامین خواهد شد؟

● **ملاحظات برای روزهای دشوار آینده**

گرایش به بازسازی موبه موی گذشته:

۱

بازسازی صنایع آسیب دیده نشان دهنده تاب آوری جامعه و صنعت ایران است و ما برای نشان دادن این تاب آوری گرایش داریم که گذشته را موبه موی بازسازی کنیم. اما احتمالاً این تصمیم، تصمیمی بهینه نباشد. ما امروز، هم با اضافه عرضه در برخی حلقه های زنجیره مواجه هستیم و هم با کمبود انرژی برای صنعت و هم با کمبود منابع مالی برای بازسازی اقتصاد زخم خورده. حتی از منظر مکان یابی هم هر سه واحد آسیب دیده از منابع معدنی فاصله قابل توجه دارند (برای تولید هر تن فولاد به ۱/۷ تن گندله نیاز است و اگر صرفاً معیار هزینه حمل را در نظر بگیریم بهتر است که فولادسازی در مجاورت محل تامین مواد اولیه باشد). بنابراین برای برنامه ریزی بازسازی باید با ذهن باز به موضوع نگاه کرد؛ شاید بهتر است که از بازسازی برخی ظرفیت ها خودداری کرد، یا بازسازی را به تأخیر انداخت و یا مکان و ظرفیت برخی واحدها را بازبینی کرد.

روشن شدن سیاست دولت ایران در قبال صادرات گندله:

۲

دورویکرد کلی در مواجهه با مسئله اضافه عرضه گندله قابل تصور است. رویکرد اول این است که دولت و صنایع آسیب دیده در جنگ نیاز به منابع مالی دارند و باید منابع معدنی خود را هرچه زودتر و هرچه بیشتر به شکل کنسانتره یا گندله صادر کنیم. رویکرد دوم این است که ما در سال های آینده نزدیک کمبود سنگ آهن خواهیم داشت و به جای آنکه گندله را با تخفیف های تحریمی و هزینه حمل زیاد به چین صادر کنیم و چند سال



بعد خودمان مجبور به واردات از برزیل شویم، امروز فتیله تولید سنگ آهن، کنسانتره و گندله را کمی پایین بکشیم. واقعیت این است که انتخاب بین این دو رویکرد در اختیار دولت است، چرا که اولاً تقریباً همه معادن سنگ آهن بزرگ ایران متعلق به دولت هستند و میزان تولید را دولت تعیین می‌کند. ثانیاً دولت نرخ عوارض صادرات محصولات را تعیین می‌کند. ثالثاً دولت با تعیین تعرفه حمل و نقل تعیین می‌کند که صادرات گندله سنگان از مسیر سواحل جنوبی یا صادرات احتمالی گندله فولاد مبارکه اقتصادی باشد یا خیر. اگر مبنا رویکرد اول است (که به نظر می‌رسد این طور است) و قرار به کاهش تولید گندله نیست، پس دست‌کم باید عوارض صادراتی محصولات زنجیره ارزش فولاد کاهش یابد. درآمد دولت از حقوق دولتی / حق انتفاع / فروش سنگ آهن خیلی بیشتر از عوارض صادراتی کنسانتره و گندله است و اگر قصد بر حفظ درآمدهای معدنی دولت است، باید بتوان محصول مازاد تولید شده را صادر کرد.

۳ لزوم اتکای بیشتر به مکانیزم‌های بازاری:

ما دوست داریم که احساس کنیم اوضاع را تحت کنترل داریم و رویکرد تصمیم‌گیری / برنامه‌ریزی مرکزی، حتی اگر نتیجه خوبی هم نداشته باشد، این احساس «کنترل داشتن» را به ما می‌دهد. در شرایط جنگی احساس نیاز به داشتن کنترل بیشتر هم می‌شود و از این رو شرایط جنگی اغلب مانند یک برگه عبور بی‌قید و شرط برای رویکرد تصمیم‌گیری مرکزی است تا بتواند هر جا که صلاح می‌داند سرک بکشد و در همه امور بازاری مداخله کند. اما واقعیت این است که پس از وقوع یک شوک وسیع مانند جنگ، ما با سیستمی پیچیده‌تر مواجه می‌شویم و شناخت ما از رفتار این سیستم کمتر است. بنابراین اثربخشی برنامه‌ریزی مرکزی کمتر خواهد بود و نه بیشتر. در این شرایط اتکای بیشتر به بازارها می‌تواند از همیشه موثرتر

باشد. بگذارید کمیابی‌ها (به قول شما ناترازی‌ها) در قیمت‌ها منعکس شوند و جامعه تصمیم بگیرد که چگونه منابع محدود را بهینه مصرف کند و عرضه و تقاضا با مکانیزم‌های بازاری به تعادل برسند.

۴ با توجه به وضعیت آسیب وارد شده به زیرساخت‌های انرژی کشور، حتی در صورتی که سیاست‌گذار مایل به استفاده از مکانیزم‌های بازاری برای ایجاد تعادل در عرضه و تقاضای برق و گاز نباشد، نمی‌توان همچون سال‌های پیشین همه پار «ناترازی» را بر شانه زخمی صنعت گذاشت: بازنگری در رژیم اعمال خاموشی و محدودیت برق و گاز (با اولویت صنایع)، باید اصلاح شود و بخش بیشتری از این محدودیت‌ها به مشترکان خانگی تخصیص یابد. کاهش ۱۰ درصدی در مصرف انرژی، چندان باعث کاهش مطلوبیت و رفاه مصرف‌کننده خانگی نمی‌شود، اما همین میزان انرژی صرفه جویی شده می‌تواند نقش مهمی در حفظ تولید، کنترل قیمت ارز و کنترل تورم داشته باشد؛ متغیرهایی که در نهایت همان مصرف‌کننده را تحت تأثیر قرار خواهند داد.

بازسازی صنایع آسیب‌دیده نشان‌دهنده تاب‌آوری جامعه و صنعت ایران است و ما برای نشان دادن این تاب‌آوری گرایش داریم که گذشته را موبه‌مو بازسازی کنیم. اما احتمالاً این تصمیم، تصمیمی بهینه نباشد. ما امروز، هم با اضافه عرضه در برخی حلقه‌های زنجیره مواجه هستیم و هم با کمبود انرژی برای صنعت و هم با کمبود منابع مالی برای بازسازی اقتصاد زخم‌خورده. حتی از منظر مکان‌یابی هم هر سه واحد آسیب‌دیده از منابع معدنی فاصله قابل توجه دارند. بنابراین برای برنامه‌ریزی بازسازی باید با ذهن باز به موضوع نگاه کرد، شاید بهتر است که از بازسازی برخی ظرفیت‌ها خودداری کرد، یا بازسازی را به تأخیر انداخت و یا مکان و ظرفیت برخی واحدها را یازینی کرد

オノデン

免税 TAX FREE

冷蔵庫洗濯機
都内・近郊送料無料

お見積み無料です

Panasonic ONODEN

TAX FREE 免税店

ONODEN

オノデン

پایان جنگ

آغاز ویرانی است؛ ویرانی شهرها و

اقتصادها با موجی خسته تاریخ اما سرشار از
شگفتی است و قصه‌های دیگری را هم در خود جای
داده؛ قصه کشورهایی که پس از جنگ از میان خاکستر
بلند شدند. ژاپن، ویتنام و کره جنوبی روزگاری به میدان
جنگ بدل شدند اما امروز نامشان با رشد اقتصادی و
توسعه پیوند خورد. چگونه این کشورها مسیر
ویرانی را به جاده پیشرفت تبدیل کردند؟
«درجه» به دنبال پاسخ این پرسش
بوده است.

دریچہ فصل

ボー

Duty Free
Flagship Store

本店
総合家電
LAOX
Home & Electronics Store

免税
면세점

秋葉原
ホビー
天国

LAOX
Home Electronics Store

スペース 日拓





آخرین سامورایی

اقتصاد ژاپن چگونه از خاکستر جنگ جهانی دوم برخاست ؟

نسیم بنایی

روزنامه نگار

کمتر کشوری در تاریخ معاصر توانسته است مسیری مشابه ژاپن پس از جنگ جهانی دوم را طی کند. در آگوست ۱۹۴۵، زمانی که ژاپن تسلیم بی قید و شرط خود را اعلام کرد، بسیاری از ناظران بین المللی تصور می کردند این کشور برای دهه ها با فقر، کمبود منابع و بی ثباتی اقتصادی دست و پنجه نرم خواهد کرد. بخش بزرگی از زیرساخت های صنعتی نابود شده بود، میلیون ها نفر جان خود را از دست داده بودند و اقتصاد ملی عملاً در آستانه فروپاشی قرار داشت. با این حال، تنها دو دهه بعد، ژاپن به یکی از بزرگ ترین اقتصادهای جهان تبدیل شد و در سال ۱۹۶۸ جایگاه دومین اقتصاد بزرگ بازار آزاد دنیا را به دست آورد.

این تحول شگفت انگیز که بعدها با عنوان «معجزه اقتصادی ژاپن» شناخته شد، صرفاً نتیجه رشد اقتصادی سریع نبود، بلکه محصول ترکیبی از سیاست گذاری هوشمندانه، سرمایه گذاری گسترده، انتقال فناوری، توسعه سرمایه انسانی و ادغام تدریجی در اقتصاد جهانی بود. تجربه ژاپن امروزه همچنان یکی از مهم ترین نمونه های بازسازی اقتصادی پس از جنگ محسوب می شود و برای کشورهای درگیر بحران، جنگ یا عقب ماندگی توسعه ای، درس های ارزشمندی در بر دارد.

● ویرانی اقتصاد پس از جنگ

در پایان جنگ جهانی دوم، اقتصاد ژاپن در شرایطی بحرانی قرار داشت. تولید صنعتی به حدود ۳۰ درصد سطح پیش از جنگ سقوط کرده بود و تولیدات کشاورزی تنها حدود ۶۰ درصد میزان قبل از جنگ را تشکیل می داد. این وضعیت در حالی رخ می داد با بازگشت نزدیک به هفت میلیون ژاپنی از مستعمرات و مناطق اشغالی به کشور، فشار شدیدی بر منابع محدود غذایی و اقتصادی وارد شده بود.

تورم افسارگسیخته، کمبود مواد غذایی و نایب دی بخش مهمی از ظرفیت های تولیدی، دولت را ناچار ساخت در سال های نخست پس از جنگ به سمت نوعی اقتصاد کنترل شده حرکت کند. اما نقطه عطف مهم در سال



۱۹۴۹ خ داد؛ زمانی که نرخ برابری بین دلار و ۳۶۰ یین در برابر هر دلار تثبیت شد و همزمان برنامه‌های ریاضتی برای کنترل تورم و تثبیت پول ملی به اجرا درآمد. این اقدامات اگرچه در کوتاه‌مدت دشوار بودند، اما زمینه را برای گذار تدریجی از اقتصاد کنترل‌شده به اقتصاد بازار فراهم کردند.

ژاپن برخلاف بسیاری از کشورهای بزرگ صنعتی، از منابع طبیعی قابل توجهی برخوردار نبود. همین محدودیت ساختاری موجب شد راهبرد توسعه این کشور از همان ابتدا بر واردات مواد اولیه و صادرات کالاهای صنعتی استوار شود. این مدل توسعه، ژاپن را به شدت به تجارت بین‌المللی وابسته ساخت و در نتیجه سیاست خارجی و اقتصادی کشور از همان دهه ۱۹۵۰ بر ادغام در نظام اقتصادی جهانی متمرکز شد.

● ادغام در اقتصاد جهانی؛ نخستین گام توسعه

یکی از ویژگی‌های برجسته تجربه ژاپن، همزمانی بازسازی داخلی با پیوستن به نهادهای اقتصادی بین‌المللی بود. در شرایطی که بسیاری از کشورها مسیرهای درون‌گرا را دنبال می‌کردند، ژاپن به تدریج عضویت خود را در نهادهای کلیدی اقتصاد جهانی تثبیت کرد.

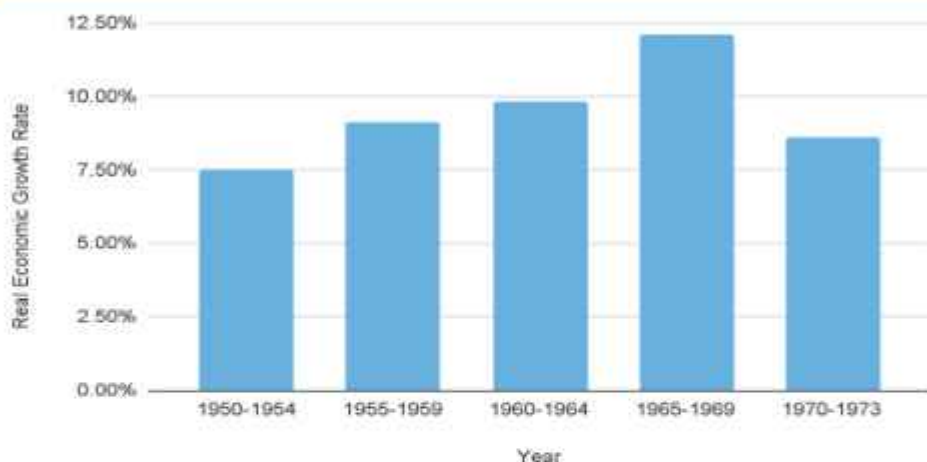
پیوستن به صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۵۲، انعقاد پیمان تجارت و ناوبری با ایالات متحده در سال ۱۹۵۳ و عضویت در موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) در سال ۱۹۵۵، از مهم‌ترین گام‌های این کشور در مسیر ادغام اقتصادی بودند.

در همین دوره، جنگ کره نیز به عاملی غیرمنتظره برای احیای اقتصاد ژاپن تبدیل شد. سفارش‌های گسترده نظامی و خدماتی نیروهای آمریکایی، تقاضای قابل توجهی برای تولیدات و خدمات ژاپنی ایجاد کرد و نخستین رونق اقتصادی پس از جنگ را رقم زد. این رونق اگرچه موقتی بود، اما سرمایه اولیه لازم برای توسعه صنعتی گسترده‌تر را فراهم ساخت.

از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، ژاپن یکی از سریع‌ترین نرخ‌های رشد اقتصادی تاریخ مدرن را تجربه کرد. تولید ناخالص داخلی این کشور سال‌ها با نرخ‌هایی بین ۸ تا ۱۲ درصد رشد می‌کرد و درآمد سرانه شهروندان به سرعت افزایش یافت.

این رشد نتیجه چهار موتور اصلی توسعه بود: فناوری، سرمایه، نیروی کار و تجارت بین‌المللی که در ادامه این چهار رکن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نرخ رشد واقعی اقتصاد ژاپن



● فناوری: مهم‌ترین محرک بهره‌وری

یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت ژاپن، انتقال گسترده فناوری از کشورهای پیشرفته بود. برخلاف تصور رایج، ژاپن در سال‌های نخست پس از جنگ نوآوری‌های بنیادی اندکی تولید می‌کرد؛ اما در جذب، بومی‌سازی و بهبود فناوری‌های خارجی بسیار موفق عمل کرد. دولت و بخش خصوصی صدها قرارداد انتقال فناوری با شرکت‌های خارجی منعقد کردند. صنایع فولاد، پتروشیمی، خودرو، الکترونیک و ماشین‌آلات بیشترین بهره را از این انتقال دانش بردند.

آنچه تجربه ژاپن را متمایز می‌کرد، صرفاً واردات فناوری نبود؛ بلکه توانایی ارتقای آن بود. بسیاری از شرکت‌های ژاپنی پس از دریافت فناوری خارجی، با سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه، کارایی آن را افزایش می‌دادند. این رویکرد به تدریج مزیت رقابتی مهمی برای صنایع ژاپنی ایجاد کرد.

همزمان دولت با سیاست پولی انبساطی و نرخ‌های بهره پایین، منابع مالی لازم برای نوسازی صنعتی را فراهم ساخت. معافیت‌های مالیاتی، استهلاك شتاب‌یافته و حمایت‌های اعتباری نیز به شرکت‌ها اجازه داد سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت انجام دهند.

● انباشت سرمایه: ستون دوم توسعه

رشد اقتصادی سریع نیازمند سرمایه‌گذاری گسترده بود و ژاپن توانست یکی از بالاترین نرخ‌های سرمایه‌گذاری جهان را ایجاد کند. در حالی که بسیاری از کشورها بخش بزرگی از منابع خود را صرف مسکن یا هزینه‌های مصرفی می‌کردند، ژاپن سرمایه‌های ملی را به سمت صنایع تولیدی و فناوری محور هدایت کرد. این سیاست موجب شد

ظرفیت صنعتی کشور با سرعتی چشمگیر افزایش یابد.

عامل مهم دیگر، نرخ بالای پس انداز خانوارها بود. بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۰، نسبت پس انداز به درآمد قابل تصرف خانوارهای ژاپنی به طور متوسط بیش از ۱۸ درصد بود؛ رقمی که به مراتب بالاتر از ایالات متحده و بسیاری از کشورهای اروپایی محسوب می‌شد. این پس اندازها از طریق شبکه بانکی به سرمایه‌گذاری‌های صنعتی تبدیل می‌شدند و به موتور رشد اقتصادی کشور تبدیل شدند.

● سرمایه انسانی؛ نیروی محرکه توسعه

تجربه ژاپن نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی بدون سرمایه انسانی پایدار نیست. بازگشت میلیون‌ها نفر از جبهه‌های جنگ و مناطق اشغالی، عرضه نیروی کار را افزایش داد و زمینه لازم برای گسترش تولید صنعتی را فراهم کرد.

اما عامل تعیین‌کننده‌تر، کیفیت نیروی کار بود. نظام آموزشی ژاپن، انضباط کاری، آموزش‌های فنی و فرهنگ سازمانی ویژه‌ای را پرورش داد که بعدها به یکی از مزیت‌های رقابتی اقتصاد این کشور تبدیل شد.

بخش مهمی از این تحول در قالب ساختارهای موسوم به «کیریتسو» شکل گرفت؛ شبکه‌هایی از بانک‌ها، شرکت‌های صنعتی و شرکت‌های تجاری که از طریق مالکیت متقابل و روابط بلندمدت با یکدیگر همکاری می‌کردند. این ساختارها امکان تأمین مالی بلندمدت، انتقال دانش و برنامه‌ریزی صنعتی را فراهم می‌کردند.

در محیط رقابتی اقتصاد ژاپن، کارکنان به آموزش مستمر، بهبود کیفیت و افزایش بهره‌وری تشویق می‌شدند. بسیاری از مفاهیمی که امروزه در مدیریت صنعتی جهان شناخته شده‌اند، مانند کنترل کیفیت جامع و تولید ناب، نخستین بار در شرکت‌های ژاپنی توسعه یافتند.

● تجارت خارجی؛ موتور نهایی رشد

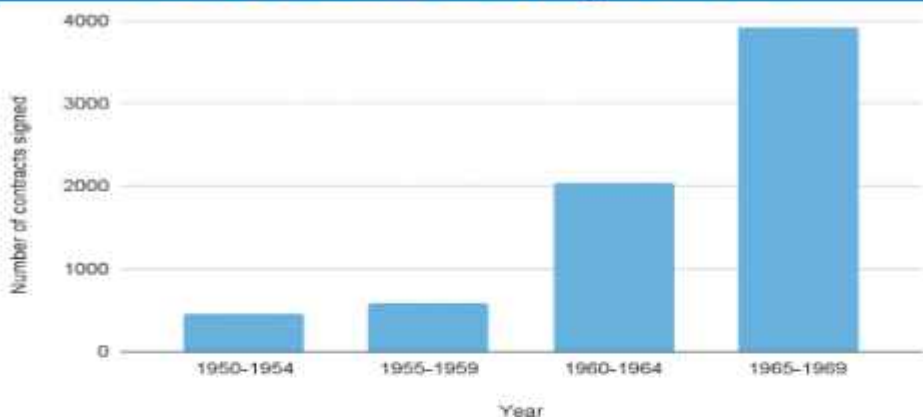
هیچ عامل دیگری به اندازه صادرات در موفقیت اقتصادی ژاپن نقش نداشت. دولت از طریق مشوق‌های صادراتی، تسهیلات مالی و حمایت‌های نهادی، شرکت‌ها را به حضور در بازارهای جهانی ترغیب می‌کرد.

اما مزیت اصلی ژاپن در انعطاف‌پذیری ساختار صادراتی آن بود. این کشور به طور مداوم ترکیب کالاهای صادراتی خود را تغییر می‌داد. در دهه ۱۹۵۰ صادرات عمدتاً شامل متسوجات و کالاهای مصرفی ساده بود؛ اما در دهه ۱۹۶۰ ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی جای آن را گرفتند و در دهه‌های بعد خودرو و محصولات الکترونیکی به مهم‌ترین اقلام صادراتی تبدیل شدند.

این توانایی در حرکت به سمت صنایع با ارزش افزوده بالاتر، یکی از عوامل اصلی حفظ رشد اقتصادی بلندمدت ژاپن بود.

تجربه ژاپن نشان می‌دهد که بازسازی موفق پس از جنگ صرفاً به کمک‌های خارجی یا تزریق سرمایه وابسته نیست. آنچه اهمیت بیشتری دارد، وجود یک راهبرد توسعه منسجم است. نخستین درس، اهمیت تمرکز بر بهره‌وری و فناوری است. کشورهایی که بتوانند فناوری‌های موجود را جذب و بومی‌سازی کنند، می‌توانند شکاف توسعه‌ای خود را سریع‌تر کاهش دهند. دومین درس، نقش حیاتی سرمایه انسانی است. آموزش، مهارت‌آموزی و انضباط کاری از مهم‌ترین عوامل موفقیت ژاپن بودند. سومین درس، ضرورت ادغام در اقتصاد جهانی است. ژاپن توسعه خود را بر صادرات و مشارکت در نظام تجارت جهانی بنا کرد، نه بر انزوا و خودکفایی مطلق. چهارمین درس، اهمیت انعطاف‌پذیری در برابر شوک‌های خارجی است.

تعداد قراردادهایی که ژاپن برای وارد کردن فناوری با کشورهای خارجی منعقد کرد



● آزادسازی اقتصادی، پیوستن به اقتصاد جهانی و تاب آوری

با رشد سریع اقتصاد، محدودیت‌های تجاری و ارزی که در سال‌های اولیه توسعه اعمال شده بودند، به تدریج کنار گذاشته شدند. در سال ۱۹۶۰ برنامه آزادسازی تجارت آغاز شد. تا سال ۱۹۶۴ محدودیت‌های ارزی عمده حذف شدند و ژاپن به عضویت سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) درآمد. این عضویت نه تنها نمادی از موفقیت اقتصادی کشور بود، بلکه ژاپن را در جایگاه یک اقتصاد صنعتی پیشرفته قرار داد.

آزادسازی اقتصادی موجب افزایش رقابت، جذب فناوری‌های جدید و ارتقای بهره‌وری شد و نقش مهمی در تداوم رشد اقتصادی ایفا کرد. موفقیت ژاپن بدون چالش نبود. دهه ۱۹۷۰ با دو شوک بزرگ نفتی همراه شد که اقتصاد جهانی را دچار رکود و تورم کرد. برای کشوری که تقریباً تمام انرژی مورد نیاز خود را وارد می‌کرد، افزایش چهار برابری قیمت نفت تهدیدی جدی محسوب می‌شد. اقتصاد ژاپن در سال ۱۹۷۴ برای نخستین بار پس از جنگ رشد منفی را تجربه کرد. اما واکنش ژاپن به این بحران، یکی از مهم‌ترین درس‌های توسعه‌ای آن است. به جای اتکا به حمایت‌های کوتاه‌مدت، این کشور به سمت اصلاحات ساختاری حرکت کرد. سرمایه‌گذاری در بهره‌وری انرژی، توسعه فناوری‌های کم‌مصرف، تنوع‌بخشی به منابع انرژی و تغییر ساختار صنعتی باعث شد اقتصاد ژاپن نسبت به سایر اقتصادهای صنعتی سریع‌تر یا شرایط جدید سازگار شود. در نتیجه، ژاپن توانست از دهه ۱۹۸۰ دوباره به رشد بازگردد و حتی در بسیاری از صنایع پیشرفته جایگاه برتر جهانی کسب کند.

● درس‌های سامورایی‌ها برای جهانیان

تجربه ژاپن نشان می‌دهد که بازسازی موفق پس از جنگ صرفاً به کمک‌های خارجی یا تزریق سرمایه وابسته نیست. آنچه اهمیت بیشتری دارد، وجود یک راهبرد توسعه منسجم است. نخستین درس، اهمیت تمرکز بر بهره‌وری و فناوری است. کشورهایی که بتوانند فناوری‌های موجود را جذب و بومی‌سازی کنند، می‌توانند شکاف توسعه‌ای خود را سریع‌تر کاهش دهند. دومین درس، نقش حیاتی سرمایه انسانی است. آموزش، مهارت‌آموزی و انضباط کاری از مهم‌ترین عوامل موفقیت ژاپن بودند. سومین درس، ضرورت ادغام در اقتصاد جهانی است. ژاپن توسعه خود را بر صادرات و مشارکت در نظام تجارت جهانی بنا کرد، نه بر انزوا و خودکفایی مطلق. چهارمین درس، اهمیت انعطاف‌پذیری در برابر شوک‌های خارجی است. اقتصادهایی که بتوانند ساختار خود را با شرایط جدید تطبیق دهند، در بلندمدت موفق‌تر خواهند بود.



سلحشور جنوب شرق

چگونه ویتنام از اقتصادی جنگ زده به الگوی صادرات تبدیل شد؟

در میان کشورهای در حال توسعه، ویتنام یکی از موفق‌ترین نمونه‌های تحول اقتصادی در نیم قرن اخیر محسوب می‌شود. کشوری که پس از پایان جنگ در سال ۱۹۷۵ با زیرساخت‌های ویران، فقر گسترده، کمبود مواد غذایی و انزوای بین‌المللی مواجه بود، امروز به یکی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد جهان تبدیل شده است. تجربه ویتنام نه تنها از منظر نرخ رشد اقتصادی، بلکه از نظر کاهش فقر، توسعه سرمایه انسانی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و ادغام در اقتصاد جهانی مورد توجه نهادهای بین‌المللی قرار گرفته است.

اصلاحات اقتصادی موسوم به «دوی موی» (Đổi Mới) که از سال ۱۹۸۶ آغاز شد، نقطه عطف این تحول بود. این اصلاحات ضمن حفظ ساختار سیاسی کشور، مسیر گذار تدریجی از اقتصاد برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار را فراهم کرد. طی چهار دهه گذشته، این کشور توانسته است متوسط رشد اقتصادی بالایی را حفظ کند، میلیون‌ها نفر را از فقر خارج سازد و جایگاه خود را در زنجیره‌های ارزش جهانی ارتقا دهد.

● از اقتصاد فروپاشیده پس از جنگ تا آغاز اصلاحات

جنگ ویتنام یکی از مخرب‌ترین جنگ‌های قرن بیستم بود. پس از پایان جنگ در سال ۱۹۷۵، اقتصاد کشور عملاً در وضعیت بحرانی قرار داشت. بخش قابل توجهی از راه‌ها، پل‌ها، شبکه‌های ریلی و زیرساخت‌های تولیدی تخریب شده بود. بیش از ۱۰ میلیون نفر آواره داخلی، حدود یک میلیون زن بیوه، ۷۵۰ هزار یتیم جنگی و بیش از سه میلیون بیکار حاصل مستقیم سال‌ها درگیری نظامی بودند.

در دهه نخست پس از جنگ، دولت تلاش کرد اقتصاد را بر پایه برنامه‌ریزی متمرکز اداره کند. اما این سیاست‌ها نتوانستند رشد اقتصادی قابل توجهی ایجاد کنند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ تولید ناخالص داخلی سرانه بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ دلار در نوسان بود و ویتنام در زمره فقیرترین کشورهای جهان قرار داشت. تورم نیز به سطوح بی‌سابقه‌ای رسیده بود. در سال ۱۹۸۶ نرخ تورم سالانه حدود ۵۰۰ درصد گزارش شد که بیانگر بی‌ثباتی شدید

اقتصادی بود. در همین شرایط، دولت تصمیم گرفت اصلاحات بنیادین اقتصادی را آغاز کند.

● اصلاحات دوی موی، آغاز یک جهش تاریخی

برنامه دوی موی که در سال ۱۹۸۶ اجرایی شد، بر سه محور اصلی استوار بود: آزادسازی فعالیت‌های اقتصادی، توسعه بخش خصوصی و گسترش ارتباط با اقتصاد جهانی.

برخلاف بسیاری از کشورهای اروپای شرقی که مسیر خصوصی‌سازی سریع را انتخاب کردند، ویتنام اصلاحات را به صورت تدریجی پیش برد. این رویکرد باعث شد کشور از شوک‌های شدید اقتصادی و اجتماعی مصون بماند. نخستین نتایج اصلاحات در بخش کشاورزی ظاهر شد. کشاورزان اجازه یافتند درباره تولید و فروش محصولات خود تصمیم بگیرند و از مشوق‌های بازار بهره‌مند شوند. همین تغییر ساده موجب افزایش سریع بهره‌وری و تولید شد.

اقتصاد ویتنام از اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد دوره رشد پایدار شد. از آن زمان تاکنون متوسط رشد اقتصادی سالانه کشور بیش از ۷ درصد بوده است. حتی در دوره‌های بحران مالی آسیا و رکود جهانی نیز رشد اقتصادی ویتنام در مقایسه با بسیاری از کشورهای در حال توسعه مثبت باقی ماند.

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های موفقیت ویتنام، افزایش چشمگیر درآمد سرانه است. در سال ۱۹۸۵ تولید ناخالص داخلی سرانه کشور تنها ۲۳۰ دلار بود. تا سال ۲۰۱۷ این رقم به ۲۳۴۳ دلار رسید؛ یعنی بیش از ۱۰ برابر افزایش در کمتر از ۳۵ سال.

بر اساس شاخص برابری قدرت خرید، درآمد سرانه ویتنام در سال ۲۰۱۷ از ۶ هزار دلار فراتر رفت. این افزایش درآمد موجب شکل‌گیری طبقه متوسط جدید و رشد قابل توجه مصرف داخلی شد.

از سال ۲۰۱۰ به بعد نرخ رشد اقتصادی کشور همواره بالاتر از ۵ درصد باقی ماند و در سال ۲۰۱۷ به ۶.۸ درصد رسید. چنین عملکردی ویتنام را در میان سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد جهان قرار داد.



یکی از مهم‌ترین دلایل موفقیت ویتنام، اتخاذ استراتژی توسعه صادرات محور بود.

ویتنام در سال ۱۹۹۵ به منطقه تجارت آزاد آسه‌آن پیوست. در سال ۲۰۰۰ توافق تجارت دوجانبه با آمریکا را امضا کرد و در سال ۲۰۰۲ عضو سازمان تجارت جهانی شد. پس از آن نیز توافق‌های تجاری متعددی با چین، ژاپن، کره جنوبی، هند و سایر شرکای تجاری منعقد کرد.

پیامد این سیاست‌ها رشد چشمگیر تجارت خارجی بود. بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۸ حجم تجارت خارجی بیش از ۱۰ برابر شد و متوسط رشد سالانه تجارت نزدیک به ۲۰ درصد بود.

امروزه ارزش صادرات و واردات ویتنام تقریباً معادل کل تولید ناخالص داخلی آن است. تسبب صادرات به تولید ناخالص داخلی به حدود ۹۹.۲ درصد رسیده که یکی از بالاترین ارقام در میان اقتصادهای نوظهور جهان محسوب می‌شود.

این وابستگی بالای تجارت خارجی نشان می‌دهد رشد اقتصادی ویتنام به طور مستقیم با عملکرد بازارهای جهانی گره خورده است.

● تبدیل شدن به قطب تولید جهانی به کمک مهاجران

رشد تجارت خارجی با توسعه سریع بخش صنعت همراه شد. از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۸ ارزش واقعی تولیدات صنعتی سالانه بیش از ۱۵ درصد رشد کرد. سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۰۸ به حدود ۴۰ درصد رسید.

ویتنام به تدریج به یکی از مراکز مهم تولید جهانی تبدیل شد. شرکت‌های بزرگی مانند سامسونگ، ال‌جی، اینتل، پاناسونیک، اولیامپوس و بسیاری از برندهای پوشاک و کفش خطوط تولید خود را در این کشور مستقر کردند.

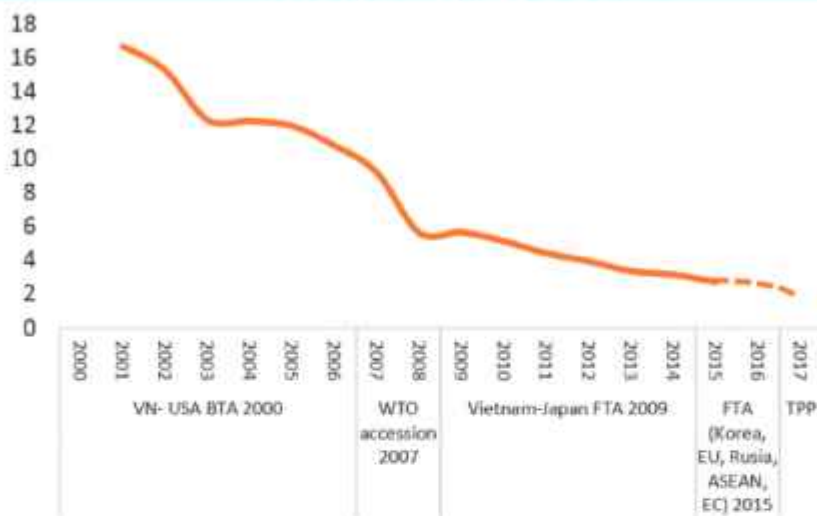
تا سال ۲۰۱۷ ویتنام بزرگ‌ترین صادرکننده پوشاک جنوب شرق آسیا و دومین صادرکننده محصولات الکترونیکی منطقه پس از سنگاپور بود. افزایش هزینه نیروی کار در چین نیز به نفع ویتنام تمام شد. بسیاری از شرکت‌های بین‌المللی بخشی از ظرفیت تولیدی خود را از چین به ویتنام منتقل کردند و این کشور به یکی از برندگان اصلی بازآرایی زنجیره‌های تأمین جهانی تبدیل شد.

از سوی دیگر، اصلاح قانون سرمایه‌گذاری خارجی در سال ۱۹۸۶ راه را برای ورود سرمایه‌گذاران بین‌المللی باز کرد. تا سال ۲۰۰۷ شرکت‌های دارای سرمایه خارجی حدود ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی کشور را تولید می‌کردند. این شرکت‌ها نه تنها سرمایه مالی وارد اقتصاد کردند بلکه فناوری، دانش مدیریتی و استانداردهای تولید جهانی را نیز به همراه آوردند.

نمونه شاخص این روند، سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری اینتل برای احداث کارخانه تولید نیمه‌رسانا در نزدیکی شهر هوشی‌مین بود. سرمایه‌گذاری خارجی به یکی از منابع اصلی ایجاد اشتغال، توسعه صادرات و انتقال فناوری تبدیل شد و نقش مهمی در ارتقای بهره‌وری اقتصاد ایفا کرد.

در دهه ۱۹۸۰ ویتنام همچنان با مشکل تأمین غذای جمعیت خود مواجه بود. اما اصلاحات کشاورزی مسیر جدیدی ایجاد کرد. اجازه فروش مستقیم محصولات کشاورزی، ایجاد بازارهای محلی و حذف محدودیت‌های دولتی باعث شد تولید محصولات کشاورزی به سرعت افزایش یابد. تا اواسط دهه ۱۹۹۰ ویتنام در کنار آمریکا و تایلند به یکی از سه صادرکننده بزرگ برنج جهان تبدیل شد. بخش قهوه نیز رشد خیره‌کننده‌ای را تجربه کرد. تولید قهوه در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ سه برابر شد و تا سال ۲۰۰۶ ویتنام پس از برزیل به دومین تولیدکننده بزرگ قهوه جهان تبدیل شد.

استقبال از کالاهای خارجی، کاهش نرخ تعرفه واردات



ویتنامی‌های خارج از کشور نیز نقش مهمی در توسعه اقتصادی ایفا کرده‌اند. جمعیت ویت‌کیوها در سال ۲۰۰۹ حدود ۴ میلیون نفر برآورد می‌شد. این گروه در سال ۲۰۰۸ حدود ۷.۴ میلیارد دلار حواله ارزی به کشور ارسال کردند. این منابع مالی علاوه بر حمایت از مصرف خانوارها، به توسعه کسب‌وکارهای خصوصی و سرمایه‌گذاری‌های جدید کمک کرده است.

● انقلاب کشاورزی و امنیت غذایی و کاهش شدید فقر

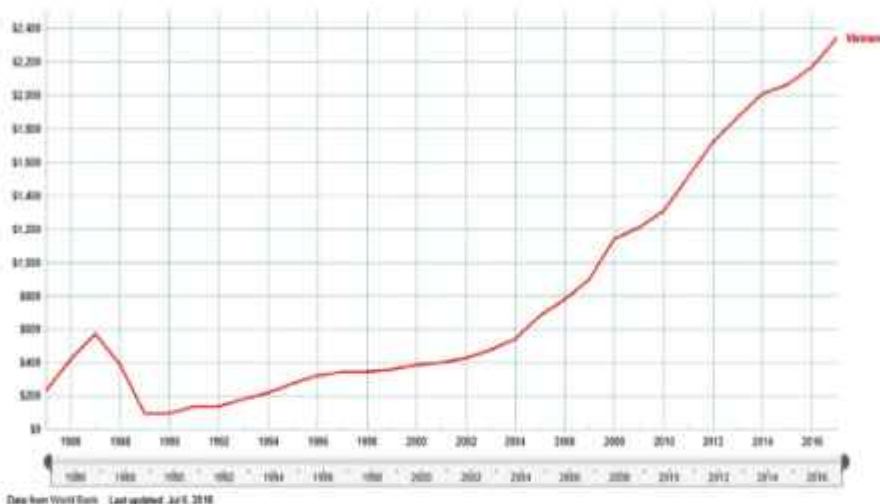
در دهه ۱۹۸۰ ویتنام همچنان با مشکل تأمین غذای جمعیت خود مواجه بود. اما اصلاحات کشاورزی مسیر جدیدی ایجاد کرد. اجازه فروش مستقیم محصولات کشاورزی، ایجاد بازارهای محلی و حذف محدودیت‌های دولتی باعث شد تولید محصولات کشاورزی به سرعت افزایش یابد.

تا اواسط دهه ۱۹۹۰ ویتنام در کنار آمریکا و تایلند به یکی از سه صادرکننده بزرگ برنج جهان تبدیل شد. بخش قهوه نیز رشد خیره‌کننده‌ای را تجربه کرد. تولید قهوه در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ سه برابر شد و تا سال ۲۰۰۶ ویتنام پس از برزیل به دومین تولیدکننده بزرگ قهوه جهان تبدیل شد. در سال ۲۰۰۹ صنعت قهوه حدود دو میلیون شغل ایجاد کرده بود و نزدیک به ۳ درصد تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌داد.

علاوه بر این، ویتنام به یکی از صادرکنندگان بزرگ محصولات شیلاتی و آبزی پروری در جهان تبدیل شد. کاهش فقر شاید مهم‌ترین دستاورد اجتماعی توسعه ویتنام باشد. در سال ۱۹۷۵ حدود ۷۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می‌کردند. این رقم تا سال ۲۰۱۲ به کمتر از ۷ درصد کاهش یافت. همچنین نرخ فقر ملی از ۳۷ درصد در سال ۱۹۹۸ به ۱۶ درصد در سال ۲۰۰۶ رسید.

با وجود این موفقیت، تفاوت‌های منطقه‌ای همچنان باقی مانده است. در سال ۲۰۰۶ نرخ فقر در منطقه هوشی‌مین تنها ۳.۸ درصد بود، در حالی که در مناطق کوهستانی شمالی به ۳۲ درصد می‌رسید. این شکاف‌ها نشان می‌دهد منافع رشد اقتصادی به طور کامل میان همه مناطق کشور توزیع نشده است.

روند تغییرات سرانه تولید ناخالص داخلی ویتنام



● ساختار جمعیتی و نقش آموزش نیروی جوان

یکی از مهم‌ترین مزیت‌های رقابتی ویتنام، ساختار جمعیتی آن بوده است. جمعیت کشور از حدود ۶۰ میلیون نفر در سال ۱۹۸۶ به ۹۵ میلیون نفر در سال ۲۰۱۷ رسید.

در سرشماری ۱۹۹۹، حدود ۵۳ درصد جمعیت کمتر از ۲۵ سال سن داشتند. این موضوع به معنای وجود نیروی کار فراوان و ارزان برای توسعه صنعتی بود. در سال ۲۰۰۹ جمعیت ویتنام به بیش از ۸۷ میلیون نفر رسید و این کشور در میان پرجمعیت‌ترین کشورهای جنوب شرق آسیا قرار گرفت. وجود جمعیت جوان باعث شد صنایع صادراتی با کمبود نیروی کار مواجه نشوند و هزینه تولید در سطح رقابتی باقی بماند.

ویتنام حتی پیش از آغاز اصلاحات نیز از سطح نسبتاً مطلوب سواد برخوردار بود. در اواخر دهه ۱۹۸۰ نرخ پاسوادی حدود ۸۵ درصد برآورد می‌شد که برای کشوری با آن سطح درآمد رقم قابل توجهی بود. بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۷ تعداد دانش‌آموزان دوره متوسطه اول از ۳.۷ میلیون نفر به ۶.۸ میلیون نفر افزایش یافت.

در همین دوره تعداد دانش‌آموزان متوسطه دوم از ۷۷۲ هزار نفر به بیش از ۳ میلیون نفر رسید. نرخ تکمیل آموزش ابتدایی تا سال ۲۰۰۸ به ۹۴ درصد رسید. همچنین سهم جوانان حاضر در آموزش عالی از ۷ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۱۶ درصد در سال ۲۰۰۸ افزایش یافت. این سرمایه‌گذاری گسترده در آموزش، زمینه تأمین نیروی انسانی مورد نیاز صنایع جدید را فراهم کرد.

تحولات اقتصادی با بهبود چشمگیر شاخص‌های سلامت همراه بود. امید به زندگی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ حدود ۶۰ سال بود، تا سال ۲۰۰۵ به ۷۱ سال افزایش یافت. مرگ‌ومیر نوزادان از ۴۵ مورد در هر هزار تولد زنده در سال ۱۹۹۵ به ۱۷ مورد در سال ۲۰۰۵ کاهش یافت. همچنین نرخ سوءتغذیه کودکان زیر پنج سال از ۴۵ درصد به ۲۵ درصد رسید. اجرای برنامه‌های واکسیناسیون، کنترل بیماری‌های واگیردار و بهبود وضعیت تغذیه از عوامل اصلی این پیشرفت بودند.



معجزه رود هان

کره جنوبی چطور به یک قدرت صنعتی تبدیل شد؟

در آغاز دهه ۱۹۶۰، کره جنوبی در میان فقیرترین کشورهای جهان قرار داشت. اقتصاد کشور به کمک‌های خارجی وابسته بود، ظرفیت صنعتی محدودی داشت و صادرات آن کمتر از ۳۰ میلیون دلار در سال بود. در آن زمان این کشور نه تنها از جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) ویران شده بود، بلکه از نظر درآمد سرانه، زیرساخت‌های اقتصادی، ظرفیت صنعتی و منابع طبیعی نیز در میان فقیرترین کشورهای جهان قرار داشت. بسیاری از تحلیلگران خارجی معتقد بودند که کره جنوبی برای دهه‌های متمادی وابسته به کمک‌های خارجی باقی خواهد ماند و توانایی ایجاد یک اقتصاد مستقل را نخواهد داشت.

با این حال، کمتر از نیم قرن بعد، کره جنوبی به دهمین اقتصاد بزرگ جهان، یکی از مهم‌ترین صادرکنندگان کالاهای صنعتی و خانه برخی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری و صنعتی جهان تبدیل شد. این تحول که در ادبیات توسعه اقتصادی به «معجزه رودخانه هان» مشهور شده است، نه حاصل یک عامل واحد، بلکه نتیجه ترکیب پیچیده‌ای از اصلاحات نهادی، سرمایه‌گذاری در آموزش، اصلاحات ارضی، شکل‌گیری بخش خصوصی قدرتمند و هدایت فعال دولت بود. برای درک این جهش اقتصادی، ضروری است شرایط کره جنوبی در آستانه آغاز توسعه صنعتی در دهه ۱۹۶۰ مورد بررسی قرار گیرد؛ دوره‌ای که کشور هنوز فاصله زیادی با موفقیت‌های بعدی خود داشت.

● اقتصاد ویران‌شده پس از جنگ و وابستگی به کمک‌های آمریکا

جنگ کره یکی از مخرب‌ترین درگیری‌های نظامی پس از جنگ جهانی دوم بود. این جنگ سه‌ساله بیش از دو میلیون کشته بر جای گذاشت و بخش عمده زیرساخت‌های دو کره را نابود کرد. شهرها، کارخانه‌ها، شبکه‌های حمل‌ونقل و تأسیسات تولیدی در مقیاس گسترده تخریب شدند. در سال‌های پس از جنگ، کره جنوبی با مشکلات اقتصادی عمیقی روبه‌رو بود. تولید ناخالص داخلی در



سطح بسیار پایینی قرار داشت و بخش مهمی از جمعیت برای تأمین نیازهای اولیه زندگی به کمک‌های خارجی وابسته بودند. اقتصاد کشور عمدتاً بر کشاورزی سنتی استوار بود و بخش صنعتی سهم محدودی در تولید ملی داشت.

بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ متوسط رشد اقتصادی کره جنوبی حدود ۴ درصد در سال بود. اما با توجه به نرخ بالای رشد جمعیت، رشد سرانه به کمتر از ۲ درصد می‌رسید. این میزان رشد برای کشوری که از جنگی ویرانگر خارج شده بود، برای ایجاد تحول اقتصادی کافی نبود و سطح رفاه عمومی تقریباً ثابت باقی مانده بود. در نتیجه، در سال ۱۹۶۱ کره جنوبی همچنان یکی از فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شد و درآمد سرانه آن با بسیاری از کشورهای آفریقایی برابری می‌کرد. یکی از ویژگی‌های اقتصاد کره جنوبی در دهه ۱۹۵۰ وابستگی شدید آن به کمک‌های ایالات متحده بود. از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۶ آمریکا مجموعاً ۱۲٫۶ میلیارد دلار کمک اقتصادی در اختیار کره جنوبی قرار داد. برای درک ابعاد این رقم کافی است بدانیم در همین دوره کل کمک آمریکا به قاره آفریقا حدود ۶٫۸۵ میلیارد دلار و به آمریکای لاتین حدود ۱۴٫۸۹ میلیارد دلار بود. به بیان دیگر، کره جنوبی به تنهایی تقریباً به اندازه کل قاره آفریقا کمک اقتصادی دریافت کرد.

در میانه دهه ۱۹۵۰، کمک‌های آمریکا نزدیک به ۸۰ درصد درآمد دولت کره جنوبی را تشکیل می‌داد. همچنین بخش بزرگی از هزینه‌های نظامی کشور مستقیماً توسط واشنگتن تأمین می‌شد. این کمک‌ها امکان بازسازی زیرساخت‌های جنگ‌زده را فراهم کرد، اما نتوانست رشد اقتصادی پایدار ایجاد کند. بسیاری از مقام‌های آمریکایی معتقد بودند که اقتصاد کره جنوبی به «چاهی برای بلعیدن کمک‌ها» تبدیل شده است؛ اقتصادی که منابع خارجی را مصرف می‌کند اما توانایی ایجاد رشد مستقل را ندارد.

● ناکارآمدی سیاست جایگزینی واردات

دولت سینگمان ری، نخستین رئیس‌جمهور کره جنوبی، سیاست توسعه مبتنی بر جایگزینی واردات را دنبال می‌کرد. هدف این سیاست حمایت از صنایع داخلی از طریق محدود کردن واردات بود. اما این راهبرد برای کره جنوبی مناسب نبود. کشور نه منابع طبیعی قابل توجهی داشت و نه بازار داخلی بزرگی که بتواند از صنایع نوپا حمایت کند. در نتیجه، بسیاری از صنایع داخلی بدون دستیابی به بهره‌وری لازم به فعالیت ادامه دادند.

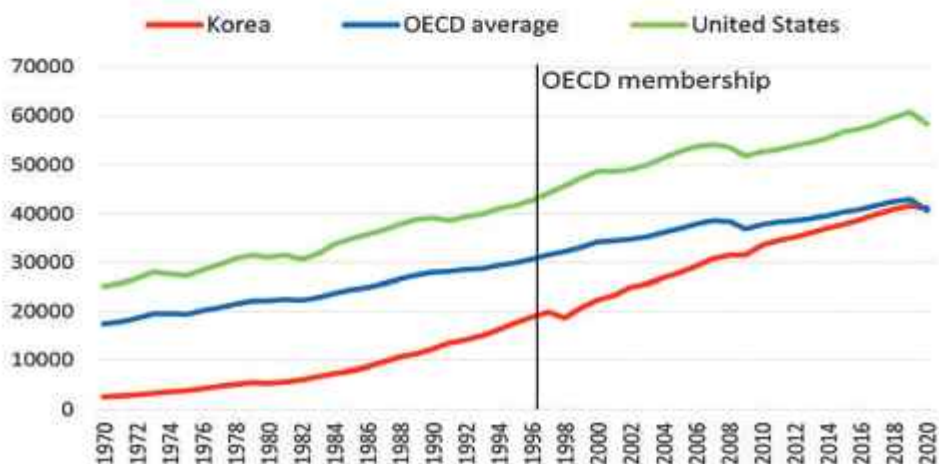
آمار تجارت خارجی نشان‌دهنده ضعف ساختاری اقتصاد در این دوره است. در سال ۱۹۵۶ صادرات کره جنوبی تنها ۲۵ میلیون دلار بود، در حالی که واردات به ۳۸۹ میلیون دلار می‌رسید. این بدان معناست که واردات بیش از ۱۵ برابر صادرات بود و کسری تجاری عظیم تنها از طریق کمک‌های آمریکا جبران می‌شد. اقتصاد کشور عملاً بر پایه دلارهای کمک خارجی اداره می‌شد. دولت ارز ارزان در اختیار گروه محدودی از تجار قرار می‌داد و این گروه از طریق واردات کالاهای خارجی سودهای کلان به دست می‌آوردند. این سازوکار نه تنها موجب فساد گسترده شد بلکه انگیزه‌ای برای توسعه صادرات و افزایش بهره‌وری ایجاد نمی‌کرد. مشکلات اقتصادی با بی‌ثباتی سیاسی نیز همراه بود. دولت سینگمان ری به فساد گسترده، تقلب انتخاباتی و استفاده از ابزارهای امنیتی برای حفظ قدرت متهم بود. در سال ۱۹۶۰ اعتراضات گسترده دانشجویی موسوم به «انقلاب آوریل» به سقوط دولت منجر شد. اما دولت جدید نیز نتوانست ثبات ایجاد کند. طی یک سال حکومت غیرنظامی، اعتصابات، اعتراضات کارگری، تورم دو رقمی و اختلافات سیاسی ادامه یافت.

در چنین شرایطی ارتش در ۱۶ مه ۱۹۶۱ به رهبری ژنرال پارک چونگ‌هی قدرت را در دست گرفت. این کودتا نقطه آغاز دوره‌ای بود که بعدها مسیر توسعه اقتصادی کره جنوبی را تغییر داد.

● شرایط دشوار در آستانه توسعه

هنگامی که پارک چونگ‌هی قدرت را در سال ۱۹۶۱ به دست گرفت، بسیاری از تحلیلگران خارجی آینده‌ای روشن برای کره جنوبی متصور نبودند. کشور فاقد منابع طبیعی مهم بود. برخلاف کره شمالی که ذخایر معدنی و ظرفیت

سرنه GDP کره جنوبی در مقایسه با آمریکا و کشورهای OECD



یکی از مهم‌ترین عواملی که زمینه توسعه آینده کره جنوبی را فراهم کرد، اصلاحات ارضی بود. در سال ۱۹۴۴ تنها ۳ درصد مالکان زمین، ۶۴ درصد اراضی کشاورزی کشور را در اختیار داشتند.

اکثریت روستاییان یا زمین نداشتند یا زمین‌های بسیار کوچکی در اختیار داشتند. قانون اصلاحات ارضی که در سال ۱۹۴۹ تصویب شد و در دوران جنگ اجرا گردید، مالکیت زمین را به شدت بازتوزیع کرد.

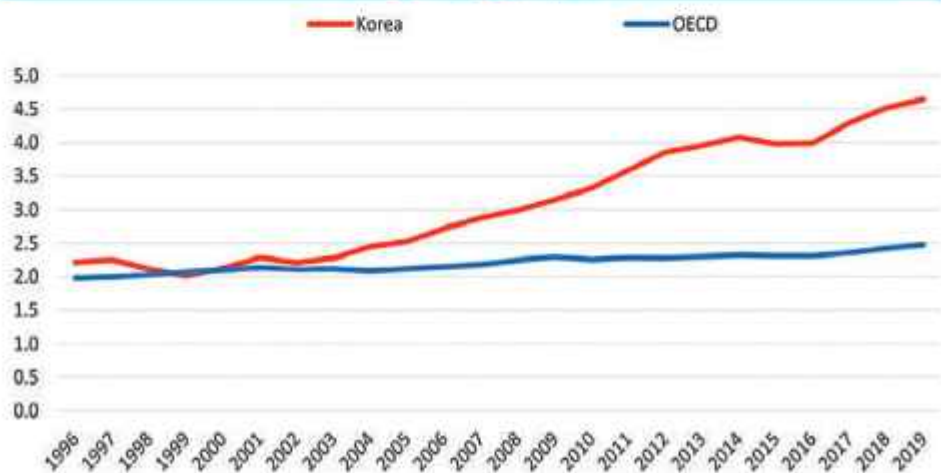
صنعتی بیشتری داشت، کره جنوبی عمدتاً متکی بر کشاورزی بود. رشد سریع جمعیت نیز فشار زیادی بر منابع غذایی وارد کرده بود و کشور از صادرکننده محصولات کشاورزی به واردکننده غذا تبدیل شده بود. گزارش نیویورک تایمز در مارس ۱۹۶۱ وضعیت کره جنوبی را «تیره و ناامیدکننده» توصیف کرد و نتیجه گرفت که این کشور برای دهه‌های آینده به کمک آمریکا وابسته خواهد ماند. اما این ارزیابی تنها بخشی از واقعیت را نشان می‌داد.

● اصلاحات ارضی؛ بنیان پنهان توسعه

یکی از مهم‌ترین عواملی که زمینه توسعه آینده کره جنوبی را فراهم کرد، اصلاحات ارضی بود. در سال ۱۹۴۴ تنها ۳ درصد مالکان زمین، ۶۴ درصد اراضی کشاورزی کشور را در اختیار داشتند. اکثریت روستاییان یا زمین نداشتند یا زمین‌های بسیار کوچکی در اختیار داشتند. قانون اصلاحات ارضی که در سال ۱۹۴۹ تصویب شد و در دوران جنگ اجرا گردید، مالکیت زمین را به شدت بازتوزیع کرد. بر اساس این قانون، مالکیت زمین به ۲/۵ جریب محدود شد و زمین‌های مازاد میان کشاورزان توزیع شد. نتایج این سیاست چشمگیر بود. تا سال ۱۹۵۶، سهم ۶ درصد بزرگ‌ترین مالکان از زمین‌های کشاورزی به ۱۸ درصد کاهش یافت و نظام ارباب و رعیتی عملاً از بین رفت.

این اصلاحات چند پیامد مهم داشت. نخست، نابرابری شدید روستایی کاهش یافت. دوم، انگیزه کشاورزان برای افزایش تولید بالا رفت. سوم، سرمایه و انرژی اقتصادی مالکان بزرگ به سمت تجارت، صنعت و آموزش هدایت شد. بسیاری از خانواده‌های زمین‌دار سابق بعدها سرمایه‌گذاران اصلی صنایع جدید، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی شدند.

سهم تحقیق و توسعه از GDP



● انقلاب آموزشی: مهم‌ترین سرمایه کره جنوبی

شاید مهم‌ترین مزیت کره جنوبی در آستانه توسعه صنعتی، سرمایه انسانی آن بود. پس از آزادی از استعمار ژاپن در سال ۱۹۴۵، تقاضا برای آموزش به شدت افزایش یافت. دولت سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در آموزش ابتدایی انجام داد و خانواده‌ها نیز بخش بزرگی از هزینه‌های آموزشی را پذیرفتند. بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ تعداد دانش‌آموزان مدارس ابتدایی سه برابر شد. ثبت‌نام در مدارس متوسطه هشت برابر افزایش یافت و تعداد دانشجویان آموزش عالی ده برابر شد. تا سال ۱۹۶۰ آموزش ابتدایی تقریباً برای دختران و پسران همگانی شده بود. نرخ ترک تحصیل در مدارس ابتدایی یکی از پایین‌ترین سطوح در میان کشورهای فقیر جهان بود.

حدود نیمی از دبیرستان‌ها و سه‌چهارم دانشگاه‌های کشور در سال ۱۹۶۱ توسط بخش خصوصی اداره می‌شدند. این موضوع امکان توسعه سریع نظام آموزشی را بدون فشار مالی سنگین بر دولت فراهم کرد. در سال ۱۹۶۰ حدود ۲۹ درصد نوجوانان در مدارس متوسطه تحصیل می‌کردند؛ رقمی که طی دو دهه بعد به بیش از ۹۰ درصد رسید. در نتیجه، کره جنوبی توسعه صنعتی خود را با نیروی کاری آغاز کرد که از نظر سطح سواد و مهارت، بسیار بالاتر از کشورهای دارای درآمد مشابه بود.

● شکل‌گیری کارآفرینان و چانه‌بول‌ها

در دهه ۱۹۵۰ نسل جدیدی از کارآفرینان گره‌ای ظهور کرد که بعدها نقش محوری در صنعتی شدن کشور ایفا کردند. بنیان‌گذاران شرکت‌های سامسونگ، هیوندای، ال‌جی و سانگ‌یونگ همگی در همین دوره فعالیت اقتصادی خود را آغاز کردند.

اگرچه بسیاری از آنان از ارتباط با دولت سود برده بودند، اما تجربه مدیریتی و توانایی سازمان‌دهی کسب‌وکارهای بزرگ را نیز کسب کرده بودند. تا سال ۱۹۶۱ نزدیک به نیمی از ۵۰ گروه اقتصادی بزرگ کره جنوبی شکل گرفته بودند. این بنگاه‌ها بعدها به چانه‌بول‌ها تبدیل شدند؛ گروه‌های صنعتی بزرگی که موتور اصلی صنعتی شدن کشور بودند. دولت پارک چونگ‌هی به جای حذف این بنگاه‌ها، آنها را در خدمت برنامه توسعه صنعتی قرار داد. نتیجه این همکاری شکل‌گیری شرکت‌هایی بود که بعدها در سطح جهانی رقابت کردند.

برخلاف تصور رایج، موفقیت کره جنوبی صرفاً نتیجه اقتدارگرایی سیاسی نبود. در دهه ۱۹۵۰ شبکه‌ای از اقتصاددانان، مهندسان، برنامه‌ریزان و مدیران دولتی تربیت شده بود که نقش مهمی در طراحی سیاست‌های توسعه داشتند.

بخشی از این نیروها از طریق برنامه‌های آموزشی آمریکا آموزش دیده بودند. دولت نیز در سال ۱۹۵۸ شورای توسعه اقتصادی را ایجاد کرده بود که نخستین برنامه‌های توسعه بلندمدت را تدوین کرد. هرچند دولت ری پیش از اجرای این برنامه‌ها سقوط کرد، اما بخش مهمی از این ظرفیت کارشناسی بعدها در اختیار دولت پارک گرفت.

بنابراین، زمانی که کره جنوبی مسیر توسعه صادرات محور را آغاز کرد، برخلاف تصور رایج از نقطه صفر شروع نکرده بود. این کشور پیش از جهش اقتصادی، مجموعه‌ای از اصلاحات اجتماعی، آموزشی و نهادی را پشت سر گذاشته بود که زیرساخت انسانی و نهادی رشد آینده را فراهم می‌کرد.



میان ویرانی و آبادانی

اقتصاد بقا، توانمندی ملی و بازسازی ایران پس از جنگ



علی میرسپاسی

استاد جامعه شناسی و مطالعات خاورمیانه دانشگاه نیویورک
و مدیر مرکز مطالعات ایرانی این دانشگاه

● جنگ چیست؟

الین اسکری در کتاب «بدن دردمند: ساختن و از هم پاشیدن جهان» یادآوری می‌کند که هسته اصلی و مرکزی جنگ، زخمی‌کردن است؛ اما همین واقعیت، در ادبیات رسمی جنگ، معمولاً پنهان می‌شود. ما درباره اهداف راهبردی، امنیت ملی، موازنه قوا، بازدارندگی، پیروزی، شکست، خاک، مرز، اقتدار و منافع ملی سخن می‌گوییم، اما کمتر به صراحت می‌گوییم که جنگ پیش از هر چیز، زندگی و جان‌ها را نشانه می‌گیرد، خانه‌ها را از سکونت تهی می‌کند، زبان را از توان بیان رنج ناتوان می‌سازد و جهانی را که انسان‌ها برای زندگی روزمره ساخته‌اند، از هم می‌گسلد.^۱ به همین دلیل، آغاز مقاله با اسکری صرفاً انتخابی ادبی یا اخلاقی نیست؛ انتخابی تحلیلی است. اگر جنگ را از نقطه درد، ترس، خرابی و قطع امکان زندگی بفهمیم، پرسش اقتصاد پساجنگ نیز تغییر می‌کند. دیگر نمی‌توانیم بازسازی را فقط به تعمیر پل، احیای کارخانه، کنترل تورم، بازگشت بازار یا تخصیص بودجه عمرانی تقلیل دهیم. بازسازی باید به این پرسش پاسخ دهد که چگونه جهانی که از هم گسسته، دوباره قابل سکونت می‌شود.

از این منظر، جنگ را می‌توان چنین تعریف کرد: جنگ فرایند سازمان‌یافته و فشرده ویران‌سازی جهان مشترک است؛ فرایندی که پیش از آغاز نبرد در آسیب‌پذیری‌های اثبات‌شده اقتصاد، دولت و جامعه ریشه دارد و پس از خاموشی سلاح‌ها نیز در نهادها، بازارها، بدن‌ها، خاطره‌ها و امکان‌های زندگی ادامه می‌یابد. این تعریف عمداً با دو تلقی رایج فاصله دارد. تلقی نخست، تعریف صرفاً نظامی یا راهبردی جنگ است؛ تعریفی که جنگ را لحظه‌ای می‌داند که در آن آتش گشوده می‌شود، مرزی تهدید می‌شود، دشمنی حمله می‌کند یا زیرساختی فرو می‌ریزد. در چنین تعریفی، پساجنگ نیز به فهرستی از تعمیرها تبدیل می‌شود: چند کیلومتر جاده، چند نیروگاه، چند واحد مسکونی، چند قرارداد بازسازی، چند عدد درباره رشد و تورم. اما جنگ فقط در میدان نبرد رخ نمی‌دهد؛ در انبار دارو، در مدرسه تعطیل، در کارگاهی که قطعه صنعتی نمی‌سازد، در خانواده‌ای که دیگر نمی‌تواند برای فردا برنامه‌ریزی کند، و در ذهن جوانی که آینده کشور را از دست رفته می‌بیند نیز ادامه می‌یابد.

تلقی دوم، تلقی رمانتیک یا اقتدارگرایانه از جنگ است؛ سنتی که جنگ را لحظه آشکارشدن اراده، آزمون اصالت، میدان تصمیم، یا صورت ناب امر سیاسی می‌داند. در اندیشه کارل اشمیت، امر سیاسی با تمایز دوست و دشمن تعریف می‌شود

1. Elaine Scarry, *The Body in Pain: The Making and Unmaking of the World* (New York: Oxford University Press, 1985)

و این تمایز، در نهایت، با امکان واقعی کشتن پیوند می‌خورد.² در نوشته‌های ارنست یونگر نیز، به ویژه در فضای پس از جنگ جهانی اول، تجربه جنگ گاه به شکل تجربه‌ای شدید، شکل‌دهنده، رازآلود و حتی مولد نوعی انسان تازه ظاهر می‌شود؛ تجربه‌ای که در آن بسیج، انضباط، خطر و فناوری با نوعی زیبایی‌شناسی اقتدار همراه می‌شود.³ مسئله این نیست که این متفکران ساده یا بی‌اهمیت‌اند. برعکس، قدرت نظری آنان از همین جاست که بحران، ترس، استیصال و میل انسان مدرن به اقتدار را جدی می‌گیرند. اما برای پروژه آبادانی، این سنت کافی نیست و حتی می‌تواند خطرناک باشد؛ زیرا ویرانی را به عظمت، رنج را به خلوص، و جنگ را به لحظه حقیقت تبدیل می‌کند. آبادانی از جایی آغاز می‌شود که جنگ را نه به عنوان شکوه قدرت، بلکه به عنوان تخریب امکان زندگی بفهمیم.

سیمون وی در مقاله مشهور خود درباره ایلید، جنگ را از زاویه «نیرو» می‌فهمد: نیرویی که انسان را به چیز تبدیل می‌کند. این تبدیل فقط به معنای مرگ نیست، هرچند مرگ شدیدترین شکل آن است. انسان زنده نیز می‌تواند در جنگ «چیز» شود، یعنی اراده‌اش، صدایش، شانش، توان انتخابش و امکان حضورش در جهان اجتماعی کاهش یابد.⁴ اهمیت وی برای بحث حاضر در این است که جنگ را از زبان پیروزی و شکست بیرون می‌آورد و به مسئله کرامت انسانی وصل می‌کند. اگر جنگ انسان را به چیز تبدیل می‌کند، بازسازی پس از جنگ باید عکس این حرکت باشد: بازگرداندن انسان از وضعیت شیء‌شدگی به وضعیت شهروندی، توانمندی، مشارکت و کرامت. از همین جاست که پیوند میان جنگ و آبادانی آشکار می‌شود. آبادانی فقط ساختن چیزها نیست؛ بازگرداندن انسان‌ها به جهان قابل زیست است.

در عین حال، نباید از سنت کلاسیک اندیشه جنگ صرفاً عبور کرد. کارل فون کلاووزیتس، حتی پیش از جمله مشهورش درباره جنگ و سیاست، نکته‌ای دارد که برای این مقاله از خود آن جمله مهم‌تر است: جنگ هرگز عملی متزوی نیست. او تأکید می‌کند که جنگ ناگهان از هیچ پدید نمی‌آید، از رخدادها و مناسبات پیشین جدا نیست، و تصمیم نظامی در خلأ رخ نمی‌دهد.⁵ این نکته به ما اجازه می‌دهد از تقسیم‌بندی ساده «پیش از جنگ»، «دوران جنگ» و «پس از جنگ» فاصله بگیریم. جنگ، پل دردناک میان این دوره‌هاست. پیشا‌جنگ در جنگ حاضر است، زیرا ساختارهای اقتصادی و نهادی پیشین تعیین می‌کنند جامعه در برابر ضربه تا چه حد شکننده یا تاب‌آور باشد. پس‌ا‌جنگ نیز در جنگ شکل می‌گیرد، زیرا تصمیم‌های اضطراری، قراردادهای موقت، زبان رسمی و شیوه توزیع هزینه‌ها می‌توانند آینده را به سمت بازسازی یا به سمت تداوم اضطرار ببرند.

ادبیات جدیدتر درباره جنگ نیز همین پیوستگی را به زبان دیگری بیان می‌کند. آناستازیا شسترینینا، در بحث از جنگ داخلی به مثابه فرایندی اجتماعی، نشان می‌دهد که جنگ را باید به صورت زنجیره‌ای از کنش‌ها و رابطه‌ها فهمید که از پیش‌ا‌جنگ تا پس‌ا‌جنگ امتداد می‌یابد؛ کنشگران دولتی، غیردولتی، و غیرنظامی در طول این مسیر تغییر می‌کنند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند.⁶ اگرچه مقاله حاضر درباره جنگ داخلی نیست، اما ایده «جنگ به مثابه فرایند» برای فهم اقتصاد پس‌ا‌جنگی بسیار مهم است. اقتصاد جنگی فقط اقتصاد زمان شلیک نیست؛ از پیش در ساختار بودجه، تمرکز تولید، شبکه واردات، نظام بانکی، امنیت غذایی، کیفیت حکمرانی، وضعیت فساد، اعتماد اجتماعی و رابطه مناطق با مرکز حضور دارد. پس از

2. Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, trans. George Schwab (Chicago: University of Chicago Press, 2007)

3. Ernst Jünger, *Storm of Steel*, trans. Michael Hofmann (London: Penguin, 2003); Ernst Jünger, "Total Mobilization" (1930)

4. Simone Weil, "The Iliad, or the Poem of Force" (1940)

5. Carl von Clausewitz, *On War*, ed. and trans. Michael Howard and Peter Paret (Princeton: Princeton University Press (1976)

6. Anastasia Shesterinina, "Civil War as a Social Process: Actors and Dynamics from Pre- to Post-War" *European Journal of International Relations* 28, no. 3 (2022): 538-562

جنگ نیز ممکن است در قالب بازارهای سایه، قراردادهای غیر شفاف، تخصیص رانتی منابع، اقتصاد امنیتی و عادت به تصمیم‌گیری اضطراری باقی بماند.

از همین‌جا باید به یک خطر در بحث‌های امروز ایران اشاره کرد. در شرایط فشار و تهدید، طبیعی است که برخی از ضرورت «اقتصاد جنگی»، «ستاد جنگ اقتصادی» یا «قرارگاه اقتصاد جنگی» سخن بگویند. در معنای محدود، این زبان می‌تواند به هماهنگی فوری، حمایت از بنگاه‌های آسیب‌دیده، کوتاه کردن مسیرهای اداری، و جلوگیری از فروپاشی تولید اشاره داشته باشد؛ و اینها در لحظه بحران می‌توانند ضروری باشند. اما اگر این زبان از حد ابزار اضطراری فراتر رود و به نظریه عمومی اقتصاد تبدیل شود، ما را به سمت «جنگ دائمی» می‌برد؛ وضعیتی که در آن هر تصمیم اقتصادی به نام جنگ توجیه می‌شود، هر نقدی به نام ضرورت امنیت عقب رانده می‌شود، هر رانت و تمرکزی به نام سرعت پذیرفته می‌شود، و هر مشارکت اجتماعی به نام فرماندهی بحران محدود می‌گردد. در برخی گزارش‌های اخیر نیز همین واژه‌ها در فضای عمومی اقتصاد ایران به کار رفته‌اند؛ نکته مقاله حاضر نقد اشخاص یا نهادهای مشخص نیست، بلکه نقد تبدیل منطق اضطرار به منطق دائمی حکمرانی است.^۷

در این معنا، باید میان «اقتصاد بقا» و «اقتصاد جنگ دائمی» تفاوت گذاشت. اقتصاد بقا یعنی جامعه در لحظه خطر، حداقل‌های زندگی را حفظ کند؛ غذا، آب، دارو، انرژی، ارتباطات، حمل‌ونقل، امنیت درآمدی و استمرار تولید حیاتی. اما اقتصاد جنگ دائمی یعنی جامعه همیشه در وضعیت استثنا نکه داشته شود؛ یعنی سیاستگذاری اقتصادی به زبان بسیج، اطاعت، کمبود، دشمن و فرمان تبدیل شود. Seymour Melman در نقد خود از «اقتصاد جنگ دائمی» در ایالات متحده نشان داد که وقتی آمادگی نظامی و منطق جنگی به ساختار پایدار اقتصاد تبدیل می‌شود، منابع، مهارت‌ها، نوآوری و ظرفیت صنعتی از تولید زندگی به تولید قدرت نظامی منتقل می‌شوند.^۸ برای ایران، خطر مشابهی وجود دارد: جنگ اگر به منطق دائمی اقتصاد بدل شود، توان آبادانی را می‌فرساید، دموکراسی را تضعیف می‌کند، و جامعه را در افق بی‌پایان اضطرار نکه می‌دارد.

بنابراین، مسئله مقاله این نیست که چگونه جنگ را به فرصت اقتدار، بسیج دائمی یا کنترل همه‌جانبه تبدیل کنیم. مسئله این است که چگونه از ویرانی عبور کنیم بی‌آنکه منطق ویرانی را در نهادهای پسا-جنگی تثبیت کنیم. آبادانی در این مقاله نام همین عبور است. آبادانی صرفاً عمران نیست؛ عمران می‌تواند پل، جاده، ساختمان و سد بسازد، اما آبادانی می‌پرسد این سازه‌ها چه نسبتی با کرامت انسانی، عدالت، طبیعت، حافظه، مشارکت و آینده دارند. آبادانی یعنی اقتصاد به زندگی بازگردد؛ تولید با کار شرافتمندانه پیوند بخورد، سیاست مالی با اعتماد عمومی، سیاست صنعتی با توانمندی مردم، بازسازی فیزیکی با بازسازی امید اجتماعی، و امنیت با آزادی و مشارکت. از این منظر، ایران پس از جنگ نه فقط به برنامه بازسازی، بلکه به زبان تازه‌ای برای اقتصاد و جامعه نیاز دارد؛ زبانی که بقا را ضروری بداند، اما آن را مقصد نکند.

● اقتصاد بقا، ضرورت، حد و خطر

اقتصاد بقا در دوران جنگ و پسا-جنگ ضرورتی واقعی است. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند درباره توسعه، آزادی، صنعت، نوآوری، محیط زیست یا عدالت گفت‌وگوی جدی کند اگر نان، دارو، آب، برق، حمل‌ونقل، ارتباطات و حداقل درآمد خانوارها در معرض فروپاشی باشد. در نخستین مرحله بحران، پرسش‌های اقتصادی به شکل بسیار ملموس و فوری پدیدار می‌شوند:

۷. برای نمونه، گزارش‌هایی در رسانه‌های ایران در سال ۲۰۲۶ از تشکیل یا پیشنهاد «ستاد جنگ اقتصادی» و «قرارگاه اقتصاد جنگی» سخن گفته‌اند. مقصود این مقاله نقد منطقی و نهادی دائمی کردن زبان جنگ در اقتصاد است، نه ارزیابی موردی یک نهاد یا اقدام مشخص.

8. Seymour Melman, *The Permanent War Economy: American Capitalism in Decline* (New York: Simon and Schuster, 1974). See also Melman, "In the Grip of a Permanent War Economy" (2003).

یکی از موانع جدی
اندیشیدن به اقتصاد
ایران، به ویژه در شرایط
بحران، دوگانه کاذب
دولت و بازار است.
بخشی از بحث عمومی
چنان سخن می‌گوید که
گویی دولت ریشه همه
ناکارآمدی‌هاست و اگر
بازار آزاد شود، اقتصاد
خود به خود سامان می‌یابد.
بخشی دیگر، بازار را
تقریباً مترادف بی‌عدالتی،
سودجویی و سلطه
می‌گیرد و گمان می‌کند
پاسخ هر بحران، تمرکز
بیشتر دولت است

ذخایر کالاهای حیاتی کجاست؟ شبکه توزیع چگونه کار می‌کند؟ کدام بیمارستان‌ها فعال‌اند؟ کدام مسیرهای حمل و نقل امن‌اند؟ کدام خانوارها درآمد خود را از دست داده‌اند؟ کدام بنگاه‌ها با اندکی سرمایه در گردش می‌توانند دوباره روشن شوند؟ کدام زیرساخت اگر ترمیم نشود، زندگی یک منطقه را از کار می‌اندازد؟ اقتصاد بقا پاسخی به همین پرسش‌هاست. این اقتصاد نمی‌تواند در سطح شعار باقی بماند؛ باید نقشه کالا، نقشه منطقه، نقشه بنگاه، نقشه آسیب‌پذیری خانوار، و نقشه ظرفیت اجتماعی داشته باشد.

اما همین اقتصاد بقا، اگر افق نداشته باشد، خطرناک می‌شود. خطر نخست، دائمی شدن اضطرار است. دولت‌ها در بحران معمولاً ابزارهای فوق‌العاده به دست می‌آورند: کنترل قیمت، سهمیه‌بندی، خرید فوری، جابه‌جایی بودجه، محدودیت اطلاعات، تمرکز تصمیم، قراردادهای اضطراری و مداخله امنیتی. برخی از این ابزارها در لحظه بحران لازم‌اند، زیرا سرعت تصمیم‌گیری و جلوگیری از فروپاشی اهمیت حیاتی دارد. اما اگر منطق اضطرار به شیوه عادی حکمرانی بدل شود، اقتصاد بقا به اقتصاد فرسایش تبدیل می‌شود. مردم از شهروند به دریافت‌کننده سهمیه تقلیل می‌یابند، بنگاه از تولیدکننده به متقاضی مجوز، و برنامه‌ریزی از گفت‌وگوی عمومی به دستور اداری. در چنین وضعیتی، دولت شاید بتواند کمبود را مدیریت کند، اما نمی‌تواند امید، اعتماد و خلاقیت اجتماعی را بازسازی کند.

خطر دوم، رانت است. بازسازی پس از جنگ یکی از مستعدترین موقعیت‌ها برای شکل‌گیری رانت و فساد است. زیرا قراردادهای فوری، واردات کالاهای حیاتی، ارز ترجیحی، زمین، مصالح ساختمانی، پروژه‌های عمرانی، خرید عمومی، تسهیلات بانکی، بیمه خسارت و واگذاری‌های اضطراری همگی در زمانی رخ می‌دهند که جامعه آسیب دیده و نظارت عمومی ضعیف‌تر است. اگر قواعد شفاف نباشد، بازسازی می‌تواند به بازتوزیع ثروت به نفع نزدیکان قدرت تبدیل شود. در این صورت، مردم نه تنها درد جنگ، بلکه بی‌عدالتی پس از جنگ را نیز تجربه می‌کنند. هیچ چیز اعتماد عمومی را بیش از این تخریب نمی‌کند که جامعه ببیند ویرانی برای اکثریت رنج بوده، اما برای گروهی خاص فرصت انباشت، خرید دارایی، دسترسی به ارز، دریافت زمین یا گرفتن قراردادهای بزرگ شده است.

خطر سوم، فراموش شدن آینده است. اقتصاد بقا به طور طبیعی کوتاه‌مدت است، اما جامعه نمی‌تواند برای همیشه کوتاه‌مدت زندگی کند. اگر سیاست پس‌اجنگی فقط به توزیع کالا، کنترل روزانه قیمت، جبران خسارت‌های فوری و مدیریت بحران محدود بماند، سرمایه‌گذاری، آموزش، مهارت، نوآوری، اصلاح نهادی، ترمیم محیط زیست و بازسازی اعتماد به حاشیه می‌روند. نتیجه آن است که بحران بعدی جامعه را دوباره در همان نقطه آسیب‌پذیر می‌یابد. اقتصاد بقا باید پل باشد، نه منزلگاه. باید جامعه را از سقوط حفظ کند تا بتواند به بازسازی و سپس آبادانی برسد. وقتی بقا مقصد شود، زندگی به حداقل‌ها فرو گسته می‌شود؛ وقتی بقا پل شود، حداقل‌ها به سکوی بازسازی توان زندگی تبدیل می‌شوند.

از این منظر، اقتصاد بقا سه کارکرد اصلی دارد که باید همزمان دیده شوند. نخست، جلوگیری از فروپاشی زندگی روزمره: غذا، آب، دارو، انرژی، حمل‌ونقل، ارتباطات و حداقل درآمد. دوم، حفظ ظرفیت تولیدی: بنگاه‌های کوچک و متوسط، زنجیره‌های تأمین، کشاورزی، خدمات محلی، تعمیر و نگهداری، مهارت و سرمایه انسانی. سوم، حفاظت از اعتماد اجتماعی: شفافیت، عدالت در توزیع هزینه‌ها، اطلاع‌رسانی راستگو، مشارکت محلی و مبارزه فوری با فساد. بدون کارکرد سوم، دو کارکرد نخست نیز پایدار نمی‌مانند. ممکن است دولت کالا توزیع کند، اما اگر مردم باور کنند که توزیع ناعادلانه است، بازار

سیاه، احتکار، بی‌اعتمادی و خشم اجتماعی جای آن را می‌گیرد. ممکن است دولت پنگاه‌ها را حمایت کند، اما اگر حمایت بدون معیار و پاسخگویی باشد، تولید به رانت بدل می‌شود.

اقتصاد بقا نباید فقط در اتاق‌های بحران دولت تعریف شود. جامعه خود نیز دانش بقا دارد: خانواده‌ها، محله‌ها، اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها، معلمان، پزشکان، پرستاران، تعمیرکاران، رانندگان، کشاورزان، گسیه و جوانانی که در لحظه بحران راه‌های تازه پیدا می‌کنند. بازسازی موفق آن است که این دانش پراکنده را به رسمیت بشناسد و آن را در شبکه‌ای ملی و منطقه‌ای سازمان دهد. اگر مردم فقط مخاطب دستور باشند، بازسازی به اندازه ظرفیت دولت محدود می‌شود؛ اگر مردم شریک بازسازی باشند، ظرفیت جامعه نیز وارد میدان می‌شود. تفاوت میان اقتصاد بقا و اقتصاد جنگ دائمی دقیقاً همین‌جا آشکار می‌شود: اقتصاد جنگ دائمی جامعه را تابع فرمان می‌خواهد، اما اقتصاد بقا در افق آبادانی جامعه را شریک و حامل بازسازی می‌داند.

● جواهر لعل نهرو و تخیل هند، بازسازی به مثابه وعده شهروندی

هند در سال ۱۹۴۷ فقط یک دولت تازه استقلال یافته نبود؛ جامعه‌ای عظیم، فقیر، متکثر، زخم‌خورده و نابرابر بود که باید همزمان چند کار دشوار و تا حدی ناممکن را انجام می‌داد: پایان دادن به سلطه استعمار، مهار خشونت پارتیشن، اسکان میلیون‌ها آواره، ساختن دولت ملی، حفظ وحدت در جامعه‌ای چندزبانه و چنددینی، تأمین غذا، گسترش آموزش، ایجاد صنعت، و بنا کردن دموکراسی پارلمانی. این تجربه از بسیاری جهات با ایران متفاوت است و نباید به نسخه آماده تبدیل شود؛ اما از یک جهت برای ایران پساجنگی اهمیت بنیادین دارد: بازسازی اقتصادی بدون زبان عمومی و بدون تخیل سیاسی ممکن نیست. جواهر لعل نهرو با مردم هند فقط از برنامه عمرانی یا تولید صنعتی سخن نگفت؛ او کوشید آزادی سیاسی را به تعهد اقتصادی، اخلاقی و نهادی تبدیل کند.

در سخنرانی معروف «قرار با سرنوشت»، نهرو لحظه استقلال را پایان رنج معرفی نکرد. او از کاری دشوار سخن گفت که تازه آغاز می‌شد: آوردن آزادی و فرصت برای انسان عادی، دهقانان و کارگران هند؛ مبارزه با فقر، جهل و بیماری؛ ساختن ملت دموکراتیک، پیشرو و مرفه؛ و ایجاد نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که عدالت و «تمامیت زندگی» را برای زنان و مردان ممکن کند.^۹ اهمیت این زبان در آن است که اقتصاد را به پیمانی عمومی تبدیل می‌کند. نهرو نمی‌گوید استقلال یعنی فقط خروج استعمارگر؛ می‌گوید استقلال وقتی معنا دارد که به فرصت، آموزش، سلامت، کار، عدالت و نهاد تبدیل شود. این برای بحث ایران مهم است، زیرا هر جامعه پس از جنگ با پرسشی مشابه روبه‌رو می‌شود: آیا پایان جنگ فقط توقف ویرانی است یا آغاز مسئولیتی تازه برای ساختن زندگی بهتر؟

سونیل کیلناتی در کتاب «ایده هند» نشان می‌دهد که «هند» پس از استقلال صرفاً واقعیتی جغرافیایی یا اداری نبود؛ ایده‌ای سیاسی بود که باید ساخته، تخیل و نهادی می‌شد. در خوانش کیلناتی، پروژه نهرویی می‌کوشید دموکراسی، رواداری دینی، کثرت‌گرایی فرهنگی و توسعه اقتصادی را درون یک دولت مدرن با هم هماهنگ کند.^{۱۰} این کار ساده نبود و نتایج آن نیز بی‌تناقض نبود؛ اما اهمیتش در این بود که هند را نه بر پایه یکسان‌سازی کامل، بلکه بر پایه توان کنار هم نگه داشتن تفاوت‌ها تصور کرد. در اینجا «تخیل هند» فقط شعار ملی‌گرایانه نبود؛ کوششی بود برای ساختن زبانی مشترک که در آن شهروند مسلمان، هندو، سیک، مسیحی، فقیر روستایی، کارگر شهری، زن، اقلیت زبانی و طبقه متوسط جدید بتوانند خود را در آینده‌ای مشترک ببینند.

نتایج مثبت این تخیل را باید با دقت دید. نخست، هند با وجود فقر عظیم و خشونت پارتیشن، به سمت دموکراسی

9. Jawaharlal Nehru, "A Tryst with Destiny" speech to the Indian Constituent Assembly, August 14, 1947.

10. Sunil Khilnani, The Idea of India (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1997; revised edition 2017)

انتخاباتی رفت و آن را به عنصر مرکزی هویت سیاسی خود تبدیل کرد. دوم، ایده «وحدت در کثرت» به زبان رسمی و نهادی کشور راه یافت، حتی اگر در عمل بارها با بحران و شکست روبه‌رو شد. سوم، برنامه‌ریزی اقتصادی و ایجاد نهادهایی مانند کمیسون برنامه‌ریزی، دانشگاه‌ها، مؤسسات علمی و فنی، پروژه‌های زیربنایی و صنایع پایه، کوششی برای تبدیل استقلال سیاسی به ظرفیت تولیدی و دانشی بود. چهارم، نهری بر «روح علمی» و آموزش تأکید کرد و علم را فقط ابزار تکنیکی ندانست، بلکه آن را بخشی از شهروندی مدرن و رهایی از جهل و وابستگی فهمید. این‌ها همه به معنای موفقیت کامل نیست؛ بلکه به معنای آن است که تخیل سیاسی می‌تواند مسیر نهادی و اقتصادی یک جامعه را شکل دهد.

نهری پیش از استقلال نیز در «کشف هند» تلاش کرده بود تاریخ، تمدن، تنوع و پیوستگی هند را بازخوانی کند. آن کتاب صرفاً تاریخ‌نگاری نبود؛ نوعی تمرین تخیل سیاسی بود. نهری می‌خواست هند را برای آینده قابل تصور کند؛ نه هند یکدست و اسطوره‌ای، بلکه هند تاریخی، متکثر، زخمی و در عین حال قادر به ساختن آینده. برای ایران نیز چنین نکته‌ای حیاتی است. بازسازی پسا جنگی فقط به بودجه و برنامه نیاز ندارد؛ به تخیل ملی نیاز دارد. جامعه باید بتواند خود را پس از ویرانی دوباره تصور کند. اگر این تخیل فقط نوستالژی گذشته باشد، به بازگشت منجمد می‌انجامد؛ اگر فقط وعده تکنوکراتیک آینده باشد، به بیریشگی اجتماعی دچار می‌شود. تخیل آبادانی باید گذشته، مکان، عدالت، تولید و آینده را به هم وصل کند.

برنامه‌ریزی نهرویی را نیز باید در همین چارچوب فهمید. تأسیس کمیسون برنامه‌ریزی هند در سال ۱۹۵۰ و آغاز برنامه پنج‌ساله نخست در سال ۱۹۵۱ صرفاً تقلید از الگوی شوروی نبود، هرچند زبان جهانی آن زمان و نفوذ سوسیالیسم برنامه‌ریز در آن آشکار بود. در هند، برنامه‌ریزی پاسخی بود به کمبود سرمایه، ضعف صنعت، فقر روستایی، ناامنی غذایی، نیاز به آموزش و ساختن دولت ملی. گزارش‌های رسمی هند نشان می‌دهند که کمیسون برنامه‌ریزی مأمور بود منابع کشور را ارزیابی کند، کمبودها را جبران کند، استفاده مؤثر و متوازن از منابع را سامان دهد، تولید را افزایش دهد و فرصت اشتغال را در خدمت جامعه فراهم آورد.^{۱۱} نکته مهم این است که برنامه‌ریزی در زبان نهری فقط تخصیص منابع نبود؛ کوششی برای پیوند دادن دولت، مناطق، تولید و شهروندی بود.

البته نهری را نباید بی‌نقد خواند. برنامه‌ریزی هند با بوروکراسی سنگین، کندی رشد صنعتی در برخی دوره‌ها، غفلت‌هایی نسبت به کشاورزی و محدودیت‌های نظام مجوزدهی روبه‌رو شد. پروژه‌های عظیم عمرانی نیز همیشه با عدالت محلی و محیط زیست سازگار نبودند. اما نقد نهری نباید ما را از اهمیت پروژه او غافل کند. درس اصلی نهری برای ایران تقلید از مدل اقتصادی هند نیست؛ درس او اهمیت زبان بازسازی است. ایران پس از جنگ نیز نیازمند زبانی است که نه مردم را تحقیر کند، نه آنان را فقط قربانی بداند، نه همه چیز را به دشمن خارجی نسبت دهد، نه وعده نجات فوری بدهد، و نه اقتصاد را به زبانی بدل کند که فقط متخصصان و صاحبان قدرت آن را می‌فهمند. زبان بازسازی باید دشوار، راستگو، امیدبخش و شهروندانه باشد.

در کنار نهری، مهاتما گاندی نیز برای این مقاله اهمیت دارد، هرچند نقش او متفاوت است. گاندی در «هند سواراج» نقدی بنیادین بر تمدن مدرن، خشونت، شتاب، تسلط و تقلید بی‌فکر از غرب طرح کرد.^{۱۲} برای بحث اقتصاد پسا جنگ، گاندی به ما یادآوری می‌کند که پاسخ به خشونت نباید پرستش قدرت باشد. اگر نهری زبان نهادسازی، علم، صنعت و برنامه‌ریزی را نمایندگی می‌کند، گاندی زبان اخلاق، خودحکومتی، کرامت زندگی محلی و مقاومت در برابر منطق خشونت را به بحث می‌آورد. ایران پسا جنگی به هردو سوی این گفت‌وگو نیاز دارد: نه می‌تواند فقط با اخلاق و محله و خودپسندگی بازسازی شود، و نه می‌تواند فقط با دولت، صنعت و پروژه‌های عظیم آباد شود. آبادانی در پیوند میان نهاد و اخلاق، تولید و

11. Government of India, Ministry of Statistics and Programme Implementation, "Five Year Plans: Introduction" Statistical Year Book India, chapter 7

12. M. K. Gandhi, Hind Swaraj or Indian Home Rule (1909)

کرامت، برنامه‌ریزی و مشارکت اجتماعی شکل می‌گیرد.

● عبور از دوگانه کاذب دولت و بازار

یکی از موانع جدی اندیشیدن به اقتصاد ایران، به‌ویژه در شرایط بحران، دوگانه کاذب دولت و بازار است. بخشی از بحث عمومی چنان سخن می‌گوید که گویی دولت ریشه همه ناکارآمدی‌هاست و اگر بازار آزاد شود، اقتصاد خودبه‌خود سامان می‌یابد. بخشی دیگر، بازار را تقریباً مترادف بی‌عدالتی، سودجویی و سلطه می‌گیرد و گمان می‌کند پاسخ هر بحران، تمرکز بیشتر دولت است. این دو نگاه با وجود تفاوت ظاهری، در یک نکته مشترک‌اند: هر دو از پرسش نهادی فرار می‌کنند. پرسش اصلی این نیست که «دولت یا بازار؟» پرسش این است: چه دولتی، چه بازاری، در چه جامعه‌ای، با چه قواعدی، زیر چه نظارتی، برای کدام هدف، و با چه نسبتی با آزادی و عدالت؟

کارل پولانی دقیقاً در همین نقطه به کار می‌آید. او در «دگرگونی بزرگ» نشان داد که بازار خودتنظیم‌گر، نظم طبیعی و خودجوش نبود؛ پروژه‌ای سیاسی و نهادی بود که برای گسترش خود به قانون، مداخله، اجبار و بازسازی اجتماعی نیاز داشت. پولانی بر این نکته تأکید می‌کند که کار، زمین و پول کالاهای معمولی نیستند. کار همان زندگی انسان است؛ زمین همان طبیعت و بنیان سکونت و کشاورزی است؛ پول نیز ابزار سازمان‌دهی مبادله و اعتماد اجتماعی است. اگر این سه را مانند کالاهای عادی به منطق بازار رها کنیم، جامعه از درون فرسوده می‌شود.¹³ این سخن به معنای نفی بازار نیست. پولانی ضد بازار به معنای ساده نبود؛ او مخالف تبدیل جامعه به ضمیمه بازار بود. بازار می‌تواند ابزار اطلاعات، هماهنگی، نوآوری و انتخاب باشد، اما تنها وقتی که درون نهاد، قانون، اخلاق عمومی و حمایت اجتماعی جاسازی شود.

این نکته در اقتصاد پساچنگی اهمیت بیشتری می‌یابد. اگر کالاهای حیاتی را به حال خود رها کنیم، قیمت‌ها شاید کمیابی را نشان دهند، اما همزمان می‌توانند زندگی گروه‌های ضعیف را نابود کنند. اگر دارو، آب، نان، انرژی، مسکن اضطراری و حمل‌ونقل فقط تابع قدرت خرید شوند، جامعه آسیب‌دیده از درون فرومی‌پاشد. از سوی دیگر، اگر همه چیز را به دولت متمرکز بسپاریم، نظام توزیع می‌تواند کند، رانتی، تحقیرکننده و ناکارآمد شود. راه سوم، میانه‌روی مبهم نیست؛ طراحی نهادی دقیق است. بازار باید در تولید، نوآوری، اطلاعات و کشف فرصت‌ها نقش داشته باشد؛ دولت باید ثبات، کالاهای عمومی، حمایت از آسیب‌پذیران، سیاست صنعتی، تنظیم رقابت و زیرساخت را تضمین کند؛ جامعه نیز باید در نظارت، مشارکت، بازخورد و تعیین اولویت‌های محلی حضور داشته باشد.

تجربه شرق آسیا نیز این دوگانه را ساده نمی‌کند. جوزف استیگلیتز در تحلیل معروف خود از «معجزه شرق آسیا» نشان می‌دهد که دولت‌های موفق شرق آسیا نه بازار را حذف کردند و نه آن را به حال خود رها کردند؛ آنان بازار را ساختند، تنظیم کردند، از آن استفاده کردند و در عین حال با ثبات اقتصاد کلان، هدایت سرمایه‌گذاری، ایجاد بازارهای جدید، گسترش آموزش و مشوق‌های مبتنی بر عملکرد، مسیر صنعتی شدن را شکل دادند.¹⁴ بنابراین مسئله نه دولت بزرگ است و نه دولت کوچک؛ مسئله دولت توانمند، بازار رقابتی و جامعه پاسخگوست. دولت توانمند دولتی نیست که همه چیز را کنترل کند، بلکه دولتی است که بتواند اولویت‌ها را روشن کند، قواعد را پایدار کند، فساد را محدود کند، از تولید واقعی حمایت کند و خود زیر نظارت عمومی باشد.

برای ایران، عبور از دوگانه دولت و بازار به معنای چند تمایز عملی است. نخست، باید میان «حمایت» و «رانت»

13. Karl Polanyi, *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time* (1944) especially chapters 46- on fictitious commodities and the self-regulating market

14. Joseph E. Stiglitz, "Some Lessons from the East Asian Miracle" *The World Bank Research Observer* 11, no. 2 (1996): 151-177

ایران پساجنگی، اگر
 بخواهد به آبادانی برسد،
 باید این درس‌ها را در زمینه
 خود بازآفرینی کند، نه
 تقلید از هند، نه کپی ژاپن،
 نه تکرار کره، و نه ترجمه
 ساده نظریه‌های غربی.
 ایران نیازمند راهی است که
 از تاریخ، جغرافیا، جامعه
 و تجربه خود برآید

فرق گذاشت. حمایت از تولید، کشاورزی، صنعت، بنگاه‌های کوچک، صادرات و فناوری لازم است؛ اما حمایت باید مشروط به یادگیری، اشتغال، کیفیت، صادرات، شفافیت مالیاتی و بهره‌وری باشد. حمایت بی‌قید و شرط رانت است. دوم، باید میان «آزادسازی» و «رهاسازی» تفاوت گذاشت. آزادسازی بدون قواعد رقابت، بیمه اجتماعی، حمایت از آسیب‌پذیران و نظارت ضدانحصار می‌تواند دارایی‌های آسیب‌دیدگان را ارزان به صاحبان نقدینگی منتقل کند. سوم، باید میان «برنامه‌ریزی» و «فرماندهی» فرق گذاشت. برنامه‌ریزی یعنی تعیین اولویت‌ها، اطلاعات، هماهنگی و پاسخگویی؛ فرماندهی یعنی تمرکز، دستور، حذف جامعه و عادت به وضعیت استثنایی.

این بحث برای اقتصاددانان و سیاستمداران ایران اهمیتی مستقیم دارد. بسیاری از نزاع‌های اقتصادی ایران در سطح شعار باقی مانده‌اند: خصوصی‌سازی یا دولتی‌سازی، قیمت‌گذاری یا آزادسازی، واردات یا خودکفایی، پارانه یا حذف پارانه، نرخ ارز ثابت یا شناور. اما هریک از این دوگانه‌ها اگر از مسئله نهادی جدا شود، گمراه‌کننده است. خصوصی‌سازی بدون رقابت و شفافیت می‌تواند به انتقال دارایی عمومی به شبکه‌های خاص تبدیل شود. قیمت‌گذاری بدون نظام تامین و نظارت می‌تواند کمبود و بازار سیاه بسازد. آزادسازی نرخ ارز بدون حمایت از کالاهای حیاتی می‌تواند شوک معیشتی ایجاد کند. خودکفایی بدون بهره‌وری و بدون توجه به آب می‌تواند ضدآبادانی باشد. واردات بدون راهبرد صنعتی می‌تواند تولید داخلی را فرسوده کند. پس اقتصاد پساجنگی ایران به جای انتخاب ساده میان دولت و بازار، به معماری نهادی تازه نیاز دارد.

● آمارتیا سن، توسعه به مثابه آزادی و معیار آبادانی

اگر پولانی ما را از اقتصاد جداشده از جامعه برحذر می‌دارد، آمارتیا سن معیار سنجش توسعه را تغییر می‌دهد. سن در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» می‌پرسد چرا توسعه را فقط با درآمد، تولید ناخالص داخلی، رشد صنعتی یا مطلوبیت بسنجیم؟ آنچه اهمیت دارد این است که انسان‌ها واقعاً چه می‌توانند بکنند و چه می‌توانند باشند. آیا می‌توانند سالم باشند؟ آموزش ببینند؟ در جامعه حضور داشته باشند؟ کار کنند؟ تصمیم بگیرند؟ بی‌هراس سخن بگویند؟ برای آینده برنامه‌ریزی کنند؟ از فقر، گرسنگی و ناامنی مداوم بیرون بیایند؟ این‌ها همان توانمندی‌هایی هستند که توسعه باید گسترش دهد.^{۱۵} در این نگاه، درآمد مهم است، اما فقط یکی از ابزارهای گسترش آزادی است. ممکن است فرد درآمدی داشته باشد، اما اگر بیمارستان، مدرسه، امنیت، حق مشارکت، اطلاعات شفاف یا فرصت کار نداشته باشد، هنوز از توسعه محروم است.

سن پنج نوع آزادی ابزاری را برجسته می‌کند: آزادی‌های سیاسی، امکانات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین‌های شفافیت، و امنیت حمایتی.^{۱۶} این پنج حوزه برای اقتصاد پساجنگی ایران بسیار مهم‌اند. آزادی سیاسی یعنی مردم بتوانند در تصمیم‌های عمومی صدا داشته باشند و سیاست‌های بازسازی را نقد کنند. امکانات اقتصادی یعنی دسترسی به اعتبار، بازار، کار، زمین، ابزار تولید و فرصت فعالیت مولد. فرصت‌های اجتماعی یعنی آموزش، سلامت و خدماتی که انسان را قادر می‌کنند از فرصت‌ها استفاده کند. تضمین‌های شفافیت یعنی مردم بدانند منابع بازسازی کجا خرج می‌شود، قراردادهای چگونه بسته می‌شود و چه کسانی از سیاست‌ها سود می‌برند. امنیت حمایتی یعنی هیچ خانواده‌ای در بحران بدون غذا، دارو، سرپناه و حداقل حمایت رها نشود. اگر یکی از اینها غایب باشد، بازسازی ناقص می‌ماند.

15. Amartya Sen, Development as Freedom (New York: Alfred A. Knopf, 1999), introduction and chapters 12-.

16. Sen, Development as Freedom.

اهمیت سن برای مقاله حاضر در این است که بازسازی را از سطح اعداد به سطح زندگی واقعی می‌آورد. دولت‌ها معمولاً موفقیت بازسازی را با شاخص‌های بزرگ نشان می‌دهند: چند کیلومتر جاده ساخته شد، چند خانه بازسازی شد، چه مقدار برق تولید شد، چه میزان سرمایه جذب شد، رشد اقتصادی به چه عددی رسید. این شاخص‌ها لازم‌اند، اما کافی نیستند. ممکن است جاده‌ای ساخته شود، اما مردم منطقه همچنان کار نداشته باشند. ممکن است تولید برق افزایش یابد، اما بیمارستان محلی دارو نداشته باشد. ممکن است رشد مثبت شود، اما جوانان همچنان آینده خود را بیرون از کشور ببینند. ممکن است صادرات بالا رود، اما آب و خاک فرسوده‌تر شود. سنجش آبادانی باید بپرسد این اعداد چگونه به توان زندگی تبدیل می‌شوند.

سن در آثار خود درباره قحطی نیز نشان داد که فاجعه همیشه فقط نتیجه نبود غذا نیست؛ گاهی نتیجه نبود دسترسی، نبود اطلاعات، نبود پاسخگویی و نبود توان خرید است. قحطی‌های بزرگ در جوامعی که آزادی مطبوعات و پاسخگویی دموکراتیک داشته‌اند، کمتر رخ داده‌اند، زیرا اطلاعات، نقد و فشار عمومی مانع پنهان کاری و بی‌عملی می‌شود.¹⁷ این نکته برای پس‌انگ نیز اهمیت دارد. کمبود دارو، غذا یا انرژی فقط مسئله فنی نیست؛ مسئله دسترسی، شفافیت، توزیع، قیمت، اعتماد و پاسخگویی است. جامعه‌ای که نمی‌تواند درباره کمبودها آزادانه حرف بزند، احتمالاً کمبودها را بدتر مدیریت می‌کند. بنابراین توسعه به‌مثابه آزادی، بحثی لوکس برای دوران آرامش نیست؛ دقیقاً در بحران و پس‌انگ اهمیت می‌یابد. در اینجا، آبادانی با سن پیوندی عمیق پیدا می‌کند. آبادانی نسخه مکانی شده و ایرانی شده پرسش توانمندی است. سن از آزادی‌های واقعی سخن می‌گوید: آبادانی می‌پرسد این آزادی‌ها در کجا و چگونه زندگی می‌شوند. آزادی آموزش در مدرسه‌ای رخ می‌دهد که سقف، معلم، امنیت و آینده دارد. آزادی سلامت در درمانگاهی رخ می‌دهد که دارو، پزشک و اعتماد دارد. آزادی کار در کارگاهی رخ می‌دهد که برق، اعتبار، قانون و بازار دارد. آزادی مشارکت در محله، شورا، رسانه، دانشگاه و انجمن صنفی رخ می‌دهد. پس آبادانی یعنی توانمند شدن مکان‌ها برای میزبانی زندگی انسانی. ایران پس‌انگ اگر بخواهد آباد شود، باید مدرسه، درمانگاه، کارگاه، بازار محلی، زمین کشاورزی، شبکه آب، دانشگاه، محله و شهر را به واحدهای سنجش توسعه تبدیل کند، نه فقط بودجه عمرانی و رشد کلان را.

● تجربه‌های تطبیقی، هند، کره جنوبی و ژاپن

تجربه‌های تاریخی هیچ‌گاه نسخه آماده برای کشور دیگر نیستند. هر تجربه در متن خاص خود رخ می‌دهد: ساختار جهانی، موقعیت ژئوپلیتیک، نوع دولت، فرهنگ نهادی، منابع، روابط طبقاتی، سطح آموزش، جنگ سرد، کمک خارجی و رابطه با بازارهای جهانی. با این حال، تجربه‌های دیگر می‌توانند آینه باشند. آن‌ها به ما نشان می‌دهند چه نوع پرسش‌هایی باید بپرسیم و از چه خطاهایی باید بترسیم. در این مقاله، هند مهم‌ترین نمونه است، زیرا مسئله آن فقط بازسازی فیزیکی نبود؛ ساختن دولت، جامعه، اقتصاد و تخیل ملی پس از استعمار و خشونت بود. کره جنوبی و ژاپن نیز از جهت سیاست صنعتی، آموزش، اصلاحات نهادی و نسبت دولت و بازار آموزنده‌اند، اما باید با احتیاط و بدون اسطوره‌سازی خوانده شوند.

کره جنوبی پس از جنگ کره با ویرانی گسترده، فقر شدید، ضعف صنعتی، تهدید امنیتی دائمی و وابستگی جدی به کمک خارجی روبه‌رو بود. سال‌های نخست پس از جنگ، سال‌های «معجزه» بود؛ رشد کند، فساد، بی‌ثباتی سیاسی و وابستگی به کمک آمریکا ویژگی مهم اقتصاد کره بود.¹⁸ آنچه بعدها زمینه جهش کره را فراهم کرد، ترکیبی از اصلاحات ارضی، گسترش آموزش، شکل‌گیری تکنوکراسی، پیدایش کارآفرینان صنعتی، کمک خارجی، سیاست صنعتی، انضباط صادراتی و

17. Amartya Sen, *Poverty and Famines: An Essay on Entitlement and Deprivation* (Oxford Clarendon Press, 1981); Sen, *Development as Freedom*

18. Larry E. Westphal, *Korea's Experience with Export-Led Industrial Development* (World Bank, 1977)

رابطه خاص دولت با بنگاه‌های بزرگ بود. اصلاحات ارضی، از جهت اجتماعی، اهمیت بنیادین داشت؛ طبقات قدیم را دگرگون کرد، دهقانان را به مالکان کوچک تبدیل کرد، ثبات روستایی ایجاد کرد و بخشی از سرمایه و انرژی اجتماعی را به آموزش و کسب‌وکار هدایت کرد.^{۱۹}

برای ایران، درس کره این نیست که اقتدارگرایی توسعه‌گرا را الگو بگیرد. صنعتی شدن کره با سرکوب کارگران، تمرکز قدرت در جیول‌ها و هزینه‌های اجتماعی همراه بود. اما چند اصل قابل تأمل است: بازسازی اقتصادی بدون بازسازی اجتماعی پایدار نیست؛ آموزش و مهارت شاید مهم‌ترین سرمایه‌سازگی باشد؛ سیاست صنعتی باید با معیار عملکرد همراه شود؛ حمایت از بنگاه‌ها باید به صادرات، یادگیری، کیفیت و اشتغال واقعی پیوند بخورد؛ و دولت توانمند باید بتواند از حمایت بی‌قید و شرط و رانت جلوگیری کند. به بیان دیگر، حمایت بدون معیار رانت است، اما حمایت با معیار می‌تواند سرمایه‌گذاری اجتماعی در توان تولیدی باشد. ایران به دولت توانمند نیاز دارد، اما دولت توانمند بدون حقوق، مشارکت و پاسخگویی به دولت مسلط و رانتی تبدیل می‌شود.

ژاپن نیز نمونه‌ای مهم است، اما زمینه آن بسیار خاص بود. ژاپن پس از جنگ جهانی دوم تحت اشغال آمریکا قرار گرفت؛ قانون اساسی جدید، اصلاحات سیاسی، اصلاحات ارضی، انحلال زایبائسوها و اصلاحات کارگری در چارچوب نظم اشغال و سپس جنگ سرد شکل گرفت.^{۲۰} از نظر اقتصادی، ژاپن با تورم شدید، کمبود، تخریب گسترده و نیاز به تثبیت روبه‌رو بود. سیاست Dodge Line در سال ۱۹۴۹ برای مهار تورم و تثبیت مالی اهمیت داشت، هرچند فشار کوتاه‌مدت ایجاد کرد؛ و سپس جنگ کره تقاضای خارجی مهمی برای اقتصاد ژاپن فراهم آورد.^{۲۱} درس ژاپن برای ایران این نیست که می‌توان همان مسیر را تکرار کرد. ژاپن از موقعیت ژئوپلیتیک و کمک و دسترسی بازارهایی برخوردار بود که برای ایران قابل فرض نیست. اما چند اصل قابل تأمل است: بازسازی اقتصادی بدون اصلاح نهادی پایدار نمی‌شود؛ سیاست صنعتی و اولویت دادن به بخش‌های کلیدی اهمیت دارد؛ ثبات پولی لازم است، اما نباید جامعه را بی‌حمایت رها کند؛ و بازسازی زندگی روزمره به اندازه بازسازی کارخانه و بندر مهم است.

به‌طور خلاصه، هند به ایران می‌گوید بازسازی بدون زبان عمومی، تخیل ملی و وعده شهروندی بی‌روح می‌شود. کره به ایران می‌گوید آموزش، اصلاح نهادی، سیاست صنعتی و انضباط عملکردی مهم‌اند، اما توسعه بدون آزادی و عدالت هزینه‌های سنگین دارد. ژاپن به ایران می‌گوید تثبیت، اصلاحات و سیاست صنعتی مهم‌اند، اما زمینه بین‌المللی تعیین‌کننده است و نباید تجربه را اسطوره کرد. پولاتی و سین نیز به ما می‌گویند که همه این تجربه‌ها باید با پرسش جامعه و توان زندگی سنجیده شوند. هیچ الگویی اگر به کرامت انسان، عدالت منطقه‌ای، طبیعت، مشارکت و آزادی وصل نشود، به آبادانی نمی‌انجامد.

● ایران پس از جنگ، آسیب‌پذیری‌ها و ظرفیت‌ها

اقتصاد ایران پیش از جنگ نیز با آسیب‌پذیری‌های ساختاری روبه‌رو بوده است؛ وابستگی به درآمدهای نفتی و نوسان‌های آن، تحریم، تورم مزمن، بی‌ثباتی ارزی، ضعف نظام بانکی، تمرکز اداری و قضایی، فساد و رانت، فرسایش سرمایه اجتماعی، بحران آب، نابرابری منطقه‌ای، مهاجرت نیروی انسانی، و شکاف میان دولت و جامعه. جنگ این آسیب‌پذیری‌ها را آشکارتر

19. Michael J. Seth, "An Unpromising Recovery: South Korea's Post-Korean War Economic Development, 1953-1961" Education About Asia 18, no. 3 (Winter 2013)

20. National Diet Library of Japan, "Reconstruction of Japan: Outline" Modern Japan in Archives.

21. Economic and Social Research Institute, Cabinet Office, Government of Japan, Japan's High-Growth Postwar Period: The Role of Economic Plans.

می‌کند، اما لزوماً آن‌ها را خلق نمی‌کند. اقتصاد متمرکز، وقتی چند گره حیاتی آن آسیب ببیند، دچار اختلال زنجیره‌ای می‌شود. اگر حمل‌ونقل، انرژی، شبکه بانکی، واردات نهاد، نظام توزیع یا مراکز تصمیم‌گیری بیش از حد متمرکز باشند، ضربه به یک نقطه می‌تواند چند بخش را مختل کند. در مقابل، اقتصاد تاب‌آور اقتصادی است که چندلایه، متنوع، منطقه‌ای، متصل و دارای ظرفیت جایگزینی باشد.

با این حال، ایران فقط مجموعه‌ای از آسیب‌ها نیست. ظرفیت‌های مهمی نیز دارد: نیروی انسانی گسترده و آموزش‌دیده، تجربه تاریخی مدیریت بحران، شبکه شهرها و روستاهای متنوع، زیرساخت‌های صنعتی و انرژی، دانشگاه‌ها و دانش فنی، بنگاه‌های کوچک و متوسط، کشاورزی و صنایع غذایی در مناطق مختلف، موقعیت ترانزیتی، فرهنگ کار و تعمیر، سرمایه ایرانیان خارج از کشور، و حافظه اجتماعی همبستگی در لحظات سخت. مسئله این است که این ظرفیت‌ها اغلب در ساختارهای متمرکز، رانتی و بی‌اعتماد به جامعه گرفتار می‌شوند. بازسازی ایران پس از جنگ باید از همین دو واقعیت آغاز کند: آسیب‌پذیری ساختاری و ظرفیت اجتماعی. اگر فقط بر آسیب‌ها تمرکز کنیم، به سیاست ترس و کنترل می‌رسیم. اگر فقط از ظرفیت‌ها سخن بگوییم، به خوش‌بینی بی‌پایه دچار می‌شویم. سیاست‌آبادانی باید هم صادقانه بحران‌ها را ببیند و هم امکان‌های جامعه را فعال کند.

اقتصاد پنهانی تاب‌آور مقاوم می‌تواند یکی از چارچوب‌های این سیاست باشد. مقصود از اقتصاد پنهانی تاب‌آور، تقسیم کشور به جزیره‌های بسته و خودکفا نیست. خودکفایی کامل در جهان امروز نه ممکن است و نه مطلوب. مقصود آن است که هر منطقه کشور حداقل ظرفیت بقا، تولید و بازسازی را داشته باشد، اما در شبکه‌ای ملی و فراملی به دیگر مناطق متصل بماند. هر سلول منطقه‌ای باید بداند در شرایط بحران چگونه از زندگی پایه خود محافظت کند: غذا، آب، انرژی اضطراری، خدمات درمانی پایه، حمل‌ونقل، ارتباطات، امنیت داده، تولید ضروری و اعتبار محلی. این اطلاعات و ظرفیت‌ها باید پیش از بحران آماده شوند، نه پس از آن.

اصل نخست اقتصاد پنهانی تاب‌آور، خوداتکایی حداقلی منطقه‌ای است. هر منطقه باید نقشه‌ای از ظرفیت‌ها و نیازهای حیاتی خود داشته باشد: کدام محصولات غذایی را می‌تواند تولید کند؟ کدام ذخایر باید محلی باشد؟ کدام درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها در بحران نقش مرکزی دارند؟ کدام جاده یا پل اگر آسیب ببیند، زندگی منطقه مختل می‌شود؟ کدام صنایع کوچک می‌توانند در بحران تغییر کاربری دهند؟ کدام نیروهای ماهر باید در شبکه محلی ثبت و پشتیبانی شوند؟ اصل دوم، اتصال ملی است. سلول‌ها اگر از هم جدا شوند، کشور به جزایر نابرابر تبدیل می‌شود. اتصال ملی یعنی زیرساخت، حمل‌ونقل، انرژی، داده، مالی، آموزش، بازار و استاندارد به گونه‌ای طراحی شود که مناطق بتوانند به یکدیگر کمک کنند و مناطق مرزی یا محروم صرفاً حاشیه امنیتی یا منبع استخراج نباشند.

اصل سوم، تنوع تولیدی است. اقتصادهای وابسته به یک یا دو منبع درآمد در بحران آسیب‌پذیرند. در سطح منطقه‌ای باید سبدهای تنوع‌یافته از فعالیت‌ها شکل بگیرد: کشاورزی سازگار با آب، صنایع غذایی، تعمیر و نگهداری صنعتی، انرژی‌های تجدیدپذیر، خدمات سلامت، گردشگری داخلی، فناوری‌های کوچک، آموزش فنی و صنایع صادراتی متناسب با مزیت منطقه. اصل چهارم، مالی و اعتبار محلی است. بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط در بحران نه به دلیل نبود تقاضای بلندمدت، بلکه به دلیل قطع سرمایه در گردش سقوط می‌کنند. بنابراین باید صندوق‌های ضمانت منطقه‌ای، بانک‌های توسعه‌ای محلی، اعتبار خرد تولیدی، بیمه وقفه کسب‌وکار و سازوکارهای شفاف تأمین مالی برای تعاونی‌ها و بنگاه‌های کوچک طراحی شود. این اعتبار باید به تولید و اشتغال واقعی برسد، نه به سفته‌بازی زمین، ارز و واردات رانتی.

اصل پنجم، داده و اعتماد است. تاب‌آوری بدون اطلاعات ممکن نیست. هر منطقه باید بداند ذخایر غذایی، ظرفیت درمانی، وضعیت آب، شبکه حمل‌ونقل، بنگاه‌های حیاتی، جمعیت آسیب‌پذیر و نیازهای فوری آن چیست. اما داده فقط وقتی مفید است که مردم به آن اعتماد کنند. اگر داده‌ها محرمانه، دستکاری شده یا صرفاً ابزاری برای کنترل باشند، جامعه

همکاری نمی‌کند. شفافیت داده، گزارش عمومی، امکان بازخورد مردم و نظارت دانشگاه‌ها و رسانه‌ها بخشی از اقتصاد پهنه‌ای تاب‌آور است. اصل ششم، مشارکت اجتماعی است. شوراهای محلی، شهرداری‌ها، تشکلهای صنفی، اتاق‌های بازرگانی، تعاونی‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، مراکز درمانی، سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌های محلی باید در طراحی و اجرای برنامه بقا و بازسازی نقش داشته باشند. مشارکت اگر نمایشی باشد، بی‌اعتمادی می‌آورد؛ اگر واقعی باشد، ظرفیت جامعه را فعال می‌کند.

● پول، قیمت، کار و اعتماد

در بحث بازسازی، اقتصاد کلان گاهی به زبانی خشک بیان می‌شود: تورم، کسری بودجه، نقدینگی، نرخ ارز، بدهی دولت، رشد، سرمایه‌گذاری و بهره‌وری. این زبان لازم است، اما اگر به زندگی ترجمه نشود، از جامعه جدا می‌ماند. تورم برای خانواده یعنی ناتوانی در برنامه‌ریزی. کسری بودجه یعنی این پرسش که هزینه تصمیم‌های امروز را چه کسی و چه زمانی خواهد پرداخت. نرخ ارز یعنی قیمت دارو، نهاده کشاورزی، قطعه تولیدی و سفره مردم. نقدینگی یعنی رابطه پول با اعتماد. بدهی دولت یعنی تعهدی که ممکن است بر دوش نسل بعد بیفتد. بنابراین اقتصاد کلان پساجنگی نباید فقط زبان عدد باشد؛ باید زبان اعتماد و پیش‌بینی‌پذیری باشد.

کنترل تورم در اقتصاد پساجنگی حیاتی است، اما نباید به سیاستی ضدجامعه تبدیل شود. اگر مهار تورم فقط از راه کاهش بی‌رحمانه خدمات اجتماعی، افزایش ناگهانی قیمت کالاهای حیاتی، فشار بر مزدگیران و قطع حمایت از آسیب‌پذیران دنبال شود، شاید عدد تورم کاهش یابد، اما بی‌ثباتی اجتماعی و فقر عمیق‌تر می‌شود. از سوی دیگر، اگر دولت برای حفظ رضایت کوتاه‌مدت به چاپ پول، ارزیابی، قیمت‌گذاری بی‌پشتوانه و تعهدات بودجه‌ای غیرشفاف پناه ببرد، تورم آینده را می‌سازد. ثبات پولی باید با عدالت اجتماعی همراه باشد. اینجا نیز دوگانه کاذب باید کنار گذاشته شود: نه ریاضت بی‌رحمانه و نه پول‌پاشی بی‌پشتوانه؛ بلکه بودجه شفاف، اولویت کالاهای حیاتی، مالیات عادلانه‌تر، کنترل رانت و حمایت هدفمند از تولید و خانوارهای آسیب‌پذیر.

نرخ ارز نیز فقط یک قیمت نیست؛ آینه‌ای از اعتماد، رابطه با جهان و ساختار تولید است. تثبیت مصنوعی ارز بدون منابع کافی و بدون اولویت‌بندی کالاهای حیاتی می‌تواند به رانت و اتلاف ذخایر منجر شود. رهاسازی شتاب‌زده ارز نیز می‌تواند شوک معیشتی و تولیدی ایجاد کند. سیاست ارزی پساجنگی باید بر چند اصل استوار باشد: اولویت کالاهای حیاتی؛ شفافیت تخصیص؛ حمایت از تولیدکنندگان واقعی؛ کاهش رانت وارداتی؛ و حرکت تدریجی به سمت نرخ قابل پیش‌بینی که تولید و زندگی را نابود نکند. بودجه بازسازی نیز باید شفاف باشد. جامعه باید بداند منابع بازسازی از کجا می‌آید و کجا خرج می‌شود؛ آیا هزینه جنگ و بازسازی فقط بر دوش مزدگیران و مصرف‌کنندگان می‌افتد یا از دارایی‌های غیرمولد و رانت‌های بزرگ نیز سهم گرفته می‌شود؟

کار نیز در پساجنگ فقط یک متغیر اقتصادی نیست؛ بازسازی ریتم زندگی است. پولاتی به ما یادآوری می‌کند که کار را نمی‌توان صرفاً نیروی کار قابل خرید و فروش دانست. کار با شخصیت، شان، خانواده، مهارت و آینده انسان پیوند دارد. وقتی فرد کار خود را از دست می‌دهد، فقط درآمدش را از دست نمی‌دهد؛ رابطه‌اش با زمان، هویت و جامعه آسیب می‌بیند. بنابراین سیاست اشتغال باید فراتر از عدد باشد؛ کار باید پایدار، شرافتمندانه، ایمن، دارای امکان یادگیری و متصل به

کنترل تورم در اقتصاد
پساجنگی حیاتی است،
اما نباید به سیاستی
ضدجامعه تبدیل شود.
اگر مهار تورم فقط از راه
کاهش بی‌رحمانه خدمات
اجتماعی، افزایش ناگهانی
قیمت کالاهای حیاتی،
فشار بر مزدگیران و قطع
حمایت از آسیب‌پذیران
دنبال شود، شاید عدد
تورم کاهش یابد، اما
بی‌ثباتی اجتماعی و فقر
عمیق‌تر می‌شود

زندگی خانوادگی باشد. در این میان، پنگاه‌های کوچک و متوسط اهمیت ویژه دارند. کارخانه‌های بزرگ برای سیاست صنعتی ضروری اند، اما زندگی روزمره مردم اغلب به شبکه‌ای از کارگاه‌ها، تعمیرگاه‌ها، فروشگاه‌ها، شرکت‌های خدماتی، تولیدکنندگان محلی، رانندگان، انبارها، حمل و نقل خرد، کشاورزان و کسبه وابسته است. اگر این شبکه فروپاشد، حتی پروژه‌های بزرگ نیز اثر روزمره نخواهند داشت.

یکی از ابزارهای مهم در این زمینه، خرید عمومی هوشمند است. دولت پس از جنگ ناگزیر خریدار بزرگ کالاها و خدمات است: مصالح، دارو، تجهیزات، خدمات مهندسی، حمل و نقل، آموزش، فناوری، مواد غذایی و انرژی. این خریدها می‌تواند رانت‌زا باشد، اما می‌تواند ابزار احیای تولید داخلی و محلی نیز باشد. اگر قراردادهای بازسازی به پنگاه‌های شفاف، محلی، دارای کیفیت و اشتغال‌زاده شود؛ اگر زنجیره تأمین آن‌ها دیده شود؛ و اگر اطلاعات قراردادهای عمومی باشد، خرید عمومی به سیاست صنعتی تبدیل می‌شود، نه به فساد. زنجیره‌های تأمین برای کالاهای حیاتی نیز باید متنوع شوند. وابستگی به یک کشور، یک بندر، یک مسیر یا یک واردکننده خطرناک است. راه حل، ترکیبی از تولید داخلی پایه برای اقلام حیاتی، ذخیره راهبردی، تنوع واردات، قراردادهای منطقه‌ای، مسیرهای جایگزین حمل و نقل و ظرفیت تغییر کاربری برخی صنایع در بحران است.

● بنیادهای زندگی

در اقتصاد بقا چهار حوزه مرکزی اند: غذا، آب، انرژی و سلامت. این‌ها را نمی‌توان فقط کالاهای اقتصادی دانست؛ هریک شرط امکان زندگی اجتماعی است. اگر غذا ناامن شود، جامعه دچار اضطراب بنیادین می‌شود. اگر آب ناپایدار شود، سکونت و کشاورزی به خطر می‌افتد. اگر انرژی مختل شود، تولید، درمان، آموزش و خانه آسیب می‌بیند. اگر سلامت فروپاشد، رنج فردی به بحران اجتماعی تبدیل می‌شود. از منظر آبادانی، این چهار حوزه باید هم در سطح ملی و هم در سطح منطقه‌ای دیده شوند. کشور ممکن است در آمار کلان منابع کافی داشته باشد، اما اگر یک منطقه به غذا، آب، انرژی یا درمان دسترسی پایدار نداشته باشد، آبادانی در آنجا شکست خورده است.

امنیت غذایی با خودکفایی کامل یکی نیست. کشوری می‌تواند بخشی از غذای خود را وارد کند و همچنان امنیت غذایی داشته باشد، اگر منابع واردات متنوع، ذخایر کافی، تولید داخلی پایه، شبکه توزیع سالم و قدرت خرید خانوارها برقرار باشد. برای ایران، امنیت غذایی باید با آب و اقلیم دیده شود. تولید هر محصول در هر منطقه به نام خودکفایی، اگر آب را نابود کند، ضدآبادانی است. کشاورزی پساجنگی باید سازگار با آب، خاک، اقلیم و بازار باشد. آب شاید مهم‌ترین آزمون آبادانی ایران باشد. جنگ می‌تواند شبکه‌های آب را تخریب کند، اما بحران آب ایران ریشه‌هایی عمیق‌تر دارد: اقلیم خشک، مدیریت نادرست، مصرف نامتوازن، کشاورزی نامتناسب، فرونشست، آلودگی و رقابت منطقه‌ای. هر پروژه عمرانی، صنعتی یا کشاورزی پساجنگی باید از آزمون آب عبور کند.

انرژی در ایران وضعیتی پیچیده دارد. کشور منابع انرژی دارد، اما شبکه انرژی می‌تواند فرسوده، پرمصرف، نابرابر و آسیب‌پذیر باشد. بازسازی انرژی باید هم بر امنیت عرضه و هم بر کاهش ائتلاف تمرکز کند. نیروگاه، شبکه برق، گاز، پالایش، سوخت حمل و نقل و انرژی تجدیدپذیر باید در چارچوب تاب‌آوری دیده شوند. اگر سیاست انرژی فقط به دوگانه یارانه یا افزایش قیمت فروگاسته شود، مسئله اصلی گم می‌شود: چگونه می‌توان انرژی را عادلانه، پایدار، کارآمد و مقاوم کرد؟ پاسخ، ترکیبی از اصلاح تدریجی قیمت‌ها، حمایت از خانوارهای آسیب‌پذیر، سرمایه‌گذاری در بهره‌وری، کاهش ائتلاف، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر منطقه‌ای و شفافیت یارانه‌هاست.

سلامت نیز فقط درمان نیست. جنگ و ناامنی آسیب روانی، معلولیت، فقر دارویی، اختلال واکسیناسیون، فرسایش کادر درمان و کاهش دسترسی به خدمات پیشگیرانه ایجاد می‌کند. بازسازی سلامت باید از درمانگاه محلی آغاز شود، نه فقط از بیمارستان بزرگ. دارو، بیمه، سلامت روان، توانبخشی، مراقبت از سالمندان، سلامت مادر و کودک و حمایت از کادر

درمان باید در برنامه آبادانی جایگاه مرکزی داشته باشد. جامعه‌ای که از نظر روانی و جسمی فرسوده است، نمی‌تواند فقط با پروژه عمرانی آباد شود. در اینجا نیز سن به کار می‌آید: سلامت فقط یک خدمت نیست؛ توانمندی پایه‌ای برای زندگی، کار، آموزش و مشارکت است.

● افق‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت سیاست آبادانی

برای تبدیل ایده آبادانی به سیاست، بهتر است به جای جدول‌های بسیار دقیق زمانی، میان افق‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت تمایز گذاشت. هر افق منطق خود را دارد، اما باید به افق بعدی وصل شود. اگر افق کوتاه‌مدت فقط توزیع اضطراری باشد و به احیای تولید نرسد، بقا فرسوده می‌شود. اگر افق میان‌مدت فقط ترمیم باشد و به تغییر مسیر توسعه وصل نشود، کشور به وضعیت آسیب‌پذیر پیشین بازمی‌گردد. اگر افق بلندمدت بدون پاسخ به نیازهای فوری باشد، به رؤیای بی‌اعتبار تبدیل می‌شود. سیاست آبادانی یعنی پیوند دادن این سه افق: حفظ زندگی، احیای تولید، و تغییر مسیر توسعه.

در افق کوتاه‌مدت، هدف جلوگیری از فروپاشی زندگی روزمره است: تأمین غذا و دارو، تثبیت آب و انرژی، راه‌اندازی حمل‌ونقل، ارتباطات، حمایت نقدی یا کالایی از خانوارهای آسیب‌پذیر، پشتیبانی از درمانگاه‌ها و مدارس، و جلوگیری از جهش‌های شدید قیمت کالاهای حیاتی. این مرحله نیازمند هماهنگی سریع است، اما باید شفاف و پاسخگو باشد. فهرست کالاهای حیاتی، منابع تأمین، معیارهای توزیع و قراردادهای اضطراری باید تا حد ممکن عمومی باشند. در اقتصاد پهنه‌ای تاب‌آور سرعت بدون شفافیت، رأیت می‌سازد؛ شفافیت بدون سرعت، ممکن است جان و معیشت مردم را به خطر اندازد. هنر حکمرانی پس‌اجتنی در جمع کردن این دو است.

در افق میان‌مدت، اقتصاد باید از توزیع اضطراری به احیای تولید حرکت کند. تعمیر زیرساخت‌ها، بازسازی مدارس و درمانگاه‌ها، احیای کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، تأمین سرمایه در گردش، بازگشت زنجیره‌های تأمین، ایجاد صندوق‌های ضمانت، بازسازی مسکن، حمایت از کشاورزی حیاتی و راه‌اندازی پروژه‌های اشتغال‌زا در این مرحله مهم‌اند. این دوره نباید به پروژه‌های نمایشی محدود شود. معیار اصلی باید بازگشت زندگی و کار به مکان‌های مشخص باشد. مردم باید نشانه‌های بازگشت زندگی را در مدرسه، کارگاه، درمانگاه، بازار، جاده، خانه و محله ببینند، نه فقط در گزارش‌های رسمی.

در افق بلندمدت، مسئله فقط ترمیم نیست؛ تغییر مسیر توسعه است. ایران باید از اقتصاد آسیب‌پذیر تفتی، متمرکز، پراپ‌بر و رانتی به اقتصادی متنوع، منطقه‌ای، دانش‌بنیان، کم‌آب‌بر، اشتغال‌زا و عادلانه‌تر حرکت کند. این کار بدون سیاست صنعتی، اصلاح نظام بانکی، آموزش فنی، دیپلماسی اقتصادی، اصلاح بودجه، عدالت منطقه‌ای، مدیریت آب و انرژی و مشارکت اجتماعی ممکن نیست. افق بلندمدت باید نشان دهد که جنگ فقط ویرانی نبود، بلکه می‌تواند لحظه‌ای برای تصحیح مسیرهای غلط پیشین نیز باشد. اما این اصلاح مسیر فقط وقتی مشروع و پایدار است که مردم در آن دیده شوند و هزینه‌ها عادلانه تقسیم شود.

● زبان عمومی اقتصاد و خطر جنگ دائمی

یکی از مهم‌ترین درس‌های تهر و برای ایران، اهمیت زبان عمومی اقتصاد است. در بحران، دولت‌ها معمولاً با مردم از سه زبان سخن می‌گویند: زبان امنیت، زبان فداکاری، و زبان آمار. هر سه لازم‌اند، اما کافی نیستند. زبان امنیت می‌گوید خطر وجود دارد. زبان فداکاری می‌گوید باید تحمل کرد. زبان آمار می‌گوید چه کرده‌ایم. اما زبان بازسازی باید چیزی فراتر بگوید: چرا این مسیر عادلانه است؟ چه کسانی بیشتر حمایت می‌شوند؟ چه کسانی بیشتر سهم می‌پردازند؟ چگونه با فساد برخورد می‌شود؟ مردم کجا می‌توانند نظر بدهند؟ و آینده مشترک چیست؟ اگر زبان رسمی با تجربه مردم فاصله داشته

باشد، حتی سیاست درست نیز بی‌اعتماد می‌شود.

ایران امروز به زبان اقتصادی‌ای نیاز دارد که مردم را کودک فرض نکند. باید بتوان صادقانه گفت که منابع محدود است، برخی تصمیم‌ها دشوار خواهد بود، و بازسازی زمان می‌برد. اما همزمان باید نشان داد که بار این دشواری‌ها عادلانه تقسیم می‌شود، گروه‌های آسیب‌پذیر تنها گذاشته نمی‌شوند، قراردادهای پنهان نمی‌ماند، رانت‌خواران مضمون نیستند و مناطق محروم دوباره فراموش نمی‌شوند. در چنین زمانی، مردم فقط قربانی، مصرف‌کننده یا مخاطب دستور نیستند؛ شریک ساختن آینده‌اند. این همان جایی است که زبان نهرویی برای ایران اهمیت دارد: نه تقلید از نهر، بلکه یاد گرفتن اینکه اقتصاد باید بتواند به زبان مسئولیت عمومی، عدالت و آینده سخن بگوید.

در مقابل، زبان جنگ دائمی خطرناک است. اگر گفته شود که «پساجنگ نیز همان جنگ است» و بنابراین اقتصاد باید برای همیشه اقتصاد جنگی بماند، مرز میان ضرورت اضطراری و حکمرانی عادی از میان می‌رود. در چنین وضعی، تمرکز، محرمانگی، فرماندهی، حذف نقد، اولویت امنیت بر مشارکت، و توزیع رانتی منابع به نام ضرورت توجیه می‌شود. این نگاه با آبادانی ناسازگار است، زیرا آبادانی فقط تولید و پروژه نیست؛ نیازمند اعتماد، مشارکت، آزادی نقد، نظارت عمومی و امکان زیستن شهروندانه است. جامعه‌ای که همیشه در وضعیت جنگی نگه داشته شود، ممکن است مدتی دوام بیاورد، اما آباد نمی‌شود. دموکراسی نیز در منطق جنگ دائمی فرسوده می‌شود، زیرا شهروند به سرباز اقتصادی، منتقد به مزاحم، و سیاست به فرمان تبدیل می‌گردد.

دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و نهاد‌های مدنی در ساختن زبان آبادانی نقش دارند. دانشگاه نباید فقط ناظر دوردست باشد و رسانه نباید فقط تکرارکننده روایت رسمی یا تولیدکننده اضطراب باشد. نیاز به گفت‌وگوی عمومی درباره اولویت‌ها، هزینه‌ها، عدالت، محیط زیست، نسل جوان، زنان، مناطق و آینده اقتصاد وجود دارد. بازسازی اگر به گفت‌وگوی عمومی تبدیل نشود، یا تکنوکراتیک و بی‌روح می‌شود یا امنیتی و بی‌اعتماد. زبان آبادانی باید بتواند هم از حقیقت بحران سخن بگوید و هم از امکان ساختن: هم سختی‌ها را پنهان نکند و هم مردم را بی‌قدرت نشان ندهد. راستگویی، پیش‌شرط امید عقلانی است.

● آبادانی به مثابه اقتصاد زندگی

اگر اقتصاد بقا به پرسش «چگونه زنده بمانیم؟» پاسخ می‌دهد، آبادانی به پرسش «چگونه شایسته زندگی کنیم؟» پاسخ می‌دهد. این تفاوت کوچک نیست. جامعه‌ای ممکن است زنده بماند، اما ترسیده، فقیر، بی‌اعتماد، نابرابر و بی‌آینده باشد. جامعه‌ای دیگر ممکن است از بحران عبور کند و در همان عبور، روابط تازه‌ای از اعتماد، کار، عدالت و مشارکت بسازد. آبادانی نام این امکان دوم است. آبادانی در سنت ایرانی واژه‌ای چندلایه است: به زمین و آب مربوط است، به شهر و روستا، به امنیت و داد، به کار و تولید، به زیبایی و نظم، به حافظه و سکونت. در زبان امروز، می‌توان آن را پیوند میان توسعه، عدالت، مکان و توانمندی دانست.

آبادانی نقدی است بر دو تقلیل‌گرایی. نخست، تقلیل توسعه به رشد اقتصادی. رشد بدون توزیع، بدون محیط زیست، بدون توانمندی و بدون مشارکت می‌تواند حتی ضدآبادانی باشد. دوم، تقلیل عدالت به توزیع حداقل‌ها. عدالت فقط این نیست که مردم از گرسنگی نجات یابند؛ باید بتوانند زندگی خود را بسازند، کار کنند، یاد بگیرند، مشارکت کنند و آینده‌ای معقول تصور کنند. آبادانی یعنی خروج از وضعیت دریافت‌کننده منفعل به وضعیت شهروند توانمند. این نکته در پساجنگ حیاتی است، زیرا سیاست اضطراری میل دارد مردم را به جمعیت نیازمند مدیریت تبدیل کند؛ در حالی که آبادانی باید آنان را کنشگران بازسازی بداند.

در ایران پساجنگی، آبادانی باید به نسل جوان توجه ویژه داشته باشد. جوانی که آینده‌ای در کشور نمی‌بیند، حتی اگر امروز غذا و شغل موقت داشته باشد، به پروژه بازسازی دل نمی‌بندد. آموزش، آزادی اجتماعی، امکان کار خلاق، ارتباط با

اگر دولت برای حفظ رضایت کوتاه مدت به چاپ پول، ارزشی، قیمت گذاری بی پشتوانه و تعهدات بودجه ای غیرشفاف پناه ببرد، تورم آینده را می سازد. ثبات پولی باید با عدالت اجتماعی همراه باشد. اینجا نیز دوگانه کاذب باید کنار گذاشته شود، نه ریاضت بی رحمانه و نه پول پاشی بی پشتوانه؛ بلکه بودجه شفاف، اولویت کالاهای حیاتی، مالیات عادلانه تر، کنترل رانت و حمایت هدفمند از تولید و خانوارهای آسیب پذیر

جهان، احترام به شأن فردی و امکان مشارکت در تصمیم های محلی و ملی برای ماندن و ساختن حیاتی اند. مهاجرت فقط تصمیم اقتصادی نیست؛ گاه رایی است درباره بی آینده گی. آبادانی بدون زنان نیز ممکن نیست. در بسیاری از بحران ها، بار اصلی حفظ زندگی روزمره بر دوش زنان می افتد؛ مراقبت از کودک، سالمند، بیمار، مدیریت مصرف خانوار، آموزش غیررسمی و حفظ شبکه های عاطفی و اقتصادی. اگر سیاست پساجنگی زنان را فقط دریافت کننده حمایت ببیند، نیمی از ظرفیت جامعه را حذف کرده است.

آبادانی همچنین باید با طبیعت آشتی کند. ایران پیش از جنگ نیز با بحران آب، فرسایش خاک، آلودگی و فشار بر زیست بوم روبه رو بوده است. بازسازی نباید این بحران ها را تشدید کند. ساختن سد، جاده، شهرک صنعتی یا پروژه کشاورزی بدون توجه به ظرفیت آب و خاک، شاید در کوتاه مدت نشانه عمران باشد، اما در بلندمدت ضدآبادانی است. توسعه پساجنگی باید کم آب بر، انرژی کارآمد، منطقه گرا و سازگار با اقلیم باشد. اگر طبیعت فقط منبعی برای استخراج و مصرف دیده شود، آبادانی به ویرانی جدید بدل می شود.

● ایران در نظم ژئوپلیتیک جدید، خوداتکایی باز، نه انزوا

پس از جنگ، مسئله ایران فقط داخلی نخواهد بود. هر بازسازی در نظم منطقه ای و جهانی رخ می دهد. تحریم، مسیرهای تجارت، امنیت انرژی، روابط با همسایگان، دسترسی به فناوری، سرمایه ایرانیان خارج از کشور، دیپلماسی منطقه ای و جایگاه ایران در زنجیره های ارزش، همگی تعیین کننده اند. اقتصاد بقا ممکن است به سمت انزوا میل کند، اما آبادانی نیازمند اتصال هوشمند است. وابستگی خام به بیرون خطرناک است؛ واردات بی برنامه کالاهای حیاتی، اتکا به چند بازار محدود، فروش منابع خام بدون انتقال فناوری و جذب سرمایه بدون معیارهای اجتماعی و زیست محیطی کشور را شکننده می کند. اما انزوا نیز خطرناک است. هیچ اقتصادی در جهان امروز با بستن درها آباد نمی شود.

ایران به خوداتکایی باز نیاز دارد: حفظ ظرفیت های حیاتی داخلی، همراه با ارتباط فعال با جهان برای تجارت، فناوری، سرمایه، دانش، استاندارد و یادگیری. همسایگان در این راه اهمیت ویژه دارند. ایران در منطقه ای زندگی می کند که پر از بحران، اما همچنین پر از امکان اتصال است: انرژی، ترانزیت، غذا، آب، فناوری، تجارت مرزی، گردشگری، خدمات درمانی و آموزش. بازسازی ایران می تواند با دیپلماسی اقتصادی منطقه ای پیوند بخورد. تجارت مرزی قانونی و شفاف، همکاری انرژی، بازارهای منطقه ای و پروژه های مشترک زیرساختی می توانند هم تاب آوری و هم آبادانی ایجاد کنند. ایرانیان خارج از کشور نیز بخشی از ظرفیت آبادانی اند، اما پیوند با آنان فقط با شعار میهن دوستی برقرار نمی شود. سرمایه انسانی و مالی مهاجران زمانی باز می گردد یا مشارکت می کند که امنیت حقوقی، امکان ارتباط علمی، آزادی نسبی کار، شفافیت و احترام وجود داشته باشد.

● نتیجه گیری، از بازسازی اقتصاد تا بازسازی توان زندگی

از منظر آبادانی، جنگ نه لحظه شکوه و اقتدار، بلکه گسست خشنونت آمیز جهان مشترک است؛ ویرانی بدن ها، خانه ها، اعتمادها و افق آینده. بنابراین، سخن گفتن از جنگ به مثابه پلی میان ویرانی و آبادانی به معنای ستایش جنگ نیست، بلکه

تاکید بر مسئولیت پسا جنگی جامعه است؛ اینکه اجازه ندهد منطق ویرانی، زبان و نهاد آینده را شکل دهد. از همین رو، پرسش پسا جنگی را نمی توان به «چگونه به قبل بازگردیم؟» تقلیل داد. اگر پسا جنگ خود حامل تمرکز، نابرابری، رانت، بی اعتمادی، بحران آب، ضعف تولید و شکستندگی نهادی بوده باشد، بازگشت ساده به قبل یعنی بازتولید همان آسیب پذیری ها. پس بازسازی باید ترمیم کند، اما نباید فقط بازگرداند؛ باید امکان زندگی تازه ای را بسازد. این مقاله کوشید نشان دهد که جنگ پلی ناخوaste میان ویرانی و آبادانی است. این پلی اگر درست فهمیده نشود، ویرانی را به آینده منتقل می کند؛ اما اگر به زبان بقا، عدالت، نهاد، توانمندی و مشارکت ترجمه شود، می تواند آغاز تصحیح مسیرهای غلط پیشین باشد.

اقتصاد بقا لازم است، اما کافی نیست. اقتصاد بقا باید جامعه را از سقوط حفظ کند: نان، آب، دارو، انرژی، حمل و نقل، درآمد پایه، امنیت غذایی و حفظ ظرفیت تولیدی. اما اگر این اقتصاد به افق آبادانی پیوند نخورد، به مدیریت دائمی کمبود و حکمرانی اضطراری تبدیل می شود. نهر و به ما می آموزد که بازسازی بدون زبان عمومی و وعده شهروندی ممکن نیست. گاندی یادآوری می کند که پاسخ به ویرانی، پرستش قدرت نیست؛ حفظ شان زندگی و نیروی اخلاقی جامعه است. بولانی هشدار می دهد که اقتصاد رها از جامعه، انسان و طبیعت را فرسوده می کند، و ما را از دوگانه کاذب دولت و بازار بیرون می برد. آمارتیا سن معیار سنجش توسعه را تغییر می دهد و می پرسد مردم واقعاً چه توانایی هایی برای زیستن دارند. کره و ژاپن نیز نشان می دهند که بازسازی بدون اصلاح نهادی، سیاست صنعتی، آموزش، نظم مالی و انضباط ضد فساد پایدار نمی ماند. ایران پسا جنگی، اگر بخواهد به آبادانی برسد، باید این درس ها را در زمینه خود بازآفرینی کند: نه تقلید از هند، نه کپی ژاپن، نه تکرار کره، و نه ترجمه ساده نظریه های غربی. ایران نیازمند راهی است که از تاریخ، جغرافیا، جامعه و تجربه خود برآید: اقتصاد پنهانی تاب آور مقاوم، خوداتکایی باز، سیاست صنعتی پاسخگو، ثبات پولی عادلانه، بازسازی منطقه ای، توانمندسازی بنگاه های کوچک، حفاظت از غذا و آب و سلامت، و زبان عمومی راستگو و مشارکتی. بازسازی ایران پس از جنگ، اگر فقط بازسازی اقتصاد باشد، ناکافی است؛ باید بازسازی توان زندگی باشد. کشوری آباد است نه فقط وقتی که تولیدش افزایش یافته، بلکه وقتی که مردمش بتوانند با اعتماد، کرامت و امید عقلانی به آینده نگاه کنند. میان ویرانی و آبادانی، اقتصاد بقا پلی ضروری است؛ اما مقصد، بقا نیست. مقصد، زندگی شایسته، عادلانه و آزاد است.

● کتاب نامه منتخب

امسدن، ایلس اچ. غول بعدی آسیا: کره جنوبی و صنعتی شدن دیرنگام. نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۹.
دوتر، جان دبلیو. پذیرفتن شکست: ژاپن در پی جنگ جهانی دوم. نیویورک: دبلیو. دبلیو. نورتن، ۱۹۹۹.
کیلانی، سونیل. ایده هند. نیویورک: فارار، استراوس و ژیرو، ۱۹۹۷؛ چاپ بازنگری شده، ۲۰۱۷.
نهر، جواهر لعل. کشف هند. ۱۹۴۶.
نهر، جواهر لعل. «قرار با سر نوشت». سخنرانی در مجلس مؤسسان هند، ۱۴ اوت ۱۹۴۷.
گاندی، مهاتما. هند سوارا یا خود حکومتی هندی. ۱۹۰۹.
پولانی، گارل. دگرگونی بزرگ: خاستگاه های سیاسی و اقتصادی روزگار ما. ۱۹۴۴.
بن، امارتیا. توسعه به مثابه آزادی. نیویورک: الفرد ای. نواف، ۱۹۹۹.
اسگری، الین. بدن دردمند: ساختن و از هم پاشیدن جهان. نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۵.
اشمیت، کارل. مفهوم امر سیاسی. ۱۹۳۲؛ ترجمه انگلیسی: دانشگاه شیکاگو، ۲۰۰۷.
یونگر، ارنست. طوفان فولاد. ۱۹۲۰؛ و «بسیج کامل»، ۱۹۳۰.
کلاوزنیتس، گارل فون. درباره جنگ. ۱۸۳۲.
وی، سیمون. «ایلیاد یا شعر نیرو». ۱۹۴۰.
ملمن، سیمور. اقتصاد جنگ دائمی: سرمایه داری آمریکایی در افول. نیویورک: سایمون اند شوستر، ۱۹۷۴.
استیگلیتز، جوزف ای. «چند درس از معجزه شرق آسیا». ناظر پژوهشی بانک جهانی، دوره ۱۱، شماره ۷، ۱۹۹۶. صص. ۱۵۱-۱۷۷.
وستفال، لری ای. تجربه کره در توسعه صنعتی صادرات محور. بانک جهانی، ۱۹۷۷.
بانک جهانی. پایش اقتصادی ایران. بهار ۲۰۲۴؛ تداوم رشد در میانه افزایش تنش های ژئوپلیتیک. واشنگتن: بانک جهانی، ۲۰۲۴.